تاریخ ارمنیان

اثر

موسس خورنانسی

(موسی خورنی)

تاریخنگار ارمنی سده پنجم میلادی

ترجمه، مقدمه، حواشی، پیوستها

ادیک باغداساریان

(ا. گرمانیک)

تهران ۱۳۸۰

تاریخ ارمنیان

اثر

موسِس خورناتسی
(موسی خورنی)

تاریخنگار ارمنی سده پنجم میلادی

ترجمه، مقدمه، حواشی، پیوستها
ادیک باغداساریان
(ا. گرمانیک)

تهران ۱۳۸۰

ISBN 964-06-0741-X

شابک X-۰۷۴۱-۰۶-۹۶۴

تاریخ ارمنیان

اثر

موسس خورناتسی

(موٌسی خورنی)

تاریخنگار ارمنی سده پنجم میلادی

ترجمه، مقدمه، حواشی، پیوستها

ادیک باغداساریان

(ا. گرمانیک)

تهران ۱۳۸۰

این کتاب به هزینه آقای مهندس واروژ کورغیان به یاد جاویدان پدر گرامیشان زنده یاد یرواند کورغیان به چاپ رسیده است.

ترجمان از محبت بی دریغ آقای مهندس واروژ کورغیان سپاسگزاری می نماید.

نام کتاب : تاریخ ارمنیان
نویسنده : موسس خورناتسی (موسی خورنی)
ترجمان : ادیک باغداساریان (ا. گرمانیک)
ناشر : مولف
نوبت چاپ : نخست ۱۳۸۰
شمارگان : ۱۰۰۰
چاپ : احسان
قیمت : ۳۰۰۰ تومان

فهرست

۴– پیوست ها

سخن آغاز

تاریخنگاری ارمنی دارای پیشینه ای بس طولانی است. پس از پیدایی حروف ارمنی در اوایل سده پنجم میلادی به دست مسروپ ماشتوتس قدیس[۱] که نیاز مبرم شرایط سیاسی- اقتصادی و اجتماعی حاکم بر ملت ارمنی در آن دوران بود، ده ها اثر مذهبی و تاریخی ترجمه و نگارش یافتند و در همین سده بود که تاریخنگاری مدون ارمنی پایه گذاری شد. نخستین اثر توسط کوریون[۲] شاگرد ماشتوتس بنام "زندگینامه ماشتوتس"[۳] نگارش یافت که در آن نگارنده به بررسی زندگانی ماشتوتس و چگونگی پیدایی الفبای ارمنی و جریانهای تاریخی مربوط در ارمنستان می پردازد. آنگاه "تاریخ ارمنیان" اثر آگاتانگغوس(سده پنجم) نگاشته شد که نخستین کتاب با همین عنوان در ادب ارمنی بشمار می رود. سپس تاریخنگاران و اندیشمندان دیگر چون پاوستوس بوزاند[۴]، یزنیک کغباتسی[۵] و یغیشه[۶] در سده یاد شده آثار خود را پدید آوردند.[۷]

موسی خورنی[۸] که در حدود سال ۴۱۰ چشم به جهان گشود و در سنین ۲۵-۲۰ سالگی نزد مسروپ ماشتوتس و جاثلیق ساهاک پارتو[۹] شاگردی کرد پس از کسب تحصیلات در اسکندریه و ادسا بسال ۴۴۰م. به ارمنستان بازگشت و به درخواست ساهاک باگراتونی حاکم و مرزبان ارمنستان پیش از سال ۴۸۲ "تاریخ ارمنیان" خود را بپایان برد. یکی از وجوه تمایز اثر خورنی از آثار تاریخنگاران پیش از او نخست این است که وی تاریخ ارمنی را از سپیده دم تاریخ (از دیدگاه او) تا

---

۱ - mesrop'- masht'ots
۲ -k'oriun
۳ - vark-masht'otsi
٤ - pavst'os buzand
٥ - yeznik' k'oghbatsi
٦ - yeghishe
۷ - براي راهنمايي در باره آوانگاري به پیوست ۸ نگاه کنید.
۸ -به ارمني movses-khorenatsi
۹ - sahak' p'artev

عصر خود ارائه داده است، دیگر آنکه او به اهمیت وقایعنگاری توجه خاصی معطوف داشته، سوم آنکه او از منابع بسیار غنی و اکثر آثار تاریخی موجود در زمان خود به زبانهای مختلف سود برده است، در واقع با آثار خود تاریخنگاری اصولی و علمی را در ادب ارمن پایه گذاری نمود و به حق "پدر تاریخنگاری" ارمنی لقب یافت.

تاریخ خورنی نه تنها برای ارمنستان که برای سرزمین های همسایه و از همه مهمتر برای ایران نیز دارای اهمیت درجه اول است. نگارنده سطور با توجه به اهمیت این اثر بویژه برای تاریخ ایران از حدود بیست سال پیش با تشویق جناب آقای فریدون جنیدی سرپرست بنیاد فرهنگی نیشابور و دوستان پژوهشگر دیگر ترجمه کتاب حاضر را آغاز نمود. لیکن پس از اتمام ترجمه تا امروز امکان چاپ آن فراهم نگردید. در همین فاصله زمانی نگارنده با استفاده از فرصت موجود، ترجمه را مورد بازنگری قرار داده در بسیاری از موارد یادداشت هایی در انتهای صفحات اضافه نمود و متن بصورت امروزی آماده چاپ شد.

در باره ترجمه های فارسی تاریخ خورنی یادآوری چند نکته بایسته است. تا آنجا که نگارنده سطور آگاهی دارد، نخستین بار بسال ۱۳۳۱ خلاصه ای از برخی بخش های تاریخ خورنی با ترجمه آقای آبراهام هواساپیان و به احتمام آقای ابراهیم دهگان توسط کتابفروشی داودی اراک در ۴۰ صفحه به چاپ رسید. این ترجمه اگر چه بعنوان نخستین گام شایسته تقدیر است اما متاسفانه چه از نظر ترجمه و چه از نظر امانت داری و بویژه از نظر ترجمه منابع تاریخی که با دقت خاصی از نظر زبانشناسی، تاریخ شناسی و جز اینها باید انجام گردد دارای نواقص فراوان بود و از دیگر سو تنها خلاصه ای از چند بخش را شامل می گردید و نه تمام کتاب را.

پس از اینکه نگارنده سطور ترجمه تاریخ خورنی را بپایان برد در سال ۱۳۶۴ آگاهی یافت که همین اثر توسط پروفسور گئورگی نعلبندیان، استاد دانشگاه دولتی ایروان ترجمه و چاپ شده است[۱۰] و پس از اندک زمانی این کتاب را نیز دریافت نمودم. در اولین نگاه از ادامه بازنگری به ترجمه خود صرف نظر کردم و با ملاحظه ترجمه نعلبندیان چنین اندیشیدم که ترجمه فارسی خورنی نیز در شمار ترجمه های دیگر زبان های خورنی قرار گرفته کار تمام شده قلمداد می گردید. لیکن پس از مطالعه دقیق آن و بویژه با دریافت نظرات نویسندگان فارسی زبان دال بر عدم کفایت ترجمه یاد شده از نظر علمی و زبان فارسی، ارائه ترجمه ای که نواقص کار پروفسور نعلبندیان را جبران کند، اجتناب ناپذیر گردید، به همین دلیل نگارنده نیز با اعتقاد بر همین نظرات بازنگری ترجمه خود را ادامه و آن را بپایان رساند. بویژه در فاصله زمانی که کتاب جهت اخذ مجوز به وزارت ارشاد ارائه شده بود (از ۱۳۷۴تا کنون) متن را مورد بازنگری نمودیم.

---

[۱۰] - تاریخ ارمنستان، موسس خورناتسي (موسي خورني)، ترجمه و مقدمه وتحاشي گئورگي نعلبنديان، ايروان: ۱۹۸٤.

اشکالات ترجمه پروفسور نعلبندیان آنقدر متنوع و متعدد است که بررسی آنها از حوصله این نامه بیرون است. می توان نقد و بررسی آن را طی مقاله ای مفصل در آینده به جامعه علم و تحقیق تقدیم نمود. اما می توان این اشکالات را در چند گروه دسته بندی کرد.

بنا به عقیده اکثر پژوهشگرانی که ترجمه نعلبندیان را مطالعه کرده اند، زبان ترجمه بسیار مهجور و معرب و ثقیل بوده با روند تحولی زبان فارسی در روزگار ما هماهنگی ندارد. دوم آنکه مترجم یک منبع تاریخی را در متن اصلی هنگام ترجمه گاهی تفسیر نیز نموده است بجای آنکه نظرات خود را در زیر نویس ارائه دهد. به نظر نگارنده این سطور منبع تاریخی حتی الامکان باید همانند اصل اثر و با رعایت دقیق امانت داری ترجمه گردد و تفسیر جملات و واژه ها و رویدادهایی را که گاهی مبهم هستند باید به جامعه پژوهش و تحقیق واگذار کرد و حداقل نظر خود را جدا از متن اصلی افزون نمود. سوم آنکه اسامی افراد دقیقا" به شکل ارمنی ارائه شده اند که برای فارسی زبانان نامأنوس می باشند. به نظر نگارنده سطور باید هر دو صورت قید می شد. چهارم آنکه در بسیاری موارد واژه های نادرست فارسی در برابر واژه های ارمنی استفاده کرده اند. (از جمله انجیل را به جای کتاب مقدس، اعتزالیون را به جای بدعت گذار(صفحه ۳۱)).

پنجم: برخی نام ها اشتباه نوشته شده اند (ص۳۷، بجای مرود ایشان مروگ نوشته اند). ششم، نام های جغرافیایی را به شکل ارمنی آنها ادا کرده اند بدون اینکه شکل فارسی را نیز در زیر نویس و یا در متن یادآور شوند (بجای شهر افسوس شکل ارمنی آن یپه سس را قید می کنند، خواننده فارسی زبان از کجا باید به مفهوم اصلی پی ببرد؟)

هفتم: برخی از اسامی را به شکل نادرست ترجمه کرده اند که اثبات آنها جای بحث و مداقه و بررسی دارد. (ص۴۳، بجای پاروخ parokh، فرخ آورده اند). هشتم: معرفی نامهای اقوام نادرست ترجمه شده اند، خورنی نام پارسی را بکار می برد اما مترجم آن را ایرانی ترجمه می کند. در هیچکدام از آثار تاریخی قدیم ارمنی واژه ایران بکار نرفته است بلکه پارس یا پارسکاستان (کشور پارس) بکار رفته است. (ص ۶۲). نهم: اطلاعات نادرست زمانی در ترجمه پروفسور نعلبندیان وجود دارد. برای نمونه بجای ۳۱ سال ۳۰ سال آورده اند (ص۸۷) و یا بجای یازده سال، ۱۵ سال قید کرده اند(ص۸۸) دهم: برخی جملات و عبارات در ترجمه نعلبندیان حذف شده است (ص۶۶، سه سطر در پایان شماره ۲۴ حذف شده است). یا به تاریخ نیاز نامه (pituits hyusman patmutiun) اشاره نکرده آن قسمت را حذف کرده اند (ص۵۷، پیش از پاراگراف آخر۹. یازدهم: گاهی واژه ها و عباراتی که در متن اصلی وجود ندارد، اضافه کرده اند (ص ۴۲، رودخانه ای خوش آب و پر صدا....) در ترجمه شعرها به سندیت متن لطمه زده اند، ص۷۵). دوازدهم: برخی از کلمات فارسی از جمله کلمات ربط را اشتباه ترجمه کرده اند که در جان کلام اثر می گذارد (ص۴۹، به جای ونیز، همچنین، کلمه حتی آمده است، ص۵۵ بجای فرزندان، کلمه پسران آمده است).

در پایان، باید افزود که پروفسور نعلبندیان اکثر زیر نویس هایی که در پایان کتابشان آورده اند، به خودشان متعلق و منتسب دانسته اند در حالیکه اکثریت مطلق آنها تلاش و کوشش استاد فقید

پروفسور استپان مالخاسیان می باشد که بهترین ترجمه آشخارابار یا زبان ارمنی امروزی را از تاریخ خورنی ارائه داده اند و توضیحات بسیار محققانه به این ترجمه افزوده اند.

با توجه به مشکلات موجود در ترجمه های پیشین بود که نگارنده سطور با تشویق نویسندگان و دوستان پژوهشگر بر آن شد ترجمه خود را بازنگری و تکمیل و آماده چاپ نماید.

در ترجمه کنونی سعی شده است ۱) زبان فارسی ادبی امروزی در حد امکان مورد استفاده قرار گیرد و از کلمات و واژه های معرب و منسوخ اجتناب گردد. ۲) تلاش شده است اثر خورنی را همانگونه که هست در محدوده مسائل مطرح در فن ترجمه، ارائه گردد بدین معنی که امانت داری و حفظ اهمیت سندیت اثر مراعات گردد. ۳) با توجه به اینکه استاد استپان مالخاسیان مترجم آشخارابار (زبان امروزی ارمنی) تاریخ خورنی مقدمه ای بسیار محققانه در باره زندگی و آثار خورنی و اطلاعات جامع در باره موضوعات مربوط به آنها نگاشته بودند، نگارنده نیز آنها را ترجمه نموده با برخی اضافات و موارد تکمیلی در ابتدای ترجمه حاضر افزود و توضیحات مالخاسیان در مورد قسمت های مختلف کتاب را در بخش پایانی کتاب در پیوست شماره یک بعلاوه برخی اصلاحات و اضافات افزون نمود، این گونه نوضیحات در متن بصورت اعدادی داخل آکولاد مانند {۱} ارائه شده اند. توضیحات نگارنده سطور (ترجمان کتاب فعلی) در زیر نویس هر صفحه آمده و در انتهای آنها نام ترجمان بصورت (ا.گرمانیک) یا (ا.گ.) یاد شده است . ۴) کلیه نام ها اعم از نام افراد، جغرافیایی، اقوام و غیره به شکل فارسی در ترجمه آمده اند لیکن شکل ارمنی آنها نیز در زیر نویس با آوانگاری ارمنی قید شده است و در برخی موارد شکل های زبان های لاتین، یونانی، آشوری، انگلیسی و فرانسه نیز برای تشریح بیشتر موضوع اضافه شده اند. ۵) مرجع اصلی ترجمه متن گرابار یا زبان کلاسیک و باستانی ارمنی است لیکن حین ترجمه از ترجمه های آشخارابار[۱۱]، ترجمه انگلیسی تامسون[۱۲]، ترجمه نعلبندیان در بازنگری اخیر استفاده شده است. در کنار آنها از منابع متعدد بهره گرفته شده است که فهرست آنها در پیوست شماره ۵ آمده است. ۶) سعی شده است هیچ مطلبی از متن اصلی نه کم شود و نه چیزی به آن اضافه گردد و دقیقا" نوشته خورنی ارائه گردد. ۷) از نظر اینکه کتاب حاضر می تواند مورد استفاده پژوهشگران تاریخ، زبانشناسی، اسطوره شناسی، جغرافیا، زمین شناسی، گاهشماری، موسیقی، هنر و بسیاری از رشته های دیگر قرار گیرد، تلاش شده است حین ترجمه کلیه ظرافت های مهم از این نظر مورد توجه قرار گیرد.

ترجمان برای اینکه خوانندگان گرامی به آگاهی های بیشتری در باره تاریخ ارمنستان تا زمان خورنی در دست داشته باشند، پیوست های زیر را به ترجمه کتاب افزوده است:

[۱۱] - تاريخ ارمنيان، موسي خورني (به زبان ارمني آشخارابار) ترجمه آشخارابار بوسیله آکادمیسین استپان مالخاسیان، ایروان: ۱۹٦۸ و چاپ جدید ایروان: ۱۹۹۰.

[۱۲]- Moses Khorenatsi, History of the Armenians, transl. and commentary on the literary sources by Robert W. Thomson, Harvard University press, 1980.

پیوست شماره یک: توضیحات آکادمیسین استپان مالخاسیان.
پیوست شماره دو: نقشه ارمنستان بر اساس "جهان نمای" شیراکاتسی.
پیوست شماره سه: نقشه ارمنستان در زمان ماشتوتس و خورنی.
پیوست شماره چهار: فهرست سلسله های پادشاهی ارمنستان.
پیوست شماره پنج: رهبران کلیسای ارمنی از ابتدا تا زمان خورنی.
پیوست شماره شش: گاهنامه ارمن.
پیوست شماره هفت: سپاهنامه ارمن.
پیوست شماره هشت: راهنمای آوانگاری ارمنی.

همانگونه که پیشتر یاآور شدیم، در متن اصلی ترجمه، ترجمان توضیحات خود را در زیر نویس افزوده است. بنابراین زیر نویس ها کلا" به مترجم تعلق دارند.

این موضوع نیز حائز اهمیت است که خورنی گاهی عبارات و جملات و موضوعاتی را عنوان می کند که تفسیر و درک دقیق آن ها دشوار به نظر می رسد. ترجمان سعی کرده است این گونه مطالب را عینا" منتقل کند و اگر تفسیری بنظر رسیده باشد آن را در زیر نویس آورده و هیچ دخل و تصرفی در متن اصلی صورت نداده است.

در پایان جا دارد از کلیه دوستان اهل قلم و اندیشه که مرا در انجام این مهم مورد تشویق قرار داده اند سپاسگزاری نمایم، ضمنا" ترجمان هیچ ادعایی در بی نقص بودن کار خود ندارد، بنابراین پیشنهاد های خوانندگان در مورد کتاب حاضر باعث شادی و تشویق هر چه بیشتر وی می شوند و با انجام این کار امیدوارم بتوانم بتدریج کلیه آثار و منابع تاریخی ارمنی را که بکار پژوهشگران تاریخ و فرهنگ ایران می آیند ترجمه و در اختیار جامعه علم و ادب ایران زمین قرار دهم.

ادیک باغداساریان
(ا. گرمانیک)
دی ماه ۱۳۸۰ ، تهران
edbagh@gmail.com

موسی خورنی[۱۳]

موسی خورنی در میان تاریخنگاران باستانی ارمنی چهره منحصر بفرد ادبی است. او چهارده سده تمام با «تاریخ ارمنیان» خود که بعنوان موضوع درسی و مطالعاتی مورد استفاده قرار گرفته باعث کنجکاوی و جلب توجه فزاینده مردم ارمنی و بررسی ها و پژوهش های ادبی گردیده است. این اثر بیش از ده سده تنها کتاب درسی مدرسه های ارمنی برای آشنایی با گذشته قوم ارمنی بوده است؛ نیز منبع و نمونه ای برای تاریخنگاران در دوره های بعد و برای آنان که بخش هایی را گزیده و از آن ها تاسی جسته از روش تاریخنگاری آن پیروی کرده اند. ایشان با عالیترین تحسین ها از او یاد کرده القابی چون «نگارنده جهانی»، «پدر تاریخ»، «پدر نگارندگان» (بعنوان لقبی خاص و ویژه او) به او نسبت داده اند، نیز او را هردودت ارمنی نامیده اند و چنانکه گوتشمید می گوید: «اگر چه ارمنیان کمی مغرورند اما محق به چنین انتسابی برای او هستند، این اثر با قدمت خود پس از کتاب مقدس در ادبیات تاریخی مردمان شرق یکی از پیشگامان در نوع خود بشمار می رود».

از سده پانزدهم به بعد، به لطف پژوهش های اروپائیان، نقطه نظرها نسبت به این کتاب تاریخی و نویسنده اش بتدریج تغییر یافت. منابع تاریخ خورنی و سندیت و اعتبار آن را در آغاز بگونه ای ضعیف اما بعدها با اطمینان و جسارت بیشتری مورد نقد و بررسی قرار دادند و شخصیت نگارنده را بهتر درک کردند، بدین معنی که آیا او واقعا" آنگونه که در باره خود می نویسد نگارنده سده پنجم است؟ و نیز شاگرد مسروپ و ساهاک[۱۴]؟ آیا اثر او متعلق به سده پنجم میلادی است؟ یا مربوط به دوره های بعدی می باشد؟ این بررسی ها در سالهای نود سده نوزدهم به نقطه اوج خود رسید. زمانی که پژوهشگران می کوشیدند دیدگاه های افشاگرانه و منفی خود را نسبت به نگارنده و اثرش بر دیگران مقدم و برتر جلوه دهند؛ گویی برای نامناسب ترین نقد و بررسی جایزه تعیین شده بود و منتقدان کوشش می کردند این جایزه را از دست یکدیگر بربایند. زمان نگارش تاریخ را به سده نهم رساندند و آن را به موسی خورنی کاذب منتسب نمودند و حتی آن را با نام «تاریخ موسی خورنی کاذب» (pseudo-moses) تعمید دادند. نقدهای مفصل و مختصر متعدد بصورت های کتاب و مقاله در مطبوعات، برخی در حمایت و برخی نیز در مخالفت با خورنی نوشته شدند. نام های ویژه ای پدید آمدند چون موسی گرایان و موسی ستیزان. همه پژوهندگانی که در باره ادبیات ارمنی بررسی کرده اند کم و بیش با خورنی و تاریخش نیز سرو کار داشته اند. در اینجا مهمترین آنان را یاآور می شویم،

[۱۳] - به ارمني موسس خورناتسي Movses Khorenatsi. از آنجا که در ادبيات فارسي اين تاريخنگار نامدار ارمني بصورت "موسي خورني" شهرت يافته است مانيز اين نام را بكار مي بريم(ا. گ.)

[۱۴] - **مسروپ و ساهاك** شخصيت هاي اصلي پيدايي نگارش و خط ارمني هستند. مسروپ ماشتوتس (Mesrop- mashtots) بسال ۴۰۵ ميلادي الفباي ارمني را پديد آورد و از پشتيباني جاثليق ساهاك پارتو (sahak- partev) و ورام شاپوه (جانشين خسرو چهارم) پادشاه سلسله اشكاني ارمنستان برخوردار گرديد. (ا. گ.)

از پژوهشگران اروپائی که در مورد خورنی و تاریخش مطلب نوشته اند باید: باومگاردنر[۱۵]، گلنسر[۱۶]، گوتـشمید[۱۷]، دولوریـه[۱۸]، لاکـروز[۱۹]، لانگـوا[۲۰]، کـاریر[۲۱]، کیبـرت[۲۲]، کنیبـر[۲۳]، مکلـر[۲۴]، مـار[۲۵]، مارکوارت[۲۶]، نو[۲۷]، نیکار[۲۸]، پترمان[۲۹]، پیشار[۳۰]، سن مارتین[۳۱]، فتر[۳۲]، فلوروال[۳۳]، فره[۳۴] را نام برد. از نویـسندگان ارمنـی م. آبغیـان[۳۵]، ن. آدونـتس[۳۶]، آلیـشان[۳۷]، آکینیـان[۳۸]، گاراگاشـیان[۳۹]، گاترچیـان[۴۰]، گورگیان (چوغوریان)[۴۱]، داغباشیان[۴۲]، زاربهانالیان[۴۳]، امـین[۴۴]، ب. خالاتیـانتس[۴۵]، گ. خالاتیـانتس[۴۶]،

---

۱۵ - Baumgartner

۱٦ -تاریخنگار و پژوهشگر آلماني H. Gelzer (1847-1906)

۱۷ -خاور شناس و ارمني شناس آلماني H. A. Gutschmid (1831-1887)

۱۸ -خاورشناس و ارمني شناس فرانسوي E. Dularurier (1807-1881)

۱۹ -خاور شناس و ارمني شناس فرانسوي M. La Croze (1661-1739)

۲۰ -خاور شناس و ارمني شناس فرانسوي V. Langlois(1829-1869)

۲۱ -خاور شناس و ارمني شناس فرانسوي A. Carriere(1838-1902)

۲۲ -Kibert

۲۳ - پژوهشگر، ادیب و ارمني شناس انگلیسي F. Conybeare(1857-1924)

۲٤ -ارمني شناس فرانسوي F. Macler(1869-1938)

۲٥ -خاورشناس و زبانشناس و ارمني شناس شوروي N. Marr

۲٦ -خاورشناس، ارمني شناس، پژوهشگر، زبانشناس جغرافي دان آلماني J. Markwart(1894-1930)

۲۷ -خاورشناس و ارمني شناس بلژیکي Neve(1816-1893)

۲۸ -Nicar

۲۹ -زبانشناس، ارمني شناس، سامي شناس آلماني H. Petermann(1801-1876)

۳۰ - Pishar

۳۱ -ارمني شناس فرانسوي A. Saint Martin(1791-1832)

۳۲ -Feter

۳۳ -Floreval

۳٤ -Frere`

۳٥ -زبانشناس، ادیب، فرهنگ نویس و پژوهشگر بزرگ ارمني Manuk Avbegian(1865-1944)

۳٦ -تاریخـدان، بیـزانس شـناس و زبانـشناس نـامي ارمنـي Nikoghayos Adonts (Ter- Avetikian)(1871-1942)

۳۷ -شـاعر، ادیـب، تاریخـدان، جغرافقیـدان و پژوهـشگر بـزرگ ارمنـي Gevond- Alisan(Kerovbe-Alisanian)(1820-1901

۳۸ -پژوهشگر، تاریخدان و کارشناس ارمني نسخ خطي Nerses- Akinian(1883-1963)

۳۹ -پایـه گـذار تـاریخ تفـسیري ارمنـي، فیلـسوف، منطـق دان و زبانـشناس ارمنـي Anton(matatia) Garagashian(1818-1903)

٤٠ -تاریخدان، مترجم و زبانشناس ارمني Hovsep Gatortchian(1820-1882)

٤۱ -Geverkian(Tchughurian)

٤۲ -تاریخدان و فرهنگ نویس ارمني Harutyun Daqbasian(18866-1939)

٤۳ - تاریخنگار ادبیات، تاریخدان، متخصص نـسخه هـاي قـدیم و متـرجم ارمنـي Garegin Zarbhanalian(1827-1901)

کارینیـان[۴۷]، م. درموســسیان[۴۸]، میابـان(گ. در مگردچیـان)[۴۹]، نـورایر[۵۰]، چامچیـان[۵۱]، پاتکانیـان[۵۲]، بارونیان[۵۳]، ب. سارگسیان[۵۴]، تاشیان[۵۵]، نگارنده سطور و دیگران را می توان نام برد.

اخیرا" به لطف کشفیات جدید، این حملات متوقف گشته، خورنی و تـاریخ او بـار دیگـر موضـع ارزشمند خود را در تاریخنگاری قدیمی ارمنی باز یافته است.

اینکه چه انگیزه ای باعث چنین جلب توجه و گیرایی فوق العاده بوده اسـت در ایـن گفتـار سـعی خواهیم کرد آگاهی های مفصل تری با مراجعه به نوشته های تخصصی ارائه دهیم.

زندگی نامه موسی خورنی

آگاهی های کمی در مورد زندگی خورنی در دست داریم. بخش اعظم آنها را خـود مؤلـف بطـور اتفاقی در تاریخ خود آورده است. گواهی مختصر ولی بسیار مهم غازار پارپتـسی[۵۶](غـازار پـاربی) از معاصران و آشنایان او را نیز باید به آنها افزود. اطلاعاتی را که نگارندگان دوره هـای بعـد بـه مـا مـی دهند فاقد ارزش هستند زیرا غیر مدلل و حتی ناقض یکدیگرند. با ارتباط اطلاعـات جـسته و گریختـه یاد شده با یکدیگر می توان تقریبا" نظری مختصر راجع به زندگی "پدر تاریخ" و آثارش بدست داد.

نام خورناتسی[۵۷](خورنی نشان می دهد که وی باید در ناحیه ای بنام خورن یا خوریان[۵۸] زاده شده باشد. روستا یا شهری بدین نام تا این اواخر شناخته نشده بود. او برخی اوقات تارونتسی[۵۹] نیـز نامیـده شده است. در ولایت تارون[۶۰] روستایی بنام خورنی[۶۱] یا خورون[۶۲] بـوده اسـت. ولـی اگـر موسـی در

---

[۴۴] -پژوهشگر، تاریخدان، معلم و مترجم ارمني(1815-1890)(Mokertich Emin(Karapetian

[۴۵] -دانشمند و تاریخدان ارمني(1860-1935)Bagrat Xalatiants

[۴۶] -ارمني شناس، تاریخدان پژوهشگر، معلم، چهره فرهنگي و استاد دانشگاه(1858-1912)Grigor Khalatiants

[۴۷] - ادیب، تاریخدان، چهره سیاسي و حکومتي ارمني(-1886)Artashes Karinian

[۴۸] -M. ter- Movsesian

[۴۹] -Miaban (Galust Ter-Mekertichian)

[۵۰] -ارمني شناس و زبانشناس ارمني(1844-1916)(Norayr(Biuzandatsi

[۵۱] -تاریخدان، دستور دان، زبانشناس، عالم الهیات و معلم ارمني (1738-1823)Mikael Chamchian

[۵۲] -خاورشناس، کتاب شناس، پژوهشگر و تاریخدان ارمني (1833-1889)Kerovbe Patkanian

[۵۳] -Baronian

[۵۴] -B. Sargsian

[۵۵] -Tashian

[۵۶] - Ghazar Parpetsi تاریخنگار ارمني سده پنجم میلادي و نگارنده "تاریخ ارمنیان"

[۵۷] -Khorenatsi

[۵۸] -Khoriyan یا Khoron

[۵۹] - taronatsi به معني تاروني، اهل تارون. (ا. گرمانیك)

[۶۰] - تارون (taron)، یکي از استان هاي پانزده گانه ارمنستان باستان.(ا. گرمانیك)

[۶۱] - kkorni

اینجا زاده شده باشد باید خورنی[۶۳] یا خورونی[۶۴] تخلص می یافت. (چنانکه زمانی برخی از اعضاء جامعه مخیتاریان[۶۵] ونیز می نوشتند). این امر بیشتر محتمل است که او در روستای کوچکی بنام خوریا در ناحیه هاباند ایالت سیونیک[۶۶] بدنیا آمده باشد و استپان اربلیان[۶۷] در آخر سده سیزدهم در از آن یاد نموده است ("تاریخ"، تفلیس، ص ۵۱۷). گونه خوریا یاد شده توسط اربلیان در سده پنجم به شیوه جامعتری بصورت خوریان تلفظ می شد. (ارولیان را با آرولیا[۶۸]، آیژمیان را با آیژمیا[۶۹] میج یرکریان را با میج یرکریا[۷۰]، مامیکنیان را با مامیکنیا [۷۱]و غیره مقایسه کنید). چند سند جنبی این باور و گمان را تقویت و تأکید می کنند. از جمله آشنایی کامل خورنی به سیونیک، مسیر جریان رود ارس، آبادی های سواحل رود ارس، ذکر پر تحسین از سیساک، هبرسیونیک، عدم تمایل او نسبت به مامیکنیان که در نیمه دوم سده پنجم دشمنان سیونیک بودند و جز اینها. (برای جزئیات پیوست چهارم کتاب "پیرامون معماری خورنی" نوشته مالخاسیان نگاه کنید).

سال تولد او نیز بروشنی معلوم نیست. پژوهشگران از سن مارتین تا امین و استپانه[۷۲] بر پایه وقایعنامه سامول آنتسی[۷۳] چنین فکر می کنند که او باید در سال ۳۷۰ میلادی زاده شده بسال ۴۹۰ در سن ۱۲۰ سالگی بدرود حیات گفته باشد. این ۱۲۰ سال سن او بسیار غیر محتمل و بویژه زاده شدن او در سال ۳۷۰ غیر قابل قبول است ، این امر با رهنمود پدر تاریخ مغایرت دارد. او می نویسد که پس از شورای افسس[۷۴]، بنابراین در اثنای سالهای ۴۳۲-۴۳۷، ساهاک و مسروپ او را برای کسب تحصیلات عالی با دیگر دوستانش به اسکندریه فرستادند. ولی شخصی که در سال ۳۷۰ متولد شده

---

[۶۲] khoron-

[۶۳] khorni-

[۶۴] khoroni -

[۶۵] - mekhitarian عضو جامعه فرهنگي و مذهبي كاتوليك ارمني. اين جامعه توسط مخيتار سباستاتسي در هشتم سپتامبر ۱۷۰۱ در قسطنطنيه بمنظور گسترش فعاليت هاي مذهبي، آموزشي، علمي و فرهنگي بنيان نهاده شد. در ابتدا "جامعه آنتونيان" نام داشت. در ۱۷۰٦ به متون (meton) يونان كه تابع جمهوري ونيز بود انتقال يافت و از ۱۷۱۷ در جزيره سن لازار (غازار مقدس) در نزديكي ونيز استقرار يافت. يكي ديگر از مراكز مهم مخيتاريان در وين پايتخت اطريش واقع است. اينان در فرهنگ ارمني نقش بسيار مهمي ايفا نموده اند.

[٦٦] - siunik يكي ديگر از استان هاي پانزده گانه ارمنستان باستان.(ا. گرمانيك)

[٦٧] - stepan orbelian دانشمند، تاريخنگار، چهره سياسي و شاعر ارمني. (ا. گرمانيك)

[٦٨] -arevelian به معني خاوري.

[٦٩] - ayzhmia(n) به معني كنوني.

[۷۰] - mij-yerkrian(n) به معني بين نواحي.

[۷۱] - mamikonia(n)، نام خانواده مشهور فئودالي ارمني.

[۷۲] - khoren stepane

[۷۳] - samvel anetsi يا سامول آني (اهل شهر آني).

[۷٤] - شوراي افسس (ephesus) در سال ٤٣١ ميلادي براي حل مسائل مذهبي مسيحيت تشكيل گرديد. (ا. گرمانيك)

باشد در آن زمان باید پیرمردی ۶۲-۶۶ ساله بوده باشد. در چنین سنی و با ریش سفید بدنبال تحصیلات عالی نمی روند.

با یک سو نهادن این افسانه که بنظر می رسد سر چشمه آن یک سخن [۷۵]توما آرزرونی باشد[۷۶]، ما سال تولد احتمالی اورا در همان گواهی های خورنی می یابیم. برای انجام چنین سفر دور و سخت و اداره امور خود در دیار غربت باید تا حدی بالغ و مجرب ، باحافظه و هوشی سرشار، دارای فکری نرم و پذیرا و عشق شدید به تحصیل می بود. چنین سنی را ما سن ۲۲-۲۳ سالگی می دانیم، لذا زمانی که خورنی عازم سفر می شد یعنی سال های ۴۳۲-۴۳۴، باید ۲۲-۲۳ ساله بوده و لذا باید در حدود سال ۴۱۰ یا یکی-دو سال پس و پیش تولد یافته باشد. این سال از یک گواهی او نیز بخوبی آشکار می گردد که در هنگام نوشتن تاریخش در سالهای دهه ۴۸۰ او "پیرمردی بیمار و مشغول ترجمه" بوده است.

بدین سان با فرض تاریخ تولد خورنی در حدود سال ۴۱۰ نتیجه می گیریم که تحصیلات ابتدائی را در سال های کودکی در همان سیونیک در مدرسه تأسیس شده توسط مسروپ قدیس کسب نموده است، چنانکه خود کوریون به این امر شهادت و گواهی دارد. در هنگام تحصیل علوم ابتدایی در اینجا که شامل قرائت سلیس و آوازخوانی بود، با ارائه استعداد شگرف خود، وی در سنین ۱۵-۱۶ سالگی یعنی در حدود سال ۴۲۷ به واغارشاباد[۷۷] به مدرسه مرکزی ارمنیان در آن دروان فرستاده می شود، جایی که خود مسروپ قدیس تدریس می کرد. وی در اینجا نیز ۵-۶ سال تحصیل می کند و غیر از زبان ارمنی، زبان های یونانی و آشوری را نیز فرا می گیرد (بدون آشنایی به این زبانها، او نمی توانست از طریق شام سفر نموده در اسکندریه زندگی کند). او زبان پهلوی (فارسی دوران ساسانی) را نیز اگر نه بگونه نوشتاری اما بطور عملی می دانست. این امر از تعبیرات مستقیم برخی لغات پهلوی معلوم می شود که در تاریخ او با آنها روبرو می شویم.

پس از شورای افسس (۴۳۱) زمانی که ساهاک و مسروپ کتاب مقدس را مطابق متن یونانی تصحیح می کردند (ویا برای دومین بار از یونانی ترجمه می کردند) به یونانی دانان زبردست و دانشمندان ماهر در فن نگارش احتیاج پیدا کردند، لذا تصمیم گرفتند چند تن از با استعداد ترین شاگردانشان را به اسکندریه، مرکز علوم آن عصر بفرستند جایی که شرق و غرب با هم تماس یافته مرتبط می شدند. موسی به جمع این برگزیدگان تعلق داشت و نخستین آنان بود که در آن زمان ۲۲ سال سن داشت و مسافرت خود را با شگفتی و امیدهایی سرشار توصیف می کند و آموزگارانش را

---

۷۵ -"طول عمر او به صد و بیست و به منتهای پیري رسید" و غیره. (ا. گرمانيك)

۷۶ - tovma ardse'runi تاریخنگار و چهره فرهنگي ارمني در نیمه دوم سده نهم و اوایل نیمه نخست سده دهم میلادي. صاحب "تاریخ خاندان آرزروني".(ا. گرمانيك)

۷۷ - vagharshapat این شهر در محل کنوني شهر اچمیادزین مقر جاثلیق کل ارمنیان جهان قرار داشت. در زمان باستان وارتگساوان (vartgesavan) نامیده مي شد. در زمان واغارش (بلاش) اول پادشاه اشکاني ارمنستان (۱٤۰-۱۱۷م.) بازسازي شده تبدیل به پایتخت کشور گردید.

به خورشید اما خودشان را به سیارات کسب کننده نور از آن تشبیه می کند. تاریخ این مسافرت را پس از سال ۴۳۲ و قبل از ۴۳۵ می دانیم.

اینکه او در اسکندریه چه چیزی می آموخت ما بطور مطمئن نمی دانیم، او معلمش را افلاطون جدید می نامید بدون اینکه اسمش را یاد کند، لذا احتمال دارد که او حکیم و دانشمند بوده باشد تا عالم الهی. با در نظر گرفتن انگیزه اصلی مراجعت باید اضافه کنیم که موضوعات اصلی تحصیلی او را زبان یونانی وفن نگارش یعنی نظریه زبان و سخن، دستور و فن بیان تشکیل می داد. دوم آنکه او تفسیر کتاب مقدس، تاریخ و اساطیر یونانی نیز تحصیل می کرد. کتابخانه مشهور اسکندریه این موقعیت را برای جوانان دانش دوست ارمنی فراهم می نمود تا آثار شعرا، فیلسوفان، تاریخنگاران و سایر دانشمندان یونانی را مطالعه کنند و خورنی بعدها غالبا" از آنها در نگارش تاریخ خود استفاده نمود.

این امر معلوم نیست که دانشجویان ارمنی چه مدت در اسکندریه و در عزیمت بسر برده اند، در هر صورت این مدت کمتر از ۵-۶ سال نیست. آنان در سال ۴۳۹ زمانی که دو روشنگر ارمنستان و معلمانشان دیگر در قید حیات نبودند به میهن بازگشتند. این واقعه دردناک برای ایشان قابل انتظار نبود. خورنی بگونه ای غم و اندوه خود را بیان می کند: زمانی آنان منتظر بازگشت ما بودند تا از علوم همه جانبه و آمادگی کامل من سود ببرند و ما نیز شتابان از بیزانس باز می گشتیم با این امید که در عروسی و جشن برقصیم... و آوازهای خوش بخوانیم، اکنون من بجای این شادمان بر روی آرامگاه مرثیه می خوانم و آه و ناله سر می دهم، حتی هنگام بسته شدن چشمانشان هم نتوانستم برسم تا آخرین صدا و نوا و دعای خیرشان را بشنوم» (سوگنامه).

ولی شاید دردناک تر از درگذشت این دو تن، پذیرایی و استقبال سرد و گویا خصمانه ای بود که آنان در میهن پر حسرت خود با آن روبرو شدند. ایشان با باری پر از ذخیره علوم و با آرزوی خدمت به میهن می آیند و با بی احترامی و تعقیب و آزار روبرو می شدند. به آنان فرصت و زمینه فعالیت داده نشد، دانش آنان تمسخر گردید. همه جا ایشان مورد تعقیب و آزار قرار گرفته به زندگی مملو از محرومیت ها و تهیدستی محکوم شدند. در این باب، خورنی و غازار پاربتسی به یک گونه و با تکمیل آگاهی یکدیگر گواهی می دهند. خورنی می نویسد: «اکنون که آنان با قدیسان خدا چنین رفتاری در پیش گرفتند...- (سخن برای نیشتر زدن به پادشاه تیرداد است)- در مورد زحمات و آزاری که از جانب شما به ما رسیده، ماکه به تنگناها و فقر عادت داریم، دیگر چه می توانیم به خداوند بگوئیم. ... چه کسی زمان بازگشت ما برایمان خانه و اقامتگاه و آسایش تدارک دید؟ سایر مطالب را چشم پوشی می کنم، زیرا شما از زبان شیطانی و جهل و نادانی شان با غرور پوچ و زیانباری شدید آنان جلوگیری نکردید، بلکه با رفتار دانش ستیز خود لاشعوری آنان را تشویق می کردید حتی بیشتر از تنور بابل... دل کدام شخص متفکر بدرد نمی آید. از دست کسانی که مشوق آنها هستند بگذارید کسی نرنجد» (کتاب دوم – باب ۹۲). در مرثیه می گوید: «چه کسی پس از این باید ما را مورد احترام قرار دهد؟ چه کسی باید از پیشرفت شاگردانش شادمان گردد؟... چه کسی باید

حسادت و گستاخی دشمنان تعالیم سالم و درست را مانع گردد؟... کسانی که تمسخر و بی احترامی به ما را همانند محرومان هنرهای شایسته و موثق، سرمشق شیطانی برای افراد می سازند». غازار پاربتسی در صحیفه خود درباره موسی فیلسوف که بطور کلی موسی خورنی محسوب می شود می نویسد: «موسی فیلسوف خوش سعادت آنگاه که زنده بود، همچون فرشتگان می زیست، زیرا آن گروه ربانی ارمنی او را جای- جای مورد تعقیب قرار می داد و آن روشنگر و کتابها را با جهالت مورد تعقیب قرار می گرفتند و با لاشعوری خود پاتاغیکس[۷۸] می نامیدند و پس از اینکه با بسیاری چیزها دیگر او را غمگین ساختند و با خجالت از دیگران، مقام دروغین اسقفی را بعنوان زهر مرگبار به او دادند، صدای قدیس را خاموش نمودند».

علل تعقیب و آزار

علت این تعقیب و آزارها چه بود؟ امین و پس از او استپانه این امر را به حسادت روحانیت جاهل ارمنی انتساب می دهند که بکلی غیر قابَل قبول بوده با واقعیت مغایر است. این علل را باید در شرایط اجتماعی و زیستی جستجو کرد، زیرا چنانکه خواهیم دید آنها ماهیت اصولی و عقیدتی دارند. اگر تعقیب و آزار تاریخنگار ماهیت فردی داشت و آنهم فقط متوجه خورنی، ممکن بود آنها را با زبان رک گوی خورنی مرتبط دانست، که خود را "صاحب هنر و فن همه جانبه"، شخصی برخوردار از آمادگی در سطح عالی می شمرد و دیگران را بی باکانه نادان می دانست و بدین سبب مسلما" بسیاری از آن را برعلیه خویش می شورانید و شاید بتوان این تعقیب ها را با تنفر خورنی نسبت به خاندان مامیکنیان مرتبط دانست که توسط وارتان مامیکنیان و کمی پس از آن توسط واهان، آوازه و احترام قهرمانان ملی در میان روحانیت ارمنی کسب می کردند[۷۹] و در صورتیکه خورنی در این یا آن مطلب آنان را سرزنش و یا متهم می ساخت. ولی چنانکه گفتیم، این پدیده ماهیت کلی و عمومی داشت و تعقیب و آزارها در نتیجه مبارزه سیاسی بود.

مبارزه میان دو قشر روحانیت ارمنی درگرفته بود که یکی از آنان تمایلات آشوری داشت و دیگر یونانی. آشوریان از دیرباز تأثیری مسلط و حاکم بر ارمنستان بدست آورده بودند، نباید فراموش کرد که از زمان آغاز مسیحیت، ارمنستان مملو از روحانیون آشوری گردیده بود، خواندن آوازهای کلیسائی بزبان آشوری انجام می گرفت، نوجوانان ارمنی برای فرا گرفتن زبان آشوری به شام می رفتند تا با مراجعت به میهن بتوانند در کلیساهای ارمنی بزبان آشوری عبادت کنند. حکومت پارسی نیز با سوءظن نسبت به سیاست یونانی مانع گسترش زبان یونانی می شد و تاثیرات آشوری را ترغیب می نمود. مسروپ قدیس برای پیدایی حروف ارمنی به شام رفت و نه یونان، کتاب مقدس را

---

[۷۸] - از ریشه سامي به معني "تحريف شده" و "كاذب". (ا. گرمانيك)

[۷۹] - اشاره به نبرد ارمنيان به سركردگي وارتان ماميكنيان سپهسالار ارمنستان در برابر يزدگرد دوم پادشاه ساساني در سال ٤٥١ ميلادي براي حفظ و نگاهباني از مسيحيت در مقابل تهديد زرتشتيگري پادشاه ايران.(ا. گرمانيك)

برای نخستین بار از آشوری ترجمه نمود، حتی نوشته های یونانی از ترجمه های آشوری برگردانده می شدند. در اثنای عزل ساهاک قدیس، روحانیون آشوری پیاپی بر مقر جاثلیق ارمنی تکیه می زدند. آشوریان با شمار و مقامات خود پر قدرت بودند و پیروان بسیاری در میان روحانیت ارمنی داشتند. این گروه محافظه کار نسبتا" نادان تر بود.

جهت گیری و گرایش یونانی دیرتر پدید آمد، احتمالا از همان زمان که مسروپ قدیس به بیزانس رفت تا اجازه گسترش کتابت ارمنی را در بخش یونانی ارمنستان بدست آورد. آن اجازه داده شد ولی در برابر یک امتیاز دهی دیگر ، بدین معنی که کتاب مقدس دگر بار از یونانی ترجمه شود و یا اقلا" مطابق متن یونانی تصحیح گردد و دانشجویان ارمنی از آن پس برای کسب تحصیلات به جای شام به بیزانس بروند، و چنانکه می بینیم جوانان با شور زیاد به بیزانس می رفتند و حتی بدون اجازه معلمین خود. خورنی و دوستانش نیز به این دسته از دانشجویان تعلق داشتند که برای کسب تحصیلات عالی و فراگیری فنون نگارش به اسکندریه فرستاده شدند. ویژگی کلی آنان جهان بینی گسترده تر و تحصیلات عالی تر بود.

این جوانان که تدریجا" به ارمنستان می آمدند به روحانیت محافظه کار و بی سواد ولی توانا برمی خوردند. این دو گونه دانش و تحصیلات متفاوت وبا جهان بینی مختلف در برابر یکدیگر قرار می گرفتند و مبارزه اجتناب ناپذیر می گردید.

اینکه این مبارزه سیاسی بود و نه فردی یا شخصی، بوضوح از گواهی مهم غازار پاربتسی آشکار می گردد. او پس از تشریح تعقیب ها و آزارهایی که متحمل گردیده بود در آخر صحیفه خود می نویسد: "ولی بپذیریم که من تمام این زجرها را دقیقا" در اثر کارهایم متحمل شدم، ولی آن مردان حواری گونه چرا چنین درد و اندوه شدیدتری متحمل شدند و در سخت ترین غم ها مرگ را پذیرا گشتند". آنگاه شروع به ارائه مثال هایی می کند و نخست موسی فیلسوف خوش سعادت" را یاد می نماید. پس از آن یک صفحه افتاده است و بر روی ورقه بعدی در ادامه راجع به یک شخص ناشناخته مطالبی نوشته می شود (نام او در بخش کنده شده کاغذ بوده است)... "او را شب و روز بر اموری سخت گماشتند، برای روشنگری سرزمین ارمنیان، استخوان هایش را از گور خارج نموده به رودخانه ریخته بودند. پدر فرشته گونه را نیز با همان نوع شکنجه ها و تعقیب ها کشتند و تاکنون نیز با کینه توزی بی حد خود با مرده می جنگند. گرامی ترین امید پاک دامن، پدر خسرویک، هنوز به مرز ما نرسیده بود و هنگامی که می آمد، با خبر شده بر علیه دشمن مسلح گردیده و گفتند: "حالا هم ترجمانی دیگر، کجا می آید؟". و آن پدر بیامرز با شنیدن صدای کمان های مرگبار در پیشگاه ایزد دعا کرد و در خواستش پذیرفته شد و افتخار تدفین تکه های او نصیب دیگران گردید و نه ما". چقدر این سخن "حالا هم ترجمانی دیگر، کجا می آید" بیانگر و رسا است. هنوز به مرز میهن نرسیده، هنوز هیچگونه کاری نکرده ، او دسته تعقیب گران را تنها به این دلیل بسیج می کنند که ترجمان است و در بیزانس تحصیلات عالی بدست آورده است. بنابراین مبارزه بر علیه یک طبقه معین، مستقل از شرایط فردی آنان در گرفته بود. و آنگاه که تحت تعقیب قرار گرفتگان، دارای تحصیلات و

گرایش یونانی بودند، در می یابیم که تعقیب کنندگان جه کسانی بودند. همین غازار پاربتسی مداوما" آنانرا آبغیاند[۸۰] ارمنی می نامند که از واژه آشوری آبغا مشتق گردیده است (در آشوری awila به معنی روحانی) در صورتیکه روحانیون دیگر را عباپوش (روحانی قباپوش) می نامد. بار دیگر می بینیم که برای تمسخر موسی فیلسوف، کتاب های او را با پیشوند های پاتاغ ایکس[۸۱] و دیگر بار با واژه های آشوری نام می بردند لذا آشوری و یا آشوری شناس بودند.

مبارزه در واقع آغاز گردید و پی آمدهای ویرانگرانه ای برای فرهنگ ارمنی ببار آورد.

ما اکنون دو مورد واقعی را در پیرامون این مبارزه، در حول زبان و مذهب ارائه می دهیم که در هر دوی آنها نیز گروه آشوری محافظه کار اما گروه دوستدار یونان مترقی است.

گروه جدید طرفدار فرهگ یونان در خصوص مساله زبان تمایلی اصلاحگرانه به منصه ظهور رساند یعنی ورود بخشی از ویژگی های گوناگون در ارمنی که بسیاری از واژه های یونانی دارا بودند، آزادی های وفقی، حبس و غیره که ویژه زبان یونانی بودند.

بجز از دیگر نوشته ها، می توانیم بطور مسلم بگوئیم که رساله های فیلون[۸۲] دستور زبان دیونیسیوس[۸۳]، وقایعنامه اوزبیوس[۸۴]، نیازنامه، وقتی که سردمداران زبان "زرّین"، آگاتانگغوس[۸۵]، پاوستوس[۸۶] و شاید هم یزنیک[۸۷] و یغیشه[۸۸] هنوز در قید حیات بودند، توسط این مترجمان به ارمنی

---

[۸۰]- abeghiand

[۸۱]- pataghik'es یعني اهانت آميز است كه در سده پنجم برخي كشيشان نادان ارمني به موسي خورني نسبت مي دادند و به معني منحرف و گمراه مي باشد.(ا. گرمانيك)

[۸۲]- Philo of Alexandra يا Philo Jodaes، فيلون اسكندراني، فيلسوف يهودي الاصل اسكندريه. در حدود ۲۰ سال پيش از ميلاد در اسكندريه زاده شد و پس از ۴۰ ميلادي درگذشت. اين فيلسوف يهودي آثار متعددي به يوناني نوشت (او عبري مي دانست) از قبيل تفسيرهاي باطني عهد عتيق و جز آن تا يونانيان را با حكمت يهودي آشنا سازد. او سخت تحت تأثير فيثاغوريان، افلاطون و رواقيان بود و بنوبه خويش پيشاهنگ غنوسيان نوافلاطونيان و آباي يوناني كليسا (ا. گرمانيك)

[۸۳]- Dionysios of Therace يا ديونوسيوس تراكي در حدود ۱۶۶ پيش از ميلاد در اسكندريه زاده شد. شاگرد آريستارخوس ساموتراكي. از او كتاب "فن دستور" بجا مانده كه مجموعه نظريات پيشين در باره دستور زبان است و بعنوان نخستين دستور زبان منظم در محافل علمي اسكندريه بشمار مي رود. ترجمه ارمني آن در سده پنجم اساس و پايه تفكر دستوري زبان ارمني بود. اين اثر در ميان دستوريان ارمني همچون داويت مكنيچ (مفسر)، آنانون مكنيچ (مفسر گمنام) موسس كرتوغ (كاتب)، استپانوس سيونتسي، هامام آرولتسي، گريگور ماگيستروس، هوانس يرزنكاتسي و ديگران بعنوان منبع و مأخذ تفسير دستوري زبان ارمني بكار مي رفت. (ا. گرمانيك)

[۸۴]- Eusebius Caesariensis يا Eusebios Pamphilou حدود سال ۲۶۰م. در فلسطين زاده شد و از ۳۱۳ تا حدود ۳۴۰ سال مرگش اسقف آنجا بود. اين تاريخنگار و حكيم الهي يوناني و پدر تاريخ كليسا داراي آثار مهم شامل وقايعنامه (شامل تاريخ عالم تا ۳۲۵) بزرگترين اثر گاهشناسي عهد قديم و تاريخ كليسا تا ۳۲۳ مي باشد. اثر اول در ارمني به قانون الازمنه نيز معروف است. ترجمه ارمني قديم اثر اول در سده پنجم صورت گرفته است. (ا. گرمانيك)

[۸۵]- agatangeghos از نخستين تاريخنگاران ارمني سده پنجم ميلادي صاحب "تاريخ آگاتانگغوس". (ا. گرمانيك)

[۸۶]- pavstos buzand – تاريخنگار سده پنجم م. صاحب كتاب "تاريخ بوزاند" و يا بنام مشهور "تاريخ ارمنيان". (ا. گرمانيك)

[۸۷]- yeznik koghbatsi عالم علم الاخلاق،قانون، فلسفه، منطق، روانشناسي، زيست شناسي و فضا شناسي پيش از سال ۳۸۷ در ارمنستان زاده شد. شاگرد مسروپ ماشتوتس و ساهاك پارتو. وي مؤلف كتاب "رد فرقه ها" است. (ا. گرمانيك)

ترجمه شده اند. آیا این تاریخنگاران نامدار می توانستند به ترجمه های یاد شده و مترجمانشان که در ذخیره لغات و دستور زبان کلاسیک انقلابی بپا کرده بودند و با دیدگاهی مثبت بنگرند؟ اگر در دوران اخیر ویا همین روزگار ما، تغییر و تحولات وارد شده در ذخیره لغات، دستور و املاء زبان باعث آنقدر انتقاد و اعتراض می شوند، با یادآوری مبارزه استپانوس نازاریان و گروهش در برابر طرفداران شیوه های سنتی، آنگاه که محافظه کاری، پیروی از پیشینیان در حکم قانون بود، چه می توان گفت ؟ یک تذکره نویس که نوشته او را گ. زاربهانالیان نقل می کند، بدون ذکر نام مؤلف می گوید: "با صرف نظر از تمام چیزها، والدین، خویشاوندان، ارث و مال، به مراکز علم، خانه حکمت و علوم شتافتند. با تلاشی طولانی دانش اندوختند و سوفیست ها و فیلسوفان کاردان گشتند... پس از آن با شوقی فراوان برای گسترش حکمت به میهن خود بازگشتند... ولی نه تنها مورد استقبال قرار نگرفتند که توسط مخالفان مورد تمسخر نیز واقع شدند، "به آنان می گفتند، چه (یاوه) می گوئید، زبان پر زرق و برق هنری شما بکلی برایمان بی فایده است، حکمت شما دروغین و پوچ است و کارهای شما بی ثمر". و آنان غمگین شده در اعماق درد و اندوه زجر می کشیدند".

مساله دوم که حادتر و دارای پی آمدهای اسفناک تر بود، همانا مبارزه مذهبی بود. خورنی با داشتن تمایلات فرهنگ یونانی حدود سی سال مورد بی احترامی و تعقیب و آزار قرار گرفت، متحمل فقر و محرومیت گردید و در اوایل سال های هفتاد وقتی که پیرمردی شصت ساله بود، بعنوان سکوبا تقدیس شد و بدینوسیله نه تنها حیثیت او اعاده گردیده حملات علیه او نیز متوقف گردید و شرایط مناسبی برای انجام کارهای محبوب ادبی او برایش بوجود آمد اینکه او در سن پیری مورد احترام و شخصیتی مشهور بود از بسیاری از مطالب تاریخش استنباط می شود. در همین زمان بود که شاهزاده ساهاک باگراتونی با شنیدن آوازه علمی او، گرچه شخصا" با او آشنا نبود اما به او روی آورد و درخواست نمود تاریخ ارمنیان بویژه تاریخ پادشاهان و خانواده های اشرافی ارمنی را به رشته تحریر در آورد. این اثر را که باید در باره اش سخن بگوئیم، وی در سالهای هشتاد سده پنجم حدود ۴۸۳-۴۸۵ بپایان برد. وقتی که به گفته خودش "پیرمرد بود بیمار و مشغول ترجمه". مرگ او احتمالا" در آغاز سالهای نود همان سده (به اعتقاد برخی ۴۹۳) اتفاق افتاد و در هر صورت چندی پیش از نوشتن صحیفه غازار پارپتسی.

در پژوهش های ادبی دیدگاهی بسیار شایع و نادرست وجود دارد ، گویا استخوان های او را پس از مرگ از قبر در آورده به آب ریخته اند. این افسانه را نه تنها نویسندگان ناآشنا به ادبیات باستان، که حتی پژوهشگران و مترجمان خورنی چون امین و استپانه نیز تکرار می کنند. آنان این نظریه را بر پایه این سخن غازار پارپتسی بنا می نمایند که: "استخوان هایش را از قبر در آورده به رودخانه ریختند". لیکن ایشان فراموش می کنند که در دستنویس صحیفه پارپتسی پس از ذکر نام موسی

---

[88] yeghishe - تاریخنگار مشهور ارمني در سده پنجم و شاهد و نگارنده تاریخ جنگ وارتان در سال ٤٥١ در برابر سلطه جویي یزدگرد دوم ساساني. وي از شاگردان صفیر مسروپ ماشتوتس و ساهاك پارتو بود.(ا. گرمانیك)

ورقی افتاده است که در آن افراد دیگر تحت تعقیب بر شمرده می شدند که این بیرون آوردن استخوان ها از قبر به آخرین آنها مربوط می شود. پس از تقدیس خورنی به مقام سکوبائی که نشانگر توافق روحانیت ارمنی بود و توام با آوازه علمی از احترامی بسیار برخوردار بود. تنها همین مورد که شاهزاده باگراتونی[۸۹] برای تاریخ به او رجوع کرده، شان و احترام وی را باید به سطح بسیار بالاتری ارتقاء می داد. در چنین شرایطی حتی بیرون آوردن استخوانها و به رودخانه ریختن آنها پس از مرگ وی غیر قابل قبول و درک بنظر می رسد.

آثار

در تاریخنگاری باستانی ارمنی، خورنی تنها شخصی است که شغل عادی و روزمره اش نوشتن و تاریخنگاری بوده است. با دریافت پیشنهاد شاهزاده باگراتونی برای نوشتن تاریخ ارمنیان، آن را با شادمانی می پذیرد و می گوید که با سلیقه و دیدگاهش بویژه با عاداتش سازگاری دارد. در جایی می گوید: "پیرمردی بیمار و مشغول ترجمه هستم". لیکن نوشته های او بطور کامل بدست ما نرسیده اند.

آثار یاد شده در زیر بنام او بوده و بدست ما رسیده اند:

۱- ستایش هریپسیمه[۹۰]، نوشته شده در جوانی.
۲- تاریخ هریپسیمه.
۳- نطق وارتاوار[۹۱].
۴- صحیفه ساهاک آرزرونی[۹۲].

بجز "تاریخ ارمنیان"، انتساب بقیه نوشته ها به خورنی مورد شک و تردید است. اثر ترجمه ای او را باید "نیازنامه" دانست. بررسی های ادبی به احتمال زیاد، ترجمه تاریخ ماجراهای اسکندر نوشته

---

[۸۹] - اشاره به شاهزاده **ساهاك باگراتوني** است. (ا. گرمانیك)

[۹۰] - hripsime هريپسيمه باكره اي مسيحي بود. برپايه تاريخ شفاهي ۳۲ زن مسيحي به سرپرستي هريپسيمه در اثر تعقيب و آزار ديوكليتانوس قيصر روم (۲۸٤- ۳۰۵) به ارمنستان مي گريزند و در آنجا به وعظ و گسترش مسيحيت مي پردازند. اما در واغارشاباد بدستور تيرداد سوم (تيرداد بزرگ) كشته مي شوند (۳۰۱م.). ۹ روز پس از اين رويداد ، گريگور پارتو (پارتي)، معروف به لوساوريچ به معني روشنگر، موسس رسمي كليساي ارمني كه از بند شاه آزاد شده بود اجساد آنان را بخاك سپرده در ضلع شمال شرقي واغارشاباد شهادت گاه يا گورستان هريپسيمه را مي سازد و بدستور پادشاه سنگ هاي بنا از كوه ماسيس (آرارات) آورده مي شوند. بدين سان اينان جزء قديسين در مي آيند. در سال ٦۱۸م. به كوشش جاثليق كوميتاس اول پرستشگاه هريپسيمه بر پايه بناهاي ياد شده در واغارشاباد بنا گرديد. اين بناي مذهبي، يكي از كليساهاي اصلي اچميادزين مقر جاثليق كل ارمنيان جهان بشمار مي رود. (ا.گرمانيك)

[۹۱] - يكي از جشن هاي ملي و مذهبي ارمني. از ويژگي هاي اصلي اين جشن در ميان مردم پاشيدن آب به روي يكديگر است. در اصل اين جشن به دوران پيش از مسيحيت در ارمنستان مرتبط است. (ا. گرمانيك)

[۹۲] - از شاهزادگان ارمني خانواده فئودالي آرزروني. (ا.گرمانيك)

کالیستنس[۹۳] کاذب و قسمتی از نطق های گریگور نازیانزی[۹۴] (عالم الهیات) را نیز به او نسبت می دهند.

در متون دستنویس جدید، «آشخاراتسویتس» مشهور نیز به او انتساب داده می شد اما سرانجام روشن شد که اثر آنانیا شیراکاتسی[۹۵] بوده در نیمه دوم سده هفتم نوشته شده است.

نوشته های جزئی تری نیز با محتوای دستوری وجود دارند که در متون دستنویس به خورنی نسبت می دهند ولی اینها هنوز ثابت نشده و بچاپ نرسیده اند.

بدین سان از کتاب هایی که بنام خورنی به ما رسیده اند بدون شک می توان ترجمه کتاب "نیازنامه" و نگارش تاریخ ارمنیان را متعلق به وی دانست.

کتاب نیازنامه نوشته ای سخنورانه است و شامل ده فصل می باشد: نیاز (که به همین علت نیز عنوان عمومی آن "نیاز نامه" است)، پند، تکذیب، برهان ساده، ستایش، نکوهش، قیاس، تمثیل، تبیین، اصول. در ابتدای هر فصل اصول کلی، ترتیب و نظم نگارش بیان می شود و آنگاه نحوه عملی و کاربردی آن ها سپس ۶-۷ انشاء برای هر یک و در آخر سه نمونه تمثیل بعنوان ضمیمه وجود دارد که مربوط به یک محرر دیگر همنام با او می باشد و سرانجام یک «پند نامه» برای شاگردش تئودوروس اضافه می کند. بدین سان چنانکه گ. زاربهانالیان معتقد است، تئودوروس شاگرد خورنی نیست، بلکه شاگرد موسی محرر، نگارنده این ضمیمه می باشد که از نظر کیفی در سطح بسیار پایین تری نسبت به خورنی قرار دارد.

"نیار نامه" ترجمه ای است از یونانی و احتمالا" از مهمترین آثار خورنی بشمار می آید و شاید در زمان تحصیل در اسکندریه ترجمه شده باشد، زیرا تأثیر زبان متمایل به یونانی او در این کتاب بیشتر بچشم می خورد تا در تاریخ او که "پدر تاریخ" پس از مراجعت از اسکندریه حدود چهل سال بعد نوشته است آنگاه که زندگی در محیط ارمنی، مطالعه کتاب های ارمنی، تماس با ارمنیان، یونان گرائی افراطی سابق او را بسیار ملایم و مقید نمودند.

---

[۹۳] - Pseudo- callisthenes، فیلسوف و تاریخنگار زاده حدود ۳۶۰ مرگ در ۳۲۷ پ.م. وي برادر زاده ارسطو و از شاگرانش بود و در سفرهاي جنگي اسکندر مقدوني به مشرق همراه او بود. وي اسکندر را به مناسبت تبعیت و تقید از آداب و عادات شرقي نکوهش مي کرد. وي به بندکشیده شد و در آنجا در گذشت. در باره گناه و مرگ و داستان هاي ضد و نقیض وجود دارد. سه اثر مهم از او باقي مانده است "هلنیکا" که تاریخ یونان است از ۳۸۷ تا ۳۲۵، "تاریخ جنگ مقدس" و تاریخ اسکندر. (ا.گرمانیك)

[۹٤] - Gregory of Nazianus (۳۳۰ کپدوکیه، ۳۹۰) نویسنده یوناني، علم الهیات، اندیشمند و از پدران روحاني کلیسا و رهبر کلیساي نازیانز و صاحب ٤٥ خطا به ۲۵۰ صحیفه و بسیاري اشعار از سده پنجم تقریبا" تمام آثار مهم او به ارمني ترجمه شده است. (ا. گرمانیك)

[۹٥] - anania shirakatsi (آنانیا شیراکي، اهل شیراك). پایه گذار علوم طبیعي در ارمنستان و از نامداران رهنگ ارمني است. او در اوائل سده هفتم در آني از توابع شیراك زاده شد. اما تاریخ درگذشت وي روشن نیست. (احتمالا" دهه هشتاد سده هفتم م.) وي در رشته هاي ستاره شناسي، ریاضیات، گاهشماري، جغرافیا و جز اینها فعالیت نمود. از مهمترین آثارش «جهان نما»، آثاري چند در گاهشماري، ستاره شناسي، جغرافیا، ریاضیات مي باشند.(ا. گ.)

تاریخ ارمنیان

حال بپردازیم به شاهکار او، تاریخ ارمنیان، که واقعا" نام اورا جاودانی ساخته، خود بعنوان یادگاری جاودانی در ادبیات ارمنی باقی مانده است

این کتاب را وی بخواهش ساهاک باگراتونی نوشته است که بر پایه پژوهش های ادبی و تاریخی یکی از هزارگان باگراتونی بود و واهان مامیکنیان و دوستان هم رأیش در اوایل قیام[۹۶] وی را بعنوان مرزبان ارمنستان می گمارند که در نبردی بسال ۴۸۲ کشته شد. نگارنده در نوشته اش با پاسخگویی به درخواست های مشوق و پشتیبان خود اغلب اوقات به او رجوع می کند و وی را مورد خطاب قرار می دهد، لذا می توان نتیجه گرفت که پدر تاریخ نوشته هایش را بخش- بخش برای او می فرستاده است بدون اینکه منتظر سرانجام و پایان کارش باشد.

تاریخ ارمنیان به سه بخش یا کتاب تقسیم شده است که عبارتند از:

۱) نسب نامه بزرگان ارمن.

۲) تاریخ میانه نیاکان ما

۳) پایان تاریخ میهن ما.

کتاب یا بخش نخست شامل ۳۲ باب است که هفت باب نخست شامل مطالب پیشگفتاری هستند: پاسخ نامه ساهاک باگراتونی و قول انجام خواهش او (الف)؛ برتری دادن به منابع یونانی (ب)؛ سلوک فرزانه ستیز پادشاهان و شاهزادگان پیشین ما (ج)؛ گزارش های گوناگون مورخان خارجی در مورد آدم و سایر بزرگان قوم (د)؛ نسب نامه سه فرزند نوح تا ابراهیم، نینوس و آرام (ه)؛ داستان های مورخان خارجی همانند کتاب مقدس و متفاوت با آن و احادیث شفاهی اولیمپیودوروس[۹۷] فیلسوف (و)؛ بعل که از جانب نویسندگان خارجی چنین نامیده شده همان نمرود[۹۸] کتاب مقدس است(ز)؛ با

---

[۹۶] - اشاره به جنگ هاي آزاديبخش سال هاي ٤٨٤-٤٨١ ارمنيان در برابر حكومت ساساني. پس از نبرد سال هاي ٤٥١-٤٥٠ ارمنيان با سپاه يزدگرد دوم، فشارهاي دربار ساساني براي تغيير مذهب مسحيت در ارمنيان با توسل به زور كاسته شد اما پس از چندي در سال هاي دهه ۸۰ سده پنجم ميلادي دگر بار اين تمايلات دربار ساساني توسط فيروز پادشاه جديد مطرح شد و به جنگ هاي ٤٨٤-٤٨١ انجاميد قيام به رهبري واهان ماميكنيان صورت گرفت و ساهاك باگراتوني بعنوان مرزبان و واهان را به سپهسالاري برگزيده شدندو دوين (dvin) نيز پايتخت گرديد. آنان موفق شدند سپاه ساسانيان را يكبار در نزديكي روستاي آكور (در دامنه هاي كوه ماسيس يا آرارات) و بار ديگر در نزديك روستاي نرسها باد (nersehabad) در ناحيه آرتاز (در ناحيه ماكو) سخت شكست دهند. سرانجام حكومت ساساني در سركوبي شورش ناكام ماند و در ٤٨٤م. ميان والاش(بلاش) پادشاه جديد ساساني و سردمداران ارمنستان در روستاي نوارساك (در حوالي خوي) پيمان صلح بر قررار گرديد و ارمنيان به كليه خواست هاي خود دست يافتند ليكن رهبران ارمنستان بصورت گماشتگان شاه ساساني شناخته شدند. (ا.گرمانيك)

[۹۷] -olympiodoros يا الومپيودوروس فيلسوف، مورخ و كيمياگر يونياني در تبس مصر زاده شد، در زمان هونوريوس. ۳۹۵ تا ٤٢٣ و اندكي پس از آن بر آمد. او نگارنده تاريخ امپراتوري غربي از ٤٠٧ تا ٤٢٥ و اثر سودمندي در كيمياگري است كه در آن فلسفه يوناني با انديشه هاس مصري به هم آميخته است. (ا.گرمانيك)

[۹۸] - كتاب مقدس، سفر پيدايش، باب دهم آيه نهم. (ا.گرمانيك)

باب های هشتم و نهم در مورد مارآباس[۹۹] منبع اصلی اثر خود سخن به میان می آورد که با نامه واغارشاک به نزد آرشاک (یا اشک) بزرگ می رود و از او برای بررسی کتابخانه نینوا اجازه دریافت می دارد؛ او در اینجا کتابی بزبان یونانی می یابد که بر روی آن نوشته شده بود این کتاب بفرمان اسکندر (کبیر) از کلدانی به یونانی ترجمه شده است و شامل تاریخ باستانیان و پیشینیان می شود. مارآباس قسمت های مربوط به تاریخ ارمنیان را از این کتاب گلچین می کند و به زبان های یونانی و آشوری بر می گرداند و برای واغارشاک می آورد. او با شادمانی تمام تاریخ مارآباس را می پذیرد و فرمان می دهد آن را با دقت در دربار نگاهداری کنند اما بخشی را نیز دستور می دهد روی مجسمه مهر کنند، که نگارنده با استفاده "از آن" (معلوم نیست که قسمت مهر شده روی مجسمه یا از کتاب اصلی؟) با رویدادهای تاریخی آشنا شده قول می دهد کنجکاوی مشوق خود را ارضا کند و نسب نامه ناخارارهای[۱۰۰] بومی ما را تا ساردانابال پادشاه کلدانیان ادامه دهد.

باب دهم آغازگر تاریخ اصلی ارمنیان است، نبرد هایک در برابر بعل (باب های ۱۰-۱۱)؛ پیشنیان هایک(باب ۱۲)، کارهای آرام (باب های ۱۳-۱۴). نبرد شامیرام با آرا و آبادانی های انجام شده (باب های ۱۵ تا ۱۸). نسب نامه بزرگان عبرانی، کلدانی و ارمنی تا داود، ساردانابال و اسکایوردی[۱۰۱] (باب ۱۹) با آرا آرایان(باب ۲۰)؛ باروير[۱۰۲] نخستین پادشاه ارمنیان و جانشینانش (باب های ۲۱ و ۲۲)؛ منشاء آرزرونی ها، گنونی ها و آنگغتون[۱۰۳] و مرزبان آغزنیک[۱۰۴] (۲۳)، تیگران یرواندیان (باب ۲۴-۳۰)؛ نشینان تیگران (باب ۳۱)؛ نبرد ایلیاس و زارمایر (باب ۳۲)؛ آخرین جانشین تیگران واهه[۱۰۵] بوده است که قیام نمود و بدست اسکندر مقدونی کشته شد (۳۲۳پ.م.) و پس از آن تا پادشاهی واغارشاک (۱۳۲ پ.م.) مؤلف هیچ مطلبی راجع به ارمنستان به میان نمی آورد تا زمانی که آرشاک کبیر[۱۰۶] پادشاه پارتیان به سهولت وارد ارمنستان می شود و برادرش واغارشاک[۱۰۷] را به پادشاهی می رساند. پس از کتاب اول، دو باب «از افسانه های پارسی» بطور مجزا وجود دارد که در

---

[۹۹] - مارآباس کاتینا (marabas katina) تاریخنگار آشوري. کتاب او مهمترین منبع "تاریخ پیشینیان" پیوست شده به آثار تاریخ خورني و سبئوس بنام تاریخنگار گمنام بشمار مي رود. بر پایه آگاهي هاي خورني وي در سده دوم پیش از میلاد مي زیسته. برخي از دانشمندان او را به سده چهارم منتسب مي نمایند. وي از منابع نوشتاري و گفتاري سود برده بخش هایي از افسانه ها و گفتارهاي بسیار باستاني ارمني را ثبت نموده است. کتاب او یکي از مهمترین آثار دوران پیش از مسروپ ماشتوتس مخترع الفباي ارمني بشمار مي رود.

[۱۰۰] - خاندان هاي اشرافي- فئودال و غالبا" از شاهزادگان. (ا.گرمانیك)

[۱۰۱] - skayordi

[۱۰۲] - baruyr

[۱۰۳] - angeghtun ناحیه و قلمرو فئودالي واقع در استان آغزنیك سرزمین هایك بزرگ مطابق با نواحي آکل و اگیل ولایت دیاربکر ترکیه امروزي. (ا. گ.)

[۱۰۴] - agh-dzenik

[۱۰۵] - vahe

[۱۰۶] - arshak یا اشك

[۱۰۷] - vagharshak یا بلاش یا ولاش

اولی در مورد آژدهاک بیوراسب و فریدون اما دومی شامل تشریح این افسانه و تاریخ تصحیح شده می باشد. مؤلف یادآور می گردد که شدیدا" از اینگونه افسانه های بی معنی و ناشایست متنفر و گریزان است ولی اجبارا" بنا به درخواست مشوق و پشتیبان خود آنها را می نویسد و شایسته گنجیدن در کتاب تاریخش ندانسته است لذا بطور مجزا و جداگانه نگاشته است.

کتاب دوم شامل ۹۲ باب است و از قیام پارتیان در برابر سلوکیان (باب های ۱و۲) و از پادشاهی واغارشاک بر ارمنیان (۱۳۲ پ.م.) (باب ۳)، آغاز می شود و با مرگ تیرداد (۳۱۸ م.) پایان می پذیرد، بنابراین شامل ۴۵۰ سال تاریخ ارمنیان است. مؤلف با تعریف دوره های مهم در این بخش منابعی را که بکار برده است ذکر می کند.

کتاب سوم شامل ۶۸ باب است، «رویدادهای اتفاق افتاده در عصر مؤلف و یا کمی پیش از آن»، از خسرو صغیر (۳۱۹ م.) جانشین تیرداد تا فروپاشی پادشاهی آراشاگونی (اشکانیان ارمنی- ۴۲۸م.) یعنی ۱۱۰ سال تاریخ (باب های ۱-۶۴) سپس بازگشت جاثلیق ساهاک باشمول[۱۰۸] از ایران (باب ۶۵)، کردارهای ناپسند شمول (باب ۶۶)، مرگ ساهاک قدیس و مسروپ (باب ۶۷) و «در سوگ فروپاشی پادشاهی آرشاگونی در باب سکوبائی دودمان گریگور قدیس» (باب ۶۸) بعنوان پسگفتار.

مسئله کتاب چهارم

توما آرزرونی مولف سده دهم از کتاب چهارم تاریخ خورنی یاد می کند. پیش از آن با ذکر جاثلیق ساهاک و بیان اینکه او ۱۲۰ سال زندگی کرده بود، مرگ سپهسالار ساهاک باگراتونی را یادآور می گردد و چند سطر پس از آن چنین ادامه می دهد: « این ساهاک همان ساهاک است که بفرمان وی موسی محرر و استاد بزرگ و نامدار جهانی، کتاب تاریخ ارمنیان را با ابتکار شگفت آور از زمان حضرت آدم تا قیصر زنون نوشت. زندگانی او[۱۰۹] در آن زمان به ۱۲۰ سال و به پیری مفرط رسید. چنانکه در کتاب چهارم تاریخ موسی خورنی نوشته شده و به ما رسیده است و به دو باب اضافه شده است. همین امر را کوریون سعادتمند دوست تحصیلی موسی و شاگرد مسروپ قدیس در اثر تحلیلی خود گواهی کرده است» (سن پتربورگ ۱۸۸۷، ص ۵۶-۷۵).

این قطعه یا کتاب آشفته طرفدارانی پیدا کرده است بویژه غوند آلیشان و امین. اولی در سال ۱۸۵۱ در «بازماوپ» [۱۱۰] و پنجاه سال پس از آن در «هایاپاتوم»[۱۱۱] (۱۹۰۱، ونیز)، از وجود کتاب چهارم پشتیبانی می کند و چنین می اندیشد که قطعه مربوط به مرگ و بخاک سپاری مسروپ قدیس

---

[۱۰۸] - shomvel یا سموئیل.

[۱۰۹] - منظور زندگاني ساهاك قديس.

[۱۱۰] - bazmavep، نشريه ادواري بسيار قديمي ارمني كه از سال ۱۸۳٤ تاكنون در جزيره غازار مقدس (سن لازار) ايتاليا انتشار مي يابد و ارگان جامعه ارمني مختياريان و نيز بشمار مي رود و شامل مطالبي در باره ارمني شناسي است.

[۱۱۱] - hayapatum يكي از آثار غوند آليشان (ghevond alishan) ونيز، ۱۹۰۱.

در این کتـاب جـا داشـته اسـت (کـه در آن عاریـت گیـری وسـیع واژه هـا از ترجمـه ارمنـی تـذکره سلبستروس[۱۱۲] بچشم مـی خـورد، ۳-۶۷). همچنـین چنـد واژه و گـواهی کـه اسـتپان روشـکیان[۱۱۳] از خورنی اقتباس کرده و در فرهنگ لغات ارمنی- لاتین خود آورده است، اگر چه خود آلیـشان اقـرار می کند که اینها ممکن است از کتاب چهارم مفـروض خـورنی گرفتـه نـشده و از سـایر نوشـته هـای تاریخی او اخذ شده باشند. م. امین در هر دو چاپ ترجمه روسی خـود (۱۸۵۸ و ۱۸۹۳) مـی نویـسد که دو باب «افسانه های پارسی» و باب ۶۲ کتاب سوم تشریح مسافرت خورنی باید قـسمتی از کتـاب چهارم را تشکیل می دادند. او مـی نویـسد، احتمـالا" جـدول وقایعنامـه ونیـز ادامـه تـاریخ ارمنیـان از انقراض اشکانیان تا زمان قیصر زنون (۴۷۴-۴۹۱) یعنی تا سال ۴۹۱ باید در کتـاب چهـارم گنجانـده شده باشند که خورنی در تاریخ خود به آن اشاره می کند.

قطعات یاد شده توسط این پژوهشگران (مرگ مسروپ قدیس، افسانه های پارسـی، مـسافرت) در جای خود گنجانده شده اند؛ نمی توان چنین گمان کرد که آنهـا نخـست در کتـاب چهـارم جـا داشـته بعدا" یک شخص نامعلوم با حذف کتاب چهارم نخست این قطعات را خـارج نمـوده آنگـاه آنهـا را در جای کنونی گذارده سپس کتاب چهارم را نابود کرده است. ما در تاریخ اشاره ای به جدول وقایعنامـه نیز نمی بینیم؛ سایر گمان ها نیز بصورت فرضیات صرف باقی می مانند و همچنـان نیـز بـاقی خواهنـد ماند.

وجود کتاب چهارم را باید آشکارا رد کرد زیرا هیچ مولف دیگری از آن یـاد و یـا از آن گلچـین نکرده است بلکه تمام آنان پس از استفاده از سه کتاب اول به مولفین دیگر رجوع می کنند و از آنـان قسمت هایی برمی گزینند، زیرا از آنجا که هیچ دستنویس و حتی هیچ فهرست کتبـی شـامل اثـری از وجود این کتاب نیست، اما کتاب سوم با عنون "پایان تاریخ میهن ما" و سوگنامه پسگفتاری اثبات می کند که با کتاب سوم نیز تاریخ ارمنیان پایان می پذیرد. بـدین سـان ذکـر ت. آرزرونـی[۱۱۴] از کتـاب چهارم را باید نتیجه سوء تفاهم و یا تحریف دانست.

منابع تاریخ

خورنی با اقدام به انجام کاری جدید و بی سابقه در ارمنستان یعنی نگارش تاریخ مـنظم ارمنیـان از زمان های باستان تا عصر خود، طبیعتا" منابعی نیز احتیاج داشت. او بارها گله می کنـد کـه ایـن یـا آن کتاب یا وقایعنامه مهم را در دسترس نداشته تا از آن ها برای نگـارش درسـت رویـدادها و دوره هـای تاریخی استفاده کند، و این شکایات از سوی یک نگارنده که به بزرگی و مسئولیت کار خود وقـوف دارد قابل درک است، آن هم پژوهشگری که از نیازهای مبرم محروم بود و دور از مراکز روشـنگری

---

[۱۱۲] - silvester یا selbestros اسقف رم.

[۱۱۳] - stepan roshkian

[۱۱۴] - t. ardseruni

درکشوری زندگی کرد که کتاب در آنجا یک عنصر نادر و کمیاب بود. لذا وی در این بیابان ادبی، هر گونه نوشته ای را همچون مُن[115] می پذیرد تا شاید اقلا" یک جمله و یک اشاره به او کمک کند.

او منابع منعددی بکار برده است که بخشی از آنها را اسما" ذکر می کند و از دیگران یاد نمی کند، اما تمام این ها نیز غیر از منابع مارآباس و آوازهای مردمی، برای تاریخ ارمنیان در درجه دوم اهمیت قرار دارند.

منابع مذکور توسط او چنین هستند: کتاب مقدس، تاریخ مارآباس کاتینا، نیازنامه، افسانه ها یا آوازهای مردمی ارمنی، ژولیاس آپریکانوس (از سده سوم)، تاریخ کلیسائی اوزبیوس قیصری (سده سوم) یوسف فلاوی[116] (سده اول)، لابوبنا (غروبنا) ادسی[117] (حدود سده سوم)، خور و هبود[118] (سده چهارم)، اسقف پرملیانوس[119] (سده سوم) آگاتانگغوس (نیمه دوم سده پنجم) هیپولوتوس[120] (سده سوم)، مانتون[121] (سده سوم پ.م.) الیمپیوس مغ[122] آریستون پغی (سده اول)، بارداسان[123] (سده سوم)، بارسوما[124] (سده چهارم)، آرتیئوس (سده چهارم)، پیلیکرات، اواگاروس، سکامادروسو

---

[115] - manna من، مائده آسماني که بني اسرائيل هنگام مهاجرت خود از مصر در بيابان يافتند. (ا. گ.)

[116] - flavius josephos (۳۷- ۹۸) تاريخنگار يهودي در سال ۳۷-۳۸ در اورشليم زاده شد، پس از سقوط شهر در سال ۷۰ بيشتر در روم اقامت گزيده در زمان تراژان يعني پس از ۹۸ در گذشت. آثار مهم او اينانند: «تاريخ جنگ يهود» (٦٦-۷۰) در بيست کتاب که در اثناي سالهاي ۷۰ و ۷۹ نخست به آرامي و سپس به يوناني نوشته شده است، «تاريخ قديم يهود»، در بيست کتاب مربوط به تاريخ يهود از آغاز خلقت تا ٦٦ م. که در سال ۹٤ تکميل شده است. «حسب حال او» که در حدود ۹۷م. نوشته شده و در واقع پيوست تاريخ قديم يهود است. دفاع و تجليل از ملت يهود (در برابر مردم يونان) بنام «ردآپيون» (آپيون نحوي يوناني از مردم اسکندريه که يهوديان را کتابش راجع به مصر مورد حمله و توهين قرار داد) و يا به عبارت دقيق تر «در رد هلنيان». تأثير يوسف بر مسيحيان بسي بيشتر از يهوديان است. (ا. گرمانيك).

[117] - (gherubna) labubna

[118] - khorohbud

[119] - permelianos

[120] - Hippolytos اسقف پورتوس رومانوس، کليم الهي رومي، مفسر و گاهشناس. مهمترين اثر او بنام «موضوعات فلسفي در ده کتاب است و هدفش رد همه بدعت ها و اثبات اين مطلب بوده که آنها همه از فلسفه يوناني و خرافات سرچشمه گرفته است. وي تا ۲۳۵ در روم تعليم داد تا در آن هنگام به ساردنيا تبعيد شد و احتمالا" در آنجا در گذشت. (ا. گرمانيك)

[121] - Manethos يا Manethon در سبنوتوس (sebennytos) در مصب نيل زاده شد در دوران بطليموس اول، سوتر، شاه مصر از ۳۲۳ تا ۲۸۵ برآمد و نيز احتمالا" در دوران بطليموس دوم فيلادلفوس که از ۲۸۵ تا ۲٤۷ سلطنت کرد. وي تاريخنگار مصري بود و سالنامه هاي مصري را در سه کتاب به زبان يوناني نوشت که حاوي فهرستي از پادشاهان است و براي تعيين گاهشناسي اين کشور ارزش زيادي دارد. (ا. گرمانيك)

[122] - voghyump يا اليمپيوس مغ پرستشگاه خداي اهورامزدا و آني داراناغي و نگارنده تاريخ هاي پرستشگاهي که در سده هاي يکم و دوم ميلادي مي زيست. از او تنها در «تاريخ ارمنيان» خورني ياد مي شود. بنابرهمين اثر تاريخ او شامل دوران پادشاهي يرواند چهارم و آرتاشس اول مي باشد، درستي اين تاريخ توسط نوشته هاي مورخان يوناني و رومي و سنگ نبشته هاي آرامي آرتاشس اول ثابت شده است. موجوديت اثرش در نتيجه پژوهش هاي اخير به اثبات رسيده است(ا. گرمانيك).

[123] - بارديصان، برديصان، ابن ديصان مولف و شاعر معروف آشوري در سده سوم. (ا. گرمانيك).

[124] - اسقف نصيبين و نگارنده نامي نسطوري. (ا. گرمانيك)

پلگونیوس، چهار مولف و ناطق یونانی هچون هومر[۱۲۵]، هرودوت[۱۲۶]، افلاطون[۱۲۷] که از آنها قطعاتی را نقل می کند و یا اطلاعاتی بدست می آورد. بروسوس کلدانی[۱۲۸]، اسکندر بازماوپ، آپیولنوس، کیپالیون را نیز ذکر می کند که با آنها از طریق وقایعنامه اوزبیوس و بصورت غیر مستقیم آشنا می باشد.

منابعی که او ذکر نکرده ولی مورد استفاده قرار داده است عبارتند از: کوریون[۱۲۹]، تذکره شهدای رسول تادئوس قدیس، پاوستوس، از نویسندگان ارمنی و ترجمه آثار این نویسندگان خارجی به ارمنی، کلمس اسکندرانی[۱۳۰]، دیودوروس سیسیلی[۱۳۱]، فیلون عبری، گریگور نیوسی[۱۳۲]، گریگور نازیانزی عالم الهیات، وقایعنامه اوزبیوس، تاریخ اسکندر، کالیستنس دروغین، "تاریخ کلیسائی" سقراط[۱۳۳] و تذکره سلبستروس[۱۳۴] و زندگینامه ازوپ[۱۳۵].

---

۱۲۵ - Homerus یا homeros، کهن ترین و نامدارترین حماسه سراي یوناني. بنابه روایات هومر نابینا بوده است. از آثارش دو منظومه بزرگ حماسي یکي بنام «ایلیاد» و دیگري بنام «ادیسه»، از شاهکارهاي ادبیات حماسي جهان است، باقیمانده است. در نوشته هاي قدیم چند اثر دیگر نیز به وي نسبت داده اند که اینك در دست نیست. (ا. گرمانیك).

۱۲۶ - Herodotes، تاریخنگار یوناني که به پدر تاریخ معروف است. در هالیکارناس زاده شد(حدود۴۸۵ پ.م.) او مسافرت هاي بسیار کرده (از جمله به ایران) و داستانهاي زیاد از مردمان سرزمین هاي مختلف شرح داده است که یکي از آثار گرانبهاي زمان هاي قدیم است. دوازده سال در المپیاد بنوشتن تاریخ گذراند سپس به رم رفت و در آنجا تاریخ خود را بپایان برد و در همانجا در گذشت (حدود ۴۲۵ پ.م.) (ا. گرمانیك).

۱۲۷ - plato در حدود ۴۲۸ در اگینا (یا آتن) زاده شد و در ۳۴۸-۳۴۷ در آتن در گذشت. از شاگردان سقراط و فیلسوف و ریاضي دان بود. آثار متعددارزشمند از خود بجا گذاشته است(ا. گرمانیك).

۱۲۸ - beresus یا berossos تاریخنگار بابلي که تاریخ بابل را از خلقت تا سقوطش بدست کوروش کبیر به یوناني در سه کتاب نوشت. وي در زمان آنتیوخوس اول، سوتر، شاه سوریه (۲۸۱- ۲۶۲) مي زیسته است(ا. گرمانیك).

۱۲۹ - k'oryun شاگرد مسروپ ماشتوتس پدید آورنده الفباي ارمني. نگارنده نخستین کتاب ارمني (با حروف الفباي مسروپ) که در باره زندگاني معلم خود مي باشد. وي در سده پنجم مي زیست(ا. گرمانیك).

۱۳۰ - احتمالا" کلمنس اسکندراني،Clement of Alexandria (حدود ۱۵۰- حدود ۲۱۵) عالم الهیات یوناني و از آباي کلیسا است که فلسفه افلاطوني مسیحي را در اسکندریه بنیان گذارد(ا. گرمانیك).

۱۳۱ - Diodoros of Sicily تاریخنگار رومي در میان سال هاي ۹۰ تا ۸۰ در آگیریوم سیسیل زاده شده و پس از ۲۰ پ.م. در گذشت. او در حدود ۳۰ پس از سي سال جهانگردي و مطالعه دست به تألیف تاریخ دایرة المعارفي گیتي از آغاز تا زمان خود زد (در ۴۰ کتاب که ۱۵ کتاب در دست است). این اثر غیر فلسفي، غیر علمي، غیر انتقادي، با این حال به خاطر آگاهي هاي زیادي که گرد آورنده ارائه مي دهد بسیار ارزشمند است.

۱۳۲ - Gregory of Nyus نویسنده،عالم الهیات، فیلسوف، و از پدران روحاني یوناني. دوست گریگور نازیانزي و برادر بارتلمیوس قیصري. (زاده حدود ۳۳۵ در قیصریه، در گذشتش در ۳۹۴ در نیس). نویسنده تفسیرهاي گوناگون، مداحي ها، رساله ها، صحیفه ها، رویه ها از جمله "در باره طبع انساني" که به ارمني ترجمه شده است و تفسیر "غزل غزل ها" و جز اینها(ا. گرمانیك).

۱۳۳ - Socrat منظور سقراط قسطنطیني است و نه سقراط معروف. این سقراط در حود ۳۷۹ در قسطنطنیه زاده شده و پس از آنکه در قسطنطنیه به وکالت پرداخت "سخنور" لقب یافت. نگارنده یوناني تاریخ کلیسا است. وي با نوشتن "تاریخ (در ۷ کتاب) از پادشاهي قسطنطین کبیر در ۳۰۵ تا زمان تئودوسیوس کهتر در ۴۳۹ اثر اوزبیوس را تکمیل کرد (ا. گرمانیك).

۱۳۴ - silvester یا selbestros، اسقف رم(ا. گرمانیك).

۱۳۵ - Aesop یا آیسوپوس، فابل نویس یوناني سده ششم پیش از میلاد که کهن ترین نویسنده قابل محسوب مي شود. وي برده اي از مردم پروگیا (فریجیه) بود و در خدمت یادمون یوناني بسر مي برد. بنا بر روایات یادمون اور ا آزاد کرد و ازوپ

اینکه خورنی چرا برخی از منابع را ذکر می کند و برخی دیگر را خیر، پاسخ درست و قاطع به آن امری است دشوار. سخنی در این مورد نمی توان گفت که او سعی دارد منابع مورد استفاده خود را در خفا نگهدارد. تذکره کوریون، وقایعنامه اوزبیوس، فیلون، دیودوروس برای تاریخ او احترام و حیثیت به ارمغان می آورد و ذکر نکردن آنها باعث ضرر و زیان می شد. چنین بنظر می رسد که خورنی منابعی را ذکر نمی کند که بسیار معروف نبودند و این خود قابل درک است همچنانکه ما اکنون از لغتنامه های دایرۀ المعارفی و جداول وقایعنگاری بعنوان منابع خود یاد نمی کنیم. دگر بار منابعی را ذکر نمی کند که به دوران خاص تاریخی تعلق ندارند بلکه از آنها در خصوص یک واقعه، اطلاعات و یا شیوه و گفتار منتخبی را گرفته است. نیز منابعی را یادآور نمی گردد که خود ترجمه نموده است بنابراین آنها را تقریبا" آثار خود می داند. ولی تاریخ پاوستوس که خورنی از آن استفاده کرده، مورد خاصی است، لیکن این مأخذ را بعلت کاستی های بزرگ آن پنهان می دارد.

تاریخ مارآباس و افسانه های مردمی ارمنی مهمترین منابع از میان بیش از چهل مأخذ یاد شده بوده اند که توجه پژوهشگران را بخود جلب نمودند. منابع دیگر اکثرا"- شناخته شده و مورد بررسی قرار گرفته اند- تعدادی هم بکلی ناشناخته هستند لذا در باره آنها هیچکونه مطلبی نمی توان گفت.

منبع مارآباس

خورنی خود در باره منشاء این منبع سخن می گوید (باب های ۱، ۸، ۹) اگر آنچه که خورنی در مورد منشاء این تاریخ بیان داشته مسلم باشد، یعنی اینکه منبع مارآباس بفرمان اسکندر کبیر استخراج و از یک داستان ترجمه شده از کلدانی به زبان یونانی اقتباس شده باشد، بنابراین باید کهن ترین و ارزشمندترین یادگار تاریخی جهان بشمار رود. (با در نظر نگرفتن کتیبه های میخی و هیروگلیف)؛ که البته در همان اوایل، به این منبع چنین می نگریستند. ولی نقد و بررسی های ادبی اروپائیان تدریجا" کذب این منبع را آشکار ساخت؛ آنگاه پژوهشگران ارمنی نیز از آنان تاسی جستند. پژوهش و بررسی نشان داد که شهر نینوا در زمان اسکندر وجود نداشت و تل ویرانه ای بیش نبود و حتی اگر شهر نیز وجود می داشت کتبی در آن نمی توانست یافت شود بلکه وجود لوحه های میخی محتمل تر است که هزاران عدد از آنها در زمان کاوش های ویرانه های شهر نینوا در سده پیش پیدا شده اند؛ مسأله مهم این است که در کتاب تاریخ نینوا یا لوحه های میخی نمی توانست تاریخی بگنجد که در آن خدایان بابل و نینوا (بعل و شامیرام) در نقشی مغلوب یا شرم آور اما ارمنیان (هایک، آرا) بعنوان دلاوران و شخصیت های پارسا و پاکدامن ظاهر گردند. در لوحه های میخی پیدا شده در کاوش ها تنها پیروزی پرشکوه بابلیان و آشوریان- ویران کردن شهرها، چپاول کشورها، کشتن یا به اسارت

به جهانگردي پرداخت و در دربار کرزوس شاه لیدیا مقیم شد. آنگاه از طرف او مأمور گردید که پولي را به پرستشگاه دلفي ببرد و تقسیم کند اما او پول را براي خود برداشت بنابراین بدست مردم دلفي به زجر کشته شد(ا. گرمانیك).

گرفتن پادشاهان دیگر مورد ستایش قرار می گیرد و نـه شکـست هایـشان، و روح اصـلی لوحـه هـای میخی نیز همین است.

پس از آشکار شدن دروغ منبع مارآباس، این مسأله مطرح گردید که این کذب و تحریـف توسـط چه کسی صورت گرفته و این تاریخ بر چه پایه های واقعی استوار است. بسیاری اظهار نظر کردند که بطور کلی شخصی بنام مارآباس وجود خارجی نداشته و خود خورنی او را سـاخته و پرداختـه اسـت، بنابراین مارآباس و خورنی یک شخص می باشند. لیکن سرانجام ایـن نظریـه افراطـی رد شـد اکنـون پذیرفته اند که شخصی بنام مارآباس وجود داشته است (ارمنی یا آشوری؟ هنـوز معلـوم نیـست) کـه روایات مربوط به دوران کهن ارمنیان را نگاشـته و بـرای موثـق جلـوه دادن آنهـا، منـشاء اینهـا را بـه کتابخانه نینوا نسبت داده است؛ و خورنی داستان او را باور کرده است. لیکن م. گاراگاشیان اساس این روایات را تاریخ های مربوط به آشوریان و پارسیان که توسط مورخان یونانی نوشـته شـده بـود، مـی داند که اکثرا" از وقایعنامه اوزبیوس اقتباس شده و با شرایط ارمنیان تطابق یافته اند(؟).

لیکن بنظر ما منبع مارآباس پایه دیگری دارد که با از دست دادن صـورت قبلـی بعنـوان یادگـار و خاطرات مردم ارمنی از تاریخ دوره های پیش از ارمنیان یعنی اورارتوئیان صورتی جدید بخود گرفته است. آنگاه که یاد و خاطر ه دوران چیرگی تازیان هزار سال بصورت داوید ساسونی در میـان مـردم حفظ شده است چرا همین مردم نتوانند خاطرات هزار ساله ای نیز در مورد تاریخ کهـن کـشور خـود نگاهداری کنند، اگر در نظر گیریم که از شخصیت های این منبع، بعل خدای بابل، شامیرام الهه آشور، هایک خدای باستانی ارمنی که صورت فلکی اریون بنام او موسوم است و اما آرا یک روح جـاودانی (مطابق ایشتار= شامیرام با آدونیس[۱۳۶] عاشق) ار[۱۳۷] ارمنی یاد شده توسط افلاطون بوده اسـت پـس بـه سادگی قانع می شویم که در پشت پرده و در بطن این نام ها از یک بابل و آشور (بعل، شـامیرام) و از دیگر سو ارمنستان (هایک، آرا) پنهان شده اند و لشکر کشی های بعل و شامیرام به ارمنستان خاطرات تلخی برای چندین سده نبردهای بابل و آشور در برابـر پادشـاهان اورارتـو محـسوب مـی شـوند. ایـن یادگارها حتی ترتیب رویدادهای تاریخی یاد شده را نیز در خود نگهداشته اند.

چنانکه از سنگ نبشته های میخی برمی آید لشکر کشی های بی وقفه و مستمر بابل دلیلی بر عـدم کامیابی هجوم هایی هستند که در اندیشه های خلـق ارمـن بـصورت کـشته شـدن بعـل بدسـت هایـک کمانگیر بیان گردیده است. اما لشکر کشی های آشور که با شکست اورارتو پایان یافتند بعلـت کـشته شدن آرا توسط سپاهیان شامیرام بیان می گردند. جالب توجه است که ایـن خـاطرات برخـی ویژگـی های الهه شامیرام، جنگ افروزی و شهوت رانی او را حفظ کرده است.

---

۱۳۶ - Adonis سرگذشت آدونیس از افسانه هاي سوریه است که هزیود نیز به آن شاره کرده اسـت و شـرح آن از حوصـله این مقول خارج است (نگاه کنید به صفحه ۲۳ جلد نخست فرهنگ اساطیر یونان و رم- نوشته پیر گریمان ترجمه دکتر احمـد بهمنش، تهران: ۱۳۵٦). (ا. گرمانیك).

۱۳۷ - er

بدین سان در منبع مارآباس خاطرات دیرینه نبردها حفظ شده اند در صورتیکه خورنی این جنگ ها را مطابق با نوشته مارآباس تشریح می کند و حتی اهمیت اصلی آن ها را درک نمی کند و بنای وان و سنگ نبشته های میخی پادشاهان اورارتو را به شامیرام نسبت می دهد.

لیکن باید توجه نمود که کتاب نخست تاریخ خورنی تماما" از منبع مارآباس اخذ نشده است بلکه تنها بخشی از آن با سایر بخش ها از منابع دیگر گرفته شده اند. از سی بیل بروسوس، «از اشخاص دانا و آگاه بر این مسائل» (نخست، ۱۹) که در مورد موثق بودن آنها آنقدر هم مطمئن نیست و بویژه داستان تیگران یرواندیان را از نوشته ای ناشناخته موسوم به « نیازنامه» اخذ نموده است که اتفاقا" ۴-۳ سطر از آن در نزد نگارندگان کهن نگاهداشته شده است (از جمله به داویت آنهاغت[۱۳۸] نسبت داده می شود).

افسانه های مردمی ارمنی

خورنی غالبا" موضوعات تاریخی را از آوازها و روایات مردمی برمی گزیند و به آنها نام های گوناگون می دهد: آوازهای نقالان، آوازهای عاشقی، حکایات، سرودها، روایات، نمایش ها، احادیث، افسانه ها. او از این فولکلور مردمی بسیاری از مواقع قطعاتی ذکر می کند اما گاهی نیز چکیده آنها را ارائه می دهد. بدین سان او پس از نقل کلمه به کلمه بخش مربوط به واهاگن[۱۳۹] چنین ادامه می دهد: «پس از آن در آواز می گفتند که با چند اژدها می جنگد و بر آنان پیروز می شود و مطالب بسیار شبیه به دلاوری های هرکول در مورد او می خوانند. ولی همچنین می گویند که او تبدیل به خدا شده در گرجستان مجسمه ای به قامت او برپا کرده با نثار قربانیان احترام می گذردند» (I، ۳۱). بدین سان افسانه مربوط به منشاء آرزرونی ها را مختصرا" ذکر می کند: «من خرافات بیهوده گوئی های افسانه ای را نادیده می گیرم که در هاداماگرد تعریف می کنند و گویا باران و آفتاب با خوابیدن کودک مخالفت می کردند و پرنده ای برای کودک بیحال سایبان گردیده بود» (II، ۷). به همین ترتیب در باب نخست "از افسانه های پارسی" بطور خلاصه افسانه های مربوط به آژدهاک بیوراسب را بیان می کند. پس از داستان های هایک، آرام، آرا و تیگران یرواندیان که منشاء مردمی دارند ولی توسط منابع کتبی بدست خورنی رسیده اند، خود بلافاصله برای سخن راندن درباره واهاگن، وارتگس کودک،تُرک یا تورک آنگغ، آژدها نسب ها، آژدهاک بیوراسب، یرواند، سنتروک، بویژه آرتاشس دوم و آرتاوازد از فولکلور مردمی استفاده کرده است. هنوز داستان آرام را ننوشته بود که به مشوقش اظهار می دارد که در مورد آرام شجاعت ها و پیروزی های بسیاری

---

۱۳۸ - davit anhaght

۱۳۹-vahagn خداي دلاوري و رعد و برق. كه به واهاگن اژدهاافكن يا اژدهاكش نيز مشهور است. پرستشگاه آن در روستاي آشتيشاد (ashtishat) استان تارون (taron) قرار داشت. اين واژه در اوستايي بصورت varathraghna در پهلوي اشكاني بصورت varhran و varahran و در پهلوي بصورتvahran و در فارسي دري بصورت بهرام تحول يافته است .(در ودائي؛ وريتره هن،خوارزمي: اري غن، سغدي و خش غر) (ا. گرمانيك).

تعریف می کنند: «و اما اگر بخواهی داستان مفصل و دلاوری های او را که چگونه و کی انجام شدند، بیرون از این کتاب می آورم، یا کنار می گذارم و اگر نه در همین جا می گنجانم» (I، ۱۲). این امر بسیار غیر عادی بنظر می رسد که خورنی با بیرون گذاشتن چنان داستانی از تاریخ خود موافقت می کند که مربوط به چنان دوره کهن و چنان رهبر بود لیکن این معما بزودی حل می شود؛ خورنی در آخر داستان آرام می گوید که این حکایت در کتابخانه های اصلی پادشاهی موجود نبوده بلکه «بدست افرادی صغیر و بی نام از (آوازهای) عاشقی در دیوان دربار جمع آوری شده اند» (I، ۱۴، مارآباس مسورنی یاد شده توسط سبئوس نیز هیچیک از داستان های آرام را ندارد، بلکه فقط نام آن را ذکر می کند). در مورد پادشاهی آرتاشس دوم اظهار می دارد: «کارهای آرتاشس آخر از راویانی که در گوغتن تعریف می کنند، چیز زیادی برایت روشن می شود، همچون بنای شهر، خویشاوند سببی با آلان ها، تولد نسل های او و گویا دلدادگی ساتنیک با اژدهازادگان افسانه ای یعنی نسل آژدهاک که تمامی دامنه های ماسیس را در تصرف خویش دارند؛ جنگ با آنان، فروپاشی حکومت ایشان، کشته شدن آنان و به آتش کشیده شدن ساختمان هایشان و حسادت فرزندان آرتاشس و تحریک آنان بر علیه یکدیگر توسط زنان» (II، ۴۹). از این سخنان چنین برمی آید که راویان گوغتن آگاهی های سرشار تاریخی در مورد کارهای آرتاشس در اختیار داشتند و خورنی نیز از آن سود برده است. همین امر را در رابطه با آرتاوازد می یابیم، که خطوط زندگی و کردارهای او از همان هنگام تولد آنگاه که «اژدهازادگان کودک را بربایند و به جایش دیوی بنهادند»، تا مرگ او که بر روی ماسیس آزاد بدست دلیران زندانی شده کشته می شود، تا روزی خارج شده بر جهان چیره گردد، تمام اینها موضوعات فولکلور مردمی هستند. لذا نادرست نخواهد بود گمان کنیم، که سرتاسر زندگی و کارهای این دو پادشاه توسط عاشق های ارمنی تعریف و خوانده می شد اما روشن نیست که بصورت یک داستان جامع و یکپارچه و یا آوازهای مجزا و کوچک. مورد اول احتما ل بیشتری دارد (با داستان داوید و مهر مقایسه شود).

خورنی سبک ویژه خود در استفاده از فولکلور مردمی دارد. او داستان مردمی افسانه را استعاره می داند یعنی چنان حکایتی که در تحت پوشش خارجی حاوی محتوای داخلی، واقعی و مهم است همچون قصص و حکایات و فابل. بدین سان افسانه های پارسی را کوچک شمرده می گوید: «آیا اینها افسانه های روان و روشن یونانیان هستند که استعارا" واقعیات درست را در دل خود داشته باشند؟». به همین ترتیب با ذکر محتوای داستان مربوط به آرتاشس دوم می گوید: «تمام این ها، چنانکه گفتیم از آوازهای راویان برایت روشن می شود ولی ما هم مختصرا" ذکر می کنیم و استعارات را می پیرائیم» (II، ۴۹) سرانجام طبیعی چنین نگرشی این بود که خورنی با یادآوری کوتاه آوازها یا افسانه ها، آن هارا تفسیر می کند یعنی استعاره را توضیح می دهد یا چنانکه خود می گوید: «می پیراید». و آنچه که ما در اثر خورنی بعنوان تاریخ آرتاشس، آرتاوازد و دیگران می خوانیم که از داستان های مردمی سر چشمه می گیرند، در واقع همان تفسیرهای خود خورنی، «داستان صحیح» او ماخوذ «از استعاره» داستان مردمی هستند.

بدین سان قابل درک است که داستان صحیح خورنی ممکن است درست و یا نادرست باشد، با توجه به اینکه اگر این داستان واقعا" استعاره بوده است او ماهیت آن را تا چه اندازه دریافته و چقدر موفق به تفسیر آن شده است. در قطعاتی که خورنی از منابع مردمی استفاده کرده است باید با دقت تشخیص دهیم کدام مردمی است و کدام از طرف وی بعنوان تفسیر یا تکمیل منبع مردمی افزوده شده است. بدون آن راه برای پیدایش سوء تفاهم باز می شود.

از منابع گوناگون خارجی یاد شده هیچیک ویژه ارمنیان یا ارمنستان و شامل تاریخ جامع این ملت نیست. تمام آنها در مکان های گوناگون دوره های مختلف و با روحیه ای متفاوت نوشته شده شامل آگاهی های اتفاقی پراکنده ای آنهم درست یا نادرست در باره ارمنیان هستند. خورنی نیز در آغاز تاریخ خود می نویسد: «آیا در دسترس من کتابی موجود است... یا میهن تو ادبیاتی دارد؟ تا بیاری آنها شاید مانند تاریخنگاران عبری، از آغاز تا زمان تو (نسب نامه ای) را بدون کاستی و نادرستی بنگارم، یا از تو و دیگران آغاز نموده تا مبداء و سر آغاز ادامه دهم؟ لیکن با وجود دشواری ها من آغاز می کنم» (I، ۳). خورنی نه اینکه منابع تاریخی بلکه تکه های نامنظمی در اختیار داشت که باید آنها را کنار هم نهاده تنظیم و تکمیل می کرد. و در هنگام انجام این کار پر مسئولیت جداول موثق وقایعنگاری و فهرست ترتیبی پادشاهان را در دسترس نداشت، این فهرست ها را نیز خود باید بر اساس تکه های مذکور و با حدس و گمان تنظیم می کرد.

خورنی بعلت فقدان منابع موثق بر خلاف میل خود نادرستی های بزرگ مرتکب می شود. بدین سان او از پادشاهان یک دوه دویست ساله ارمنستان- آرتاشس، آریوبرزن، اراتو، وانون، زنون، مهرداد، رادامسیت، تیرداد(اول)، پارتاماسیر، پارتاماسپات، آکمنیدا، سویموس (۳۵پ.م- ۱۶۹م.) یاد نمی کند و این دوره را با نام پادشاهان دیگر پر می کند که برای تاریخنویسان خارجی ناشناخته اند مانند آرشام، آبکار، آنانون(بی نام)، ساناتروک، یرواند، آرتاشس(دوم)، آرتاوازد(دوم)، تیران، تیگران(سوم)- همچنین خورنی دستگیری کراسوس را به آرتاشس اول نسبت می دهد، گر چه می داند که نگارندگان دیگر این امر را به کوروش نسبت داده اند. گواهی متفق چهار نگارنده و سخنور یونانی به او دیکته کرده و یا می توان گفت، مجبور ساخته است تا این رویداد را به آرتاشس ارمنی نسبت دهد؛ او نمی دانست که یونانیان به کوروش، آرتاشس اتلاق می کنند. چنانکه یوسفوس گواهی می دهد («پس از مرگ خشایارشا، فرزند او کوروش که یونانیان وی را آرتاکسرکس [آرتاشس می نامند، جانشین وی گشت»). او بر پایه یک منبع آشوری آبگار را پادشاه ارمنیان می گرداند اما از لقب او، اوشاما که به معنی سرمه ای است و در نزد مترجم ارمنی بصورت آشاما یا آرشاما نام پادشاه جدید پدید می آید، زیرا از سخن «آبگار آرشاما» که در منبع خورنی یافت شده است، مطلب دیگری نمی توان استنباط نمود مگر آبگار فرزند آرشاما. آگاهی خورنی در باره تیگران بزرگ تماما" از یوسف (یوسفوس) گرفته شده است، اما او در مورد تیگران همین اندازه بطور سطحی نوشته است که تیگران با سرزمین یهود یا شام تماس داشته است، اما در مورد کارهای او در دیگر جاها هیچ مطلبی یاد نکرده است. بدین دلیل نوشته خورنی در مورد تیگران بزرگ، مشهورترین پادشاه ارمنستان

ناقص و مختصر است و حتی خورنی گویا با گونه ای بی تفاوتی یا ضدیت به این پادشاه می نگرد، شاید بدین علت که بنابه نظر خورنی او ریاست را به پارتیان سپرد تا با آنان صلح و سازش کند، در صورتی که این امر درست نیست.

از اینگونه نادرستی ها و سوء تفاهم ها بسیاری نمونه های دیگر می توان یاد کرد که به علل گوناگون قابل توجیه اند از جمله: بعلت عدم وجود یا کاستی منابع، نامشخص یا ناردست بودن منابع که در اثر این ها خورنی کارهای یک پادشاه را به پادشاه دیگر نسبت می دهد در حالیکه نام های گوناگونی برای آن شخص نزد مورخین ارمنی و خارجی موجود بود و سرانجام در اثر دیدگاه انتقادی خورنی نسبت به منابع.

بدین سان می بینیم که خورنی با نظری ساده و ناقص بر تاریخ تیگران بزرگ در عین حال نسبت به تیگران یرواندیان با ستایش و تمجید افراطی رفتار می کند و آبادانی های او را با شگفتی تشریح می نماید (I، ۲۴). و آن تمام اموری است که به تیگران بزرگ تعلق دارند و پژوهشگران (گلتسر، آبغیان، ماناندیان) نیز به اثبات رسانده اند. بخشی از کارهایی که خورنی به آرتاشس اول (که وجود ندارد) نسبت می دهد، به تیگران کبیر تعلق دارند یعنی دریافت مقام سروری از پارتیان، ضرب سکه بنام خود، انتقال بت هایی از آسیاسی صغیر به ارمنستان، ازدواج دخترش با مهرداد (پادشاه آترپاتکان). بخش دیگر کارهای این آرتاشس نیز، پیروزی های بزرگ، پر کردن دریا از کشتی، کشته شدن در دیار غربت به علت بروز شورش در سپاه (خودکشی) به مهرداد پونتی[۱۴۰] مربوطند. خورنی تیرداد اول را که بر اساس توافق موجود میان پارتیان و رومیان به روم رفته باشکوه تمام تاج پادشاهی ارمنستان را از دست نرون دریافت نمود، نمی شناسد. در صورتی که او به تیرداد سوم قبول کننده مسیحیت، کارهایی نسبت می دهد که به اولی تعلق دارند. مثلا" رفتن او به روم نزد کستاندیانوس[۱۴۱]، ساختن دژ گارنی برای خواهرش خسرودخت (که در واقع پرستشگاه دوران بت پرستی بوده توسط معماران فرا خوانده شده از روم ساخته شده است)، جنگ با باسیلیان (II، ۸۵)، که تیرداد (اول) بزحمت توانست از آن جان سالم بدر آورد. آرتاشس دوم که خورنی کارهایش را بر اساس آوازهای

---

[۱۴۰] - Mithridates Eupator of Pontus . پونت یا پونتوس سرزميني باستاني در همسايگي ارمنستان و واقع در ساحل درياي سياه است که در سده هاي ٤-١ پ.م. مستقل شد. پادشاهي پونت در سالهاي ٣٠١-٢ تا ٦٤ پ.م. بسرکردگي يك خاندان پارسي که نسبت خود را به داريوش مي رساند پديد آمد. پايتخت آن در آغاز شهر آماسيا، آنگاه سينوپ بود. اين حکومت دست به يك رشته فعاليت هاي نظامي در برابر همسايه هاي خود زد اما بطور کلي ناکام ماند. نيرومند ترين دوران مربوط به مهرداد چهارم مشهور به اوپاتور (نجيب زاده) بود که با تيگران بزرگ پادشاه ارمنستان پيمان بست و دخترش را به همسري وي در آورد(ا. گرمانيك).

[۱۴۱] - رفتن تيرداد سوم نزد کستانديانوس مطرح بوده است و نه تيرداد اول (پادشاهي ٦٤-٧٨م.) زيرا چند سطر بالاتر اشاره شد که تيرداد اول نزد نرون رفت و تاج خود را از او گرفت. البته بايد گفت که يك سند تاريخي بنام «پيمان نامه» باقي مانده است که در واقع پيمان تيرداد و کستانديانوس قيصر روم مي باشد و بنا بر پايه آن تيرداد همراه گريگور روشنگر مروج مسيحيت در ارمنستان به قسطنطنيه رفت و در آنجا آن را امضاء کرد. بررسي تاريخ نشان مي دهد که اين سنه ساختگي بوده در سده هاي ١٣-١٢ جعل شده است(ا. گرمانيك).

مردمی به نیکی یاد می کند به گمان پژوهشگران کنونی همان تیرداد اول است. پروانـد یـاد شـده توسط خورنی همان رادامیست[١٤٢] مورد نظر نگارندگان خارجی است.

نگرش خورنی در قبال تاریخ پاوستوس یعنی منبع خود، بویژه قابل یـادآوری اسـت کـه البتـه بـه همان علت وی بعنوان متقلب تاریخ پاوستوس ناحق مورد نکوهش قرار گرفته است. کتاب پاوسـتوس حدیث شگفت انگیز و عالی از مجموعه خاطرات تـذهیب شـده مردمـی اسـت کـه در آن عنـصرهای تاریخی و افسانه ای به هم آمیخته اند. خورنی کـه تـاریخ مـی نوشـت سـعی کـرده اسـت در روایـات پاوستوس عناصر تاریخ را از افسانه ها جدا سازد؛ لذا هسته تاریخی در نزد هر دو آنان یکی اما شرایط و موارد آنها متفاوت است. حال چند نمونه یادآور می شویم. پاوستوس تعریف می کند که تیریت[١٤٣] به پارانزم[١٤٤] زن گنل[١٤٥] دل می بندد و در نزد پادشاه ارشاک[١٤٦] گنل را مورد تهمت و افترا قرار مـی دهد، لذا آرشاک با نیرنگ و ریا او را نزد خود می خواند، آنگاه کـه گنـل همـراه پـارانزم نـزد سـپاه پادشاه می رسد، آرشاک دژخیمی می فرستد تا سر گنل را از تن جدا سازد. پارانزم بسوی کلیـسا مـی شتابد جایی که جاثلیق نرسس مشغول عبادت بود و از او التماس مـی کنـد تـا بـی درنـگ شـوهر بـی گناهش را برهاند. نرسس نیز بلافاصله نزد شاه می شتابد. او فکر نمی کرد تا نزد شاه برسد و انقـضای حکم را از او بخواهد، دژخیم کارش را تمام کرده باشد. چنین هم می شـود، هنگـامی کـه جـاثلیق در برابر شاه ایستاده بود، دژخیم داخل شده انجام فرمان را گزارش می دهد سپس شـاه دسـتور مـی دهـد برای مرگ گنل سردار بزرگ اشکانی مجلس سوگواری ترتیب دهند در حالی که همه می دانستند که خود پادشاه عامل قتل وی بوده است. پارانزم هنگام سوگواری برسم آن زمان لباسـهایش را پـاره پـاره می کند و سینه هایش نمایان می گردند. تیریت صحنه را می بینـد و بـا عـدم توانـایی در اداره امیـال شهوانیش شخصی را نزد پارانزم سوگوار می فرستد و از او خواستگاری می کند.... آیا خـورنی مـی توانست این رویدادها را باور کند؟ او کار خوبی کرده که باور نکرده است و انگیزه دلدادگی کـشته شدن گنل را بکلی از تاریخ خود حذف کرده است و این قتل را با انگیزه هـای طبیعـی توجیـه کـرده است. حال نمونه ای دیگر: میان یونانیان و پارسیان جنگ در گرفته اسـت؛ شـاپور از پادشـاه آرشـاک کمک می خواهد آرشاک با سپاه ارمنستان به رهبری سپهسالار واساک مامیکنیان به صحنه کارزار مـی شتابد جایی که یونانیان اردو زده بودند لـیکن ایرانیـان هنـوز نرسـیده بودنـد. ارمنیـان بـی درنـگ بـه

---

[١٤٢] - radamist پادشاه دست نشانده در ارمنستان میان سالهاي ٥٣-٥١ و فرزند پارسامان شاه ايبريا (گرجـستان) كـه بـه كمك نيروهاي گرجي و رومي بر تخت شاهي دست يافت. وي در سال ٥٢ با ناتواني در برابر تيرداد اول اشكاني به گرجستان گريخت و در غياب تيرداد سعي در باز گشت نمود اما از ارمنيان شكست خورد و بار ديگر به گرجستان پناه برد(ا. گرمانيك).

[١٤٣] - tirit برادر زاده آرشاك دوم پادشاه ارمنستان(ا. گرمانيك).

[١٤٤] - parandzem زن گنل كه پس از قتل وي به همسري آرشاك دوم در آمد و شاهزاده پاپ از او زاده شد(ا. گرمانيك).

[١٤٥] - gnel برادر زاده آرشاك دوم پادشاه ارمنستان(ا. گرمانيك).

[١٤٦] - arshak پادشاه ارمنستان از دودمان اشكانيان ارمني (٣٦٨- ٣٥٠) كه با نيرنگ شاپور دوم پادشاه ساساني ايران چـون در چيرگي بر او ناتوان مي شود وي را براي مذاكره به تيسفون دعوت مي كند و با نيرنگ و حيله شاه ارمن را دستگير و در دژ آنهوش خوزستان زنداني مي نمايد كه او نيز در اثر شكنجه در همان جا چشم از جهان فرو مي بندد.(ا. گرمانيك).

یونانیان حمله کرده تا آخرین نفرشان را می کشند. آنگاه شاپور سر می رسد و همه کارها را انجام شده می یابد و بر آن می شود به بزرگان ارمنی پاداش دهد، نیز تصمیم می گیرد دخترش را به ازدواج آرشاک در آورده سرزمین های پهناوری از ارمنستان تا ایران به وی اعطا نماید. از آنجا که پیشتر با پارانزم بیوه ازدواج کرده بود، آندوک پدر او و با احساس اینکه ازدواج آرشاک با دختر شاپور موقعیت دخترش را متزلزل خواهد نمود به بسیاری از بزرگان پارس و ارمن رشوه می دهد و اینان نزد آرشاک رفته بعنوان اینکه رازی را می خواهند فاش کنند به او می گویند که پادشاه شاپور قصد جانش را کرده است و آرشاک با سپاه خود که سپاه یونانیان و پس از آن ۳۰ سال مدام ده ها میلیون سپاه پارس را نیز نابود کرده بود، این بار چاره ای نمی یابد جز اینکه شبانگاه با باقی گذاردن خیمه ها و وسایلش از نزد شاپور بگریزد. شاپور یک نفر را به تعقیب او فرستاده از وی دعوت به بازگشت می نماید اما آرشاک نمی پذیرد، بدین علت نبرد ۳۰ تا ۳۴ ساله آغاز می گردد و در طول آن سرداران پارسی به رهبری مهروژان آرزرونی با سپاهی گران و گاه چهار میلیونی می رسند. ارمنیان تمام آنان را تا آخرین نفر نابود می کنند اما هر بار مهروژان مفسد به نحوی با اسب فرار می کند. سرانجام ناخارارهای ارمنی از کشتن پارسیان خسته می شوند و از ادامه جنگ سرباز می زنند و شاپور نیز با فرستادن نامه آرشاک را نزد خود می خواند. آرشاک خواه نا خواه می رود و در دربار ایران بسیار متواضع ظاهر می شود. شاپور بر آن می شود او را دوباره به ارمنستان بفرستد اما دو دل می شود که شاید با بازگشت به میهن بار دیگر دست به شورش بزند. طالع بینان به او توصیه می کنند تا دستور دهد مقدار خاک و آب از ارمنستان بیاورند و روی نیمی از کف زمین بریزند و رویش از آن آب بپاشند، اما نیمه دیگر را به حال طبیعی باقی گذارند، آنگاه آرشاک را در این دو مکان به گردش دعوت کنند و ببینند که آرشاک چه واکنشی نشان می دهد. شاپور نیز چنین عمل می کند و با آرشاک به قدم زنی می پردازد. او روی خاک ایران از آرشاک می پرسد: «من تو را دوست می داشتم، می خواستم دخترم را به ازدواج تو در آورم چرا از نزد من گریختی و باعث آن همه کشتار شدی؟». آرشاک پاسخ می دهد: «در نزد تو گناهکارم، دشمنانم مرا ترساندند و باعث گریز من شدند...». شاپور او را روی خاک ارمنستان می آورد، آرشاک سخنش را تغییر می دهد، شروع به لاف زنی کرده شاپور را تهدید می نماید. بار دیگر وی را به نیمه ایرانی می برد و آرشاک از کردار خود پشیمان می گردد. دگر بار روی خاک ارمنستان ، گستاخی و جسارت آرشاک حدو مرزی نمی شناسد. شاپور این آزمایش را از بامدادان تا شامگاهان ادامه می دهد و آرشاک هر بار روی خاک ایران متزلزل و متواضع و فرمانبردار می گردد اما روی خاک ارمنستان به گستاخی و خودستایی و تهدید می پردازد. برای شاپور همه چیز روشن می گردد اما می خواهد در حضور گواهان نیز این آزمایش را تکرار کند. شب هنگام صرف شام برای آرشاک تختی پایین تر از همه آماده می کنند (در صورتی که رسم و عادت چنین بود که پادشاهان ایران و ارمنستان روی یک تخت می نشستند) و روی کف زمین خاک و آبی که از ارمنستان آورده بودند می ریزند. آرشاک می نشیند، موقتا" ساکت و آرام می ماند، ناگهان از جا برمی خیزد و در برابر تمام حاضران با صدای بلند شاپور را

خطاب می کند: «از آنجا بلند شو! بگذار من بنشینم، آنجا متعلق به ما اشکانیان است که تو تصرف کرده ای، زمانی که به میهن باز گردم انتقام مرگ اردوان را از تو خواهم گرفت؛ شما، نوکران حالا برای سرورانتان سرور شده اید؟». همه چیز تمام و کامل است؛ زنجیرهایی می آورند و به گردن آرشاک می اندازند؛ پاها و دستانش را می بندند و به دژ آنهوش[۱۴۷] می برند و تا ابد در حبس بماند. این یک داستان زیباست انسان تشریح و توصیف هنری پاوستوس را با لذت می خواند و در آن حالات روحی یک فرد در میهن، در هنگام آزادی و در غربت، در شرایط وابستگی به دیگری نشان داده می شود. ولی آیا این تاریخ است و می توان آن را باور نمود؟ خورنی باور نکرده است و حق دارد، او برای عزیمت آرشاک به ایران و زندانی شدن او در دژ آنهوش توجیه منطقی و تا حدی توام با احتمالات دارد. خورنی در جایی دیگر با سخنان شدید خسرو کوتاک[۱۴۸] (صغیر) را محکوم می کند که او نسبت به مردانگی و دلاوری و یادگار نیک بجا گذاشتن بی تفاوت بوده عمر را با شکار و تفریح گذرانده بود و بدین علت نیز جنگلی غرس نموده بود تا شکار خود را افزایش دهد (III،۸) در حالی که پاوستوس خسرو را دلیر و آباد کننده جهان لقب داده است. خورنی در اینجا نیز ستایش پاوستوس را نادیده گرفته بر کارهای خسرو توجه نموده که در همان اثر پاوستوس از آنها سخن به میان آمده است. خورنی در جاهای دیگر نیز نشان می دهد که با منابع بطور انتقادی برخورد کرده و بدون قائل شدن تفاوت از آنها استفاده نمی کند. او با سخن راندن در باره خسرو پدر تیرداد می نویسد: «پرملیانوس سکوبا، تاریخ تعقیب و آزارهای کلیسا را نوشته و در آن ذکر می کند که در سرزمین ما نیز افراد بسیاری توسط خسرو به شهادت رسیده اند ولی از آنجا که با صداقت و شیوه ای درست نقل نمی کند، نه نام شهیدان و نه مکان شهادت را یاد آور می شود. لذا ما نیازی به تکرار آن ندیدیم. اما با موثق دانستن آنچه که او در مورد رویدادهای پس از مرگ خسرو تا پادشاهی تیرداد

---

۱۴۷ - این دژ یا قلعه داستاني دارد. اسماعیل رائین در صفحه ٤٩٥ از جلد نخست «فراموشخانه و فراماسونري در ایران» چنین مي نویسد: «نخستین باري که در زبان ایرانیان نام فراموشخانه و فراموشي پیدا شده در دوران سلطنت شاهان ساساني بوده. شاپور دوم پادشاه ساساني زنداني در خوزستان داشته که بنام فراموشخانه و قلعه فراموشي نامیده مي شد... مخوف ترین زنداني که در آن ایام وجود داشته در قلعه فراموشخانه بوده که بنا به ادعاي پروفسور آرتور کریستن سن زندان گلیگرد و یا اندمیشن نام داشت. این زندان که مي توان آنرا شبیه قلعه باستیل فرانسه دانست بنام (انوشبرد) یا قلعه فراموشي نیز مي خواندند (انهوش + برد که آنهوش در ارمني به معني فراموشي یا از حالت هوشیاري خارج شدن و یا فراموش شده و "برد" به معني قلعه مي باشد- ا. گرمانيك) کسي که در این محل زنداني مي شد هیچکس حق نداشت نام زندان یا زنداني را بزبان آورد.... زیرا در غیر اینصورت بلافاصله کشته شده یا بسرنوشت زنداني مبتلا مي شد. پاوستوس بوزاند در باره مرگ آرشاك پادشاه ارمنستان در قلعه فراموشخانه مي نویسد: «خواجه سرایي که «**درقسمت**» نام داشت و امیر یکي از ولایات ارمنستان بود در یکي از جنگ ها با کوشانیان شاپور دوم را از مرگ نجات داد. شاپور به پاس این خدمت او فرمود: هر چه از من خواهي بخواه و وعده داد که مطلوب او هر چه باشد اجابت خواهد شد. پس اجازه خواست که يك روز به قلعه فراموشخانه به دیدن آرشاك برود تا احترام نسبت به او بجاي آورد و بوسیله موسیقي او را شاد گرداند. شاپور به او جواب مي دهد که اجابت این مسئول بسیار دشوار است. چون نام انوشبرد (قلعه فراموشي) را بزبان رانده اي جان خود را بخطر انداخته اي ... با وجود این شاپور مي پذیرد و او اولین و آخرین خارجي است که موفق شد به قلعه فراموشي برود. (ا. گرمانيك).

۱۴۸ - khosrov- k'otak' یا خسرو صغیر یا کوتاه (تولد؟ مرگ۳۳۸) پادشاه ارمنستان از دودمان اشکانیان ارمني از حدود سال ۳۳۰م. جانشین تیرداد بزرگ یا تیرداد سوم (ا. گرمانيك).

می نویسد، مختصرا" برایت تکرار می کنم» (II،۷۵). او در مورد خاندان های بی نام و نشان ناخارار یا شاهزادگان مستقر شده در زمان تیگران سوم می نویسد که بخشی را بنام ذکر نمی کند زیرا برایش ناشناخته اند و نیز بخاطر اینکه از دشواری کار اجتناب می ورزد بویژه اینکه عدم موثق بودن بسیاری از آنان کل مساله را زیر سوال می برد: «لذا ما در باره خاندان های ناخاراری مستقر شده در زمان تیگران آخر چیزی نمی نویسیم با وجود اینکه تو بارها التماس کرده باشی... ما از سخنان اضافی و پیچیده و از هر گونه کار و گمان غیر موثق پرهیز کردیم... از صداقت و درستی پیروی کردیم. از اکنون نیز همچون بارهای پیش از تو التماس می کنم ما را مجبور به نوشتن مطالب اضافی نکن تا کل تاریخ ما به اثری بی فایده و پوچ بدل نگردد زیرا که بتساوی هم برای تو و هم برای من مخاطراتی دارد» (II، ۶۴).

تمام این مطالب گواه بر این است که خورنی در قبال منابع چقدر دقیق و محتاط است و با چه شیوه انتقادی و گزینشی آنها را بکار می بندد و چقدر منبع خود را مورد بررسی دقیق قرار داده اشتباهات آنها را توسط آگاهی های دیگر و قابل دسترس برایش تصحیح می کند و یا اقلا" آنگونه که برایش محتمل تر بنظر می رسد. با این وصف اگر او اشتباهی نیز مرتکب می شود اصلا" بعلت سوء نظر نیست بلکه یا از منابعی که او نتوانسته نادرستی آنها را تشخیص دهد و یا از علل دیگری که در فوق ذکر آنها رفت ناشی شده است.

ویژگی های تاریخ خورنی و اهمیت آن

اگر تاریخ خورنی ده ها قرن بعنوان تنها منبع مشهور در مورد تاریخ ارمنستان باستان بوده، اگر تمام تاریخنویسان بعدی تاریخ او را بعنوان الهام و پیغام برای خود پذیرفته اند و هیچیک از آنان برای بار دوم سعی نکرده است تاریخ باستانی ارمنی را بنویسد، علت آن تنها در ویژگی های مشخص خورنی نهفته است که نتیجه نبوغ ذاتی و آمادگی همه جانبه او می باشد و مورخ توسط آنها بر تمام تاریخنویسان پس از خود رجحان و برتری دارد. با این ویژگی ها آشنا می شویم.

خورنی نخستین کسی بودکه تاریخ ملت خود را از آغاز تا زمان خود به رشته تحریر در آورد. این اثری است جهت «از نیستی به هستی رهنمون گشتن» گذشته یک ملت؛ این یک شناسنامه برای ملت ارمن بود که تا آن زمان نمی دانست کیست و از کجا سرچشمه گرفته است. او با ارتباط قایل شدن میان سرآغاز و سرچشمه ملت ارمن و کتاب مقدس و با اعتقاد به انشعاب آن از قوم یافث برای ملت ارمنی جا و مکانی والا در میان دیگر ملت های کهن فراهم نمود. او با انتساب ارمنیان به هایک از زمان ساختن برج[۱۴۹] با تشریح این کمانگیر عظیم الجثه (تیتان) بعنوان عاشق آزادی و قاتل بعل مستبد، ارمنیان را با اصل و منشاء خود قرین افتخار و محبوبیت نمود. درست است که این داستان بر پایه

[۱۴۹] - اشاره به ساختن برج پس از توفان نوح. نگاه کنید به سفر و پیدایی باب ۱۱ (ا. گرمانیك).

افسانه قرار دارد، اما کدام ملت بوده است که تاریخ کهن و منشاء آن آمیخته به افسانه ها نباشد؟ پیشوای رومیان یعنی رمولوس با پستان گرگ بزرگ شده اولین کارش کشتن برادر همشیرش بود. هلن پیشوای هلنیان از سنگ هایی پیدایش یافت که پدرش دوکالیون از زمین بلند می کرد و به پشت سرش می انداخت. نیکلای مار محقق نامدار می گوید: «جزئیات افسانه ای تا وقایعنگاری افسانه ای، ویژگی های اجتناب ناپذیری در مورد آغاز پیدایش هر روایت ملی اصیل مردمی هستند، هر قدر هم که بر پایه روایات درست و بلاشک قومی بنا شده باشند».

خورنی برای این اثر بیش از چهل منبع مورد استفاده قرا می دهد ، هم برای گردآوری مطالب و هم توصیف ها، واژه ها و داوری های قاطعانه. او تا اندازه ای منابع را مورد استفاده قرار داده است که هیچ نگارنده باستانی ارمنی پیش و پس از او بکار نبرده است. اما شمار منابع مورد استفاده همانقدر اهمیت دارد که درک سریع نگارنده می تواند مهم باشد و او توانسته است آگاهی یا حتی جمله بی نشان مبهم یک نگارنده را توسط آن پذیرفته و بکار ببرد.

مخصوصا" باید یادآور شد که خورنی نخستین و تنها فردی بود که روایات شفاهی ملی را بعنوان منابع تاریخ مود تمجید قرار داد و این روایات را از جانب خود تفسیر و تکمیل نمود. اینگونه روایات یا افسانه های دوران باستان مورد بی اعتنایی و بی احترامی قرار می گرفتند و البته ارزش آنها تنها در نیمه های سده نوزدهم برای ما شناخته شد. اما خورنی که در سده پنجم میلادی این گنجینه را مورد ستایش قرار داده بعنوان منبع تاریخی استفاده کرده است خود گواه بر این است که او از نظر قدرت فکر و اندیشه چهره ای بزرگ بشمار می رود. منتقدان اکنون به او خرده می گیرند که همه منابع را ذکر نکرده؛ اما این انتقاد درست و بجا نیست. ذکر نکردن منابع رسم و عادت عمومی نگارندگان کهن ارمنی بوده است، خورنی یک استثناء می باشد.

خورنی وقایعنگاری را در ادبیات تاریخی وارد نمود، هر رویداد معروف را سعی کرد با وقایعنگاری و برخی اوقات هم با تقارن زمانی توام نماید. او برای وقایعنگاری آنقدر اهمیت قایل می شود که می گوید: «هیچ تاریخی بدون وقایعنگاری موثق نیست» (II، ۸۲).

این جمله که توسط چنین مرد نامداری بیان گردید، آنقدر بر روی تاریخنگاران پس از او اثر گذاشته است که آنان کوشیده اند در باره رویدادها و دوره های حکومتی ارقام وقایعنگارانه ارائه دهند.

این ویژگی ها جنبه بیرونی تاریخ خورنی را تشکیل می دهند. نیز یک رشته ویژگی های درون، نظر نگارنده نسبت به منابع تاریخی، شخصیت های تاریخی و راجع به ملت ارمنی و تاریخش با این ها مطابقت می یابند. در این بخش ترقی عظیم فکری خورنی و روحیه انتقادی او بیشتر مشهود می گردد.

او پیرو فلسفه یوهمریستی[۱۵۰] است که بر اساس آن معتقد است خدایان دوران بت پرستی در آغاز افراد مشهوری بوده اند و بعدها در روایات مردمی تبدیل به خدایان گشته اند خورنی بر اساس این طرز فکر خود بعل، هایک، شامیرام، آرا و واهاگن را دگر بار تبدیل به انسان می کند که خدایان ملل بابلی و ارمنی هستند. با همین اصول او تورک آنگغ[۱۵۱]، آژدهاک بیوراسب و آرتاوازد را نیز به انسان های معمولی تبدیل می نماید در حالیکه قهرمانان یا ارواح افسانه ای هستند. او برای موارد افسانه ای یا غیر قابل باور سعی می کند توضیح و توجیه طبیعی بیابد. بدین ترتیب با ذکر افسانه های باور نکردنی در مورد تورک، از جانب خود، متوجه می شود که او از نیروی والاتری برخوردار بوده است لذا چنین احادیثی را توصیف می کند (II، ۸) پس از تعریف نیروی جادوئی چشمان یرواند توضیح می دهد که، این دروغ و افسانه است، یا گونه ای قدرت شیطانی داشته است. (و دستگیری آرتاوازد را توسط دلیران بعنوان عاقبت نفرین پدرش آرتاشس تفسیر می کند، که افسانه ای عمومیت یافته و بین المللی با واریانت های گوناگون است، لیکن از طرف خود یک توضیح طبیعی روشن ارائه می دهد؛ به هنگام شکار مالیخولیا بر آرتاوازد چیره می شود و او همراه اسبش سقوط نموده در چاهی عمیق می افتد و ناپدید می گردد (II، ۱۱).

این پدیده چشمگیر نیز که خورنی معجزات را در تاریخ خود جای نمی دهد و به معجزات موجود در منابع خود نیز بعنوان پدیده های طبیعی می نگرد، بیانگر همان دیدگاه او است. این ویژگی بخصوص از این نظر مهم است که خورنی خود شخصی معتقد و پارسا بود. اکنون یک نمونه ذکر کنیم. پاوستوس تعریف می کند که نرسس بزرگ بفرمان قیصر باسیل به همراه هفتاد تن به جزیره ای متروک تبعید گردید، جایی که نه گیاهی بود و نه ریشه ای، بلکه تنها صخره و شن، تا تبعید شدگان از گرسنگی بمیرند. نرسس بزرگ دوستانش را دلداری و تشویق نموده، آنگاه پیشنهاد می کند تا زانو زده دعا کنند. در آن هنگام دریا به مقدار زیادی ماهی و چوب به ساحل می ریزد، چوب خود بخود آتش می گیرد، ماهی ها را کباب کرده آنان نیز آنها را می خورند. بدین ترتیب ۹ سال بر روی این جزیره زندگی می کنند (پاوستوس IV، ۹۰). خورنی که این داستان پاوستوس را مد نظر داشت بطریق زیر آن را تعریف می کند.

نجات یافتگان از دست امواج خروشان در این بحران باقی نماندند؛ آنان ریشه و ماهی هایی را می خوردند که بفرمان خداوند دریا به ساحل می ریخت؛ بدین سان آنان هشت ماه زیستند (III، ۳۰). باز هم در این جا تدبیر رحمت الهی بچشم می خورد اما معجزه ای در کار نیست. هر چیزی بطور طبیعی و امکان پذیر می باشد. بنابراین خدا ماوراءالطبیعه را که با مسیر درست تاریخ مطابقت ندارد، رد می کند. او تنها استثناء را در مورد مجتهد عزیز خود، مسروپ ماشتوتس قایل می شود و تعریف می کند

---

[۱۵۰] - نظر به فیلسوف دانشمند سیسیلي بنام یوهمروس (Huhemerus) که مي گوید خدایان افسانه هاي یونان باستان اصلا" افراد قهرمان بشري بوده اند و مردم برایشان مقام خدایي قایل بوده اند و تدریجا" آنان را خدا دانسته اند. (ا. گرمانیك).

[۱۵۱] - tork-angegh

که بر روی تابوت او چلیپائی نـورانی پدیـدار گردیـد و در هنگـام انتقـال جـسد او از واغارشـاباد بـه اُشاکان دیده می شد. ولی او برای گنجاندن این «معجزه» به گواهی کوریون هم عصر خود نمی کنـد بلکه تأیید دیگران را نیز جویا می شود.

خورنی علم، هنر، تاریخنگاری و بطور کلی روشنگری را بنحو عالی مورد ستایش قرار مـی دهـد. او می گوید، انسان به موجب تمثیل خداوندی خلق گردیده است امـا ویژگـی اصـلی انـسان، اندیـشه ورزی او می باشد و کسی که اندیشه ورزی و تعقل را با پیروی از علم و دانش ترقی می دهد، سزاوار و شایسته نام تمثیل خداوندی است (I، ۱). او با چنین داوری درست و منطقـی مـشوق خـود سـاهاک باگراتونی را بدین سبب ستایش می کند که از کتابت و علوم پیروی کرده نگارش تاریخ ارمنیان را به او پیشنهاد کرده بود. وی به همین ترتیب بطلمیوس برادردوست[۱۵۲] را می ستاید زیرا وی علـوم را در مصر گسترش داده کتابخانه مشهور اسکندریه را تاسیس نمود. نیز ساهاک و مسروپ قدیس را که پایه گذاران بزرگ روشنگری در ارمنستان بودند مورد ستایش و تقدیر قرار می دهد در حالیکه پادشـاهان محروم از این مزایا و نیکی ها را بی چیز، سبک اندیش و وحشی می انگارد.

خورنی نماینده موثر و عالی تمـدن هلنـی در ارمنـستان بـوده مکتـب و دانـش یونـان را بـر علـوم آشوری و پارسی برتر دانسته یونان را "مادر یـا دایـه علـوم" نامیـده اسـت. بـه زبـان کنـونی او پیـرو گسترش فرهنگ اروپایی در خاورزمین بود. این امر برای تاریخنگاری کـه در ارمنـستان زنـدگی مـی کرد قابل توجه است، در سرزمینی که کلا" غرق در فرهنگ پارسی بود و خاندان پادشـاهی، خانـدان های ناخارار، همه زوایای زندگی مطـابق بـا راه و روش و سـلیقه پارسـی را فـرا گرفتـه بودنـد. خـود خورنی به افسانه های پارسی آشنایی کامل داشته گر چه از آنها نفرت دارد اما بطور کلـی بـه اوضـاع حاکم بر پارسیان آگاه است. بنابراین هلن دوستی خورنی کاملا" آگاهانه بوده مطابق راه و روش قاطع و توانایی و نیروی فکری او است و نه تمایل صرف بـه یونانیـان بعنـوان مـسیحیانی در برابـر پارسـیان مشرک. آشوریان نیز مسیحی بودند و تماس بیشتری با ارمنیان داشتند لیکن خورنی آنان را نیز رد مـی کند و می کوشد تاثیر و نفوذ آنان را در زمان پیدایی حروف ارمنی چشم پوشی کند، چنانکه مطـابق نظر خورنی، پیدایی حروف نه در شام و شهر ساموساد که در یونـان و در جزیـره سـاموس و بکمـک روفینوس یونانی[۱۵۳] که در آن جزیره منزوی گشته بود، صورت گرفتـه اسـت. در جـایی دیگـر او از عالمان آشوری بعنوان مردمی بی نام و نشان و حقیر یاد می کند.

خورنی در توصیف رویدادها یا شخصیت ها یک نگارنده ناظر صـرف و بـی تفـاوت نیـست بلکـه روحا" و قلبا" با آنان مرتبط است و ایشان را مورد انتقاد یا ستایش قرار می دهد. او تنهـا بـه توصـیف

---

[۱۵۲] - اشاره به بطلمیوس (ptolemaeos) یا پتوله مي (Ptolemy) دوم پادشاه مصر (۲۸۵-۲٤٦ پ.م.) ملقب بـه محـب الاخ یا برادر دوست (philadelphus) پشتیبان ادبیات و جهانداري ممتاز بود و دستور داد عهد عتیق را از عبري به یونـاني ترجمه کنند و این همان هفتاد کرد (سبعینیه) است (ا. گرمانیك).

[۱۵۳] - rufinus به ارمني heropanos (ا. گرمانیك).

بسنده نمی کند. بنظر او تاریخ ترتیب و تنظیم صرف رویدادها نیست، بلکه کتابی است که در آن کلیه رویدادها باید تفسیر شده شخصیت ها ارزیابی شوند. کتابی که راهنمای زندگی خواننده باشد و او را بسمت پارسایی، نیکوکاری، دانش دوستی و میهن دوستی رهنمون گردد. او بدین علت روی شخصیت های تاریخی تأمل و مداقه می کند و کارهایشان را مورد ارزیابی یا تمجید و یا نکوهش قرار می دهد. افرادی که از دانش و ترقی ادبیات پیروی نموده و دشمنان میهن را رانده اند و برای سرزمین خود پیروزی هایی به ارمغان آورده، نیکوکاری های سیاسی و اقتصادی انجام داده و بطور کلی در جهت پیشرفت فکری، اقتصادی، سیاسی و معنوی مردم کوشش نموده اند از طرف خورنی مورد ستایش و تمجید بی شائبه و معقولانه قرار گرفته اند: «یاد جاودانی آنان در جهان باقی می ماند»، «آنان پس از مرگ نیز به زندگی خود ادامه می دهند»، «ایشان فانی زاده شده یاد خود را جاودانه بجای می گذارند». برعکس، شخصیت هایی که هیچگونه کار مفیدی برای مردم انجام نمی دهند برای بجا نهادن «یاد جاودانی» غفلت می کنند و تنها برای خوشی خود زندگی می کنند مورد نکوهش شدید و بحق خورنی قرار می گیرند مانند افراد عیاش، وحشی، اسیر شکم، گسترش دهنده آشغالدانی، بی فکر و بی شرم و جز اینها.

خورنی در ارزیابی های خود سختگیر و بی طرف و در عین حال خود ویژه و صریح است. نکوهش سخت چند پادشاه نشان می دهد که او از احساس هراسناک جریحه دار کردن شئون ملی ابائی ندارد. او چیزی فراتر از اعتقادات خود نمی شناسد و آنگاه که باورهایش امری را به او حکم می کند با صراحت بیان می کند، بر خلاف اینکه ممکن است با این کردار دل های بسیاری آزرده شده و احساسات گرانمایه جریحه دار گردند.

خورنی به معنی اصیل کلمه میهن دوست است. او بدین سبب میهن دوست می باشد که آرزو دارد میهن خود را در شکوه و استقلال و هم میهنانش را در صفا و پاکدامنی، متمدن و در امنیت کامل ببینند. از این نظر میهن دوست است که با قلم نیرومندش بی سوادی و نادانی، بیکاری و گمراهی را مورد نکوهش و دانش و کوشش سودمند و پاکدامنی را مورد ستایش قرار می دهد. او شریک خوشی ها و دردهای ملتش است. لیکن میهن دوستی خورنی آگاهانه است و این احساس به میهن پرستی افراطی مضر تبدیل نمی شود. خورنی سخنانی دارد مملو از آگاهی که باید آنها را با حروف زرّین ثبت نمود. بر اساس آن ها می توان استنباط نمود که او اوضاع نسبتا" متواضعانه ملت خود را چه نیکو درک کرده در عین حال آن را دوست می دارد: «اگر چه قومی کوچک هستیم و از حیث شمار کم و از نظر نیرو کم توان و بارها پادشاهان بیگانه بر ما چیره شده اند اما در کشور ما نیز بسیاری دلاوری های قابل نوشتن و یادداشت روی داده است« (I، ۳). اقراری با خلوص نیت که نمونه ای از خود آگاهی و هوشیاری برای روزگار ما نیز می تواند باشد.

برای تشخیص کامل ویژگی های تاریخ خورنی باید عشق او را نسبت به علم ریشه شناسی و اشتقاق یادآور شویم. او علم اشتقاق[۱۵۴] را باز هم بعنوان منبعی کمکی برای تفسیر نام جاها، منشاء خاندان های ناخارار، و یا تعیین مناصب و مقامات و غیره بکار می گیرد. بدین سان او نام ناحیه هارک را ناشی از شکل جمع کلمه «هایر» (هارک) می داند بعنوان اینکه «ساکنان اینجا پدران نسل خاندان توجرمه[۱۵۵]هستند» (I، ۱۰). هایک تپه ای را به گرزمانک[۱۵۶] یا گرزماناکک[۱۵۷] موسوم می کند که بعل در آنجا کشته شد (I، ۱۱). نام دستگرد مارمد[۱۵۸] را مشتق از عبارت «مارآمد»[۱۵۹] فارسی می داند که سپاهیان آرتاشس توسط آن هجوم فاتحانه آرتاشس را به یرواند اطلاع دادند (یرواند برای نکوهش آرتاشس او را مار می نامید) (II، ۴۶). نام ساناتروک را بصورت سانوتاتورک[۱۶۰] توضیح می دهد (سانوت دایه ساناتروک بود که در هنگام بوران برف کودک را سه شبانه روز در زیر برف در میان پستانهایش نگاه داشت تا آنان را پیدا کردند (II، ۳۶)). نام ناخارارهای بزنونی[۱۶۱] را ناشی از باز[۱۶۲]، فرزند ماناواز می داند (I، ۲۲). او بر این باور است که نام سیساکان برای سیونیک از نام سیساک رهبر سیونیک اشتقاق یافته است (I، ۱۲). نام خاندان آنگغ را بعلت نازیبایی (=زشتی، II، ۸) تورک رهبر آن خاندان می داند. نام ناخارارهای آماتی را مشتق از فعل آمدن فارسی و بعنوان آیندگان (II، ۵۵) و نام ناخارارهای سلکونی را از سلاک نام رهبرشان می داند (II، ۸). او آرزرونی را بصورت آرزیو- اونیک[۱۶۳] و اسپاندونیک را بصورت سرپرستان کشتارگاه ها[۱۶۴] و هاونونیک را بعنوان بازگیر و شاهین باز (هاو در زبان گرابار به معنی پرنده است) توضیح می دهد. گنونیک را بصورت گینی- اونیک[۱۶۵] توجیه می کند (II، ۷). او حتی نام های خاص دیگر ملیت ها را نیز با واژه های ارمنی ریشه شناسی می نماید. برای نمونه ماژاک نام پیشین شهر قیصریه را ناشی از کلمه مشاک[۱۶۶] می داند و آن نام مرزبانی بود که آرام پس از تصرف کپدوکیه وی را بعنوان حاکم آنجا تعیین کرده بود. اما

---

۱۵۴ - Etimology

۱۵۵ - Torgom ارمني معادل توجرمه در کتاب مقدس (سفر پیدایش باب ۱۰ آیه ۳). در انگلیسي Togarmah. (ا. گرمانیك).

۱۵٦ - gerezmank به معني گورستان، یا گورها. (ا. گرمانیك).

۱۵۷ - gerezmank’k

۱۵۸ - marmed

۱۵۹ - mar-amad یعني مادي آمد. (ا. گرمانیك).

۱٦۰ - sanota-turk

۱٦۱ - bznuni

۱٦۲ - baz

۱٦۳ - ardsiv-unik به معني دارندگان باز. (ا. گرمانیك).

۱٦٤ - در ارمني spandanots به معني کشتارگاه و قتل گاه است. (ا. گرمانیك).

۱٦٥ - gini-unik به معني دارندگان شراب. (ا. گرمانیك).

۱٦٦ - mshak

چون اهالی نمی توانستند کلمه مشاک را به سهولت تلفظ کنند لذا آن را به ماژاک دگرگون ساختند. او نام آبگار را بصورت آواگایر[۱۶۷] تفسیر می کند که بعلت فضل و فروتنی بسیار و نیز سنش چنین نامیده شده است؛ یونانیان و آشوریان به سبب عدم توانایی در تلفظ درست، آن را به آبگار تبدیل نموده اند (II، ۲۶). نام شهر نصیبین را بعنوان «مناتس مین»[۱۶۸] تفسیر می نماید یعنی ساناتروک هنگام بازسازی این شهر، تندیس خود را در آن بپا کرده سکه ای در دست گرفته است به این معنی که همه پولهایش را برای این شهر هزینه کرده و تنها این یک سکه باقی مانده است (II، ۲۶).

نمونه های بیشتری نیز می توان بیان نمود. البته بسیاری از اینها ریشه شناسی علمی نیستند یا از فرهنگ عامیانه گرفته شده اند.

سرانجام باید در باره برخی ویژگی های دیگر تاریخ خورنی بحث و بررسی نمائیم که با دیدگاه کنونی ما پذیرفته نیستند.

خورنی غالبا" نامه هایی را ذکر می کند که میان پادشاهان ارمنی و خارجی یا جاثلیق ارمنیان با بطریق یونان مبادله شده اند. کلیه نامه ها نیز با زبان اختصاری و روزمره قابل تشخیص هستند. هیچیک از این نامه ها مستند نیست؛ خورنی خود آنها را پدید آورده است و اگر هم واقعا" نوشته شده باشند بنظر وی با همان محتوا و شکل باید نوشته می شدند. این امر برای ما غیر عادی و غیر قابل پذیرش است، ولی این عمل در عصر خورنی نه تنها در تاریخنگاری ارمن که در تاریخنگاری خارجی نیز امری معمول بوده است (با همین دیدگاه نیز باید به نامه مهر نرسی یا یزدگرد و پاسخ ارمنیان که یغیشه و پاربی آن ها را ذکر کرده اند، نگریست. آنها در نزد دو نویسنده کلا" متفاوتند). لیکن این نامه ها جنبه جالب توجه دیگری نیز دارند، از اینها چنین پیدا است که خورنی چگونه روابط متقابل نامه نگاران یاد شده را تجسم می کند و آنها چگونه القابی را دارند یا بکار می برند؛ این روابط آیا صمیمانه اند یا رسمی، آیا بعنوان طرفهای هم پایه برای یکدیگر نامه می نویسند یا رئیسی برای مرئوس خود یا مرئوسی برای رئیسش؛ و چنانکه خورنی فکر می کند موضع و اهمیت سیاسی پادشاهان ارمنی از دیدگاه پادشاهان خارجی چنین تعن می گردد.

دگر بار او عادت دارد منابع خود را چنان دگرگون یا تکمیل کند که واقعا" باید می بود. در اثر لابوبنا نوشته شده که تادئوس رسول با عزیمت به ادسا[۱۶۹] نزد توبیا[۱۷۰] اقامت گزید، خورنی آن را چنین تکمیل می کند: نزد توبیا شاهزاده یهود که می گویند از خاندان باگراتونی بوده است، اقامت گزید. (II، ۳۳). خورنی در جایی دیگر تعریف می کند که تیگران (دوم) با بازگشت ریاست به

---

[۱۶۷] - avagayr = (مرد) avag + ayr (بزرگ، ارشد). (ا. گرمانیك).

[۱۶۸] - در ارمني به اين شهر مسبين meds-bin مي نامند و نيز (يكي) menats + min (باقي ماند) (ا.گ.)

[۱۶۹] - ادسا(Edessa) يا ادسيا يا ادس، شهري در شمال باختري بين النهرين (ميان رودان) كه در زمان باستان اردن نام داشت و سلوكوس اول بسال ۳۰۳ پيش از ميلاد آن را بازسازي نموده به گرامي داشت شهر همنامي در مقدونيه، ادسا نام نهاد.

[۱۷۰] - tubia

اردشیر پادشاه پارس، وی را با خود آشتی می دهد و از او سپاه کمکی گرفته، بارزاپران[171] رهبر رشتونیک[172] را به سپهسالاری سپاه متحد ارمنی و پارسی می گمارد و به مقابله سپاهان رومی می فرستد (II، ۱۹). خورنی این داستان را بطور مفصل و اکثرا" تحت اللفظی از یوسفوس اخذ نموده است اما یوسفوس تمام کارها را به پادشاه ایران نسبت می دهد و بارزاپران را نیز سپهسالار پارتی ملقب می سازد؛ در نزد یوسفوس نه نامی از تیگران هست ونه رهبری بارزاپران در رشتونیک. در ادامه مطلب، یوسفوس از یک ساقی (رئیس ساقیان) پادشاه یاد می کند بدون اینکه نام وی را ذکر کند، خورنی اضافه می کند: «گنل شخصی بود رئیس ساقیان که از قوم گنونی بود». در باب های ۲۴ و ۲۵ از کتاب دوم تاریخ خورنی از کارهای آرشام یا آرجام یاد می کند و او را فرزند آرتاشس، برادر تیگران و پدر آبگار می شمارد. لیکن معلوم است که پادشاهی بنام آرشام وجود نداشته است که این کلمه همان کلمه اوکاما (در ترجمه ارمنی، آرشاما) در آشوری است و آن به معنی سرمه ای و لقب پادشاه آبگار بوده است، آبگار آرشاما = آبگار سرمه ای. خورنی به معنی و منشاء این کلمه پی نبرده چنین گمان کرده است که نام خاص و بصورت صیغه اضافه نوشته شده است و مطابق دستور زبان ارمنی آن را بصورت آبگار (فرزند) آرشام دریافته است. البته این امر ثمره استنباط اشتباه می باشد. ولی کارهایی را که او به آرشام نسبت می دهد یعنی مشاجره ینانوس باگراتونی[173] بخاطر هیرکانوس[174] یا برخورد با هیرودیس[175] به سبب امتناع از دادن خدمه و کارگر، اکنون نمی توان نادرست دانست؛ اینها را خورنی خود ساخته و پرداخته بخشی را از یوسفوس اخذ نموده بخشی را نیز شخصا" تنظیم و تدوین کرده است.

نمونه هایی از این دست باز هم در تاریخ خورنی وجود دارد. آنها البته با اطلاعات امروزی غیر قابل بخشش هستند ولی نگارنده را باید از دیدگاه عصر و زمان و مکان او و به نسبت آداب و عادات آن دوره مورد داوری قرار داد. نمونه های یاد شده نادرستی های آگانه ای از جانب خورنی بشمار نمی روند؛ اینها نادرستی هایی بر پایه احتمالات هستند و خورنی در تمام این موارد دلیل و اساسی برای احتمالی تلقی نمودن آنها در دست دارد. از سوی دیگر اگر این ها برای ارمنیان مایه افتخارند لیکن سایر ملیت ها را مورد نکوهش و تحقیر قرار نمی دهند.

---

[171] - barzapran

[172] - رشتونیك rshtunik ناحیه اي از استان واسپوراكان ارمنستان بزرگ كه قلمرو خاندان ناخارارِي رشتوني بود. این ناحیه در ساحل جنوبي درياچه وان (شامل جزاير آغتامار و آرتر) تا استان موكس واقع بود و مركز آن وستان نام داشت.

[173] - yenanos- bagrat’uni

[174] - Hyrcanus

[175] - Herod

سبک و زبان تاریخ خورنی

زبان خورنی بسیار غنی و در سطح عالی است. و از این نظر با زبان نسبتا" عامی پاوستوس و پارپتسی متفاوت می باشد. زبان او از نظر غناء، ترتیب موزون و مناسب کلمات، دستور زبان منظم چه از نظر ریخت شناسی[۱۷۶] و چه مبحث ترکیب جملات[۱۷۷] بسیار شایان توجه است. با وجود اینکه گهگاه عبارات طولانی بکار می برد، لیکن هیچگاه رشته منطقی کلام را نمی گسلد بلکه ساختاری پیچیده، طبقه طبقه و دارای ترتیبی زیبا به آنها می بخشد. استعمال متناسب حروف ربط و جملات مختص نه تنها کلام را واضح و قابل درک می سازد بلکه به خواننده این امکان را می دهد که حالات فکری نگارنده را دنبال و درک کند. او استاد زبان است و کلیه امکانات دستوری را بخدمت بیان افکارش در می آورد. در زبان او برخی ویژگی های مختص به ارمنی متاثر از یونانی بچشم می خورد. اینها با قالب های یونانی نمایش می یابند. برای نمونه ساختن واژه توسط پیشوند ها، مانند تلفظ[۱۷۸]، اعتراض[۱۷۹]، اخراج کردن[۱۸۰]، مستور کردن[۱۸۱]، مدح[۱۸۲]، قیاس[۱۸۳]، جغرافیا[۱۸۴]، کنجکاوی[۱۸۵] و بسیاری واژه های دیگر. تمایلات یونانی در ترکیب جملات نیز منعکس گردیده است. برای نمونه مفعول صریح را با مصدر بکار می برد و بسیاری ویژگی های دستوری دیگر.

خورنی گونه ای خاص از شیوه توصیف ارائه می دهد؛ او همواره با مشوق خود و به طور کلی با خواننده صحبت می کند؛ گاهی تمهیداتش را بیان می دارد و گاهی نیز شادی یا غم خود را آشکار می سازد، گاهی در باره موثق بودن منابع مورد استفاده یا نوشته اش ابراز تردید می کند، گاهی خواننده را در مورد کشف موفقیت آمیز خود به شگفتی وا می دارد به گونه ای که او همواره در برابر چشمان خواننده قرار دارد و این امر برای خواننده متصور می گردد که او کتاب نمی خواند بلکه به سخن پیرمردی نامدار و زنده گوش می دهد؛ میان خواننده و نگارنده گویی نوعی ارتباط و پیوند روحی برقرار شده است. بدین علت تاریخ خورنی با روح، گیرا و جالب توجه می گردد. شیوه نگارش او در عین هنری بودن پر معنی است؛ هر کلمه و سخن مورد تامل و اندیشه قرار گرفته از

---

۱۷۶ - Morphology
۱۷۷ - Syntax
۱۷۸ - artasanutun
۱۷۹ - arark’utyun
۱۸۰ - art’asahmanel
۱۸۱ - p’aradsadsk’el
۱۸۲ - merboghak’an
۱۸۳ - verabanutyun
۱۸۴ - ashdharagrutun
۱۸۵ - hartsasirutyun

سخنان بیهوده اثری نیست، برای درک هر کلام دقت فراوان لازم است. این است دلیل این که هر چه تاریخ خورنی را بیشتر مطالعه می کنیم مطالب جدید بیشتری درک و کسب می نماییم.

خورنی با اعتقادی عمیق به نگارش می پردازد و هر گاه شخص یا واقعه ای اثر ژرفی بر وی می گذارد، نوشته او نیز در همان موارد بی اندازه موثر واقع شده عمیقا" روی خواننده اثر می گذارد. باب مربوط به مرگ پادشاه تیرداد که نگارنده محرومیت های خود را نیز به آن افزوده، روح انسان را بی اندازه می آزارد. (دوم، ۸۲)؛ سوگنامه او نیز تأثیر عمیقی به جا می گذارد زیرا در آن اوضاع اسفناک میهن و شخص او به هم در می آمیزند.

شیوه و لحن نگارش خورنی در سراسر طول کتاب ثابت و بدون تغییر است. در بخش هایی از کتاب هنر و فن نویسندگی به حد والایی می رسد، در بخش هایی نیز شیوه نگارش ساده ولی همواره هنری است. در آغاز کتاب سوم، آنگاه که باید در باره رویداد های عصر خود یا گذشته ای نزدیک سخن به میان آورد قبلا" اظهار می دارد که تاریخ این بخش را «با کلام معمولی» می نویسد. نگارنده سلیقه ای شایسته و احساساتی لطیف دارد؛ بدین علت نیز هماهنگی و تطابق بسیار عالی بین موضوع تاریخ و نحوه بیان او وجود دارد؛ هر ماهیتی که موضوع داشته باشد، شیوه نگارش نیز از آن برخوردار است. زمانی که خورنی تصاویر و مناظر را به تصویر می کشد شیوه ای گسترده، آرام و هنری آراسته به تشبیهات و استعارات به دست می دهد. زمانی که یک رویداد عادی تعریف می کند، لحن و بیان موجز، ساده و صریح روزمره ارائه می گردد و زمان که به داوری یا ستایش می پردازد شیوه موقر و جدی یک نوشته فلسفی به چشم می خورد.

اهمیت تاریخ خورنی

هنگامی که ما همه این ویژگی های درونی و برونی را در نظر داریم که تمام آنها از اعتقادی راسخ، جهان بینی گسترده، انتقادی جدی، تحصیلاتی عالی، میهن دوستی مثبت، تلاشی کنجکاوانه و سلیقه ای هنری برخوردارند، آنگاه برایمان قابل درک می شود که چرا تاریخ خورنی سده های متمادی در تاریخنگاری ارمنی نقشی حاکم داشته است. خورنی با کار عظیم خود همواره غیر قابل مقایسه باقی مانده است؛ تشخیص تأثیر او بر روی ادبیات ارمنی در طی سده ها دشوار است اما در هر صورت باید آن را بسیار عظیم ارزیابی نمود. بسیاری از مورخان بعدی (سبئوس، غوند، جاثلیق هوانس، آسوغیک و جز اینها) شکل و شیوه تاریخنگاری ابداعی او را پذیرفته و الگوی کار خویش قرار داده اند. شخصیت ها و رویدادهای تاریخی که از بوته بررسی های تاریخی او گذشته اند بدون بررسی مجدد مستقیما" از طرف کلیه مورخان بعدی مورد پذیرش قرار گرفته اند. بررسی و بیان سلسله پادشاهان، کارهای آنان و وقایعنگاری مختص خورنی است و در طی سده ها دائما" از آن پیروی شده است. این تاریخ باید چنین تأثیری نیز بر روی اندیشه ها، جهان بینی و سلیقه خواننده ارمنی نهاده باشد. قهرمانان ملی توصیف شده توسط او، همچون هایک، آرام، تیگران و دیگران افراد

محبوب ملت گردیدند و ملت خود را به عنوان اخلاف این قهرمانان احساس کرد و شناخت. خود شناسی و میهن دوستی آگاهانه ملت بر پایه تاریخ خورنی بنا شد زیرا مردمی که دارای تاریخ نباشند ملت به شمار نمی روند. از نظر تأثیر گذاری بر روی اندیشه و قلب ارمنیان می توان یغیشه و از نظر روحیه انتقادی پارپتسی را با خورنی مقایسه کرد؛ اما از نظر کلیه خطوط بطور کلی هیچ تاریخ نگار دیگری را که تا حدی با وی قابل قیاس باشد نمی توان نام برد. او مملو از برتری ها و کاستی ها است، ولی این کاستی ها مربوط به دوران او و منابع نادرست و ناقص او هستند و برتری هایش ارزش و مقام شامخ و خاص او را تشکیل می دهند.

اکنون، اهمیت تاریخ خورنی بسیار دگرگون شده است و این اثر دگر نمی تواند به صورت تنها منبع تاریخ دوره باستانی ارمنستان و خالی از نادرستی ها و به عنوان تنها منبع موثق و به عنوان کتاب درسی تاریخ ارمنستان مورد استفاده قرار گیرد. و این امر بسیار طبیعی است. نخست بدین علت که خورنی منابع متعددی به کار برده است و اگر این منابع اکنون نیز موجود و قابل دسترس بودند ما دیگر نیازی به میانجیگری خورنی نمی داشتیم. اثر نگارنده ای که به عنوان ناظر و شاهد و معاصر یک دوره و بدون استفاده از منابع به رشته تحریر در می آید هیچ گاه کهنه نمی شود حال هر قدر هم که واقعیات تغییر یافته و تحریف شده باشد، همچون کوریون، یغیشه و سبئوس. اما اثر مولفی که از منابع مختلف استفاده می کند دیر یا زود کهنه می شود. دوم این که از سده پنجم تا کنون تاریخ نیز چون دیگر علوم چه از نظر محتوا و چه از حیث منابع پیشرفت بسیاری کرده تغییر و تحول یافته است. اکنون تاریخ باید حاوی چنان مطالبی باشد که قبلا" به طور کلی به آن ها پرداخته نمی شد مانند اوضاع اقتصادی مردم، وضعیت صنایع و تولید است، روابط طبقه حاکم و زیر دست، در آمدها و هزینه های حکومت، داد و ستد، امکانات حمل و نقل، روابط اجتماعی و جز اینها. در مورد منابع نیز پیشرفت های شایانی به عمل آمده؛ نوشته های متعدد تاریخی ملل گوناگون کشف و بررسی و منتشر شده اند که یکدیگر را تکمیل یا تأیید می کنند. کاوش هایی صورت گرفته و اشیاء گوناگون مربوط به زندگی دوران باستان، آرشیوهای خط میخی مردمان قدیم کشف شده اند، سکه های پادشاهان قدیم که گواه مسلم موجودیت و دوران آنها هستند مرتب گردیده، یادگارهای تاریخ دوران بسیار کهن، الواح هیروگلیف و میخی و سایر سنگ نبشته ها خوانده شده اند. پژوهش و بررسی تطبیقی زبان ها امکانات گسترده ای در جهت شناختن پیدایی و منشاء مردمان گوناگون، تأثیرات متقابل آنها و تماس ایشان با دیگر مردم را فراهم نموده است. اگر ما زمانی به سادگی نام پادشاهان ارمنی، آرشاک، واغارش،آرتاشس، تیرداد، خسرو، ورامشاپوه و دیگران را می خواندیم و آنها را ارمنی اصیل می پنداشتیم اکنون می دانیم که تمام این ها نام های پارتی هستند و حداقل افرادی تحت تأثیر فرهنگ پارتی بوده اند.

بنابراین قابل درک است که اگر محتوای منابع تاریخی تا این اندازه دگرگون شده اند اکنون تاریخ خورنی به معنی امروزی تاریخ نمی تواند نیازهای ما را برآورده کند، زیرا هم محتوای آن محدود به پادشاهان، ناخارارها و رهبران دینی است و هم منابع آن ناقص، تصادفی و پراکنده است، به

ویژه آن که مطابق نظر نگارنده ویرایش شده اند. اما این اثر به گونه ای دیگر و به عنوان یکی از منابعی که امروزه علم به منظور تاریخنگار و اهداف دیگر از آنها استفاده می کند، اهمیت خود را نگاه داشته است. از این نظر قسمت هایی از تاریخ خورنی ارزش خود را حفظ می کنند که تنها منبع آنها خودش است یعنی بخش اعظم دوران هایک (غیر از نسب نامه ها)، سرودهای مردمی و تاریخ نگاشته شده مولف بر پایه آنها، تاریخ واغارشاک، هر جا که داستان منشاء خاندان های ناخاراری بیان گردیده آن هم تا اندازه ای که نگارنده دانسته یا نتیجه گرفته، داستان های یرواند و آرتاشس، واغارش، خسرو و تا اندازه ای نیز تیرداد، سر تاسر کتاب سوم، بخش نخست تا تقسیم پادشاهی اشکانی به صورت ویرایش تاریخ پاوستوس، اما بخش بعدی به عنوان کاری مختص به نگارنده آن دوران بجز از تأثیر نسبی کوریون بخش هایی از تاریخ خورنی از حیث تاریخی فاقد ارزش هستند که او از منابع دیگر تحت دسترس ما همچون اوزبیوس، یوسف، کتاب مقدس، لابوبنا، پرملیانوس و جز آنها، برگزیده یا مطابقت داده است. این تاریخ از سویی دیگر این اهمیت فراوان را دارد که امکان آشنایی با دیدگاه ها، سلیقه ها و عقاید مترقی ترین و فرزانه ترین اندیشمندان و نگارندگان سده پنجم را فراهم می سازد؛ از این حیث اثر او هیچ گاه کهنه نمی شود و اهمیت آن روز به روز فزونی می یابد و ارزش های تاریخنگاری او چنان زیاد است که حتی مخالفان سرسخت او را به اقرار و اعتراف وا می دارند.

بررسی هایی در باره خورنی و تاریخ او

همان گونه که پیشتر یاد شد بیش از چهل پژوهشگر ارمنی و خارجی با نوشته های گسترده و مختصر خود در باره خورنی و تاریخ او پژهش و بررسی کرده اند. بررسی و ارزیابی این پژوهش ها در حوصله این مقول نیست. این پژوهش ها به طور کلی پیرامون سه مسئله صورت گرفته اند:

۱) زمان نگارش تاریخ، ۲) اعتبار و ۳) منابع آن

زمان نگارش تاریخ خورنی

در مورد زمان نگارش تاریخ خورنی، لاکروز در نیمه نخست سده هجدهم اظهار نظر نمود مبنی بر این که تاریخ خورنی باید در سده نهم یا دهم میلادی در دوران حکومت باگراتونیان در ارمنستان نوشته شده باشد. او نبشته های بابرد یا بایبرد[۱۸۶] را به عنوان مدرک و دلیل ارائه می دهد که مطابق نظر پروکوپیوس[۱۸۷] در سده ششم به دست ژوستینین[۱۸۸] بنا شده است با این حال نظریه لاکروز

[۱۸۶] - bayberd یا baybert شهري در ۱۲۱ کیلومتري شمال باختري ارض روم (کارين سابق) که در سده سوم پيش از ميلاد دژ مستحکمي بود و نخستين بار توسط خورني از آن ياد شده است. ويرانه هاي دژ تا امروز باقي است و روي آثار به جا مانده نوشته هاي وجود دارد. (ا. گرمانيك).

[۱۸۷] - procopios تاريخنگار بيزانسي که در اواخر سده پنجم در قيصريه زاده شد و پس از ۵۹۲ در گذشت. وي کاتب و مشاور حقوقي بليساريوس بزرگترين سردار يوستينيان (يا ژوستينين) بود. مهمترين اثرش "تاريخ" (Istorikon) نام دارد و شامل هشت کتاب است و شرح جنگ با ايرانيان، واندال ها و گوت ها مي باشد، اين اثر اساسا" تاريخ ايام يوستينيان است. (ا. گرمانيك).

انعکاسی بدست نیاورد. در سالهای هشتاد سده نوزدم گوتشمید در مقاله اش در دانشنامه بریتانیا بطور قطعی تاکید می کند که تاریخ خورنی باید در نیمه نخست سده هفتم در میان سالهای ۶۴۲- ۶۳۲ میلادی نوشته شده باشد و نگارنده آن موسی خورنی مترجم نامدار سده پنجم میلادی نبوده بلکه شخصی ناشناس در زیر نقاب او بوده است. گوتشمید این نظر خود را بر پایه چند مدرک و دلیل ارائه می داد. برای نمونه: در تاریخ او هایک اول[۱۸۹]، دوم، سوم و چهارم ذکر می شوند، در حالی که می دانیم این تقسیمات به دست ژوستینین[۱۹۰] به سال ۵۹۶م. صورت گرفته است. باز هم در تاریخ ذکر می شود که شاپور دوم در هنگام لشکر کشی به یونان تا بی تی نیه[۱۹۱] رسیده است (III، ۱۶) و ما می دانیم که ساسانیان برای نخستین بار در سال ۶۰۸ به آنجا رسیده اند[۱۹۲]. همچنین گوتشمید کتاب «جهان نمای» (یا جغرافیای) قدیمی را به خورنی نسبت می داد که باید در سده هفتم میلادی تنظیم و تدوین شده باشد[۱۹۳]. اما مبارزه شدید برای اثبات جدیدتر بودن تاریخ خورنی در سال ۱۸۹۲ به وسیله کاریر ارمنی شناس فرانسوی آغاز گردید و او در یک رشته پژوهش های خود کوشید نشان دهد که نگارنده تاریخ ارمنیان از ترجمه های مفصل و مختصر ارمنی تاریخ کلیسایی سقراط و تذکره سلبستروس منضم به آن که در اواخر سده هفتم تهیه شده، تذکره باسیل قدیس[۱۹۴] (بواسطه سقراط)،مالالا[۱۹۵] (پایان سده ششم)، وقایعنامه های فصح (در اوایل سده هفتم)، پروکوپیوس قیصری (نیمه دوم سده ششم)، استفاده کرده است. مطالعات کاریر در سالهای ۹۴-۱۸۹۳ در نشریه "هاندس آمسوریا"[۱۹۶] در

---

[۱۸۸] - Justinianus (٥٦٥- ٤٨٢م.) امپراتور روم شرقي (٥٦٥- ٥٢٧م.) كه در زمان قباد انوشيروان با ايران جنگيد و هر بار شكست خورد. وي به خاطر تدوين و يا بيشتر تسجيل قانون رومي كه به فرمان او تحقق يافت نام خود را جاوداني كرد. (ا. گرمانيك).

[۱۸۹] - تقسيم بندي هاي ارمنستان باستان كه هر يك تشكيل استاني را مي داد. (ا. گرمانيك).

[۱۹۰] - ژوستينين دوم امپراتور روم شرقي (٧١١- ٦٨٥م.) (ا. گرمانيك).

[۱۹۱] - bithynia در ارمني بيوتانيا biutania، از سرزمين هاي باستاني آسياي صغير در كنار درياي سياه. (ا. گرمانيك)

[۱۹۲] - شاپور دوم در سده چهارم ميلادي مي زيست. وي دهمين پادشاه ساساني و فرزند هرمز دوم ميان سال هاي ٣٧٩- ٣١٠ پادشاهي كرد و يوليانوس قيصر روم (٣٦٣- ٣٣١م.) را شكست داد. (ا. گرمانيك).

[۱۹۳] - اين اطلس جعرافيايي اثر آنانيا شيراكاتسي (٦١٠- ٦٠٥ تا ٦٩٠-٦٨٥م.) فيلسوف، رياضيدان، فضا شناس، تقويم شناس و بنيانگذار علوم دقيق و طبيعي در ارمنستان، مي باشد. اين اثر منبع ارزشمندي در جغرافياي قاره هاي اروپا، آفريقا و آسيا به ويژه سرزمين هاي ارمنستان بزرگ، گرجستان، آلبانيا، ايران، ققفاز شمالي،آسياي صغير و جز اين ها است. (ا. گرمانيك).

[۱۹۴] - Basilios بازيل يا باسيل قيصري يا باسيل قديس، باسيل كبير يا باسيليوس، در حدود ٣٢٩ م. در قيصريه زاده شد. از ٣٧٠ اسقف آنجا بود و در ٣٧٩ در گذشت. از پدران يوناني كليسا بود. جالبترين اثرش «شش روز» (Hexaemeron) است كه حاوي نه موعظه عامه فهم در باب افسانه خلقت شش روزه جهان در كتاب مقدس مي باشد. آثار او تأثير عميقي بر انديشه هاي جهان مسيحيت گذاشت. آثار او در سده پنجم به ارمني ترجمه شد. ارمنيان او را بارسغ كساراتسي barsegh kesaratsi مي نامند. (ا. گرمانيك).

[۱۹۵] - John malala يا يوحناي خطيب اهل انطاكيه، حدود سال هاي ٥١٨ تا ٥٦٥ مي زيست او تارخنگار سرياني و بيزانسي و نگارنده تاريخ جهان بود. اثر اخير قديمي ترين نمونه بيزانسي تاريخ كليسايي است و چون جنبه ميانه دارد در تاريخ هاي سده هاي ميانه تأثيري ژرف داشت. (ا. گرمانيك).

[۱۹۶] - Handes-amsoria مجله ادواري ارمني شناسي. يكي از انتشارات رسمي جامعه مخيتاريان وين كه از سال ١٨٨٧ در وين چاپ مي شود. (ا. گرمانيك).

وین به چاپ رسید. سه سال بعد در ۱۸۹۷ مسروپ در موسسیان در واغارشاباد ترجمه های مجدد ارمنی تاریخ کلیسایی سقراط و ضمیمه آن تذکره سلبستروس را منشر نمود (سقراط کبیر و سقراط صغیر). ناشر در پیشگفتار مفصل خود استدلال می کند که خورنی سقراط را نمی شناخته پس به هیچ وجه از متن یونانی یا ترجمه ارمنی نیز استفاده نکرده است. ولی از سلبستروس سود جسته است. پس از انتشار کتاب، دو پژوهشگر کاملا" مستقل از یکدیگر، میابان (نشریه «آرارات»[۱۹۷] ۱۸۹۷ ص ۴۲۲) و خالاتیانتس («هاندس آمسوریا» ۱۸۹۳) یک قطعه مفصل از تاریخ خورنی را مطرح کردند که واژه به واژه از ترجمه ارمنی تذکر ه سلبستروس اخذ شده بود. حال بپردازیم به این قطعه جالب توجه:

خورنی در ستایش مسروپ قدیس می نویسد (III، ۶۷):

«از آنجا که چاپلوسی و تکبر در رفتار او هرگز رسوخ نکرد بلکه در عین فروتنی و نیک خواهی و خیراندیشی با برخورداری از عادات ملکوتیان بر همه آشنا بود. زیرا او چهره ای چون فرشتگان و اندیشه ای بارور داشت، سخنانش درخشان، کردارش پرهیزکارانه، پیکرش شکوهمند، عاداتش بی همتا ، پندهایش بزرگ، باورهایش راسخ، امیدش صبورانه، عشقش بی ریا و آموزشش دلنشین بود. اما از آنجا که همه ویژگی های نیک او را نمی توانم برشمرم، سخنم را به مراسم خاکسپاری او باز می گردانم».

در سلبستروس مفصل نیز روش واژه به واژه حفظ شده است، اما با تفاوت های زیر: در اینجا عبارات "اندیشه ای بارور" و "آموزشش دلنشین" که اضافات خورنی هستند دیده نمی شوند. (برای مشخص کردن شخصیت مسروپ قدیس به عنوان پدید آوردنده الفبای ارمنی و آموزگار ارمنیان)، به جای "نیکخواه"[۱۹۸] تذکره سلبسروس واژه "خیر خواه"[۱۹۹] و به جای "درخشان"[۲۰۰] واژه "میان درخشان"[۲۰۱] که ترجمه لغوی **dia-lampo** یونانی است به کار رفته است و دلیل غیر قابل تردیدی برای ترجمه بلاواسطه تذکره از یونانی می باشد. با این حال خورنی با استفاده از واژه ای مناسب تر به جای واژه غیر معمول "میان درخشان" به کار برده است. در پایان این قطعه نیز عبارت "به ویژه سخنم را به کارها واعمال او باز می گردانم" (ص ۶۹۹) ذکر می گردد که خورنی آن را به خاک سپاری مسروپ قدیس دگرگون ساخته است.

---

[۱۹۷] - Ararat ماهنامه ارگان رسمي مقر كل جاثليق ارمنيان در اچميادزين ارمنستان كه در سال هاي ۱۹۱۹- ۱۸٦۸ در اين شهر انتشار يافته است. اين نخستين نشريه ارمني شناسي در قفقاز است و در آن بيشتر مقاله ها در باره تاريخ، متون تـاريخي، تذكر ه ها، سفرنامه ها، ادبيات سده هاي ميانه و به طور كلي مسائل ارمني شناسي جا گرفته اند. (ا. گرمانيك).

[۱۹۸] lavak’am-

[۱۹۹] bariak’am-

[۲۰۰] p’aydsar-

[۲۰۱] t’ramap’aysaratsial-

این کشف چنان تحولی در پژوهش ها و بررسی ها ایجاد کرد که بسیاری از افراد مردد نظریه کاریر را پذیرفتند و حتی مسروپ وارتاپت ناشر سقراط نیز در "آرارات" (۱۸۹۸ ص ص ۱۷۳-۱۶۵) مقاله ای نوشت و در آن از دیدگاه های خود مندرج در پیشگفتار کتاب دال بر عدم استفاده خورنی از ترجمه ارمنی تذکره سلبستروس چشم پوشی کرد.

با این حال نظریات کاریر و همفکرانش بدون انتقاد و نفی باقی نماند. با چشم پوشی از بیشتر آنان تنها نورایر بیوزانداتسی[۲۰۲] و کونیبر را در اینجا یادآور می شویم. شخص نخست در یک رشته مقالات ("مسائل ادبیات قدیم ارمنی" جریده "مشاک"[۲۰۳] سال ۱۸۹۸ شماره های ۱۹۲، ۲۱۶،۲۰۳،۱۹۵،۱۹۳، ۲۱۷،سال ۱۸۹۹ شماره های ۱۶ و ۱۷) بدون شک و تردید ثابت نمود که نه تنها خورنی از متن تلخیص شده سلبستروس استفاده نکرده بلکه تخلیص کننده از خورنی استفاده نموده است (همانگونه که مسروپ وارتابت از آن دفاع می کرد). او در مورد سلبستروس کبیر اظهار نظر کرد که ترجمه ای قدیمی تر می باشد.

نظریه کونیبر ارمنی شناس انگلیسی از این حیث جالب تر است که در ابتدا با اعتقاد به نظریات کاریر، سرانجام پس از بررسی ها و پژوهش های بسیار از این نظریه منصرف شده تاریخ خورنی را مربوط به سده پنجم شناخت. او در سال ۱۹۰۱ در یک ماهنامه آلمانی مقاله ای نوشت (که ترجمه ارمنی آن در «هاندس آمسوریا» در شماره های ژانویه و مارس ۱۹۰۲ به چاپ رسید) و در آن قطعاتی از اثر خورنی را مورد بررسی ماهرانه قرار داد که از سقراط کبیر و صغیر، تذکره سلبستروس، مالالا و به طور کلی از منابعی که در دسترس کاریر و پیروانش قرار داشت ماخوذ می پنداشتند و کاریر و پیروانش آن ها را مورد تاکید قرار داده نتایج زیر را گرفتند. خورنی از سقراط صغیر و سلبستروس صغیر استفاده نکرده بلکه به عکس تخلیص کننده اینها از خورنی استفاده نموده است (همین نظر را نورایر بیوزانداتسی و پیش از او مسروپ وارتاپت اظهار داشته بودند). خورنی از سقراط کبیر و سلبستروس در واقع استفاده کرده است ولی اینها آنگونه که اشتباها" مورد قبول بود در سده هفتم توسط فیلون تراکی ترجمه نشده اند بلکه بسیار پیشتر و در سده پنجم شاید هم به دست خورنی ترجمه شده باشند. زبان و سبک ترجمه یادآور زبان مترجمان ارشد سده پنجم است (همین نظر را نورایر بیوزانداتسی ابراز داشته بود ولی مقالاتش دچار وقفه شد). اثر مالالا به عنوان منبع مورد استفاده خورنی نبوده، هر دو اینها مستقل از یکدیگر از منابع قدیمی یونانی که در سده چهارم نیز وجود داشت استفاده کرده اند.

---

۲۰۲ - Norayr Biuzandatsi ارمني شناس و زبانشناس نامي ارمني (۱۹۱٦- ۱۸٤٤). (ا. گرمانيك).

۲۰۳ - me’shak روزنامه اجتماعي، سياسي و ادبي ارمني كه ميان سال هاي ۱۹۲۱- ۱۸۷۲ با برخي وقفه ها در تفليس انتشار يافته است. بنيانگذار و سردبير آن گريگور آرزروني بود. (ا. گرمانيك).

این رویه ها و تکذیب ها شک و تردید مربوط به جدید بودن تاریخ خورنی را نسبتا" بر طرف کرد. پشتیبانان این نظریه حتی ابراز داشتند که پایه ها و اساسی که کاربر به کار برده بود اهمیت خود را از دست داده اند.

نظریه ن. مار[۲۰۴] را که در گزارشی نوین راجع به مارآباس ارائه شده باید به عنوان اینگونه مدارک جدید پنداشت. او می نویسد: «بهترین پایه های تشخیص زمان نگارش تاریخ خورنی عبارتند از: اولا"، روح کلی تاریخ که به طور محسوسی ملی است و ثانیا"، نگارنده عاشق تعالیم و علوم یونانی است و ثالثا" او چنان منابع تاریخی برمی گزیند که به وضوح ریشه و مبدأ آشوری یا فرهنگ آشوری دارند. چنین کتابی قابل درک است که نمی تواند به قرن پنجم که نخستین سده ادبیات ارمنی بود تعلق داشته باشد بلکه به زمانی پس از آن مربوط است یعنی زمانی که تمایلات آشوری استثنائا" با رسوم و عادات کهن همگام شده بود و تمایلات یونانی جانشین آن، توانسته بود خط مشی ملی را در ادبیات مطرح سازد. این تشخیص کلی زمان نوشتن تاریخ خورنی بجا و شایسته است... همچنین زبانی که با آن نوشته شده است قابل توجه می باشد». ن. مار در جایی دیگر از این گزارش می نویسد که خورنی به عنوان یک اندیشمند متمایل به یونان، تعالیم آشوری را نکوهش می کند و می کوشد اهمیت آشوریان را کاهش دهد تا در برابر آوازه دانش و ادب آشوری که هنوز در ارمنستان تضعیف نشده بود، مبارزه کند.

لیکن این مبانی نه تنها جدید بودن تاریخ خورنی را اثبات نمی کنند که به عکس، در اثبات تعلق این اثر به سده پنجم میلادی کمک نیز می نمایند. اگر روح ملی که به راستی در تاریخ خورنی می درخشد نتیجه گرایش یونانی است پس این یونان دوستی فقط در سده پنجم برای ارمنیان امری طبیعی بود، هنگامی که کلیسا ها هنوز تجزیه و منشعب نشده بودند و جوانان دسته دسته برای کسب علوم و تحصیل زبان یونانی از ارمنستان به یونان (بیزانس، اسکندریه) می رفتند. کوریون، خورنی و غازار پارپتسی[۲۰۵] (که خود نیز در یونان تحصیل کرده و همان را در باره جاثلیق گیود[۲۰۶] گواهی می کند و در صحیفه اش وجود «مترجم دیگر» را متذکر می شود) شاهد و گواه این امر هستند. با این حال از آغاز سده بعد زمانیکه میان دو کلیسا جدایی افتاد، ارمنیان از یونان به عنوان کشوری که دانشجویان می توانستند به افکار خالدونی[۲۰۷] مبتلا گردند، دوری می جستند. اطلاعاتی نیز درباره مسافرت های علمی به یونان در سده های ششم، هفتم و هشتم به دست ما نرسیده است. از دیگر سو، در اثر خورنی

---

[۲۰۴] - نیکلاي مار (۱۹۳٤- ۱۸٦٤) خاورشناس شوروي، ارمني شناس و زبانشناس. (ا. گرمانيك).

[۲۰۵] - ghazar parp'etsi مورخ ارمني سده پنجم ميلادي. (ا. گرمانيك).

[۲۰٦] - gyut'

[۲۰۷] - Chalcedon. بر اساس شوراي خالسدون يا كالسيدون (٤٥١م.) براي وجود مسيح دوگانگي قايل شدند يعني دو جنبه الهي و بشري. اما كليساي ارمني در شورايي كه به سال ٥٠٦م. در شهر دوين (dvin) ارمنستان تشكيل داد اين طرز فكر را مردود شناخت. خالدون از شهرهاي مهاجر نشين يوناني **بي تي نيه** واقع در آسياي صغير (قاضي كوي كنوني) بود . (ا. گرمانيك).

روح ملی به چشم می خورد و همین روحیه در سطح وسیعی در اثر غازار پارپتسی نیز دیده می شود و هر دو اینها از نظر زمانی به هم بسیار نزدیکند. با بررسی منابع مأخوذ یا متأثر از فرهنگ آشوری به این نتیجه می رسیم که خورنی از آنها دوری می جوید و منابع یونانی را بر می گزیند و این کار را با تخصیص یک فصل مجزا به برتری منابع یونانی توجیه می کند (I، ۲). استفاده از سه چهار منبع مأخوذ یا متأثر از آشوری آن هم از ترجمه ارمنی با یونانی آنها اصول کاری نگارنده تناقضی ندارد. غیر از آن، در میان نظرات یاد شده در بالا تناقضی به چشم می خورد به این معنی که خورنی عاشق تعالیم و علوم یونانی است ولی چنان منابع تاریخی بر می گزیند که به وضوح منشاء یا تأثیر آشوری دارد؛ خورنی طبیعتا" باید از این گونه منابع دوری می جست.

به طور کلی باید توجه کرد که ن. مار در مورد زمان نگارش تاریخ خورنی مردد است. او در ابتدا تاریخ او را کار سده پنجم می پنداشت .او سپس اعلام داشت که نسخه تاریخ خورنی که به دست ما رسیده ویرایش سده ۷-۶ یا بعد از آن است .سرانجام در سال ۱۹۲۵ این تاریخ را کار سده ۹-۸ شمرد.

ما بر این باوریم که مسئله زمان نگارش تاریخ خورنی باید پس از آن همه استدلال های قدیم و جدید خاتمه یافته تلقی شود و ما در نخستین پیوست اثر خود تحت عنوان «در باره معمای خورنی»[۲۰۸] ذکر کرده ایم. کافی است تنها توجه کنیم که در تاریخ سبئوس و در نزد منبع او مارآباس مسورنی، از این تاریخ سه قطعه و از کتاب نیاز نامه نیز که به عنوان ترجمه خورنی شناخته شده یک قطعه برگزیده ذکر شده است، با این حال تاریخ او به شکل اولیه خود به دست ما نرسیده است بلکه یک نسخه ویرایش شده آن از سده هفتم یا هشتم در دسترس ما قرار دارد. ما این امر را نیز در پیوست دوم کتاب یاد شده نشان داده ایم. در اینجا ما می خواهیم دو مدرک و دلیل جدید در خصوص ویرایش این تاریخ ذکر کنیم. دلیل نخست مربوط به مرگ پادشاه تیرداد و نوشته غیر مستند منسوب به خاکسپاری او است که غوند آلیشان ارمنی شناس نامدار از تذکره ها استخراج نموده و در اثر خود "هایاپاتوم" جای داده است (بخش دوم، فقره ۷۶، ص ص ۱۰۵- ۱۰۴). آلیشان این قطعه را استناد بر نوشته خورنی می داند و ما با او موافق نیستیم. اگر چه این قطعه در هیچ یک از نسخه های متعدد خطی تاریخ خورنی تحت دسترس ما موجود نیست، ولی توما آرزرونی این قطعه را می شناسد. او می نویسد: «تیرداد پادشاه دلاور و شهید با موفقیت در برابر سربازان جنگید و به شهادت رسید و از دردهای زمینی آسوده شد. چنانکه در کتاب دوم تاریخ وارتاپت موسی نگارنده نامدار ما در سراسر گیتی و پایه گذار و تدوین کننده روشنگری و دانش در نزد ما می خوانیم، او با شکوه و جلال پادشاهی به خاک سپرده شد» (توما آرزرونی، کتاب نخست، باب دهم). بنابراین توما نه تنها با خاکسپاری شکوهمند تیرداد آشنا است چنانکه در قطعه بالا مشاهده کردیم، بلکه آن فصل از تاریخ

---

[۲۰۸] - "khorenatsu areghdsvadsi shurje" اثر استپان مالخاسیانتس، انتشارات آرمفان، ایروان ۱۹۴۰. (ا. گ.).

خورنی را که او این امر را در آن مطالعه کرده است به طور صحیح ذکر می کند یعنی آخرین فصل کتاب دوم، جایی که ما اکنون در مورد مرگ تیرداد می خوانیم ولی بدون ذکر سخنی در مورد شکوهمند بودن خاکسپاری او. از اینجا نتیجه می گیریم که چنان نسخه ای از تاریخ خورنی در دسترس توما بوده است که در آن قطعه مربوط به خاکسپاری تیرداد گنجانده شده بود و اکنون در نسخه های آشنا بر ما وجود ندارد. این که آیا این قطعه در نسخه توما به طور ضمن مستتر شده است یا از همان ابتدا وجود داشته و بعدها از آن حذف گردیده اهمیتی ندارد، مسئله مهم این است که تاریخ مورد ویرایش و تصحیح قرار گرفته یا نقل قول (که محتمل تر است) و یا خلاصه شده است.

استدلال دوم، رویای ساهاک قدیس و تعبیر آن است که در یک نسخه نوشته شده در سال ۱۶۶۸ موجود است و در نشر تحلیلی و تطبیقی با حرف Y علامتگذاری گردیده است. از این دست نقل قول ها و تخلیص ها بارها در طول سده های ۱۲-۵م. انجام گرفته اند که ما در مورد آنها داده های مستندی در دست نداریم.

اعتبار تاریخ خورنی

در باره اعتبار تاریخ خورنی، لاکروز در سده هجدهم وقتی که ترجمه کامل این کتاب به زبان لاتین توسط براردان ویستون به چاپ می رسید نظر منفی خود را ارائه داده بود. آنگاه چند بررسی جزئی در این مورد صورت گرفت ولی پایه دار ترین انتقاد در این خصوص در سال ۱۸۷۶ توسط گوتشمید دانشمند چیره دست آلمانی انجام شد[۲۰۹]. او به علت عدم آشنایی با زبان ارمنی، از ترجمه های لاتینی (ویستون ها) و فرانسوی (دفلوریوال) تاریخ خورنی برای بررسی های خود استفاده می کرد. صرف نظر از این امر در میان بررسی ها و انتقادات متعدد دیگر، بررسی ماهرانه و بیطرفانه او اگر عالی ترین نباشد از بهترین ها باید محسوب گردد.

گوتشمید منابع مذکور توسط خورنی را یک به یک مورد بررسی قرار داده نشان می دهد که کدام یک مشکوک و کدام واقعی است و این که خورنی چگونه از آن ها استفاده کرده است. او ضمن برشماری نقاط ضعف خورنی نقاط قوی و ارزشمند آن را نیز متذکر شده اهمیت آن را برای بررسی تاریخ اشرافیت ارمنی (خاندان های فئودالی ناخارار) و به طور کلی از دیدگاه بیدارسازی حس خودشناسی در میان ملت ارمنی یادآور می گردد. او انحرافات آگاهانه خورنی را از متون خود، توسط عادات مرسوم تاریخنگاری در آن دوره توجیه می کند. او برای فهرست پادشاهان پارتی خورنی ارزش فراوانی قائل است و به طور کلی خورنی را مسلط بر امور مربوط به ایران ولی ناآگاه از مسایل روم و بیزانس می داند و آوازها و افسانه های مردمی را که خورنی محفوظ داشته مورد ستایش بسیار قرار می دهد. گوتشمید نتیجه گیری خود را این گونه خلاصه می کند: «تاریخ خورنی را از نظر نقل قول های دروغین و صرف نظر از آن، از نظر شایستگی و سودمندی مستمر محتوای آن،

---

[۲۰۹]- Von Gutschmied, Uber die Glaubwurdigkeit der Armenischen Gesehichte des Moses von Khoren, Leibzig, 1876.

می توان با جغرافیای راونا یا با تاریخ بریتانیای مانمور مقایسه کرد. این که وی کارش را با موفقیت به پایان برده از نتیجه غیر ملموسی پیدا است که تاریخ او دارد. او مستقل از سبک، به عنوان تنها آرشیو آداب و سنن و افسانه ها که برای ملت ارمن مطلوب بودند و به عنوان کتابی زرین برای طبقه ناخارارهای ارمنی به نتیجه دلخواه خود رسیده است... با پرداختن به سودمندی آن به عنوان منبعی تاریخی باید یاد آور شویم که او از افسانه های مردمی ارمنی و سنن خاندانی ناخارارهای ارمنی استفاده فراوان نموده است. با پرداختن به منابع کاملا" تارخی باید گفت که او به طور کلی از منابع پارسی و شرقی سود برده است و از تواریخ یونانی به زحمت چیزی بیش از آنچه که ما اکنون به دست آورده ایم توانسته است اخذ کند ... ما در هر صورت معتقدیم که اعتبار مطالب خورنی ساختگی نبوده و در ارتباط با موضوعات تاریخی بر پایه واقعیات بنا شده است».

انتقاد گاراگاشیان از اعتبار تاریخ خورنی با شدتی بیشتر ولی تبحری کمتر قرین است. وسیع ترین انتقادی که از آن صورت گرفته منتسب به او است. وی در تاریخ تطبیقی خود تاریخ خورنی را به عنوان منبعی تاریخی کنار نهاده از منابع خارجی و پس از مرگ تیرداد تا تقسیم پادشاهی اشکانی از پاوستوس استفاده کرده است، با این حال مرتبا" به اثر خورنی رجوع می کند و توسط آگاهی های او مطالب مورخان خارجی یا پاوستوس را تکمیل می نماید.

نظرات ن. مار و ن. آدونتس در قبال خورنی مناسب تر و مطلوب تر است. مار پژوهش های ویژه ای در باره خورنی به رشته تحریر در نیاورده اما در مقالات متعدد خود صدها بار از خورنی یاد می کند و به اطلاعات او استناد نموده به طور کلی در مورد او با احترام سخن می راند و تاریخ خورنی را به عنوان منبعی اساسی برای تاریخ ارمنیان و آداب و سنن ارمنی می شمارد. ضمنا" یادآور می شود که تاریخ خورنی را به درستی درک نکرده اند و بطور ناشایست مورد انتقاد قرار داده اند. آدونتس نیز در آثار خود برای خورنی احترامی خاص قایل است و چنین فکر می کند که خورنی نسبت به کلیه تاریخنگاران ارمنی اطلاعات کاملتری در مورد ناخارارهای ارمنی ارائه می کند.

بررسی منابع تاریخ خورنی

برای نخستین بار و. لانگلوا به سال ۱۸۶۱ و پس از او گوتشمید در سال ۱۸۷۶ در اثر یاد شده منابع تاریخ خورنی را مورد بررسی قرار دادند. هر دو آنها منابعی را تحت بررسی داشتند که توسط خورنی در تاریخش ذکر می شود. از نظر روش بررسی، خالاتیانتس با آنها کاملا" متفاوت است و تاریخ خورنی را از نقطه نظر منابع در دو اثر بزرگ خود مورد بررسی و توجه قرار داده وبه نتایجی کاملا" جدید می رسد.

نخستین کتاب تحت عنوان "حماسه ملی ارمنی و تاریخ ارمنیان موسی خورنی" در سال ۱۸۹۶ به زبان روسی به چاپ رسید. او در این اثر قطعات داستانی و یا قسمت هایی که داستان تلقی شده اند را مورد بررسی قرار می دهد، یعنی: ۱) فصل هایی که خورنی افسانه های مردمی بلاتغییر را تحت نام های گوناگون در آنها ارائه می کند (آوازها، افسانه ها، داستان ها و جز اینها). ۲) فصل هایی که خورنی با استفاده از این افسانه ها یعنی با تفسیر یا تصحیح آنها، تاریخ خود را می نگارد. ۳) فصل

هایی که بنابر نظر پژوهشگران از منابع مردمی سرچشمه گرفته اند. خالاتیانتس این سه موضوع ناشی از منشاء های گوناگون را بدون ملاحظه، داستان های مردمی می شمارد و از آنها انتقاد می کند.

این کتاب از دو بخش تشکیل می شود؛ بخش نخست شامل پژوهش ها است؛ خالاتیانتس در اینجا تاریخ خورنی را فصل به فصل پیگیری کرده متن ها را ارائه و مورد بررسی قرار می دهد و می کوشد منابع خورنی را در این قسمت ها نشان دهد. نتایجی که او می گیرد چنین است:

۱- خورنی بجز از منابع یاد شده خود از منابع دیگری نیز استفاده کرده است که از آنها یاد نکرده و اینها مهمترین منابع او هستند. بر اساس نظر خالاتیانتس در زمره منابع "مشخص" دست اول، باید مارآباس کاتینا، آبیودنوس، بروسوس،کپالیون، آلکساندر پولی هیستور اپیفان قبرسی، اولیمپیادوروس، سی بل، اوغلوپ، بردیصان، آریستون پلایی، متون پارسی و داستان های مردمی را نام برد. دسته دوم منابع "نامشخص" هستند که موضوع های مختلفی در مورد داستان ها به خورنی نسبت داده اند و عبارتند از: ترجمه ها، بخش های گوناگون کتاب مقدس، مکاشفه یوحنا، وقایعنامه و تاریخ کلیسایی اوزبیوس، تذکره اسکندر از کالیستنس کاذب، فیلون، لابوینا، افرایم[۲۱۰] آشوری،گریگور نازیانزی و متون ارمنی آگاتانگغوس، پاوستوس، یزنیک، غازارپارپتسی، سبئوس، آنانیا شیراکاتسی، تاریخنگار گمنام (= فصل نخست تاریخ سبئوس)، غوند. غیر از اینها قطعاتی نیز از اودیسه هومر، دیو دوروس سیسیلی، یوسف (یوسفوس)، کلمنس اسکندرانی، پروکوپیوس قیصری و منبعی از سودا[۲۱۱] که خورنی از آنها سود برده است.

۲- آنچه که خورنی اغلب به صورت داستان های مردمی یاد می کند بطور کلی منشاء ادبی دارد؛ اینها اکثرا" تصنیف های مجدد موتیف های کتاب مقدس با تبحری کم و بیش و متعلق به خورنی هستند.

بدین ترتیب خالاتیانتس نخستین شخص و تنها پژوهشگری بود که وجود داستان های مردمی در تاریخ خورنی را رد کرد، داستان هایی که مورد قبول همه منتقدان بوده ارزشمندترین بخش تاریخی شناخته شده اند. با این حال باید گفت که خالاتیانتس در این بخش خود را نیز نفی می کند. او در قسمت های مختلف به ناچار قبول می کند که این یا آن داستان یا افسانه "ممکن است"، "محتمل است" که مردمی باشد.

مانوک آبغیان ارمنی شناس نامی این کتاب خالاتیانتس را مورد نقد و بررسی دقیق و ماهرانه قرار می دهد (در اثر خود تحت عنوان "افسانه های مردمی ارمنی" واغارشاباد، ۱۹۰۱ به زبان ارمنی). و در آن نظر اصلی خالاتیانتس دال بر این که داستان های مردمی کتاب خورنی تنظیم مجدد ادبی موتیف

---

۲۱۰ - Ephraim به ارمني يپرم. تاريخنگار آشوري (وفات ۳۷۳ ادسا) مواعظ و رسايل و مدح و تفسيرهايي در باره عهد عتيق و جديد نوشته است. نوشته هاي او از ديرباز به ارمني ترجمه شده اند و تنها ترجمه ارمني برخي از آنها باقي مانده است. (ا. گرمانيك).

۲۱۱ - Sveda

های گوناگون کتاب مقدس توسط خورنی هستند، را رد کرده به عکس اصالت مردمی این داستان ها را به اثبات می رساند و حتی سرچشمه برخی از آنها را به عنوان واریانت های ارمنی افسانه های باستانی بین المللی (مانند سرود واهاگن، دستگیری آرتاوازد توسط دلاوران) یا به عنوان اعتقادات مردمی در مورد مارها، افعی ها، پادشاهان آنها و جنگ هایشان نشان داده است. ن. مار در باره ارزش علمی این اثر خالاتیانتس چنین می نویسد: "در این اثر ما شاهد غرض ورزی و نکته سنجی بزرگ مولف نسبت به شیوه تاریخنگاری موسی خورنی هستیم" ("حماسه ارمنی" ص ۱۴ به زبان روسی).

کتاب دوم خالاتیانتس تحت عنوان «اشکانیان ارمنی و تاریخ ارمنیان موسی خورنی» به زبان روسی است که در سال ۱۹۰۳ به چاپ رسید. در اینجا مولف به همان روش بقیه تاریخ خورنی و فصل های غیر داستانی را مورد بررسی قرار می دهد. بررسی نظریات او خارج از این گفتار است لیکن باید اظهار داشت که اکثر فرضیات او امروزه رد می شود و به عنوان دلیل باید وقایعنامه آنانیا شیراکاتسی را یاد کرد که از تاریخ خورنی در آن استفاده شده است. نیز در یک نسخه خطی اجمیادزین روی صفحه جداگانه یک قطعه طولانی از آدم تا توفان نوح وجود دارد که واژه به واژه از تارخ خورنی اقتباس شده است. آنانیا شیراکاتسی در سده هفتم می زیست و خورنی پیش از او اثرش را نگاشته است.

به نظر خالاتیانتس، خورنی منبع خود را عمدا" دگرگون می سازد تا آن را از خواننده پوشیده نگه دارد. در رد این نظریه باید داستان آرتاشس و ساتنیک و ستایش مسروپ قدیس توسط خورنی را یاد کرد. در مورد اخیر خورنی در ستایش از مسروپ ۸-۷ سطر از ترجمه ارمنی تذکره سلبستروس را به طور تحت اللفظی نقل می کند، به نظر کاریر و خالاتیانتس، این ترجمه در پایان سده هفتم صورت گرفته است. مگر خورنی متوجه نبود که با اقتباس از این قطعه طولانی راز خود را آشکار می ساخت و به خاطر این که از نوشته سده هفتم استفاده کرده بود، نگارنده سده پنجم به شمار نمی رفت؟ او چرا در اینجا منبع خود را دگرگون نمی سازد؟ آیا او در سخنوری نقص داشت یا در تدبیر و اندیشه؟ به ناچار به این نتیجه می رسیم که خورنی هرگز به منظور پنهان داشتن منابعش آنها را دگرگون و تحریف نکرده است و آدونتس کتاب دوم خالاتیانتس را فاقد اساس و پایه علمی می داند و انتساب غرض ورزی و تحریف عمدی اسناد و مدارک به خورنی را غیر منصفانه می شمارد.

متون خطی، ویرایش ها و ترجمه های تاریخ خورنی

از تاریخ خورنی متون خطی متعددی به دست ما رسیده است که شمار آنها به ۴۸ می رسد. لیکن تمام آنها جدید و مربوط به سده هفدهم هستند جامعه مختیاریان ونیز نسخه ای در دست دارد که مربوط به آغاز سده چهاردهم می باشد، در ماتناداران متون خطی ایروان نیز یک نسخه وصله دار وجود دارد که بخش کهنه آن در سده های ۱۴-۱۳ اما بخش باز سازی شده به سال ۱۵۶۷ نوشته شده است. قدیمیترین نسخه در نزد ما همین نسخه می باشد، یک قطعه نیز در موزه دولتی متون خطی پیدا شده و چنانکه پیدا است از نمونه ای مربوط به سده یازدهم باقی مانده است. این نسخه ها حاوی متن

اولیه تاریخ نیستند بلکه رونویسی ویرایش یا ویرایش های بعدی می باشند. در برخی از آنها موارد متعددی از یک واژه یا اصطلاح دیده می شود که در نمونه های دیگر به گونه ای متفاوت ذکر شده اند. با این حال اکثر آنها تفاوت های سبکی و تفسیری هستند و نتیجه ویرایش های گوناگون نمی باشند. اما این که تاریخ خورنی نه به صورت اولیه خود بلکه به صورت ویرایش مجدد سده های ۷-۶ به دست ما رسیده واقعیتی آشکار است. نیکلای مار حتی انجام چندین ویرایش و تصحیح را نیز محتمل می داند. به همین علت نیز داوری ها و نتیجه گیری های کنونی که مبتنی بر همین متون ویرایش شده هستند تا اندازه ای قابل تردید بوده امکان اظهار عقیده قطعی و بدون اشتباه در مورد محتوای اصلی تاریخ خورنی و دیدگاه های او را از ما سلب می کنند.

تاریخ خورنی دوازده بار انتشار یافته است که ۹ بار به زبان ارمنی و سه بار نیز توام با ترجمه لاتین یا فرانسه[۲۱۲].

نخستین چاپ ارمنی آن به سال ۱۶۸۵ توسط توماس واناندتسی[۲۱۳] در آمستردام صورت گرفت. این نشر از روی یک نسخه صورت گرفته و حاوی تحریفات و دگرگون های بسیاری است.

دومین چاپ که همراه با ترجمه لاتین و دارای حواشی غنی بود توسط برادران ویلهلم و گئورگ ویستون جامه عمل پوشید که برای تصحیح متن از دو نسخه دیگر نیز استفاده شده بود و به سال ۱۷۳۶ در لندن به طبع رسید.

سومین چاپ به سال ۱۷۵۳ در ونیز انجام شد که نشر مجدد چاپ نخست بود.

چهارمین چاپ به سال ۱۸۲۷ در ونیز انجام شد.

پنجمین چاپ همراه با ترجمه فرانسه (تنها کتاب های اول و دوم) را دفلوریوال انجام داد که به سال ۱۸۴۱ در ونیز انتشار یافت.

ششمین چاپ به همراه سایر آثار خورنی پس از مقابله شش نسخه خطی به سال ۱۸۴۳ در ونیز انجام گرفت.

هفتمین چاپ همراه با ترجمه فرانسه و یادداشت های متعدد، توسط دفلوریوال به سال ۱۸۴۵ در پاریس انتشار یافت.

هشتمین چاپ به سال ۱۸۶۵ در ونیز انجام گرفت و چاپ مجدد طبع ششم بود.

نهمین چاپ به سال ۱۸۸۱ در ونیز.

چاپ دهم به سال ۱۸۸۱ در تفلیس.

---

[۲۱۲] - تا کنون کتاب تاریخ ارمنیان خورني به زبان هاي لاتین، انگلیسي، فرانسه، آلماني، روسي، ایتالیایي، مجاري و فارسي ترجمه شده است. اضافه بر ۹ چاپ ارمني در سال ها ۱۹٤۰، ۱۹٦۸، ۱۹۹۰، ۱۹۹۱ به زبان هاي جدید و قدیم ارمني در ارمنستان منتشر شده است. (ا. گرمانیك).

[۲۱۳] - Tumas Vanandetsi

یازدهمین چاپ در سلسله انتشارات "کتاب تاریخ ارمنیان" پس از مقابله مفصل نسخ متعدد و با پیشگفتاری مفصل در مورد متون خطی تاریخ خورنی به کوشش مانوک آبغیان و س. هاروتیونیان به سال ۱۹۱۳ در تفلیس صورت گرفت. ما این نشر را نشر تطبیقی و تحقیقی می نامیم.

دوازدهمین چاپ در تفلیس صورت گرفت که چاپ مجدد نشر قبلی اما بدون یادداشت و پیشگفتار بود.

تاریخ خورنی به زبان های گوناگون برگردانده شده است. غیر از ترجمه های لاتین ویستون ها و فرانسه دفلوریوال ترجمه های دیگری نیز انجام گرفته اند:

ترجمه لاتین برنر، چاپ استکهلم ۱۷۳۳ که نسخه ای از آن در دست نیست.

ترجمه ایتالیایی جامعه مخیتاریان ونیز که توسط تومازر از نظر زبانی تصحیح شده است و حاوی حواشی غنی بوده به سال ۱۸۴۱ در ونیز به چاپ رسید. چاپ دوم همین ترجمه به سال ۱۸۵۰ در همانجا صورت گرفت.

ترجمه ایتالیایی کاپلتی در سال ۱۸۴۱ ونیز.

ترجمه فرانسه لانگلوا همراه با حواشی تاریخی، انتقادی و تحقیقی پاریس ۱۸۶۹ و در جلد اول مجموعه مورخان ارمنی لانگلوا گنجانده شده است.

ترجمه روسی سارکاواک هوسپ هوانیسیان، پتربورگ ۱۸۰۹.

ترجمه روسی م. امین با حواشی و ضمایم متعدد، مسکو ۱۸۵۸. چاپ دوم آن نیز همراه با تصحیحات به سال ۱۸۹۳ در مسکو منتشر شد.

ترجمه مجاری کریست سونکوتیان، کرلا ۱۸۹۲.

ترجمه آشخارابار[۲۱۴] خورن استپانه حاوی پیشگفتار و حواشی و ضمایم متعدد، سن پتربورگ ۱۸۸۹. چاپ دوم آن با تصحیح و ویرایش در سال ۱۸۹۸ در سن پتربورک.

از لحاظ صحت و درستی، ترجمه ایتالیایی مخیتاریان، ترجمه روسی امین و ترجمه آشخارابار استپانه را بهترین ترجمه های یاد شده باید دانست.

---

[۲۱۴] - ashkharabar زبان گفتاري و نوشتاري کنوني ارمني در برابر زبان ارمني گرابار grabar كه زبان ارمني دوران باستان يا كلاسيك و زبان سده هاي ميانه است و درك آن براي ارمنيان امروزي دشوار مي باشد. (ا. گ.)

تاریخ ارمنیان

شامل
سه کتاب
که موسس خورناتسی به درخواست
ساهاک باگراتونی نوشته است

کتاب نخست

نسب نامه بزرگان ارمن

۱
پاسخ نامه ساهاک و قول انجام خواهش او

موسی خورنی در آغاز تاریخ ملتمان به ساهاک باگراتونی درود می فرستد.

من توسط این درخواست زیبا اثر الطاف بی پایان خداوندی و نوسان های مداوم روحی موجود در تو را پیش از آشنایی با جسم و جانت به واسطه آشنایی با روانت، دریافتم؛ این امر با ذوق من نیز سازگار است و به ویژه با عاداتم. پس نه تنها باید از تو ستایش کرد که برایت باید نیایش نیز نمود تا همواره چنین باشی.

زیرا اگر ما به سبب اندیشه ورزی، چنانکه می گوید، تمثیل خداوندی هستیم و از سوی دیگر نقطه اوج اندیشه ورزی، تفکر و تعقل است و عشق اینها در تو بی پایان است، پس با روشن و فروزان نگه داشتن جرقه تعقلت توسط تفکر نیکو، اندیشه ورزی را زینت می بخشی و بدین سان به صورت یک نمونه و تمثیل درمی آیی. می توان گفت که بدین وسیله با پیروی منطقی و زیبا از این امور نخستین تمثیل آن را شاد می کنی.

توام با آن، متوجه این امر می شوم که اگر پیشوایان قوم و شاهزادگان سرزمین ارمن که پیشتر و در دوران ما زندگی می کردند به دانشمندانی که احتمالا" در دسترس آنان بودند، نه امر به نگارش

چنین رویدادنامه های تاریخی دادند و نه به فکر ورود دانش های کمکی از خارج افتادند، و اکنون تو را چنین یافتیم؛ پس روشن است که باید از همه افراد پیش از خود عالی تر و بزرگمنش تر شناخته شوی و مورد ستایش قرار گرفته شایسته ذکر در چنین رویداد نامه تاریخی باشی.

پس ضمن پذیرش شادمانانه درخواستت با کمال میل در انجام آن کوشش خواهم کرد تا یادگاری جاودانه برای تو و نسلهای آینده به جا گذارم. از آنجا که تو به ملتی کهن و دلاور تعلق داری، نه تنها در سخن و اندیشه شایسته ای که از بسیاری کارهای بزرگ و شکوهمند برخورداری، پس هنگام تنظیم نسب نامه جامع از پدر به فرزند، در این تاریخ ما آنها را یاد خواهیم نمود؛ چگونگی پیدایی همه دودمان های ناخاراری {۱} نامدار را همانگونه که در چند تاریخ یونانی موجود است، یکی به یک بطور خلاصه و موثق شرح خواهیم داد.

۲
اینکه چرا برای ارائه کارهایمان از منابع یونانی بهره گرفتیم، حال آنکه در کتابهای[۲۱۵] کلدانیان و آشوریان آگاهی بیشتری یافت می شود

و در این باره بگذارید کسی در شگفت نباشد، همانگونه که بر همه روشن است، اگر چه بسیاری از مردمان کتابت و ادبیات داشته اند، به ویژه پارسیان و کلدانیان که از کارهای متعدد مربوط به ملت ما در میان آنان بسیار یاد شده است، با این حال ما تنها تاریخنگاری یونانی را یادآور شدیم و قول دادیم دودمان شناسی خود را از آنجا بیان کنیم، زیرا پادشاهان یونانی پس از سر و سامان دادن به امور داخلی بر آن شدند نه تنها گزارش جهانگشایی های خود که نگارش های علمی را نیز برای یونانیان به ارث گذارند. برای نمونه بطلمیوس که به "برادر دوست" {۲} شهرت دارد واجب دانست کتابها و تواریخ همه ملتها به یونانی ترجمه گردد،-

(اما بگذار هیچکس در اینجا ما را به بیسوادی متهم نکند و ما را فردی بی تجربه و نادان نپندارد که (بطلمیوس) پادشاه مصریان را به عنوان پادشاه یونان دانسته ایم، زیرا او با چیرگی بر یونانیان، پادشاه اسکندریه و یونان لقب یافت وبه گونه ای که هیچیک از بطلمیوسیان[۲۱۶] یا دیگر سران مصر چنین لقب نیافت. او کارهای یونان دوستانه بسیار انجام داد و اثرش را به یونانی برگرداند. بسیاری علل دیگر نیز وجود دارد که ما او را پادشاه یونان لقب دادیم، اما برای کوتاه کردن سخنمان به همین گفتار در باره او بسنده می کنیم)،- پس از آن بسیاری مردان نامدار و سرگرم علوم نه تنها به ترجمه کتابهای دیوانی پادشاهان و پرستشگاه های ملل دیگر همت گماردند- چنانکه بروسوس {۳}،آن

---

[۲۱۵] -خورني در اینجا واژه **ماتیان** (mat'ian) را به کار مي برد که مأخوذ از واژه matikan پهلوي به معني «کتاب، مجلد، رساله، شرح» و برابر با matiyan است. (ا. گ.).

[۲۱٦] -یا بطالسه، سلسله اي از فرمانروایان مقدوني مصر (۳۰- ۳۲۳پ.م.) (ا. گ.)

کلدانی ورزیده در همه علوم را تشویق به انجام این کار نمود- بلکه به هنرها و فنون شگفت انگیز و بزرگ پرداخته با دشواری آنها را از گوشه و کنار گرد آوردند و به زبان یونانی برگرداندند (مثلا" آ از ک، ت از پ، ک از ی و ش از ت) {۴} و مردانی که نام آنان را به طور موثق می دانیم این (هنرها و فنون) را گردآوری نموده برای شکوه و جلال سرزمین هلنیان[۲۱۷] پیشکش کردند و به همانگونه پژوهشگرانی که با تلاش و دانایی خود کسب علم کردند قابل ستایش هستند. آنان که چنین کشفیات علمی را پذیرفته و گرامی داشتند نیز به همان اندازه و شاید بیشتر قابل ستایشند. بدین علت من بدون تردید سراسر یونان را مادر و دایه علوم می دانم.

بدین سان، برای توجیه نیاز مراجعه ما به تاریخنگاران یونانی به همین اندازه بسنده می کنیم.

۳

در باره رفتار دانش ستیزانه نخستین پادشاهان و شاهزادگان ما

میل دارم رفتار دانش ستیزانه پیشینیان نخستین خود را نیز بدون نکوهش نگذارم. بلکه در همین جا در آغاز کارمان می خواهم سخنان سرزنش آمیز بنویسم. زیرا اگر واقعا" آن دسته از پادشاهان شایسته ستایش هستند که دوران خود را قرین ادب و تاریخ نمودند و هر یک کردار های فاضلانه و دلاوری های خود را در تاریخنگاری ها {۵} و تواریخ ثبت کردند، پس از آنان نگارندگانی مورد ستایش ما قرار گرفتند که مشغول چنین کارهای سخت و دشوار شدند. به همت اینان ما با بررسی نوشته هایشان، از علوم نظام دنیوی برخوردار شده از چگونگی تمدن بشری آگاه می گردیم به ویژه زمانی که خطابه ها و نوشته های تاریخ را مطالعه می کنیم که کلدانیان، آشوریان، مصریان و هلنیان از آن بهره مند هستند؛ افزون بر آن شاید دانایی و حکمت مردانی را که چنین کارهایی را متعهد شدند آرزو نمائیم. پس نادانی و عدم بلوغ روحی پادشاهان و دیگر پیشینیان ما نسبت به علم و دانش بر همه ما روشن می شود. زیرا اگر چه قومی کوچک هستیم و از حیث شمار کم و از نظر نیرو کم توان و بارها پادشاهان بیگانه بر ما چیره شده اند اما در کشور ما نیز بسیاری دلاوری های شایان نگارش و یادداشت روی داده است که هیچ یک از آنان به نگارش آنها همت نگماشتند. اکنون افرادی که حتی در اندیشه نیک به خود و به جا گذاردن نام و یادی نیکو در این جهان نبودند، نکوهش ما چقدر در خور آنان است و چگونه باید از آنان چیزهایی بزرگتر یعنی گزارش رویدادهای پیش از ایشان را درخواست نمود.

---

[۲۱۷] - هلني نامي است كه يونانيان براي خود به كار مي برند اما چون گروهي از آنان در مناطق غرب آسياي صغير كه يونيه (Ionia) ناميده مي شد زندگي مي كردند و ايرانيان و شرقيان نخستين بار با اين دسته از آنان روبرو شدند بنابراين كلمه يونان و يوناني را براي تمام هلنيان در فارسي و برخي زبان هاي ديگر روان ساختند. (ا. گ.)

با این حال شاید کسی بگوید، این امر به علت نبودن کتابت و ادبیات (واقع شد)، یا به سبب جنگ های گوناگون که پیاپی یکی پس از دیگری روی می دادند. اما چنین گمانی درست نیست، زیرا جنگها دچار وقفه نیز می شد و نیز حروف پارسی و یونانی وجود داشت که اکنون در نزد ما نوشته های بیشماری از آنها در باره نواحی، روستاها، املاک هر یک از خانواده ها، اختلاف های کلی و پیمان ها، به ویژه منشاء اشرافیت {۶} خانخانی[۲۱۸] یافت می شوند. ولی من چنین گمان می کنم که ارمنیان باستان مانند معاصران کنونی به دانش و آوازهای شفاهی دلبستگی نداشتند. پس از سخن گفتن در باره افراد بی سواد، سبک اندیش و وحشی کار بیهوده ای است.

با این حال من به خاطر بلوغ فکری تو در شگفتم، زیرا در میان خاندان های کهن (ناخارار) ما ، تنها تو دست به چنین کار بزرگی زده به ما پیشنهاد انجام پژوهش هایی در باره تاریخ ملت ما، نژاد و خاندان پادشاهان و ناخارارها و این که منشاء و نسبت افراد و کارهایی که هر یک از آنان انجام داده اند و کدامیک از این قوم ها بومی هستند و کدامیک کوچ کرده و به صورت اهالی بومی ارمنی در آمده اند، نوشتن کارها و دوره های هر یک از زمان ساختمان مفتضح برج[۲۱۹] بی نظم تا اکنون {۷} ، به ما دادی تا اثری سودمند و بلند و درست بنگاریم و این خود بدون سختی باعث فرهمندی و خرسندی تو خواهد شد.

بدین مناسبت تنها به همین اندازه بسنده می کنم؛ آیا در دسترس من کتابی موجود است، چنانکه در کتاب ایوب {۸} گفته شده و یا میهن تو ادبیاتی دارد؟ تا به یاری آنها شاید مانند تاریخنگاران عبری، از آغاز تا زمان تو (نسب نامه) را بدون غلط بنگارم یا از تو و دیگران آغاز نموده تا مبداء و سرآغاز ادامه دهم، لیکن من با وجود دشواری ها این کار را آغاز می کنم به این امید که کسی از زحمات ما سپاسگزاری نماید. و از آنجا آغاز می کنم که دیگران چنین کرده اند، برخی طبق تاریخ کلیسایی، برخی نیز طبق مسیح، و تکرار افسانه های مربوط به تاریخ آغازین مؤلفان بیگانه را کاری اضافی می دانیم اما از دوران بعد، برخی ادوار و اشخاص نامدار را تا آنجا که با تاریخ کتاب مقدس مصادف و مطابق اند یاد خواهم کرد تا اینکه طبیعتا" به روایات دوران شرک پرستی خواهیم رسید، ولی از اینها هر آنچه را که موثق بدانیم برخواهیم گزید.

---

[۲۱۸] - خورناتسي كلمه sep’uhak’an صفت واژه sep’uh را به معني خانخاني به كار مي برد كه در زبان زند به صورت viso-putra (فرزند خانه) مي باشد. در ارمنستان باستان به خانواده ناخارارها و يا بستگان آنها سپوه مي گفتند كه به معني اهل خاندان ناخاراري اشرافي مي باشد. خوناتسي (خورني) در اينجا به اسنادي اشاره دارد كه شامل نسب نامه خاندان هاي اشرافي و وابستگي آنان به خاندان هاي بزرگ شاهزادگان و اشراف است. (ا. گ.)

[۲۱۹] - اشاره به ساختن برج بابل، كتاب مقدس ، سفر پيدايش، باب ۱۱. (ا.گ.).

۴
در باره اینکه سایر تاریخنگاران در مورد آدم و پیشوایان[۲۲۰] دیگر (با کتاب مقدس) موافقت نکردند

ما باید در باره ریشه و پیدایی و یا اگر بتوان گفت سرآغاز تمام بشریت سخنانی بگوییم، که چرا تاریخنگاران دیگر چون بروسوس، الکساندر پولی هیستور[۲۲۱] و آبیودنوس[۲۲۲] با داوری خود در برابر روح القدس (با کتاب مقدس) موافقت نکردند {۹}؛ همچنین در باره خود (نوح) کشتی ساز و دیگر پیشوایان نه تنها در رابطه با نام ها و زمان ها که به مناسبت تعیین سرآغاز نژاد بشری، که برای ما محقق و موثق است[۲۲۳].

زیرا آبیودنوس مانند دیگران در باره او[۲۲۴] چنین می گوید: «خداوند بخشنده او را رهبر و شبان مردم برگزید». پس از آن می گوید: « آزوروس[۲۲۵] ده شار {۱۰} پادشاهی کرد» که برابر با سی و شش هزار سال است. به همین ترتیب برای نوح نام دیگری به کار می برند و زمانی بس طولانی به او نسبت می دهند و در باره شدت (طغیان) آبها و نابودی زمین در موافقت با کتاب مقدس سخن می گویند، همچنین تعداد پیشوایان را با کسیسوتریوس {۱۱} ده نفر می شمارند[۲۲۶]. مطابق (شمارش) سال چهار زمانه[۲۲۷] خورشیدی نه تنها با سالهای ما به ویژه با کتاب مقدس همسویی ندارد بلکه از سالهای مصریان که سال را با اهله ماه می شمارند دوری می جوید. حتی اگر کسی دوره هایی را که به نام خدایان نامیده شده اند به عنوان سال محاسبه کند و برای نزدیکی به حقیقت با ارقام بی سامان پیشنهاد شده مقایسه کند گاهی رقم کوچک و گاهی نیز رقم بزرگ به دست خواهد آمد. نظریات آنان را باید در اینجا مطابق با توانایی مان توضیح دهیم که هر یک از آنان برای نوشتن این مطالب چگونه می اندیشید؛ اما به علت تفصیل و بزرگی کاری که در پیش داریم این امر را به مکان و زمان دیگری وا

---

[۲۲۰] - خورني در اینجا از واژه nahap'et' (ناهاپت) به معني رئیس قوم، پیشوا و رهبر ملت استفاده مي کند و معادل واژه بیگانه patriarch است و مشتق از واژه nafa'pa'ti پهلوي که nafa' (ناف، نژاد) + pa'ti (پَد، رئیس) مي باشد. f پهلوي در میان دو حرف صدادار تبدیل به h (ه) ارمني شده در فارسي نیز چنین تبدیلي مجاز است مانند kaufa ،kof براي koh (کوه) فارسي، (ا. گ.)

[۲۲۱] - آلکساندر پولي هیستور (Alexander polyhistor) تاریخنگار یوناني سده دوم پ.م. (ا. گ.)

[۲۲۲] - آبیودنوس (Abydenus) تاریخنگار یوناني (تاریخ تولد و مرگش نامعلوم است) کتابهایي در باره تاریخ آشور و کلده نوشته است. (ا. گ.)

[۲۲۳] - اوزبیوس از کتابهاي بروسوس، پولي هیستور و آبیودنوس در تألیف تاریخنگاري خود بهره برده و خورني نیز از اثر اخیر استفاده کرده است. (ا. گ.).

[۲۲۴] - منظور حضرت آدم است. (ا. گ.).

[۲۲۵] - یا آغوروس (aghovros)، azovros. (ا. گ.).

[۲۲۶] - Xisuthros نام دیگر نوح است. (ا. گ.).

[۲۲۷] - منظور چهار فصل سال است. (ا. گ.).

می گذاریم و همانگونه که باورمان است سخنمان را در اینجا قطع نموده به شرح زیر سخن آغـاز مـی کنیم.

آدم ابوالبشر است؛ او دویست و سی سال زیسته شیث[۲۲۸] را آورد. شیث دویست و پنج سال زندگی کرده انوش[۲۲۹] راآورد. به قول یوسفوس {۱۲} دو کتیبه مربوط به دو رویداد آینده به او تعلق دارد، گر چه جای آنها مشخص نیست. انوش نخستین کسی بود که امیدوار بود نام خداوند را به زبان آورد.

و چرا او نخستین منادی نام خدا بود و چگونه باید کلمه ندا را فهمید؟ زیرا آدم مخلوق خدا بود. چنین می گویند که او از زبان خدا فرمان یافت اما با ارتکاب گناه و اختفا ، خداوند کلام «کجایی؟» را از او و نه کسی دیگر پرسید و او حکم را نیز از زبان خود وی شنید. اما سپس هابیل به علت نزدیکی و آشنایی با خداوند برای او قربانی ذبح می کند که مورد قبول واقع می گردد. حال، وقتی که اینها از سوی خداوند پذیرفته شده او را می شناختند پس چرا در باره او (انوش) گفته می شود که برای نخستین بار کلام خدا را به زبان آورد و آن هم با امید. حال ما شواهدَ و مدارک گردآوری شده خود در باره او را در اینجا می گنجانیم و ما آنچه را که اکنون در دسترس داریم خواهیم گفت.

چنانکه آمد، از آنجا که نخستین انسان مرتکب فرمانشکنی گردید، به علت گناهی که انجام داده بود از بهشت و از سوی خداوند رانده شد[۲۳۰]. آنگاه صمیمی ترین فرزند آدم نسبت به خداوند (هابیل) از جانب برادر تنی خود به قتل می رسد[۲۳۱]. سپس بدون سخن و نشانه خداوندی، نژاد بشری در وهم و نومیدی و سپس در کارهای واقعا" خودکامانه فرو می رود. در میان آنان او با امیدی بسیار با درست اندیشی خدا را ندا می دهد. اما ندا دادن را به دو گونه می توان دریافت- یا نامیدن و به یاد آوردن چون یک چیز فراموش شده، یا کمک خواستن. حال دریافتن آن چون "نامیدن" یک چیز فراموش شده، درست نیست، زیرا سالیان درازی نمی گذشت که نام خداوند و هر آنچه که چنین می شد فراموش گردد و حتی آفریده خداوندی هنوز به مرحله مرگ و به خاکسپاری نرسیده بود. پس او (انوش) خداوند را به کمک خواست.

او صد و نود سال بزیست و قینان[۲۳۲] را به بار آورد و او نیز صد و هفتاد سال زندگی کرد و مُهُللئیل[۲۳۳] را آورد. مهللئیل در صد و شصت و پنج سالگی یارد[۲۳۴] و یارد در صدو شصت و دو

---

۲۲۸ - Seth در ارمني ست (set)، سفر پيدايش باب ۵،آيه ۳. (ا. گ.).

۲۲۹ - Enos در ارمني yenovs، سفر پيدايش، ۵-٦. (ا. گ.).

۲۳۰ - كتاب مقدس، سفر پيدايش، ۳- ۲۳ و ۲٤. (ا. گ.).

۲۳۱ - كتاب مقدس، سفر پيدايش، ٤- ۹. (ا. گ.).

۲۳۲ - Eainan، در ارمني K'aynan طبق سفر پيدايش، ۵-۹، انوش در نود سالگي قينان را آورد. (ا. گ.).

۲۳۳ - Mahalaleel در ارمني maghaghayel، طبق سفر پيدايش ۵-۱۲، قينان در هفتاد سالگي مهللئيل را آورد. (ا. گ.)

۲۳٤ - Jared در ارمني hared، طبق سفر پيدايش ۵-۱۵، مهللئيل در شصت و پنج سالگي يارد را آورد. (ا. گ.).

سالگی خنوخ[۲۳۵] و خنوخ در صد و شصت و پنج سالگی متوشالح[۲۳۶] را به دنیا آورد. پس از تولد متوشالح چنانکه گفته شد او بعد از دویست سال زندگی دلنشین و پرارزش، همانگونه که افراد خرسند می دانند، از میان بزه کاران برگرفته شد[۲۳۷] که علت آن را بعدا" یادآور خواهیم شد. متوشالح صد و شصت و پنج سال بزیست و لمک[۲۳۸] را آورد. لمک در هشتاد و هشت سالگی فرزندی آورد و او را نوح[۲۳۹] نام نهاد.

در باره نوح

و چرا تنها او را فرزند خواند و در باره دیگران به سادگی گفت که آنان را (به دنیا) آورد. پدرش در باره او مطلبی پیشگویی می کند: «او می گوید که وی ما را از کارهایمان و سختی های دستانمان و از سرزمین نفرین شده خداوند[۲۴۰] می رهاند» و در واقع رهایی و آسودگی نبود بلکه نابودی تام چیزها روی زمین بود. برای من چنین به نظر می رسد که "رهانیدن" به معنی پایان دادن است اما پایان دادن (از بین بردن) بزه کاری و کلیه شرارت ها، با هلاک نمودن انسان های بزه کار دوران دوم می باشد. زیرا به نیکویی گفت "از کارهایمان" یعنی اعمال بزه کارانه و «از سختی های دستانمان" که با آنها شرارات می کنیم. ولی مطابق این پیامبری، آسوده و رها می گردند، اما نه همه آنان بلکه ارواح کامل از حیث فروتنی و تواضع هنگامی که شرارت ها همانند مردم بزه کار زمان نوح توسط سیلاب پاک می شوند رهایی می یابند. اما کتاب مقدس (نوح را) به نام فرزند به عنوان فردی متشخص و نامدار و وارث بحق فضایل پدری گرامی داشت.

۵

در باره تطابق نسب نامه فرزندان نوح
تا ابراهیم، نینوس و آرام و اینکه نینوس
نه بعل است و نه فرزند بعل

و این امر برای همه روشن است که تنظیم رویدادنامه ای از آغاز تا زمان ما دشوار و پرمشقت است، به ویژه تشخیص اشتقاق خاندان های ناخاراری از سه فرزند نوح، گر چه آزمایش و پژوهش هر

---

[۲۳۵] - Enoch در ارمني yenovk، در سفر پيدايش ۵-۱۸، نيز يارد صد و شصت و دو سال زيست و خنوخ را آورد. (ا. گ.)

[۲۳۶] - Methuselah در ارمني matusagha در سفر پيدايش ۵-۲۱، خنوخ شصت و پنج سال زيست و متوشالح را آورد. (ا. گ.).

[۲۳۷] - عبارت "از ميان بزه كاران" به دست خورني اضافه شده است. نگاه كنيد به سفر پيدايش ۵-۲۴. (ا. گ.)

[۲۳۸] - Lamech در ارمني ghamek: سفر پيدايش ۵-۲۵ سن ۱۸۵ را به جاي ۱۶۵ ذكر مي كند. (ا. گ.)

[۲۳۹] - Noah در ارمني noy. طبق **سفر پيدايش** ۵-۲۸ سن ۱۸۲ به جاي ۸۸ ذكر شده است. (ا. گ.).

[۲۴۰] - نگاه كنيد به سفر پيدايش ۵-۲۹. (ا. گ.).

کس در زمان خود پسندیده است، به ویژه آن که کتاب مقدس نزدیکان خود را جدا کرده آنان را ملت خود می شمارد و دیگران را از خود رانده آنان را از جانب خود قابل ستایش و شایسته ذکر و یاد نمی داند. ما تا آنجا که بتوانیم در باره اینان سخن خواهیم گفت، همانگونه که مطالب موثقی را در داستان های کهن یافتیم که به نظر ما کاملا" صحیح و درست هستند. اما تو ای ادب دوست هوشیار به ترتیب به سه نژاد تا ابراهیم، نینوس و آرام نگاه کن و تعجب کن.

مطابق کتاب مقدس، سام[۲۴۱] در سن صد سالگی، دو سال پس از توفان[۲۴۲] ارفکشاد[۲۴۳] را متولد نمود.

سام

سام صد سال بزیست و ارفکشاد را آورد.
ارفکشاد صد و سی پنج سال بزیست و قینان را آورد.
قینان صد و بیست سال بزیست و شالح[۲۴۴] را آورد.
شالح صد و سی سال بزیست و عابر[۲۴۵] را آورد.
عابر صد و سی وچهار سال بزیست و فالج[۲۴۶] را آورد.
فالج صد و سی سال بزیست و رعو[۲۴۷] را آورد.
رعو صد و سی سال بزیست و سروج[۲۴۸] را اورد.
سروج صد و سی سال بزیست و ناحور[۲۴۹] را آورد.
ناحور هفتاد و نه سال بزیست و تارح[۲۵۰] را آورد.
تارح هفتادسال بزیست و ابرام[۲۵۱] را آورد.

حام[۲۵۲]

حام، کوش[۲۵۳] راآورد.

---

۲۴۱ - Shem در ارمني sem فرزند نوح. (ا. گ.).
۲۴۲ - اشار به توفان نوح است، سفر پیدایش ۱۱-۱۲. (ا. گ.).
۲۴۳ - Arphaxad در ارمني arpaksat ، ارفکشاد در سفر پیدایش ۱۱-۱۲ شالح را در ۳۵ سالگي آورده است. (ا. گ.)
۲۴۴ - Salah در ارمني sagha در ۳۰ سالگي عابر را آورد. سفر پیدایش ۱۱-۱٤. (ا. گ.).
۲۴۵ -Eber در ارمني yeberدر ٤۳ سالگي فالج را آورد، سفر پیدایش ۱۱-۱٦. (ا. گ.).
۲۴۶ - Peleg در ارمني paghek’ در ۳۰ سالگي رعورا آورد، سفر پیدایش ۱۱-۱۸. (ا. گ.)
۲۴۷ - Reu در ارمني r’aghav در ۳۲ سالگي سروج را آورد، سفر پیدایش ۱۱-۲۰. (ا. گ.).
۲۴۸ - Seruj در ارمني seruk در ۳۰ سالگي ناخور را آورد، سفر پیدایش، ۱۱-۲۲. (ا. گ.)
۲۴۹ - Nahor در ارمني nakovr در ۲۹ سالگي تارح را آورد، سفر پیدایش، ۱۱-۲٤. (ا. گ.).
۲۵۰ - Terah در ارمني tara در هفتاد سالگي ابرام را آورد، سفر پیدایش. ۱۱-۲٦. (ا. گ.).
۲۵۱ - Abram در ارمني abram،خوربي به صورت آبراهام abraham یاد کرده است. (ا. گ.).
۲۵۲ - Ham در ارمني kam فرزند نوح. (ا. گ.).

کوش، مصرایم[۲۵۴] را آورد.
مصرایم، نمرود[۲۵۵] را آورد.
نمرود، باب[۲۵۶] را آورد.
باب، آنبیس[۲۵۷] را آورد.
آنبیس، آربل[۲۵۸] را آورد.
آربل، کایاغ[۲۵۹] را آورد.
کایاغ، آربل دیگر را آورد.
آربل، نینوس[۲۶۰] را آورد.
نینوس ، نینواس[۲۶۱] را آورد[۲۶۲].

یافث[۲۶۳]

یافث، جومر[۲۶۴] را آورد.
جومر، تیراس[۲۶۵] را آورد.
تیراس، توجرمه[۲۶۶] را آورد.
توجرمه، هایک[۲۶۷] را آورد.
هایک، آرامانیاک[۲۶۸] را آورد.

---

۲۵۳ - Cush در ارمني kush (ا. گ.).
۲٥٤- Mizraim در ارمني mest’rem، خورني به صورت mest’rayim آورده است. (ا. گ.).
۲٥٥ - Nimrod در ارمني nebrovt. (ا. گ.).
۲٥٦ - Babدر ارمني bab. (ا. گ.).
۲٥٧ - Anebis در ارمني anebis. (ا. گ.).
۲٥٨ - Arbel در ارمني arbel. (ا. گ.).
۲٥٩ - kayagh
۲٦٠ - ninos
۲٦١ - ninuas
۲٦۲ - این رشته نام ها (از حام) کلا" مطابق کتاب مقدس نیست، در سفر پیدایش باب ۱۰، تنها اسامي حام، کوش، مصرایم و نمرود یاد شده و در این فهرست آمده است. به نظر تامسون نام هاي دیگر از وقایعنامه اوزبیوس گرفته شده است. در ضمن در کتاب مقدس ترتیب نسل ها به این صورت است: حام که کوش و مصرایم را آورد و کوش نمرود را آورد. سفر پیدایش، ۱۰-٦ تا ۸. (ا. گ.).
۲٦٣ - Japheth در ارمني habet. (ا. گ.).
۲٦٤- Gomer در ارمني gomer خورني به صورت gamer آورده است. (ا. گ.).
۲٦٥ - Tiras، در ارمني tiras. (ا. گ.).
۲٦٦ - Togarmah در ارمني torgoma، خورني به صورت torgomآورده است. (ا. گ.)
۲٦٧ - hayk’
۲٦٨ -aramanyak’

آرمانیاک، آرامایيس[۲۶۹] را آورد.
آرامایيس، آماسیا[۲۷۰] را آورد.
آماسیا، گغام[۲۷۱] را آورد.
گغام، هارما[۲۷۲] را آورد.
هارما، آرام[۲۷۳] را آورد.
آرام، آرای زیبارو[۲۷۴] را آورد[۲۷۵].

حال، همه وقایعنگاران قینان را به عنوان چهارمین نسل از نوح و سومین نسل پس از سام می دانند. همانگونه نیز تیراس را چهارمین نسل از نوح و سومین نسل پس از یافث می شمارند، اگر چه بر حسب ترجمه (ارمنی کتاب مقدس ما) در هیچ جا نسب نامه صریحی گنجانده نشده است[۲۷۶] اما مسترائیم را به عنوان چهارمین نسل از نوح و سومین نسل از حام نه در ترجمه ما و نه از سوی هیچ وقایعنگاری مذکور نمی یابیم. ولی او را در نزدیک نفر آشوری هوشیار و پژوهشگر[۲۷۷] مذکور یافتیم و گفته او برای ما محتمل تر آمد. زیرا این مسترائیم همان مصرایم است که از آن نام مصر مشتق شده است. و بسیاری از وقایعنگاران نمرود را که مصرایم یا همان بعل است. اتیوپیایی[۲۷۸] شمرده ما را قانع کردند که چنین اثبات شده است که نمرود یعنی بعل، اتیوپیایی است و به علت هم مرز بودن (اتیوپی) با مصر ما قانع شدیم که واقعا" چنین است.

سپس این را هم بگوییم که اگر چه طول عمر فرزندان حام تا نینوس و حتی خود نیونوس، در هیچ جا یاد و ثبت نشده و یا به دست ما نرسیده است و هر چند که سنوات فرزندان یافث ما کلا" وجود ندارد، اما با این حال، نسب نامه یاد شده در بالا موثق است ، زیرا هر سه نژاد نیز تا ابراهیم، تا نینوس و تا آرام ما یازده نسل تشکیل می دهند، زیرا آرا دوازدهمین نفر پس از نینوس است و در سن جوانی

---

۲۶۹ - aramayis
۲۷۰ - amasia
۲۷۱ - gegham
۲۷۲ - harma
۲۷۳ - aram
۲۷٤ - به انگلیسي Ara the Handsome به ارمني 'ara geghetsik. (ا. گ.).
۲۷۵ - این فهرست نام ها کلا" مطابق کتاب مقدس یا اوزبیوس نیست. در سفر پیدایش (۱۰) از یافث، جومر، تیراس و توجرمه یاد شده است و آرام فرزند سام مي باشد. موسي خورني در اینجا پیشینه ارمنیان را با کتاب مقدس به هم مي آمیزد. (ا. گ.).
۲۷٦ - قینان در عهد عتیق معروف به هفتاد کرد یا سبعینیه یا ترجمه هفتاد (Septuagint)[که در سده دوم پ.م. هفتاد نفر از علماي یهود به امر بطلمیوس دوم ملقب به برادر دوست (Philadelphos) پادشاه مقدوني مصر (۲٤٦-۲۸٥پ.م.) از عبراني به یوناني ترجمه گردید] یاد شده است اما در نسخه هاي عبري، آشوري و ارمني سفر پیدایش باب ۱۱ قید نگردیده. تیراس سومین نسل از نوح است (سفر پیدایش باب ۱۰) (ا. گ.).
۲۷۷ - این آشوري هوشیار احتمالا" مارآباس کاتینا است. (ا. گ.).
۲۷۸ - اهل کشور اتیوپي یا حبشه. (ا. گ.).

درگذشته است. و این درست است و بگذارید هیچ کس در آن شک نکند. زیرا آبیودنوس[۲۷۹] قابل اطمینان در بسیاری امور، این ها را برای ما بازگو کرده چنین می گوید: «نیونوس فرزند آربغ[۲۸۰]، فرزند کایاغ، فرزند آربغ، فرزند آنب[۲۸۱] فرزند بابی[۲۸۲]، فرزند بعل[۲۸۳]». او همچنین از هایک تا آرای زیباروی ما را که شامیرام[۲۸۴] شهوتران او را به قتل رساند، چنین برمی شمرد: «آرای زیبارو فرزند آرام، فرزند هارما، فرزند گغام، فرزند آماسیا، فرزند آرامایيس، فرزند آرامانیاک، فرزند هایک به صورت دشمن بعل و در عین حال پایان دهنده زندگی او در آمد». این مطلب را آبیودنوس در نخستین نسب نامه جداگانه و جزئی خود یاد می کند که اخیرا" بعضی ها آن را دور انداختند.

کپالیون{۱۳} این مطالب را تصدیق می کند زیرا در یکی از بابهای (کتابش) می گوید: «در آغاز کتابمان همه نسب نامه را به تفصیل (با اقتباس از دیوانهای درباری شروع به نگارش کردیم، ولی از جانب پادشاهان فرمانی دریافت کردیم که از افراد بی نام و نشان و بدسرشت کهن یاد نکنیم و تنها پیشینیان دلاور، دانا و جهانگشا را یاد نماییم و وقت خود را بیهوده هدر نکنیم» و جز اینها.

برای ما به کلی بیگانه و نادرست به نظر می رسد که می گویند گویا نینوس فرزند بعل و یا خود بعل است، زیرا نه نسب نامه و نه شمارش سالها این امر را تأیید نمی کنند؛ شاید نامدار و پرآوازه بودن یکی (از این دو) باعث متاخر شمردن فرد متقدم شده باشد.

ما اینها را واقعا" در ادبیات یونانی یافتیم. اگر چه خود یونانیان از زبان کلدانی به زبان خود برگرداندند و اگر چه کلدانیان خود با کمال میل این کار را انجام دادند، یا بنا به دستور پادشاهان مانند شخصی آریوس نام و بسیاری دیگران، ولی ما آن را از آن یونانیان می دانیم زیرا از آنان فرا گرفته ایم.

۶

در این باره که دیگر باستانشناسان در برخی موارد با موسی (پیغمبر) موافقند و در برخی موارد مخالف، و در باره روایات شفاهی کهن اولیمپیودوروس فیلسوف

---

[۲۷۹] - Abydenus

[۲۸۰] - arbegh یا همان arbel یاد شده. (ا. گ.)

[۲۸۱] - aneb یا همان anebis یاد شده. (ا. گ.).

[۲۸۲] - همان bab یاد شده. (ا. گ.).

[۲۸۳] - Baal در ارمني bel. (ا. گ.).

[۲۸٤] - shamiram

با انتخاب موثق ترین مطالب از نوشته های متعدد ما در حد توان نسلهای سه فرزند نوح را تا ابراهیم، نینوس و آرام به ترتیب یاد کردیم، و فکر می کنیم هیچ اندیشمندی با آن مخالفت نمی کند، مگر آنکه بخواهد با اخلال در نظم و ترتیب درست تاریخ، داستانهای واقعی را به افسانه تبدیل کند. بگذارید هر یک با این چیزها هر گونه که دوست دارند، شاد گردند.

ولی ای دانش دوست و کسی که ما را به این امور وا می داری ، اگر به زحمات و کوششهای ما سپاس بگزاری، در چند کلام ذکر خواهم کرد که تاریخنگاران کهن در باره مطالب یاد شده ما چگونه نوشتند، گر چه فعلا" نمی توانم بگویم که آیا در کتابخانه های پادشاهان چنان یافتند یا هر که بنا به سلیقه خود و یا به هر علت دیگری نام ها، روایات و زمان ها را دگرگون ساخته است ، اما به همان ترتیب در باره سرآغاز[۲۸۵] به گونه ای درست گفته اند و گهگاه برای نمونه ابوالبشر را نه نخستین انسان بلکه پادشاه نامیده اند و از او با نامی بیگانه و بی معنی یاد می کنند و طول عمرش را سی و شش هزار سال بر می شمارند؛ اما در باره زمان پیشوایان[۲۸۶] و ذکر توفان[۲۸۷] موافق با موسی (پیغمبر) سخن می رانند. بدین سان وقتی که پس از توفان و پیش از ساختمان برج[۲۸۸] و پس از سفر دریایی کسیستریوس[۲۸۹] به ارمنستان از سه نفر افراد نامدار یاد می کنند، سخن درستی می گویند. اما با دگرگون ساختن نام ها و بسیاری چیزهای دیگر دروغ می گویند.

ولی من اکنون شاد خواهم شد تا سخنان خود را از سی بیل بروسوس {۱۳} محبوب من که راستگو تر از بسیاری افراد است آغاز کنم. او می گوید: «پیش از ساختمان برج و سخن گفتن انسان به زبان های گوناگون و پس از سفر دریایی کسیستریوس به سوی ارمنستان، زروان[۲۹۰]، تیتان[۲۹۱] و هاپتوسته[۲۹۲] حکام کشور می گردندکه من آنها را سام، حام و یافث می انگارم.

او می گوید: «آنگاه که آنان سرتاسر گیتی را میان خود تقسیم می کردند، زروان با کسب قدرت بر آن دو نیز چیره شد". سپس زردشت مغ پادشاه باختریان یعنی مادی ها این زروان را سرآغاز و پدر خدایان نامید و بسیاری چیزهای دیگر را درباره او به صورت افسانه در آورد که نیازی به تکرار آنها نمی بینم».

(سی بیل) می گوید: «اکنون که زروان چیره شده است تیتان و هاپتوسته در برابرش ایستادند و به جنگ پرداختند زیرا او قصد داشت تمام فرزندانش را بر همه پادشاه گرداند. می گوید، در زمان

---

۲۸۵ - منظور آفرينش بشر است. (ا. گ.).
۲۸۶ - منظور همان "ناهاپت" هاي ياد شده مي باشد. (ا. گ.).
۲۸۷ - توفان نوح. (ا. گ.).
۲۸۸ - منظور برج بابل است. (ا. گ.).
۲۸۹ - xisut'ra
۲۹۰ - ze'rvan
۲۹۱ - t'it'an
۲۹۲ - hap'et'oste

این هرج و مرج، تیتان بخشی از ثغور ارثی زروان را به چنگ آورد. در این زمان آستغیک[۲۹۳] خـواهر آنان دخالت کرد و آنان را به آشتی فراخواند و به بلوا پایان داد. (تیتان و هاپتوسته) پادشـاهی زروان را پذیرفتند اما سوگند یاد کردند و پیمان بستند همه فرزندان پـسر را کـه در آینـده زاده مـی شـدند، بکشند تا نسل اندر نسل پادشاهی نکنند؛ بدین منظور مردانی نیرومند برای سرپرسـتی زایمـان زنـان او گماردند و هنگامی که برای حفظ سوگند و عهد خود دو نفرشان را کـشتند، خواهرشـان آسـتغیک و زنان زروان، چند نفر از تیتان ها را راضی می کنند تا کودکان دیگر را زنده نگه دارند و به غرب، بـه کوهی بفرستند که به آن دیوتسنکتس[۲۹۴] می گفتند و اکنون الیمپوس[۲۹۵] نامیده می شود».

اکنون اگر دیگران این مطالب را چه افسانه و چه حقیقت بدانند، لـیکن مـن معتقـدم کـه بـسیاری حقایق در آن ها وجود دارد. زیرا اپیفانیوس[۲۹۶] سکوبای {۱۵} (شهر) کنـستانتیا در قبـرس در کتـابی علیه بدعتگذاران، زمانی که می کوشد حقانیت و دادگستری خداوندی را اثبات نمایـد، دربـاره هفـت ملت نابود شده توسط اسراییلیان[۲۹۷] چنین می گوید: «خداوند این ملـل را بـرای دادگـستری از پـیش روی اسراییلیان نابود ساخت، زیرا سرزمین آنها در بخش فرزندان سام بود اما حام بـا هجـوم خـود بـه زور این سرزمین را به چنگ آورد؛ اما خداوند با پشتیبانی از حـق و پیمـان بـسته شـده ، از نـژاد حـام انتقام می گیرد و وراثت را به فرزندان سام باز پس می گرداند». اما کتاب مقدس نیز از تیتانیـان[۲۹۸] و رفائیان[۲۹۹] یاد می کند.

لیکن ما باید گرچه به اجمال اما برخی روایات شفاهی را بـازگو کنـیم کـه در زمـان باسـتان میـان خبرگان یونانی نقل می شد. (این روایات توسط افرادی به نام گـورگی[۳۰۰] و بانـان[۳۰۱] و نیـز شخـصی داویت نام به ما رسیده است) {۱۶}. یکی از آنان که فلسفه فرا گرفته بود چنین می گفت: «ای پیران آنگاه که من در یونان بودم و علوم فرا می گرفتم روزی چنین اتفاق افتاد که میان اشخاص دانشمند و خبره در باره جغرافیا و اشتقاق بحث درگرفت. برخی کتاب ها را به طور استعاری توضیح می دادند و برخی به گونه ای دیگر. اما شخصی الیمپیودوروس {۱۷} نام که خبره ترین آنـان بـود چنـین گفـت:

---

۲۹۳ - ast'ghik'

۲۹٤ - dyutse'nk'ets، به معني رانده شده از سوي خدايان، "ديوتس" (خدايان) + "انكتس" (انداختن، انداخته، رانـده). از سوي ديگر مي توان جزء دوم را كتس" تعبير نمود كه به معني "زيست" است كه در جمع معني محل زيست خدايان (معـادل بغستان ايراني) و اليمپوس يوناني دانست. (ا. گ.).

۲۹٥ - Olympus

۲۹٦ - Epiphanius ، شكل ارمني epipan (خـورني) در بـاره زنـدگي او بـه يادداشـت متـرجم در بخـش پيـشگفتاري مالخاسيان نگاه كنيد. (ا. گ.).

۲۹۷ - نگاه کنید به کتاب اعمال رسولان باب ۱۳ آیه ۱۹. (ا. گ.).

۲۹۸ - titan سفر تثنیه باب ۲ آیه ۱۱. (ا. گ.).

۲۹۹ - Raphaim، سفر تشنیه باب ۲ آیه ۱۱. (ا. گ.).

۳۰۰ - gorgi

۳۰۱ - banan

«برایتان روایات شفاهی بازگو خواهم کرد که سینه به سینه تا زمان ما نگه داشته شده اند و بسیاری از روستاییان نیز تا زمان حال نقل می کنند. کتابی در مورد کسیسوتریوس و فرزندان او موجود بوده است که فعلا" در هیچ جا یافت نمی شود و می گویند در آن چنین حکایت می شده است. وقتی که کسیسوتریوس سفر دریایی خود را به سوی ارمنستان به انجام رساند و به خشکی رسید یکی از فرزندانش به نام سام به سمت شمال غرب رفت تا این سرزمین را ببیند؛ به کوهی بلند در دشتی کوچک رسید که در آن (دشت) رودخانه ای به سوی سرزمین آشور روان بود. او در اینجا توقف می کند و دو ماه قمری سکنا می گزیند. این کوه را به نام خود سیم[۳۰۲] نامگذاری می کند و دوباره به جنوب شرق یعنی از جایی که آمده بود باز می گردد. اما کوچکترین فرزندش به نام تاربان[۳۰۳] با سی پور و پانزده دخت و با همسران اینان با جدا شدن از پدر در ساحل همین رود اقامت می کند و به نام او نیز این ناحیه تاراون[۳۰۴] (تارون) و جایی که (تاربان) اقامت گزید تسرونک[۳۰۵] نامگذاری می شود. زیرا فرزندانش برای نخستین بار در اینجا از او جدا شدند. باز هم حکایت می کردند که او روزهای کوتاهی در نزدیکی سامان باختریان زندگی کرد و یکی از فرزندانش نیز در همین جا ماند زیرا در نواحی شرق سام را زروان اما ناحیه را تا امروز زارواند[۳۰۶] می نامند». اما پیران ملت آرام همگام با نواختن پاندیر[۳۰۷] برای آوازها و رقص های گروهی غالبا" از این مطالب یاد می کنند {۱۸}.

اینکه این روایات حقیقت دارند یا دروغ هستند برای ما مهم نیست، تنها برای اینکه تو همه چیز را بدانی هر آنچه را که با شنیدن و یا از کتاب ها می دانم در این کتاب جا می دهم تا بی ریایی اندیشه ام را نسبت به تو دریابی.

۷
توضیح مختصری در باره اینکه آیا بعل یاد شده توسط نگارندگان بیگانه واقعا" نمرود کتاب مقدس است؟

---

۳۰۲ - Sim

۳۰۳ - tarban

۳۰٤ - taravn

۳۰۵ - tse’ronk مشتق از واژه ارمني tsrel (پراکند کردن، منشعب نمودن) است.

۳۰٦ - zarvand

۳۰۷ - pandir’ به معني چنگ و بربط (اين واژه يوناني است و آن سازي با سه سيم مي باشد). (ا. گ.).

در باره بعل که نیای ما هایک معاصر او بود، بسیاری افراد مطالب درهم آمیخته و مغشوش نقل می کنند ولی من می گویم که کرونوس {۱۹} و بعل، همان نمرود بوده اند، چنانکه مصریان مانند موسی هپستوس[۳۰۸]، آرگاکسه[۳۰۹] کرونوس را بر می شمارند که حام، کوش و نمرود می باشند و مصرایم را مستثنی می نمایند، زیرا آنان می گویند که نخستین انسان هفائیستوس {۲۰} بوده که آتش را کشف کرده است. (اینکه چرا او دزد آتش نام گرفته یا اینکه پرومتئوس {۲۱} آتش را از خداوند دزدید و به انسانها ارزانی داشت، نوعی استعاره است و به موضوع ما مربوط نمی شود). همچنین ترتیب دودمان های پادشاهی مصریان و شمارش سال های مربوط به سلسله پادشاهی چوپانان[۳۱۰] تا هپستوس با یوسف عبریان تا سام، حام و یافث همزمان و مترادف می باشند.

همین اندازه توضیح را برای این مسایل کافی می دانیم. زیرا اگر بخواهیم همه رویدادها را از ساختمان برج تا زمان حال را برای آگاهی تو در تاریخ ما بازگو کنیم، پس کی فرصت پرداختن به روایات تاریخی دلخواه تو را خواهیم داشت، به ویژه آنکه کاری که در پیش داریم بزرگ و زمان و فرصت فناپذیران کوتاه و نامعلوم است. پس بحث منشاء (تاریخ) ما را آغاز می نمایم.

۸
اینکه چه کسی این داستانها را یافت و از کجا؟

چنین نقل می کنند که آرشاک بزرگ {۲۲} پادشاه پارسیان و پارتیان که خود نیز اصلا" پارتی بود، در برابر مقدونیان شورش کرد، بر سراسر شرق و آشور پادشاهی نمود و پادشاه آنتیوخوس را در نینوا به قتل رساند و سراسر گیتی را فرمانبردار خود ساخت. او برادرش واغارشاک[۳۱۱] را به پادشاهی ارمنستان گماشت زیرا چنین صلاح دید تا پادشاهی اش استوار بماند نصیبین را پایتخت او می گرداند و مرزهای وی را اینگونه تعیین می کند: بخشی از غرب شام، فلسطین، آسیا، آسیای صغیر {۲۳} و تدالیا {۲۴}، از دریای پونتوس، جایی که قفقاز به نزدیکی دریای غربی {۲۵} منتهی می شود، همچنین آترپاتکان و باز هم تا آنجا که اندیشه و دلاوری تو دسترسی داشته باشد، زیرا می گویند که مرز دلاوران ساز و برگشان است، هر قدر که تیغشان ببرد همانقدر نیز تصرف می کند.

وی پس از سرو سامان دادن به حکومت و استوار ساختن پادشاهی خود کوشید پی ببرد که چه کسانی و چگونه افرادی پیش از او بر ارمنستان حاکم بوده اند، آیا او جای دلاوران پیشین را گرفته یا

---

۳۰۸ - Hephaistos

۳۰۹ - ’aregak به معني آفتاب و خورشيد. (ا. گ.).

۳۱۰ - در ارمني به صورت hovivneri tagavorutyun. (ا. گ.).

۳۱۱ - ’vagharshak یا ولاش، بلاش. (ا. گ.).

جانشین نابکاران گشته است. او یک نفر آشوری هوشیار به نام مارآباس کاتینای خبره در نگارش کلدانی و یونانی یافت و او را با هدایای گرانبها نزد برادرش آرشاک بزرگ گسیل داشت و (در خواست نمود) دیوان درباری را در برابر او بگشاید و نامه ای با مضمون زیر برای او می نویسد:

۹
نامه واغارشاک پادشاه ارمن
به آرشاک بزرگ پادشاه پارس

«ای آرشاک پادشاه خشکی و دریا، شخصیت و پیکر تو همچون خدایان ما هستند، اما بخت و کامیابی ها والاتر از همه پادشاهان و گستره اندیشه است، به سان آسمان بر روی زمین؛ واغارشاک برادر کوچک و همرزم تو که با رای تو پادشاه ارمن گمارده شد خواهان پیروزی همیشگی و تندرستی تو است.

از آنجا که از تو فرمان یافتم تا دلاوری و هر گونه تدبیر و حکمت را مورد توجه قرار دهم، هرگز پند تو را تغییر نداده از آن چشم پوشی نکردم، بلکه تا آنجا که در توان و اندیشه ام بود برای هرگونه فرمانی توجه و نظارت مبذول داشتم و اکنون در سایه توجهات تو پادشاهیم استوار گردیده تصمیم دارم بدانم که پیش از من چه کسانی بر ارمنستان حاکم بوده اند و منشاء این ناخارار نشین ها از کجاست. زیرا در اینجا نه نظام مشخصی هست و نه عبادات پرستشگاهی، نه نخستین پیشوای این کشور معلوم است و نه آخرین پیشوا، و نه هیچگونه چیز منظم و مرتب وجود دارد، بلکه همه چیز به هم ریخته و زیر و رو است.

بدین علت از پیشگاه پادشاهیت التماس می کنم که دیوان درباری ات را برای این مرد که در پیشگاه مقتدرت حاضر می گردد، باز نمایی تا خواست های برادر و فرزندت را یافته شتابان بیاورد. معتقدم که کفایت خواهیم داشت تا با انجام خواست (تو) برای تو نیز باعث شادمانی گردیم. تندرست باش و در میان خدایان زی».

آرشاک بزرگ با پذیرش نامه از مارآباس کاتینا، با شادی فراوان فرمان داد تا دیوان درباری را که در نینوا بود، در برابرش گشودند و در عین حال شاد بود که برادرش یعنی کسی که برای نیمی از پادشاهیش به او اطمینان کرده بود، چنین تصمیمی دارد. او (مارآباس کاتینا) با بررسی همه کتاب ها نوشته ای یونانی می یابد که به قول او چنین عنوانی داشت:

آغاز کتاب

این کتاب به فرمان اسکندر از زبان کلدانی به یونانی برگردانده شده و شامل داستان های باستانیان و نیاکان اصیل است.

می گوید که آغاز آن به زروان، تیتان و هاپتوسته مربوط بوده است و شامل همه افـراد نامـدار از فرزندان این سه شخصیت ناخاراری است که در باره هر یک در طول زمانهای طولانی به نوبت نگاشـته شده است.

مارآباس کاتینا با استخراج تاریخ موثق ما از این کتاب و نگارش آن به زبان یونانی و آشوری، آن را به نصیبین نزد پادشاه واغارشاک می آورد {۲۶}. واغارشاک خوش اندام و کمانگیر دلیـر، سـخنور پرقریحه، و دلاور آن را دریافت نموده در زمره گنجینه طراز اول خود قرار مـی دهـد و در صـندوق دربار از آن نگه داری می کند و دستور می دهد تا بخشی از آن را بـر روی سـنگ حکـاکی کننـد. از این جا با دریافت آگاهی درست از روایات، اکنون برای جلب توجه تو از ناخارار نشین های بومی مـا تا سارداناپال[۳۱۲] کلدانیان و حتی دوران نزدیک را بازگو می کنیم.

تاریخ در آن چنین آغاز می شود:

«نخستین خدایان مخوف و نام آور و باعث مواهب بزرگ گیتی و سرآغاز جهان و تعـدد بـشریت بودند. نسل تهمتنان نیز از اینان ناشی گردید، مردانی عظیم الجثـه، نیرومنـد و سـتبری کـه بـا تکبـر و غرور اندیشه غیر مشروع برج سازی را در مغز خود پروراندند و آنگاه اقدام به انجـام کردنـد. در اثـر خشم خداوندی، توفانی شدید روی داد و برج نابود گردید و هر یک از مردمـان دارای زبانهـای غیـر قابل فهم (برای دیگران) شدند و لذا میان آنان شورش و ناسازگاری افتاد. هایک هاپتوسته نیز یکـی از اینان بود، ناخاراری دلیر و نامدار با کمانی بزرگ و نیزه افکنی پر توان به شمار می رفت».

با این حال ما رشته روایات را قطع می کنیم زیرا مقصود ما نه تنها این است که تـاریخ را سرتاسـر بنویسیم بلکه بکوشیم نیاکان باستانی، بومی و نخستین خود را بشناسانیم اکنون از همان کتاب آغاز می کنیم: «هاپتوسته، مرود[۳۱۳]، سیرات[۳۱۴]، تاکلاد[۳۱۵] که یافث، جومر، تیراس و توجرمه هـستند. پـس از آن همان تاریخنگار با ادامه سخن به ترتیب هایک، آرامانیاک و جز اینها را ذکر می کند کـه از آنـان یاد نمودیم.

۱۰

در باره قیام هایک

[۳۱۲] - مشخص نیست که سارداناپالوس (Sardanapalus) یا آشـور بـاني پـال مـورد نظـر اسـت (۶۳۳-۶۶۸ پ.م.) و یـا سارداناپال (سارداناپعل پادشاه افسانه اي که به روایت تاریخنگاران یوناني از ۸۳۶ تا ۸۱۷ پیش از میلاد در آشور سلطنت کرد و آخرین بازمانده سمیرامیس است. (ا. گ.).

[۳۱۳] - merod

[۳۱۴] - sirat

[۳۱۵] - tak'lad

می گوید، این هایک، خوش اندام، چهارشانه و دارای موهای مجعد زرین و چشمانی درخشان و آتشین و بازوانی بزرگ بود. او در میان تهمتنان نام آور گردید و با مردانی مقابله نمود که سعی در چیره شدن بر دیگر تهمتنان و پیلتنان داشتند. او دلاورانه در برابر استبداد بعل پرچم شورش برافراشت یعنی زمانی که نسل بشری در سراسر پهنه زمین در انبوه جمعیت تهمتنان و مردان بسیار خشمگین و نیرومند پراکنده می شد. در این زمان که هر کس خشمگینانه شمشیرش را در شکم دوستش فرو می برد و می کوشید بر دیگران چیره گردد ، بعل تصادفا" موفق گردید سراسر زمین را تسخیر کرده بر آن چیره گردد. هایک که نمی خواست از او فرمانبرداری کند پس از تولد فرزندش آرمانیاک در بابل همراه فرزندان، دختران و فرزند فرزندان، مردان جنگاور که حدود سیصد نفر بودند و دیگر دستپروردگان {۲۸} و مهاجران که بر او پیوسته بودند با تمام خانه و کاشانه اقدام به کوچ کرده به سرزمین آراراد {۲۷} رفت[۳۱۶] که در نواحی شمالی واقع است. او در دامنه کوهی در یک دشت اسکان گزید، جایی که افراد قلیلی از پراکنده شدگان پیشین زندگی می کردند. هایک آنان را فرمانبردار خود ساخت و در آنجا خانه هایی در زمین های قابل زیست بنا نمود و به عنوان ارث به کادموس فرزند آرامانیاک داد. روایات کهن شفاهی نقل شده این امر را تایید می کنند.

«اما (مارآباس) می گوید، خودش با بقیه افراد و خانه و کاشانه رهسپار شمال غرب می گردد؛ و در دشتی مرتفع ساکن می شود ، این دشت کوهستانی را هارک[۳۱۷] می نامند یعنی ساکنان اینجا پدران نسل خاندان توجرمه هستند. روستایی نیز بنا می کند که به نام خودش هایکاشن[۳۱۸] نامیده می شود». در این تاریخ نیز ذکر می گردد که در سمت جنوب این دشت در حوالی کوهی بلند افراد قلیلی از پیش زندگی می کردند که با میل خود از او فرمان بردند که این امر در تایید روایات شفاهی می باشد.

۱۱
در باره جنگ و مرگ بعل

(مارآباس) در ادامه سخن خود روایت می کند که بعل تیتان {۲۹} پس از اینکه پادشاهیش را بر همگان چیره نمود، یکی از فرزندانش را به عنوان فردی وفادار به سوی شمال نزد هایک فرستاد تا او را به فرمانبرداری خوانده در صلح و آرامش زندگی کند. می گوید:«تو در میان بوران و سرما و

---

۳۱٦ - نگاه کنید به سفر پیدایش باب ۸ آیه ٤. (ا. گ.).

۳۱۷ - hark

۳۱۸ - hayk'ashen هایکاشن شامل دو بخش هایك (نام هایك) + شن (سازنده) و معادل هایـك آبـاد فارسـي اسـت. (ا. گ.).

یخبندان شدید اسکان گزیدی، لیکن سردی شدید اخلاق غرورآمیزت را گرم تر و ملایم تر نموده با فرمانبرداری از من در هر جایی از کشورم که بخواهی درآرامش زندگی کن». هایک پیام آورندگان بعل را با پاسخی سخت پس می فرستد. فرستاده (بعل) به بابل باز می گردد.

آنگاه بعل تیتان سپاهی علیه او تدارک می بیند و با سپاهی گران از پیاده نظام به سوی شمال رهسپار شده به سرزمین آراراد نزد خانه کادموس می رسد. کادموس نزد هایک می گریزد و پیشتر پیک های تندرو گسیل می دارد. می گوید: «ای بزرگ پیلتنان قهرمان، بدان که بعل با دلاوران جاودانی و تهمتنان جنگاور با قامت عظیم به سوی تو می شتابد و من با آگاهی از اینکه او به نزد خانه ام رسیده گریختم و هراسان نزد تو شتافتم، بنابراین بی درنگ اندیشه کن آنچه را که باید انجام دهی».

اما بعل به زور سپاه گران و گستاخ خود همچون سیلی که از بلندا روان می گردد، شتابان در پی رسیدن به مرزهای زیستگاه هایک بر می آید در حالی که از دلاوری و توان جنگجویانش اطمینان کامل داشت. در این هنگام تهمتن هوشیار و اندیشمند با موهای پیچیده زرین و چشمان درخشان، فرزندان و نوگان، دلاوران، کمانگیران و دیگران را که زیر فرمانش بودند، شتابان گرد می آورد و راهی نبرد شده به ساحل دریاچه ای {۳۰} می رسد که دارای آب شور و ماهیان ریزی است[۳۱۹]. و با فرا خواندن سپاهیانش به آنان می گوید : « زمانی که ما با سپاه بعل روبرو می شویم باید بکوشیم در جایی رو در رو گردیم که بعل از آنجا گذشته و در میان دلاوران خود ایستاده باشد، چنانکه یا می میریم و دودمان و دارایی مان زیر سیطره بعل می افتد و یا انگشتان پیروزیمان را به او نشان داده سپاهش را از هم می پاشیم و پیروزی را از آن خود خواهیم کرد».

و با پیشروی چندین اسبریز {۳۱} به مکانی دشت مانند میان کوههای بسیار بلند می رسند و در فلاتی در سوی راست جریان آبها سنگر گرفته با بلند نمود سرهایشان، انبوه بیشمار راهزنان بعل را می بینند که با هجوم گستاخانه در پهنه سرزمین آشفته می تازند و بعل با گروهی عظیم در سوی چپ رود در بالای تپه ای به عنوان محل دیدبانی، آرام ایستاده بود. هایک گروه جوخه مسلح را در جایی شناسایی کرد که بعل همراه چند تن مسلح کارآزموده در صف مقدم آنان قرار گرفته فاصله زیادی میان او و سپاهش وجود داشت. او کلاه خودی آهنین با نشانهای درخشان، تخته های برنجی بر پشت و سینه، زره هایی بر روی ساقها و آستین هایش داشت و کمربندی بر کمر بسته بود و از طرف چپ شمشیری با دو سر آویزان بود؛ در دست راست نیزه ای بزرگ اما در دست چپ سپری داشت، در طرف چپ و راستش سپاهیان زبده ایستاده بودند. هایک با نظاره تیتان های مسلح و مردان زبده در کنار راست و چپ او، آرامانیاک را با دو برادرش در سمت راست و کادموس را با دوفرزند دیگرش در سمت چپ برمی گزیند، زیرا اینان در کاربرد شمشیر مردانی موفق بودند، خود نیز در جلو می

---

[۳۱۹] - منظور ماهیان ریز دیاچه وان به نام تارخ t'arekh است. (ا. گ.).

ایستد و دیگران را در پشت سر خود می ایستاند؛ آنان را تقریبا" به شکل مثلث مرتب می نماید و به آرامی پیش می رود.

و تهمتنان دو طرف با رسیدن به یکدیگر، غرش سهمگینی بر زمین پدید آوردند، و با حملات خود یکدیگر را به ترس و لرز واداشتند. در آنجا تنومندان، از هر دو سو، قربانی لبه تیز شمشیر شده بر زمین می غلتیدند اما سرنوشت نبرد به دست هیچ یک از دو طرف تعیین نمی شد. پادشاه تیتان با دیدن این صحنه سهمناک و غیر منتظره، هراسید و با عقب نشینی به بالای تپه ای رفت که از آنجا به زیر آمده بود، زیرا می اندیشید در میان جمعیت مصون گردد تا کل سپاه برسد و دوباره جبهه ای جدید ایجاد کند. هایک کمانگیر با پی بردن به این امر پیش می تازد و به پادشاه نزدیک شده کمان گسترده و پهن خود را تا آخر می کشد و تیری سه پر به تخته سینه او می کوبد و پیکان با گذر از پشتش در زمین فرو می رود و تیتان متکبر بدین سان هلاک می شود و به زمین افتاده جان می دهد. سپاهیان نامنظم او نیز با دیدن این دلاوری بزرگ پا به فرار می گذارند. همین اندازه در این باره کافی است.

اما در نبردگاه به احترام جنگ پیروزمندان دستگردی می سازد و هایک می نامد. بدین علت این ناحیه تا امروز نیز هایوتس دزور[۳۲۰] نامیده می شود. هایک تپه ای را که بعل همراه سپاهیان دلیرش در آنجا از پا در آمد، گرزمانک[۳۲۱] نام نهاد که اکنون گرزماناک[۳۲۲] خوانده می شود. ولی (مارآباس) می گوید هایک دستور می دهد جسد بعل را با دارو مومیایی کنند و به هایک ببرند و در فلاتی پیش چشمان زنان و فرزندانش به خاک بسپارند. کشور ما به نام هایک نیای ما، به هایک[۳۲۳] موسوم گردیده است.

۱۲
در باره نسلها و فرزندان هایک
و اینکه آنان چه کاری انجام دادند

در کتاب (مارآباس) پس از آن بسیاری مطالب دیگر محفوظ است؛ ولی ما آنچه را که شایسته گردآوری است بیان خواهیم کرد.

---

۳۲۰ - hayots dzor به معني دره ارمن. (ا. گ.).

۳۲۱ - gerezmank به معني گورها، در باره ريشه شناسي اين واژه به صفحه ۵۴۲ از جلد نخست فرهنگ ريشه شناسي آجاريان، ايروان ۱۹۷۱ نگاه كنيد. (ا. گ.).

۳۲۲ - gerezmanak’

۳۲۳ - hayk ارمنيان به مناسبت نام نيايشان خود را **هاي** (hay) و سرزمينشان ارمنستان را هاياستان hayastan يا (در قديم) **هايك** hayk مي نامند. (ا. گ.).

او می گوید، سپس هایک به زیستگاه خود باز می گردد و غنایم جنگی بسیار و مردان نامداری از نمک پروردگان را به نوه اش کادموس می بخشد و به او دستور می دهد تا در خانه پیش خود اقامت گزیند، اما خود به دشتی موسوم به هارک رفته در آنجا آرامش مـی یابـد. او در طـی سـالیان زنـدگی اش، چنانکه در بالا گفتیم در بابل صاحب فرزندش آرامانیاک شد؛ آنگاه پـس از آن نـه چنـدان مـدت کوتاهی زندگی کرد و درگذشت و کلیه دودمانش را به فرزندش آرامانیاک سپرد.

اما او دو نفر از برادرانش، خور[324] و ماناواز[325] را با تمام اهل خانه مانند باز[326] فرزند ماناواز را در محلی به نام هارک مقیم ساخت. از اینان ماناواز وارث هارک گردید امـا فرزنـدش بـاز سـاحل شـمال غربی دریای شور را به ارث برد و این سرزمین و دریا را به نام خود نامگذاری کرد {۳۲}. می گویند که خاندان های ناهاپتی ماناوازیان[327] و بزنونی[328] از آنان منشعب شده اند همچین خاندان وردونی[329] که اخیرا" پس از تیرداد مقدس در جنگ هایی یکدیگر با نابود ساختند. اما خـور در نـواحی شـمالی صاحب خانه و تبار خود می شود و آبادی هایی را به وجود می آورد که از زمان او تا کنـون ناخـارار نشین بزرگ قوم خورخورونی[330] به زندگی خود ادامه می دهد مردانی دلاور و نامدار که اکنـون در زمان ما نیز از برجستگان به شمار می روند.

اما آرامانیاک با همه افرادش به سوی شمال شرق کوچ می کند و در دشتی در میان کوههای بلنـد که رودی خروشان از غرب آن می گذرد اسکان می یابد ، بخش شرقی دشت گویی به پشت خوابیـده در برابر آفتاب گسترده است و در دامنه کوهها چشمه های زلال فراوان می جوشـند کـه بـه یکـدیگر پیوسته رودهایی پدید می آورند و به آرامی در نزدیکی مرزهای آنها در دامنه کوهها و کنـاره دشـت روانند ، گویی جوانانی هستند که برگرد دوشیزگان می چرخنـد. امـا کـوه آفتـابگیر جنـوبی بـا قلـه سفیدش گویی از این سرزمین راست روییده است و آنگونه که یکی از ما گفته است یـک نفـر کمـر

---

[324] - khor

[325] - manavaz

[326] - baz

[327] - manavazian- nakhararutyun: یکي از خانواده هاي ناخاراي ارمنستان در زمان حکومـت اشـکانیان ارمنـي. سرزمین موروثي آنها ناحیه هارك یا ماناوازاگرد (که بعدا" مانازگرد نام گرفت) بود. اینان براي گـسترش قـدرت جنگهـایي بـا خویشاوندان خود یعني خانواده بزنوني و وردوني کرده اند (دهه ۳۳۰م.) براي پایان دادن به این مخاصمات، پادشاه خسرو سوم ملقب به کوتاك به سپهسالار واچه مامیکنیان دستور نابودي آنها را مي دهد آنان با ۱۰۰۰ سـرباز در سـپاه شـاه شـرکت مـي کردند. (ا. گ.).

[328] - be'znuni خاندان ناخاراري در ارمنستان قدیم صاحب سرزمین بزنونیك be'znunik، اینان با ۳۰۰۰ سرباز سواره در سپاه شاه شرکت داشتند. اینان به دستور شاه (به علت تداوم مخاصمات) همراه با خاندان هاي ماناوازیان و وردوني از میـان رفتند. سرزمین بزنونیك ناحیه ۱۱ از استان توروبران در ارمنستان بزرگ بود. سرزمین آنها پس از نابودیشان به کلیـسا سـپرده شد. (ا. گ.).

[329] - vorduni یکي از خاندان هاي ناخاراري ارمنستان قدیم. سرزمین آنها **باسن** (basen) و مرکزشان روسـتاي وردرو (vordru) بود. آنها با ۷۰۰ سرباز در سپاه شاه شرکت مي کردند. به علت مخاصمات آشتي ناپذیر با خاندان هـاي دیگـر بـه دستور شاه منقرض شدند (ا. گ.).

[330] - khor'khor'uni یکي از خاندان هاي ناخاراري ارمنستان که با ۱۰۰۰ سرباز در سپاه شاه شرکت مي کردند. (ا. گ.).

همت بسته در سه روز می تواند آنرا دور بزند و شیب آن تدریجا" بیشتر می شود و به راستی که کوهی پیر در میان کوههای جوان است.

آرمانیاک با اقامت در ژرفای این دشت، بخشی را در شمال دشت و دامنه کوه را در همان سمت آباد می کند؛ کوه را در همانندی با نام خود آراگاتس[۳۳۱] و زمین های اطراف را پای آراگاتس[۳۳۲] می نامد.

اما تاریخنگار مطلب شگفت انگیزی نقل می کند که افراد قلیلی پیش از کوچ نیای اصلی ما هایک در بسیاری جاهای کشورمان به طور پراکنده زندگی می کردند.

آرامانیاک پس از سالها زندگی، آرامایيس را به دنیا آورد که پس از او نیز سالیان متمادی زندگی کرد و در گذشت. فرزند او آرامایيس خانه ای در ساحل رودخانه بر فراز یک تپه برای اقامتش بنا نمود و به نام خود آن را آرماویر[۳۳۳] نامید اما رود را به مناسبت نوه اش یراست[۳۳۴]، یراسخ[۳۳۵] نام نهاد. اما فرزندش شارا[۳۳۶] را که فردی شکم پرست و دارای فرزندان بسیار بود با تمام افراد و دارایی ها به دشتی حاصلخیز و غنی در همان نزدیکی در پشت کوه شمالی آراگاتس فرستاد، جایی که آبهای فراوان روان بود؛ می گویند، به نام او منطقه شیراک نامیده شد. لذا چنین به نظر می رسد که این افسانه[۳۳۷] رایج میان روستاییان مصداق پیدا می کند: «که حلقوم تو، حلقوم شارا است، اما انبارهای ما انبارهای شیراک نیستند». این آرامایيس پس از سالها زندگی صاحب فرزندی به نام آماسیا[۳۳۸] شد و پس از آن نیز سالهایی چند زندگی کرد و آنگاه در گذشت.

آماسیا با اقامت در آرماویر، پس از چند سال، گغام[۳۳۹] و پس از گغام، پاروخ[۳۴۰] دلیر و تسولاک[۳۴۱] را از خود به جا نهاد. پس از تولد اینان، از رود می گذرد و به کوه جنوبی نزدیک می شود. در اینجا در فرورفتگی های دامنه کوه با هزینه زیاد دو خانه می سازد، یکی در سمت شرقی در نزدیکی چشمه های جوشان دامنه کوه، اما دیگری را در سمت غرب همان خانه در فاصله ای که یک

---

[۳۳۱] - aragads

[۳۳۲] - vote'n-aragadso

[۳۳۳] - armavir: آرماویر همان شهر آرگیشتي هینیلي با آرگیشتي خینیلي است که به دست آرگیشتي اول پادشاه اورارتو به سال ۷۷۶ پ.م. در دشت آرارات بنا شد. در سده چهارم پیش از میلاد پایتخت پادشاهي ارمنستان (سلسله یرواندوني) شد و در سال ۱۸۹ پ.م. آرتاشس اول بنیانگذار سلسله پادشاهي آرتاشسیان آن را پایتخت حکومت خود نمود. (ا. گ.).

[۳۳٤] - yerast

[۳۳٥] - yeraskh یراسخ و آراکس araks شکل ارمني رود ارس است. (ا. گ.).

[۳۳٦] - shara

[۳۳۷] - منظور ضرب المثل و زبانزد است. (ا. گ.).

[۳۳۸] - amasia

[۳۳۹] - gegham

[۳٤۰] - parokh

[۳٤۱] - tsolak'

نفر پیاده در نیم روز طی می کند بنا می نهد {۳۳}. او اینها را به عنوان ارث به دو فرزندش پاروخ دلیر و تسولاک چابک می دهد و آنان در آنجا اقامت می گزینند و با نام خود آنها را نامگذاری می کنند: پاراخوت[۳۴۲] به مناسبت پاروخ و تسولاگرد[۳۴۳] به مناسبت تسولاک. لیکن آماسیا کوه رابه نام خود ماسیس {۳۴} نام نهاد و آنگاه دگربار به آرماویر باز گشت و مدت کوتاهی زیست و درگذشت.

اما گغام پس از سالها در آرماویر هارما[۳۴۴] را متولد کرد؛ او هارما را برای زندگی با فرزندانش در آرماویر باقی گذارد اما خود به پشت کوه دیگر واقع در سمت شمال شرق در ساحل یک دریاچه رفت. او ساحل دریاچه را آباد کرد و ساکنانی را در آنجا باقی گذارده کوه را به نام خود گغ[۳۴۵] اما آبادی را گغارگونی[۳۴۶] نام نهاد که البته دریا نیز به همین نام خوانده می شود[۳۴۷]. او در اینجا دارای فرزندی به نام سیساک[۳۴۸] شد که کمانگیری بزرگ و چهارشانه، خوش اندام، سخنور و زیبا بود. او بخش اعظم دارایی اش را با خدمه {۳۵} متعدد به او داد؛ و برایش از دریا به طرف شرق تا دشتی که یراسخ کوههای استوار را شکافته از دره های باریک و دراز می گذشت و با غرش سهمگین به دشت می ریخت به عنوان قلمرو موروثی تعیین نمود. سیساک با اقامت در اینجا مشغول آبادانی قلمرو خود گردید و سرزمین رابه نام خود سیونیک[۳۴۹] نامید؛ ولی پارسیان آن را بگونه درست تر، سیساکان[۳۵۰] می نامند.

اخیرا" واغارشاک نخستین پادشاه ارمن از نژاد پارت، با پیدا کردن افراد نامی از نسل او، فرمانروایانی برای آن کشور تعیین می کند که همان نژاد سیساکان هستند. واغارشاک این کار را با علم به تاریخ انجام می دهد، اما این که چگونه این امر انجام شد، در جای خودخواهیم گفت.

اما گغام خود دوباره به دشت یاد شده باز می گردد و در دامنه همان کوه در دره ای مستحکم دستگردی می سازد و گغامی[۳۵۱] نام می نهد. که بعد ها به نام نوه اش گارنیک[۳۵۲]، به گارنی[۳۵۳]

---

۳۴۲ - paraxot’

۳۴۳ - tsolak’ert’

۳۴۴ - harma

۳۴۵ - gegh

۳۴۶ - gegharkuni

۳۴۷ - دریا یا دریاچه گغام همان دریاچه سوان کنوني واقع در جمهوري ارمنستان است. (ا. گ.).

۳۴۸ - sisak’

۳۴۹ - syunik

۳۵۰ - sisak’an، واژه سیساکان به معني سیونيك نخستین بار در وقایعنامه آشوري **ذکریاي خطیب** (Zacharias Rhetor) آمده است. در ارمني نخستین بار در گیتي نما (آشخاراتسویتس ashkharatsuyts) اما براي ناحیه اي از استان آرتساخ (artsakh) به کار رفته است. تاریخ خورني نخستین منبع ارمني است که سیونيك و سیساکان را با یکدیگر برابرکرده است. (ا. گ.).

۳۵۱ - geghami

۳۵۲ - gar’nik’

۳۵۳ - gar’ni

موسوم می گردد. اخیرا" در زمان آرتاشس نوه واغارشاک، جوانی از نسل او به نام واراژ[۳۵۴] بوده است که در شکار گوزن، بز کوهی و گراز موفق و رد تیراندازی توانا و دقیق است. (آرتاشس) او را سرپرست نخجیرگاه های دربار نموده آبادی هایی در سواحل رودی به نام هرازدان[۳۵۵] به او اهدا می کند. می گویند از وی خاندان واراژنونی[۳۵۶] پدید آمده است. چنانکه گفتیم این گغام پس از سالها زندگی هارما را متولد کرد و پس از او نیز زندگی کرد و به فرزندش هارما فرمان داد تا در آرماویر اقامت گزینند و آنگاه درگذشت.

این هایک فرزند توجرمه فرزند تیراس فرزند جومر فرزند یافث نیای ارمنستانیان است؛ و نژادها و نسلهای او سرزمین های مسکونی ایشان چنین هستند. پس از آن (مارآباس) می گوید که بر شمارشان افزوده کشور را پر نمودند.

هارما پس از سالها زندگی آرام را به جا نهاد.

در موردآرام تعریف می کنند که دلاوری های بسیاری در نبردهای پیروزمندانه نشان داده مرزهای ارمنستان را در همه سو گسترش داد و به نام خود نیز همه مردمان کشور ما را چنین می نامند برای نمونه یونانیان، آرمن[۳۵۷] اما پارسیان و آشوریان آرمنیک[۳۵۸] می نامند. ولی اگر نخواهی داستان مفصل دلاوری های او را که چگونه و کی انجام شدند، بیرون از این کتاب می آوریم، یا کنار می گذاریم و گرنه در همین جا می گنجانیم {۳۶}.

۱۳
در باره نبرد با شرقیان و
پیروزی و مرگ نیوکار مادِس[۳۵۹]

چون زحمتی که به فرمان تو به عهده گرفته ایم برایمان خوشایند افتاد و آن را دلپذیرتر از جشن های بخور و بنوش و بزم های (پیشنهادی) دیگران یافتیم لذا پذیرفتیم که روایات مربوط به نبردهای آرام از نسل هایک را به اختصار نقل کنیم. او مردی کوشا و میهن دوست بود و چنانکه همان

---

[۳۵٤] - varazh
[۳۵۵] - hrazdan یکي از شعب رود ارس. (ا. گ.).
[۳٥٦] - varazhnuni یکي از خاندان هاي ناخاراري در ارمنستان قدیم. سرزمین آنها ناحیه واراژنونیك varazhnunik در استان آیرارات بود. آنان ۳۰۰ سرباز سواره نظام به سپاه شاه مي دادند. تا سده نهم میلادي نیز درباره ایشان مطالبي باقي است (ا. گ.).
[۳۵۷] - armen
[۳۵۸] - armenik’
[۳۵۹] - nyukar mades، مادس به معني مادي است (پسوند es (اس) نشانه نسبت یوناني است). (ا. گ.).

تاریخنگار اظهار می دارد، مردن برای میهن را به دیدن اینکه چگونه ملل بیگانه مرزهای میهنش را زیر پای اسبانشان گرفته اند و دیگران بر نزدیگان همخونش حکم می رانند، ترجیح می داد.

همین آرام سالیان کمی پیش از تسلط یافتن نینوس بر آشوریان و نینوا از ملل آن نواحی رنجیده خاطر شده انبوهی از نزدیکان دلیر و کمانگیر حدود پنج بیور و نیزه داران ورزیده و جنگجویان دلاور و ماهر گردآوری می کند و در حوالی مرزهای ارمنستان با دلاوران ماد روبرو می شود و چنانکه همان تاریخنگار نشان می دهد شخصی به نام نیوکار مادس که مردی مغرور و جنگ طلب بود آنان را رهبری می کرد. آنان یکبار مانند کوشانیان مرزهای ارمنستان را زیر سم اسبانشان پایمال نمودند(و مادس) دو سال (ارمنستان را) فرمانبردار خود ساخت. آرام پیش از طلوع آفتاب با هجوم ناگهانی بر او، سپاه وی را نابود کرد و خود نیوکار را که مادس نامیده می شد دستگیر نموده به آرماویر آورد و در آنجا دستور داد او را در بالای برج حصار بر دیوار بکوبند و میله ای آهنین بر پیشانیش فرو ببرند و درمعرض دید رهگذران و همه کسانی که به آنجا می آمدند قرار دهند اما تا پادشاه شدن نینوس بر آشور و نینوا، کشور او را تا کوه موسوم به زاراسب[۳۶۰]، فرمانبردار و باجگزار خود ساخت.

اما نینوس با پادشاهی در نینوا، کینه خونخواهی نیای خود بعل را در دل داشت؛ با شنیدن روایات، سالیان دراز در اندیشه انتقام جویی بود و پی فرصتی مناسب می گردید تا همه وارثان پسر قوم هایک دلاور را نابود سازد. ولی از آنجا که می ترسید این کار وی باعث فروپاشی پادشاهی او گردد، اندیشه شوم خود را پنهان نگه داشت؛ لذا (به آرام) فرمان داد بدون هیچگونه شک و تردید، حکم براند و اجازه می دهد پیشانی بند و نیم تاج مروارید به کار گرفته شخص دوم پس از وی نامیده شود. اما همین اندازه گفته ما کافی است زیرا کاری که در پیش داریم به ما امکان توقف و بررسی طولانی در آغاز تاریخ مان را نمی دهد.

۱۴
در باره جنگ با آشوریان و پیروزی، پاپاپیس کاآغیا[۳۶۱] و نیز در باره قیصریه[۳۶۲]

[۳۶۰] - 'zarasp زاراسب، واقع در جنوب غرب درياچه اروميه. (ا. گ.).

[۳۶۱] - p'ayap'is k'a-aghia در جايي به او اشاره نشده است. (ا. گ.).

[۳۶۲] - Caesarea قيصريه، شهري است باستاني در كپدوكيه كه بنا به خورني، آرام پادشاه افسانه اي ارمنستان شخصي به نام **مشاك** ('me'shak) را والي آنجا گمارد و شخص اخير با ساختن دستگرد و برج و بارو نام خود را بر آن گذاشت و بعد ها با دگرگوني **ماژاك** ('mazhak) ناميده شد. بنابر منابع يوناني ماژاك را آريارات چهارم در اوايل سده دوم پ.م. بنا نهاده است. در سال ۱۰۲۲ به تصاحب **داويت آرزروني** (davit ardse'runi) شاهزاده ارمني در آمد در سال ۱۰۴۵م. تحويل گاگيك دوم پادشاه باگراتوني ارمنستان شد و از ۱۴۷۱م. به تصرف تركان در آمد و اكنون در ولايت همنام در تركيه واقع است. (ا. گ.).

و هایک اول و دیگر هایک ها[۳۶۳]

با سخنانی کوتاه آنچه را که پس از این در همان کتاب نقل می شود یادآوری می کنیم و در باره دلاوری های او[۳۶۴] در غرب و در جنگ با آشوریان و نیز انگیزه و اهمیت رویدادها تنها با بیان عظمت کار اجمالا" سخن می گوییم.

همین آرام پس از پایان دادن به جنگ با شرقیان با همان توانمندی راهی آشور می شود. در آنجا نیز بارشام[۳۶۵]، یکی دیگر از ویرانگران کشورش را از نژاد تهمتنان با چهار بیور پیاده نظام مسلح و پنج هزار سوراه نظام می یابد؛ او با خراج گزاف تمام سرزمین های اطراف و اکناف خود را تحت انقیا شدید گرفته به بیابان بدل نموده بود. آرام با او درگیر می شود و وی را از راه کردوک[۳۶۶] تعقیب کرده به دشت آشور می راند و بسیاری را می کشد، بارشام نیز در رویارویی با سپاهیان او به قتل می رسد. آشوریان مدتهای طولانی این بارشام را به علت دلاوری های بسیار چون خدای خود می پرستیدند. اما آرام بخش بزرگی از دشت های آشور را متصرف شد و مدت طولانی در زیر فرمان خود نگه داشت.

و اما همه دلاوری هایی را که او در نواحی غرب بر علیه تیتانیان[۳۶۷] انجام داد، ما هنوز باید نقل کنیم. او در غرب با چهار بیور پیاده نظام و دو هزار سواره به سوی (هایک) اول حرکت کرد و به سرزمین کپدوکیه رسید، جایی که اکنون قیصریه نامیده می شود: زیرا او (ملل) شرق و جنوب را شکست داده به این دو نژاد سپرده بود، شرق را به سیساکیان و نواحی آشور را به جانشینان کادموس؛ چون او دیگر از جایی نگرانی نداشت، لذا مدت طولانی را در غرب گذراند. در اینجا پایاپیس کاآغیای تیتان که مستبدانه سرزمین میان دو دریای بزرگ پونت[۳۶۸] و اقیانوس {۳۷} را تصرف نموده بود، در جنگ با او رو به رو شد. (آرام) با او برخورد نموده وی را وادار کرد به جزیره ای در دریای

---

۳۶۳ - این هایك hayk به معني سرزمين هايك يا ارمنستان است. (ا. گ.).

۳۶٤ - منظور آرام است. (ا. گ.).

۳٦٥ - barsham يا بعل شمين Baal Shamin. در مورد او آگاتانگفوس چنين نوشته است: «... آنگاه (گريگور روشنگر) رفت و به سرزمين داراناغي رسيد تا در آنجا نيز پرستشگاه خداي بارشامينا را ويران كند» (آگاتانگفوس- شماره ۷۸٤). (ا. گ.).

۳٦٦ - k'orduk از ولايات استان كرچايك (k'ortchayk) ارمنستان بزرگ (يا هايك بزرگ meds-hayk) واقع در جنوب درياچه وان در نزديكي مرز بين النهرين كه از نام بوميان خود سرچشمه مي گيرد (از نام نژاد k'ort، k'ord يا gord). (ا. گ.).

۳٦۷ - يا تهمتنان و پيلتنان. (ا. گ.).

۳٦۸ - درياي پونت همان درياي سياه است اما سرزمين پونت يا پونتوس Pontus در آسياي صغير در كنار درياي سياه واقع بود. پادشاهي پونت از ۳۰۲-۳۰۱ پ.م. تا ٦٤پ.م. در سواحل كپدوكيه توسط يك خاندان نامدار ايراني تشكيل شد، اينان خود را از فرزندان داريوش مي دانستند، پايتخت آنان شهر آماسيا بود. نيرومندترين دوره اين پادشاهي در زمان مهرداد ششم معروف به اوپاتور (به معني نجيب زاده، پاك سرشت) يا بزرگ (۱۳۲-٦۳ پ.م.) و متحد تيگران بزرگ پادشاه ارمنستان بود. (ا. گ.).

آسیایی[۳۶۹] بگریزد؛ او برای فرمانروایی بر این سرزمین شخصی مشاک[۳۷۰] نام از نژاد خود را با سپاهی گران بر آنجا گمارد و خود به ارمنستان باز گشت.

و اما به ساکنان این سرزمین فرمان داد زبان ارمنی بیاموزند و سخن بگویند. بدین علت یونانیان تا امروز نیز این سرزمین را پروتین آرمنیا[۳۷۱] می نامند که هایک اول ترجمه می شود. اما دستگردی را که مشاک گماشته آرام به نام خود بنا نهاده بود با باروهای کوتاه محصور نموده مردم باستان این سرزمین را ماژاک می نامیدند گویا نمی توانستند آن را به گونه ای درست تلفظ نمایند؛ اما بعدها با گسترش و رونق توسط دیگران قیصریه نامیده شد[۳۷۲]. به همان ترتیب از این مکان ها تا مرزهای اصلی خود بسیاری سرزمین های غیر مسکونی را مملو از ساکنان نمود که هایک دوم و سوم و نیز (هایک) چهارم نامیده شدند {۳۸}. دلیل اصلی و درست نامگذاری هایک اول و دوم و نیز سوم و چهارم در غرب این است. اما آنچه که در محافل یونانی توسط برخی ها به گونه ای دیگر نامگذاری شده، ما نمی پذیریم، اما دیگران می توانند آنگونه که می خواهند بیندیشند.

او اینگونه توانمند و نامدار گردید؛ لذا تا امروز نیز مردمان کشورمان را به نام او می شناسند، همانگونه که بر همه آشکار است. او بسیاری دلاوری های دیگر نیز انجام داد اما همین اندازه را که نقل کردیم کافی می دانیم.

ولی این که چرا این مطالب در کتابهای[۳۷۳] اصلی پادشاهان یا تواریخ پرستشگاهی ضبط نشده اند، بگذارید در این باره هیچکس شک و تردیدی به خود راه ندهد. نخست اینکه این دوره پیش از پادشاهی نینوس بود یعنی زمانی که همه در این باره بی توجه بودند، و دیگر این که آنان ضبط اخبار باستانی مردمان بیگانه و سرزمین های دور دست و روایات نخستین را در کتابهای پادشاهان یا پرستشگاهها جایز و حائز اهمیت نمی دانستند؛ به ویژه آنکه یادداشت کردن کارهای قهرمانانه و دلاوری های مردمان بیگانه مایه افتخار و سربلندی نبود و با این حال اگر چه اینها در کتابهای اصلی موجود نیستند، اما همانگونه که مارآباس کاتینا می گوید، به دست افرادی کوچک و بی نام از (آوازهای) عاشقی در دیوان دربار گردآوری شده اند. همان شخص دلیل دیگری را نیز ارائه می دهد که: چگونه پی بردم نینوس شخصی مغرور و خودپرست بوده، خواهان نمایاندن خود به عنوان بنیانگذار جهانگیری، هر گونه دلاوری و تکامل بود، لذا دستور می دهد تا کتابهای فراوان پیشینیان را

---

[۳۶۹] - احتمالا" منظور دریای مدیترانه است. (ا. گ.).

[۳۷۰] - 'me'shak، به توضیحات زیرنویس مترجم درباره قیصریه نگاه کنید. (ا. گ.).

[۳۷۱] - ارمنی prot'in armenia (Prote Armeni). (ا. گ.).

[۳۷۲] - ماژاك در آغاز سده ششم پ.م. زیر فرمان مادیان، سپس هخامنشیان (نیمه دوم سده ششم پ.م.) آنگاه سلوکیان (اواخر سده چهارم پ.م.) بود و در سده سوم پ.م. پایتخت پادشاهی مستقل (به سرکردگی دودمان آریارات کپدوکي) گردید. از سال ۱۷م. تبدیل به استان رومي شد و به گرامیداشت قیصر گایوس ژولیوس سزار (قیصر) اوکتاویانوس قیصریه نام گرفت. در سال ۱۰۲۲ م. جزو قلمرو داویت آرزروني اما در ۱۰٤٥ در دست گاگیك دوم باگراتوني بود. در ۱۰۷۳ به دست سلجوقیان افتاد سپس در ۱۲٤۳ توسط مغولان ویران شد و در سال ۱٤۷۱ جزو قلمرو ترکیه در آمد. (ا. گ.).

[۳۷۳] - mat'yan (پهلوي matikan). (ا. گ.).

که مربوط به مردمان جاهای مختلف و دلاوری های مردان ویژه ای بودند، بسوزانند و همه کتابهای نگاشته شده در وصف معاصران را موقوف سازند و تنها چیزی بنویسند که مربوط به او بود، تکرار آن کاری اضافی و بیهوده است.

آرام پس از سالها زندگی آرا را آورد که پس از او نیز سالیان دراز زیست و درگذشت.

۱۵
در باره آرا و مرگ او در جنگ با شامیرام

آرا چند سال پیش از مرگ نینوس، فرمانروای میهنش گردید و همچون پدرش آرام مورد لطف نینوس قرار گرفت. اما شامیرام[۳۷۴] شهوتران و هرزه سالهای متمادی با شنیدن آوازه زیبایی او، در پی ملاقات با او بود ولی آشکارا نمی توانست کاری انجام دهد. پس از مرگ نینوس یا گریز او به کرت[۳۷۵] همانگونه که معتقدم، شامیرام با آشکار ساختن شهوت مفرط خود، نمایندگانی را با هدایا و تحف نزد آرای زیبارو می فرستد و با التماس و تعهد پیشکش های بیشتر تقاضا می کند تا وی به نینوا نزد خود رفته او را به زنی بگیرد و بر تمامی آنچه که نینوس حکم می راند، پادشاهی کند و یا میل اورا انجام دهد و با هدایای فراوان با آرامش به سرزمین خویش باز گردد.

زمانی که فرستادگان به تکاپو پرداختند و آرا پیشنهادشان را نپذیرفت شامیرام شدیدا" خشمگین شد و پس از متوقف ساختن ماموریت فرستادگان، در راس سپاهی گران شتابان به سوی ارمنستان و آرا حمله می کند ولی چنانکه از چهره اش نمایان بود شتاب او آنقدر که از جهت شکست دادن وی و به چنگ آوردن او می توانست باشد برای کشتن یا اعمال فشار و تعقیب او نبود تا بدین وسیله به امیال خود جامه عمل بپوشاند. زیرا به علت شهوت مفرط هنگام صحبت و روایت از او در آتش عشق وی می سوخت گویا واقعا" او را دیده بود. او شتابان به دشت آرا می رسد که به نام وی آیرارات نامیده شده بود. با تدارک نبرد به سپهسالاران خود سفارش می کند که حتی الامکان سعی در زنده نگاه داشتن آرا نمایند. سپاه آرا در حین جنگ شکست خورده آرا نیز به دست جنگاوران شامیرام کشته می شود. خانم پس از پیروزی، چپاولگران اجساد را برای یافتن دلبر و معشوق خود در میان اجساد به

---

۳۷۴ - شامیرام (در اکدي shamiram، sammuramat، عبريsmiramoth در یونـاني semiramis سـمیرامیس) ملکه آشور زن شمشیادات (یا شمس آدات) پنجم (۸۱۱-۸۲۳پ. م.) پس از مرگ شوهر نیابت سلطنت فرزند خردسـالش آدات ني راري سوم (۸۰۶-۸۱۰ پ. م.) را پذیرفت. در قدیم افسانه هاي بسیاري در مورد نام او روان بود. بر پایه آنها او دختر درکتو الهه عشق و باروري بود و چون از نزد مادر رانده مي شود توسط کبوتران (به روایتي چوپانان) تغذیه شده پس از بلوغ نخـست به همسري اُنس (Onnes به روایتي قندلنو) مشاور و رایزن دربار آنگاه به ازدواج نینوس پادشاه آشور در مـي آیـد و پـس از مرگ پادشاه نایب السلطنه فرزندش نینواس مي گردد. جنگهایي در حبشه، افغانستان، گرجستان، ارمنستان، مصر، هند و سـایر جاها کرد. افسانه روان میان ارمنیان نیز درکتاب نخست خورني آمده است. بر اساس آن افسانه ها به دست فرزندش نینـواس کشته مي شود. نویسنده تاریخ آشور معتقد است این افسانه ها حقیقت دارند و دلایلي نیز ذکر مي کند. (ا. گ.).

۳۷۵ - Crete. (ا. گ.).

صحنه کارزار گسیل می دارد. آرا را در میان جنگاوران دلاور کشته می یابند. پس دستور می دهد اورا به طبقه فوقانی کاخ ببرند.

با این حال زمانی که سپاه ارمن برای انتقامجویی مرگ آرا، آماده کارزاری نو با بانو شامیرام می گردد، (شامیرام) می گوید: «من به خدایانم امر کردم تا جراحات او را بلیسند و او زنده خواهد شد». او در عین حال با پریشانی از تمایلات شهوانی خود امیدوار بود آرا را توسط سحر جادوگرانه اش زنده کند. ولی زمانی که جسد او شروع به پوسیدن نمود، دستور داد تا آن را در چاهی انداخته روی آن را بپوشانند. او با آراستن پنهانی یکی از معشوق هایش در باره او چنین شایع می کند: «خدایان با لیسیدن و زنده کردن آرا، آرزو و خواست ما را جامه عمل پوشاندند، بنابراین آنها به عنوان شاد کنندگان و انجام دهندگان امیال ما، شایسته پرستش و ستایش بیشتری هستند». او تندیسی نو به نام خدایان برپا می کند و باقربانیان بسیار، آنان را گرامی می دارد تا نشان دهد، گویا این قدرت خدایان بود که آرا را زنده نمود و با شایع کردن اینگونه اخبار در سرزمین ارمن، همه را قانع ساخته به شورش پایان می دهد.

ذکر این مختصر در باره آرا کافی است. او سالها زیسته کاردوس را از خود به جای نهاد.

۱۶
در باره اینکه چگونه شامیرام پس از مرگ آرا، شهر ، سه رودخانه و عمارتش را می سازد

شامیرام پس از این کارهای پیروزمندانه، زمانی کوتاه در دشتی که به نام آرا، آیرارات نامیده می شود، به سر برد. او به نواحی کوهستانی جنوب رفت زیرا فصل تابستان بود و می خواست در وادی ها و دشتهای پرگل به گردش بپردازد. او با مشاهده زیبایی کشور، پاکی هوا، چشمه های زلال جوشان، زمزمه رودهای آرام و روان چنین می گوید: «ما باید در چنین کشوری با آب و هوای معتدل و آبهای پاک برایمان شهر و کاخ بسازیم تا یک چهارم طول سال یعنی فصل تابستان را با شادی و بهره مندی کامل از نعمات در ارمنستان به سر ببریم اما سه بخش دیگر را در هنگام سردی هوا در نینوا آسوده بگذرانیم».

او با گذر از بسیاری جاها از جانب شرق به سواحل دریاچه شور[۳۷۶] می رسد. بر ساحل دریا تپه ای بلند می بیند که با بلندای خود با کمی تمایل به سمت شمال، به سوی غرب کشیده می شد اما از سمت

---

[۳۷۶] - منظور دریاچه وان است. (ا. گ.).

جنوب، صخره ای راست و پا بر جا به طور قائم سر به آسمان کشیده بود. در سمت جنوب، در آن دور دست وادی طویل به سان دشت گسترده بود که از جانب شرق کوه به ساحل دریا مشرف بود همچون دره ای زیبا و وسیع؛ از میان آن آب شیرین روان از فراز کوهها و واده ها و آبریزها روان بوده در دامنه کوهها به هم می پیوستند و رودهای زیبا و بزرگی تشکیل می دادند. در وادی جلگه مانند تعداد خانه های موجود در سمت چپ و راست آنها کم نبود. در شرق این تپه دلپسند کوه کوچکی واقع بود {۳۹}.

با در نظر گرفتن این محل، شامیرام دلیر و شهوتران بلافاصله فرمان می دهد چهار بیور و دو هزار کارگر، شش هزار نجار، سنگتراش، مسگر و آهنگر صنعتگر که از هر نظر در کار خود زبده و ماهر باشند از آشور و سایر نواحی حکومتش به محل مورد نظر بروند. و این کار مطابق فرمان او انجام می پذیرد: بدین سان بی درنگ کارگران بی شمار و استادان همه فن حریف و ماهر گرد هم می آیند. و نخست فرمان می دهد برای رودخانه آبگذری[۳۷۷] پهن و بلند از تخته سنگهای بزرگ و شفته آهک و شن احداث نمایند و چنانکه می گویند اکنون نیز پابرجا است. آنگونه که شنیده ام، مردمان آنجا در زمان تاخت و تازها و مهاجرتها به شکافهای این آبگذر پناه می برند، گویی در قله کوههای بلند پناه یافته باشند. چنانچه کسی نخواهد آزمایش کند و هر اندازه هم تلاش نماید حتی یک سنگ ریز منجنیق نمی تواند از بنای آبگذر جدا کند. و زمانی که انسان به بندکشی آهکی اطراف سنگها نگاه کند چنین گمان خواهد کرد که در آنجا چربی ریخته شده {۴۰}. او این آبگذر را با گذراندن از اسبریزهای[۳۷۸] زیاد به محل تعیین شده شهر می رساند.

در اینجا فرمان می دهد جمعیت[۳۷۹] را به گروه های بسیار تقسیم کنند و از میان استادان خبره برای هر گروه سرپرستی تعیین نمایند و بدین سان با غرق در فعالیتهای شدید، پس از سالیانی چند بنایی

---

[۳۷۷] - آبگذر در برابر 'ambart'ak ارمني به كار رفته است. اين واژه در پارسي به صورت 'a'nbarda' (به معني پر شده، مملو، انباشته) مي باشد و در واقع به معني سد و خاكريز براي جلوگيري از جريان آب مي باشد. اما با توجه به كاربرد آن و اينكه با طي مسافت طولاني آب را به شهر مي رساند، لذا معني سد براي آن مصداق پيدا نمي كند و آبگذر يا آبراه يا قنات درست تر است. در مورد اين آبراه بايد گفت كه در زمان اورارتو به دست منوا در اواخر سده نهم پ.م. يا اوايل سده هشتم پ.م. براي رساندن آب آشاميدني به شهر توشپا (وان كنوني) پايتخت اورارتو نيز براي مصارف آبياري احداث شد. درازاي آن ۸۰ كيلومتر، پهنايش ٤/٥ متر و ژرفاي آن ۱/٥ متر است. اين آبراه از جنوب ناحيه دره ارمن (hayots-dzor) در نزديكي روستاي مژنگرد عليا ('me'zhnk'ert) آغاز مي شود، در اينجا ٤٠ آسياب با آب آن كار مي كنند. اهميت اقتصادي اين آبراه چنان بوده كه براي نگهداري آن برج هاي نگهباني بنا شده بود. اين آبراه اكنون ۲٥ روستا را آبياري مي كند و از روستاي مژنكرد سفلا (نخستين الواح مربوط به احداث آبراه در اينجا پيدا شده اند) به بعد، در طول آبراه ١٤ سنگ نبشته اورارتويي وجود دارد. بر پايه افسانه ها (چون افسانه خورني) احداث اين آبراه به سميراميس ملكه آشور نسبت داده مي شود. (ا. گ.).

[۳۷۸] - اسب ريز (= اسب رس، اسپ رس، اسپ ريز، اسب رز، اسپرسف، اسپرسپ پهلوي a'spres و a'spras به معني راه اسب، ميدان تاخت و تاز اسب به درازاي ۲۳۰ متر) در فارسي داراي معني زير است:
۱= راهي كه اسب به يك روز مي تواند بپيمايد.۲= ميدان اسب دواني، اسب رس.۳= ميدان چوگان بازي.٤= ميدان جنگ
در ارمني به صورت asp'arez داراي معني شماره ۲ و ٤، واحد طولي است برابر با يك استاديون يوناني (٦٠٠ گام يوناني) يا ساير اندازه ها (۲۳۰متر پارسي) نيز به معني ميدان و عرصه زمينه هاي زندگي به كار مي رود. (ا. گ.).

[۳۷۹] - منظور جمعيت كارگران است. (ا. گ.).

شکوهمند با چندین حصار استوار و درهای مسی ساخته می شود. در شهر نیز عمارات دو طبقه و سه طبقه عالی و متعدد مزین به سنگهای گوناگون و رنگارنگ بر پا ساخته برای هر یک پنجره هایی به مقتضای امکانات موجود می سازد {۴۱} و شهر را با کوچه های پهن و زیبا به چند بخش تقسیم می کند. گرمابه هایی مجلل و شگفت انگیز به تناسب موقعیت و نیازهای شهر فراهم می نماید. با گذراندن یک شعبه از رودخانه در شهر، آبیاری بوستان ها و گلستان ها و هرگونه نیاز دیگر را تامین می کند. با این حال شعبه دیگری را از سواحل راست و چپ دریاچه برای آبیاری شهر و تمام حومه آن (می گذراند). سراسر نواحی شرقی، شمالی و جنوبی شهر را با دستگردها، درختان پر شاخ و برگ، با میوه ها و برگهای گوناگون مزین ساخته در آنجا باغهای متعدد پر محصول و شرابده پدید می آورد. شهر برج و بارودار را از هر حیث شکوهمند و پر آوازه ساخته جمعیت انبوهی از مردمان را در آن اسکان می دهد.

اما بخش (بالای) شهر و ساختمانهای شگفت انگیز آنجا برای بسیاری از مردم مبهم بوده قابل وصف نیستند. در آنجا با محصور نمودن بخش بالای شهر در داخل آن ساختمانهای شاهی مهیب و پنهان با ورود و خروج دشوار بنا می کند. ما چگونگی ساختن آنها را بدرستی از کسی نشنیده ایم، لذا شایسته نمی دانیم در تاریخمان بنگاریم؛ همین اندازه می گوییم، آنگونه که شنیده ایم اینان نخستین و عالیترین نوع در میان کلیه کارهای پادشاهان محسوب می شوند.

اما در سوی آفتابگیر صخره که اکنون انسان با آهن هیچگونه خطی نمی تواند بر آن پدید آورد، در چنین سنگ سختی، اتاقهای گوناگون، خوابگاه ها، گنجینه ها و غارهای عمیق می سازد که مشخص نیست برای چه دست به این کار شگفت انگیز زده است. اما با صاف کردن سراسر رویه صخره، بسان مومی که با قلم آن را صاف کنند {۴۲}، حروف زیادی روی آن نگاشت که تنها ظاهر آنها باعث شگفتی همه می گردد {۴۳} و نه تنها در اینجا که در بسیاری جاهای سرزمین ارمن تندیس هایی بر پا نمود و با همان حروف امر کرد یادگاری در باره خود بنویسند و در بسیاری جاها با چنین حروفی مرزهایی تعیین کرد.

بنابراین بدین سان آنچه را که شامیرام در ارمنستان انجام داد یادآور شدیم.

۱۷

در این بار که چرا شامیرام فرزندش را هلاک کرد و اینکه چگونه از دست مغ زرتشتی به ارمنستان گریخت و بدست فرزندش نینواس[۳۸۰] کشته شد

[۳۸۰] - در تاریخ آشور نینواس ninvas به صورت نی نیب آمده است. (ا. گ.).

او تابستان ها زمانی که به شمال به شهر ییلاقی در ارمنستان می آمد، زرتشت مغ[381] نیا و پیشوای مادیان را زمامدار آشور و نینوا تعیین می کرد و چون او این امر را مدتی طولانی به وی محول نموده بود لذا به او اطمینان می کرد.

و چون اغلب اوقات به خاطر رفتار شدیدا" شهوت آمیز و بزهکارانه اش از سوی فرزندانش مورد سرزنش قرار می گرفت لذا همه آنها را هلاک کرد؛ تنها کوچکترین آنها نینواس جان سالم به در برد. او تمام حکومت و گنجهایش را به خویشاوندان و دلدادگانش بخشیده در قبال فرزندانش بی تفاوت بود. زیرا چنانکه می گویند همسر او، نینوس نه اینکه در گذشته و به دست او در نینوا درون کاخ دفن شده باشد بلکه با دانستن اعمال شهوانی و بدکارانه وی، پادشاهی را رها نمود و به کرت گریخت. اما زمانی که فرزندانش به سن بلوغ و تعقل رسیدند، تمام اینها را به وی یادآور شدند با این گمان که او را از این شهوات شیطانی باز خواهند داشت و او حکومت و گنجهایش را به فرزندان خود خواهد داد. او با خشم و غضب به خاطر این مسئله، همه آنها را هلاک کرد و چنانکه در بالا گفتیم، تنها یکی از آنان یعنی نینواس زنده ماند.

اما زمانی که زرتشت[382] در برابر ملکه مرتکب خلافی گردید و میانشان اختلاف افتاد، شامیرام به او اعلام جنگ داد زیرا مرد مادی مصمم به چیره شدن بر همه بود، آنگاه که جنگ شدت یافت، شامیرام از برابر زرتشت گریخت و به ارمنستان رفت. در اینجا نینواس با فرصت مناسبی که برای انتقامجویی بدست آورد، مادرش را به قتل رساند و خود بر نینوای آشور پادشاهی کرد[383].

چنین بود مرگ شامیرام که کجا و چگونه روی داد.

۱۸
در باره جنگ شامیرام در هندوستان
و مرگ او در ارمنستان

[381] - در وقایعنامه اوزبیوس وي به عنوان مغ و پادشاه باختریان معرفي شده است. (ا. گ.).

[382] - خورني نام زرتشت را زراداشت (’ze’radasht) قید مي کند. (ا. گ.).

[383] - اوزبیوس مي گوید که زرتشت از سمیرامیس یا شامیرام شکست مي خورد (وقایعنامه). اما بنا به تاریخ آشور سمیرامیس به دست فرزند خود کشته نمي شود بلکه بابلیان که متوجه شدند ملکه آشور پا به سن گذاشته است، در صدد بر مي آیند با طرح نقشه اي وي را به دست فرزندش بکشند و در فرصتي مناسب حکومت آشور را براندازند. اما سمیرامیس متوجه این نقشه شده پسرش را به شوراي عالي کشور احضار کرد و خود شخصا" استعفا کرد و امپراتوري را به پسرش سپرد. او که هشتاد سال سن داشت به معبدي رفت که مادرش در آنجا خدمت کرده و درگذشته بود. پس از شش ماه زندگي در این معبد به سال ۱۹۵۵ پ.م. چشم از جهان فرو بست و در کنار قبر مادرش به خاك سپرده شد. (ا. گ.).

من روایت کپالیون را نیز در نظر دارم تا مورد تمسخر بسیاری افراد واقع نگـردم؛ زیـرا در شـمار بسیاری چیزها دیگر، او نخست در باره تولد شامیرام سخن می گوید، آنگاه جنگ شامیرام بـا زرتـشت و سپس پیروزی شامیرام و در پایان جنگ هندوستان را بیان می کند. ولـی بررسـی هـای کتـاب هـای کلدانی به دست مارآباس کاتینا را از اینها موثق تر می انگارم، زیرا بیانش بجا و شایسته بـوده انگیـزه جنگ را نیز ذکر می کند. توام با اینها، افـسانه هـای کـشور مـا نیـز سـخنان ایـن آشـوری کـاردان را تصدیق می کنند که مرگ شامیرام، گریـز پیـاده او، تـشنگی و عطـش او بـرای آب، نوشـیدن آب و آنگاه به آب انداختن طلاسم هنگام نزدیک شدن شمشیر زنان و آنگاه این گفته او «منجوقهای شامیرام در دریا»، در اینجا روی داده اند. ولی اگر افسانه را می پسندی شامیرام پیش از نیوبه تبدیل به سـنگ شد {۴۴}.

فعلا" همین اندازه کافی است؛ حال به رویدادهای بعد بپردازیم.

۱۹
آنچه که پس از مرگ شامیرام روی داد

با مرتب کردن همه مطالب، من در ایـن کتـاب از نیاکـان مـردان ارشـد ملـت خـود و احادیـث و واقعیات موجود در باره هر یک را یادخواهم کرد، بدون آنکـه مطلبـی خـود سـاخته یـا بـه گونـه ای ناشایست به آنها بیفزاییم بلکه آنچه که از کتابها و از دانایان و آگاهان بـر ایـن مـسایل (بـاور کـردیم) کوشش نمودیم از طریق آنان به نحوی موثق نوشته های کهن را گردآوری نمـاییم. و مـا مـی گـوییم که در این تاریخ با دیدگاه و صراحت اندیشه خود راستگو بوده ایم؛ اما آنچه به آنان مربوط است که از طریق ایشان گردآوری کرده ایم برخـدا آشـکار اسـت و اینکـه آیـا اینهـا سـزاوار سـتایش انـد یـا نکوهش، به ما مربوط نمی شود، ما از اینان بدور هستیم {۴۵}. اما تطابق گفته ها و هماهنگی و تطـابق شمارها در نسب نامه نسل ها حاکی از درستی اثر ما است. اکنون با چنین نظم و ترتیبی یا به گونـه ای کاملا" موثق و یا با کمی انحراف ناچیز از حقیقت روایت رویدادها از تاریخ «نیازنامـه»[۳۸۴] را برایـت آغاز می نمایم.

---

[۳۸٤] - "نیازنامه" براي girk-p'it'uyits به کار رفته است. البته در اینجا خورني عبارت p'itoyits-hyusum را به کار مي برد که بخش اول یعني واژه p'it'oyk معادل *(hreea)* xreia به معني "نیاز و احتیاج" و بخش دوم به معنـي "بافـت، رشته یا نگارش" مي باشد. "نیاز نامه" کتابي است منتسب به خورني با این حال این انتساب جاي شك و تردیـد دارد. از نظـر محتوا مي توان آن را به سه بخش تقسیم نمـــــــود: ۱) زندگي یوناني ۲) فرهنگ عامیانه عبري ۳) گوناگون. فصل اول و سوم و بخشي از فصل سوم شامل زندگي یوناني است، فصل اول در ۵ بخش، "نیازنامه"، فصل دوم "پندنامه"، فصل سوم "در باب تکذیب" نام دارند. (ا. گ.).

اینک پس از مرگ شامیرام که بعد از قتل آرا روی داد و به دست فرزندش زامسس[۳۸۵] اتفاق افتاد که همان نینواس است، ترتیب تاریخ را بی شک باید به قرار زیر بدانیم: نینواس با کشتن مادر هوسرانش به پادشاهی رسید و زندگی آرامی را گذراند. سالیان زندگان ابراهیم در زمان او به پایان رسید.

مقایسه نسی نامه ملت ما با نسب نامه های
عبرانیان و کلدانیان تا ساردانا پال
که تونوس کونکوغروس[۳۸۶] نامیده می شود

عبرانیان	کلدانیان	ارمنیان
اسحاق[۳۸۷]	آریوس	آرا آرایان[۳۸۸]
یعقوب[۳۸۹]	آراسیوس که آمیوروس باشد	آنوشاوان
لاوی[۳۹۰]	کسرکس[۳۹۱] که بالئوس[۳۹۲] باشد	پارت[۳۹۳]
کاهات[۳۹۴]	آرمامیترئوس	آرباک[۳۹۵]
آمرام[۳۹۶]	بلوکوس	زاوان
موسی[۳۹۷]	بالئوس	پارناک[۳۹۸]
یوشع[۳۹۹]	آغتادوس[۴۰۰]	سور[۴۰۱]

[۳۸۵] - zameses (Zamesea) (ا. گ.).
[۳۸۶] - tonos-k’onk’ogher’os (ا. گ.).
[۳۸۷] - isahak’ (Isaac) (ا. گ.).
[۳۸۸] - او فرزند آراي ما است که شامیرام آرا نامیدش و حکومت کشورمان را به او سپرد. فرزندان او تحت این نام فهرست شده اند.(خورني)
[۳۸۹] - ارمني hak’op معادل Jacop (ا. گ.).
[۳۹۰] - ارمني ghevi معادل Levi (ا. گ.).
[۳۹۱] - ارمني kserkses معادل Xerxes (ا. گ.).
[۳۹۲] - baleos
[۳۹۳] - p’aret’
[۳۹۴] - k’ahat
[۳۹۵] - arbak’
[۳۹۶] - amram
[۳۹۷] - ارمني Movses معادل Moses (ا. گ.).
[۳۹۸] - p’arnak’

گوتونیل[402]	مامیتوس	هاواناک
آوود[403]	ماسکائوس[404]	واشتاک
باراک	سپروس[405]	هایکاک[406]
جدعون[407]	مامیلوس[408]	آمپاک[409]
آبیملک[410]	اسپارتوس	آرناک
تُوغا[411]	آسکاتادس	شاوارش
هائیر[412]	آمینتس	نورایر[413]
اپتائی[414]	بلوکوس	وستام[415]
ارسبون[416]	بالوتورس[417]	کار {۴۷} [418]
اغون[419]	لامپاریتس[420]	گوراک[421]

---

399 - ارمني hesu معادل Joshua (ا. گ.). يوشع ناويان در زمان او مي زيست (خورني).

400 - aght'ados

401 - sur ، پيش از او بر پايه شايستگي و نه اصل و نژاد فرمان مي راندند، زيرا همه آنها نيز از نسل ابراهيم بودند. آنگاه كه او كنعانيان را نابود كرد، آنها به سمت تارسيس كشتيراني كرده به آگراس رفتند. اين امر از نوشته هاي نقش شده بر مجسمه هاي سرزمين آفريقاييان روشن مي شود و تا كنون نيز بدين ترتيب وجود دارد: «ما فرمانروايان كنعانيان با فرار از يوشع دزد، براي اسكان به اينجا آمده ايم». كانيداس{٤٦} گرامي ما نيز در ارمنستان از تيره آنان است. و ما با بررسي خود دقيقا" پي برديم كه قوم گنتوني از اينان پيدا شده و راه و رسم اين قوم نشان مي دهد كه كنعاني هستند.(موسي خورني).

402 - gotoniel

403 - avovd

404 - maskagheos

405 - speros

406 - hayk'ak' ، كه در باره او مي گويند كه در زمان بلوكوس مي زيست و در شورش نسنجيده اي كه بر پا كرده بود كشته شد (ا. گ.).

407 - (Gideon) gedeon

408 - mamighos

409 - amp'ak'

410 - abimelek

411 - tovgha يا تولا

412 - hair

413 - norayr

414 - eptayi يا yeptayi

415 - vst'am

416 - esebon

417 - balotores يا baghotores

418 - k'ar

419 - elon يا eghon

420 - lamp'arites يا ghamparit'es

غابدون[۴۲۲]	**سوساریس**[۴۲۳]	**هراند**[۴۲۴]
سامپسون[۴۲۵]	**لامباریس**[۴۲۶]	**انزاک**[۴۲۷]
هلی[۴۲۸]	**پانّیاس**[۴۲۹]	**گزاک**[۴۳۰]
سموئیل[۴۳۱]	**سوسارموس**[۴۳۲]	**هورو**[۴۳۳]
شاوُل[۴۳۴]	**میترئوس**[۴۳۵]	**زارمایر**[۴۳۶]
داود و اخلافش[۴۳۷]	**توتاموس**[۴۳۸]	**پرچ**[۴۳۹]
	توتئوس[۴۴۰]	**آربون**[۴۴۱]
	تینوس[۴۴۲]	**بازوک**[۴۴۳]
	درکیوغوس[۴۴۴]	**هوی**[۴۴۵]
	اوپالموس[۴۴۶]	**هوساک**[۴۴۷]

---

٤٢١ - gorak’
٤٢٢ - ghabdon یا labdon
٤٢٣ - susari
٤٢٤ - hrant’
٤٢٥ - sampson یا samson
٤٢٦ - lambaris یا ghambaris
٤٢٧ - e’ndzak’
٤٢٨ - heghi یا heli
٤٢٩ - p’annias
٤٣٠ - gzak’
٤٣١ - ارمني samvel یا Samuel انگلیسي
٤٣٢ - sosarmos
٤٣٣ - horo
٤٣٤ - ارمني savugh، انگلیسي Saul
٤٣٥ - mitr’eos
٤٣٦ - zarmayr او از جانب توتاموس به عنوان معاون همراه سپاه اتیوپیایي پریاموس فرستاده شد و به دست دلاوران هلني کشته شد(خورني)
٤٣٧ - davit
٤٣٨ - t’evt’amos
٤٣٩ - p’ertch
٤٤٠ - t’evt’eos
٤٤١ - arbun
٤٤٢ - tinevs
٤٤٣ - bazuk’
٤٤٤ - der’k’iughos یا der’k’iulos
٤٤٥ - hoy

لاوستینس[448] کایپاک[449]
پریتیادس[450] اسکایوردی[451]
اپراتیوس[452]
پراتینیس[453]
آکرازانیس[454]
سارداناپال[455]

۲۰
درباره آرا آرایان و اینکه آنوشاوان[456] سوسانور[457] فرزند او بود

شامیرام در زمان حیاتش فرزند آرا را که از همسر عزیزش نوارت[458] زاده شده و هنگام مرگ آرا بچه ای دوازده ساله بود به علت عشقی که نسبت به آرای زیبارو داشت، آرا نامیده قلبا" به او اطمینان کرد و وی را فرمانروای کشورمان تعیین نمود و چنانکه می گویند او در جنگ همراه شامیرام مرد[459].

و اما (مارآباس) داستان را چنین ادامه می دهد؛ آرا آرایان همراه شامیرام در جنگ می میرد در حالیکه فرزند مذکری بنام آنوشاوان سوسانور که بسیار فعال و سخنور بود از خود به جای می گذارد، زیرا مطابق آئین پرستش خود را وقف درختان چنار آرمناک واقع در آرماویر کرده بودکه با توجه

---

٤٤٦ - evpalmos یا yevp’aghmos
٤٤٧ - husak’
٤٤٨ - lavostenis یا ghavostenis
٤٤٩ - k’ayp’ak’
٤٥٠ - p’erit’iades
٤٥١ - sk’ayordi
٤٥٢ - op’rat’ios
٤٥٣ - p’rat’inis
٤٥٤ - ak’razanis
٤٥٥ - sardanapalos یا sardanapaghos
٤٥٦ - anushavan معادل انوشیروان فارسي. (ا. گ.).
٤٥٧ - sosanver از واژه sos(i) به معني درخت آزاد و چنار وnver به معني داده، هديه، وقف تشكيل مي شود (ا. گ.).
٤٥٨ - nvart
٤٥٩ - خورني فعل "مرد" را به كار مي برد و نه "كشته شد". (ا. گ.).

به خش خش برگها، نیرو و جهت باد را شناخته در کشور ارمن نیز پیشگویی را آموختند و مدتی طولانی به این کار می پرداختند.

این آنوشاوان با بی احترامی فراوان از سوی زامسس در دربار مدتی طولانی رنج می برد، سپس با کسب کمک خویشاوندان، نخست بخشی از کشورمان را برای اداره به صورت خراجگزار ولی بعدها سراسر کشور را نیز به چنگ آورد.

اگر ما در باره تمام کارها و تواریخ افراد یاد شده در این فصل چنانکه شایسته بود می پرداختیم، حجم کتاب بیش از اندازه زیاد می شد.

۲۱

در این باره که بارویر[۴۶۰] فرزند اسکایوردی برای نخستین بار در ارمنستان پادشاهی می کند و وارباکس[۴۶۱] مادی را برای ربودن پادشاهی از دست سارداناپال یاری می دهد

با صرف نظر از وقایع نه چندان مهم، آنچه را که اجتناب ناپذیر است، بگوییم. بخشی از این ها در زمان پادشاهی آشوریان روی داده بخشی نیز پس از شامیرام یا نینوس، اما بارویر ما معاصر سارداناپال بود. او برای بر انداختن پادشاهی سارداناپال کمک کمی به وارباکس مادی نداده است.

اینک من بسیار شاد هستم و احساس خوشی بسیار می کنم زیرا به جاهایی می رسم که اخلاف پیشوای بومی ما به درجه پادشاهی می رسند. لذا شایسته است که ما در اینجا کاری بزرگ انجام داده سخنان بسیاری بنگاریم، زیرا افتخار یافتیم منابع آنان را در چهار کتاب حماسی نویسنده خبره و دانا ترین و پربارترین مولف در میان دانایان بخوانیم {۴۸}.

از آنجا که وارباکس زاده ماد و اهل نواحی نامعلوم مرزی این کشور بسیار نیرومند بود و در زندگی بسیار ریاکار و در جنگها جسور، با آگاهی از سرشت نامردانه و کاهلی و هوسرانی و شهوترانی تونوس کونکوغروس[۴۶۲]، با رفتار محبت آمیز و سخاوتمندانه خود چنان مردان شایسته و دلاوری را به گروه یارانش می افزود که حکومت جهانگستر آشور در آن زمان به دست آنان، توانمندانه و استوار اداره می شد؛ سردار دلیر ما، بارویر را نیز با قول شکوه و جلال پادشاهی به سوی خود جلب می کند و گروه های بزرگی از دلاوران را نیز که در استعمال نیزه، کمان و شمشیر

---

[۴۶۰] - p'aruyr یا baruyr

[۴۶۱] - varbak'es

[۴۶۲] - tonos-k'onk'ogher'os یا همان ساردانایال. (ا. گ.).

ورزیدگی بسیار داشتند گرد می آورد. بدین سان با تصرف پادشاهی سارداناپال، آشـور و نینـوا را بـه جنگ آورده با گذاردن گماشتگانی بر آشور پادشاهی را به ماد منتقل می کند.

اما اینکه این مطلب در نزد دیگران به گونه ای دیگر تعریف می شود، تعجب مکن. زیرا چنانکه ما در فصول نخست (کتاب) خود، پیشینیان کهن ما را به خاطر کارها و سلایق تهی از دانش دوستی شـان نکوهش نمودیم، همین امر در اینجا نیز صادق است. زیرا هر آنچه کـه از جانـب پـدر نبوکدنـصر[۴۶۳] انجام گرفته به دست یادنامه نگارانشان به رشته تحریر کشیده شده اند؛ اما افراد ما از آنجـا کـه چنـین نیندیشیدند (کارهایشان) در پایان ذکر شد. ولی اگر بپرسی که ما نـام پیـشینیان خـود و نیـز کارهـای دیگران را از کجا می دانیم پاسخ خواهیم داد؛ از دیوانهای قدیمی کلدانیان، آسوریان و پارسیان، زیرا نیاکان ما کارگزاران آنـان بودنـد و بـه عنـوان گماشـتگان و فرمانروایـان بـزرگ از طـرف ایـشان بـه سرپرستی کشور ما گمارده شده بود، از این رو نام هـا و کارهـای اینـان وارد کتابهـای دربـاری شـده است.

۲۲
سلسله پادشاهان ما و شمارش آنان از پدر به فرزند

اکنون من به برشمردن افراد و به ویژه پادشاهانمان تا (استقرار) حکومت پارتیان خواهم پرداخت. زیرا در میان پادشاهان ما، این مردم به عنوان بومیان، همخونان و خویشاوندان اصـلی، بـرایم محبـوب هستند. من بسیار مشتاق بودم ظهور ناجی[۴۶۴] و رهایی من،در آن زمان روی می داد و ای کاش من در زمان آنان به دنیا می آمدم و با دولت آنان شادمان گردیده از مخاطرات کنونی می رسـتم. لـیکن ایـن فرصت و شاید هم موقعیت بسیار زود از دست ما رفت اما من اکنون در دوران پادشـاهی بیگانگـان[۴۶۵] زندگی می کنم و سلسله پادشاهان ما را همراه آنان یادآور می شود زیرا تاجداران اصلی سـرزمین مـا مردانی هستند که نامشان را در زیر می آورم.

و اینکه ملت ما در آن دوران واقعا" دارای پادشاهی بوده اسـت، در ایـن بـاره ارمیـاء نبـی نیـز بـا دعوت به جنگ در برابر بابـل در رسـالت خـود گـواهی مـی دهـد[۴۶۶]: «او مـی گویـد، بـه پادشـاهی آیرارات و هنگ آسکاناز[۴۶۷] فرمان ده». این خود گواهی است که ما در آن زمان پادشاهی داشته ایم.

---

٤٦٣ - ارمني nabugodonosor یا بخت النصر Nebuchadrezzar شاه بابل (٦٠٥-٥٦٢ پ.م.) (ا. گ.).

٤٦٤ - اشاره به عیسي مسیح. (ا. گ.).

٤٦٥ - بیگانگان (ot'arat's) دلالت بر فرمانروایي سلسله ساساني دارد که پس از سقوط حکومت اشـکاني ارمنـي در ٤٢٨م. زمام امور را در دست گرفتند. (ا. گ.).

٤٦٦ -«امت ها را به ضّد او حاضر سازید و ممالك آراراط و مِنّي و اَشكناز را بر وي جمع كنید». کتاب ارمیاء نبي، باب ٥١ آیـه ٢٧. (ا. گ.).

٤٦٧ - ask'anaz یا اشکناز. (ا. گ.).

لیکن ما فهرست (پادشاهانان) را تنظیم نموده پادشاهان ماد را نیز در کنار آن قرار می دهیم.

نخستین پادشاه ماد	*و اما نخستین پادشاه ما که به دست واربا کس مادی تاجگذاری کرد*
واربا کس	**بارویر، فرزند اسکایوردی**
مدا کیس[٤٦٨]	**هراچیا**[٤٦٩]
سوسارموس[٤٧٠]	**پارناواز**[٤٧١]
آرتیکاس[٤٧٢]	**پاچویچ**[٤٧٣]
دئوکیس[٤٧٤]	**کورناک**[٤٧٥]
پراوُرتیس[٤٧٦]	**پاوُس {٥٠}**
کواکسارس[٤٧٧]	**هایکاک**[٤٧٨] **دیگر**
آژداهاک[٤٧٩]	**یرواند ساکاواکیاتس**[٤٨٠]

---

[٤٦٨] - modak'is

[٤٦٩] - هراچیا hrachia نام مذکر ارمني است که از ترکیب hur + achk بدست آمده (به معني دارنده چشمان آتشین، زیرا hur= آتش و achk= چشمان،چشم) شباهت آن با نام frachya در زند اتفاقي است. این از نامهایي است که خورني تنها یك بار به کار مي برد بار دیگر در اواسط سده نوزدهم به کار رفت و پس از آن کاربرد آن معمول گردید. خورني در مورد او چنین توضیح مي دهد: او بیشتر به این علت هراچیا نامیده مي شود که داراي صورتي روشن و چشماني درخشان بود. مي گویند که شاه بابلیان، نبوکدنصر که یهودیان را به اسارت کشید در زمان او مي زیست. نیز مي گویندکه وي اسیري شامبات نام را از سردستگان عبرانیان، از نبوکدنصر خواست و او را با احترامي فراوان در کشورمان اسکان داد. مورخ مي گوید که قوم باگراتونیان از او ناشي گردید و این امر تصدیق شده است. ولي اینکه پادشاهان ما چه تلاشهایي به کار گرفتند تا آنان را راضي به پرستش بتان ما نمایند و اینکه چند تن از ایشان و چه کساني زندگي خود را با خداپرستي به پایان بردند، ما متعاقبا" در این باره سخن خواهیم گفت. زیرا چند نفر از مردمان غیر معتمد{٥٢} به گمان خود و نه به صحت مي گویند که گویا قوم تاجگذار باگراتونیان از هایك ناشي شده، لذا من مي گویم که چنین سخنان ابلهانه را باور مکن زیرا هیچکونه دلیل یا ردپایي در این سخنان موجود نیست تا صحت آنان را نشان دهد. زیرا در باره هایك و امثال او به گونه اي نامرتب و آشفته و با لکنت زبان سخن مي گویند. ولي بدان که نام سمبات که باگراتونیان اغلب براي فرزندانشان بر مي گزینند، در واقع همان شامبات به زبان کهن عبري است. (ا. گ.).

[٤٧٠] - sosarmos

[٤٧١] - p'arnavaz

[٤٧٢] - ar't'ikas

[٤٧٣] - p'atchuytch

[٤٧٤] - deovk'is

[٤٧٥] - k'or'nak'

[٤٧٦] - pravort'is

[٤٧٧] - k'vaksares

[٤٧٨] - hayk'ak'

[٤٧٩] - azhdahak'

[٤٨٠] - yervand- sak'avak'iats ساکاواکیاتس ساکاو(=کوتاه،کم) + کیاتس (زندگي کرده، مانده) به معني کسي که عمر کوتاه داشته است. (ا. گ.).

تیگران[481]

از آنجا که من احتمال می دهم یرواند و تیگران اخیر چنانچه انتظار می رود {۵۱} با نام اینان اشتهار یافته و چون زمان زیادی نگذشته است، از این رو امکان دارد کسی این نام ها را به یاد داشته باشد.

۲۳

در باره سنکریم[482] و اینکه آرزرونیان[483] گنونیان[484] و بدشخ[485] آغزنیک[486] از تبار آنان هستند . نیز خاندان آنگغ[487] از تبار پاسکام[488] است

پیش از پرداختن به تیگران بزرگ نهمین پادشاه بومی ما که شخصی نیرومند ، نامدار و فاتح در ردیف دیگر جهانگشایان بود، باید آنچه را که برای حفظ سلسله و ترتیب تاریخ ما مورد نیاز است، تعریف کنیم. گویا ما سنکریم را به فراموشی سپرده ایم، زیرا کمی بیشتر یا کمتر از هشتاد سال پیش از پادشاهی نبوکدنصر، سنکریم پادشاه آشور بود، او که اورشلیم را در زمان حزقیا[489] پیشوای

---

[481] - t’ik’ran

[482] - senekerim یا senakherib یا سانخیرف، پادشاه آشور (۷۰۵=۶۸۰) پ.م.) جانشین سارگن دوم. (ا. گ.).

[483] - ardse’runi یکي از خاندان هاي اشرافي (ناخارار) ارمني در زمان باستان و سده هاي میانه کـه مقـر اسـتقرار آنـان ناحیه آغباك ’aghbak ارمنستان باستان با مرکز آداماگرد ’adamak’ert بود. در گاهنامه پس از خاندان هاي بـاگراتوني و سیوني در مقام سوم جا داشتند. در سال ۹۰۸م. پادشاهي واسپوراکان را بنیان گذاشتند به نظر خورني ساناسار فرزند سنکریم (سناخریب ۷۰۵- ۶۸۰پ.م.) پادشاه آشور پیشواي آنان به شمار مي رود. اینان در سده چهارم میلادي سردمدار تمایلات ایراني بودند. (ا. گ.).

[484] - ge’nuni خاندان اشرافي ارمني در زمان باستان و سده هاي میانه. سرزمین اصلي آنـان ناحیـه آربـران arberan و بخش بزرگي از آغیویت ’ashiovit و آرچیشاکویت'artchishak'ovit بـود. اینـان در بـسیاري از رویـدادهاي تـاریخي ارمنستان شرکت داشتند. (ا. گ.).

[485] - bdeshkh پهلوي bitakhsh (شاهزاده، نایب السلطنه، وزیر اعظم، نخست وزیر). در ارمنستان فرمانروایي اینـان در نواحي مرزي براي نگهباني از کشور متمرکز بود. در زمان حکومت سلسله هاي آرتاشسیان و اشکانیان ارمني (سـده دوم پ.م. تا سده پنجم میلادي) چهار فرمانروایي بدشخ (آغزنیك، سوفن، آنگغتون و گوگارك) وجود داشت که در واقـع نـوعي حکـوت مرزباني خود مختار بودند و در سال ۴۲۸ با از هم پاشي حکومت اشکاني ارمنستان از بین رفتند این واژه از ارمني بـه صـورت بیتقس وارد عربي شده است. (ا. گ.).

[486] - aghdze’nik یکي از استان هاي هایك (یا ارمنستان) بزرگ. در سنگ نبشته هاي بابلي و آشوري به صورت alzi و در میان اورارتوییان alzini یاد شده است. این استان در غرب دریاچه وان واقع بود و ۱۷۵۳۰ کیلومتر مربع وسعت داشت و داراي ۱۱ ناحیه بود. (ا. گ.).

[487] - angegh-t’un سرزمین و حکومت اشرافي ناخاراري در استان آغزنیك ارمنستان بزرگ. (ا. گ.).

[488] - p’askam

[489] - در ارمني yezek’ia. (ا. گ.).

یهودیان محاصره نمود، فرزندانش آدراملک[۴۹۰] و ساناسار[۴۹۱] اورا کشتند و آنگاه به نزد ما گریختند[۴۹۲].

اسکایوردی نیای دلیر ما یکی از آنان یعنی ساناسار را در نزدیکی مرزهای همین آشور در سمت جنوب غربی سرزمین ما اسکان داد. با فزونی و تکثیر، نسل او دامنه کوه موسوم به سیم[۴۹۳] را پر کرد. اما مردان برجسته و سرکردگان آنان بعدها با اثبات وفاداری خود به پادشاهان ما به عنوان بدشخ{۵۳} این نواحی تعیین شدند. اما آرگاموزان[۴۹۴] {۵۴}در قسمت جنوب شرقی همین مکان اقامت گزید. تاریخنگار می گوید که آرزرونیان و گنونیان از تبار آنان هستند. این بود دلیل آنکه ما سنکریم را یاد نمودیم.

لیکن همین تاریخنگار می گوید که خاندان آنگغ از تبار و نژاد پاسکام نوه هایک می باشند.

۲۴
در باره تیگران و اینکه از هر حیث چگونه بود

اینک به تیگران و کارهایش می پردازیم، زیرا او نیرومندترین و اندیشمندترین پادشاه ما و دلیرترین همه آنها بود. در برانداختن حکومت ماد به کوروش کمک نمود و بر یونانیان بارها چیره شده و نه چندان مدتی کوتاه آنان را فرمانبردار خود ساخت و مرزهای زیستگاه ما را وسعت بخشیده به دورترین نقاط مرزهای کهن زیستگاهمان رسانید؛ او مورد شک و حسد همه معاصران خود قرار گرفت اما چه خود و چه دوران او برای نسل آینده مطلوب و دلپسند است.

و کدام انسان واقعی است که منش دلاوری و اندیشمندی را دوست دارد و از یاد او شاد نمی شود و نمی کوشد انسانی چون او گردد؟ او رهبر شیرمردان گردید و با دلاوری خود باعث سرفرازی ملتمان شد و ما را که در زیر یوغ به سر می بردیم، یوغ گذار و مالیات خواه گردانید؛ ثروتهای زر، سیم، سنگهای گرانبها، پوشاک و بافتنی ها را به رنگهای گوناگون به ویژه برای مردان و زنان فزونی بخشید و به وسیله اینها افراد بسیار زشت به سان زیبایان جذاب در آمدند. اما زیبایان در مقایسه با آن زمان همانند خدایان گردیدند. جنگاوران پیاده تبدیل به سواره شدند، منجنیق داران کمانگیران موفقی

---

[۴۹۰] - adramelek

[۴۹۱] - sanasar

[۴۹۲] - در کتاب اشعیاء نبي باب ۳۷ آیه ۳۸ چنین مي خوانیم: « و واقع شد که چون او در خانه خداي خویش نِسرُوك عبادت مي کرد پسرانش آدرملك و شرآصر او را به شمشیر زدند و ایشان به زمین آراراط فرار کردند پسرش آسرحدون به جایش سلطنت نمود.». در ترجمه ارمني اشعیا سرزمین آرارات (ararat’i yerk'ir) و در ترجمه انگلیسي سرزمین ارمنستان (land of Armenia) به کار رفته است. (ا. گ.).

[۴۹۳] - sim

[۴۹۴] - srgamozan

شدند و جنگندگان با تازیانه به شمشیر و نیزه پیکاندار مسلح گردیدند، برهنگان {۵۵} به سپر و لباس آهنین مفتخر شدند و زمانی که آنان در جایی گرد هم می آمدند تنها وضع ظاهری، درخشش سلاح و جوشن آنان برای سرکوبی و گریز دشمنان کافی بود. او باعث آرامش و آبادانی شد و همه را از روغن و عسل فراوان برخوردار نمود.

این تیگران یرواندیان موبور با نوک موهای مجعد و رخساری گلگون، نگاهی شیرین، ساقهایی قوی، پاهایی زیبا، خوش اندام و چارشانه. در اغذیه و مشروب خواری پرهیزکار، در شادمانی ها خود دار، چیزهای بسیاری برای کشور ما به ارمغان آورد که باستانیان ما در باره وی توسط پاندیر[۴۹۵] آواز می خواندند و می گفتند که در امیال نفسانی نیز خوددار و مقید بود. اندیشمند و سخنوری مملو از تمام (صفاتی) که شایسته یک مرد است به شمار می رفت و در این کتاب چه چیزی برایم دلپذیرتر از اطاله ستایش و تاریخ مربوط به او وجود دارد. او با برخورداری از ترازویی عادل و برابرسنج، زندگی هر یک را با شاهین اندیشه خود توزین می کرد، به بهتران حسادت نمی ورزید و به زیردستان بی احترامی نمی کرد، بلکه بطور کلی می کوشید دامنه توجهاتش را شامل حال همه سازد {۵۶}.

او که در آغاز هم پیمان آژداهاک مادی بود، خواهرش تیگرانوهی را که آژداهاک به او دلبسته بود به ازدواج وی در آورد، زیرا (آژداهاک) فکر می کرد در سایه چنین پیوند خویشاوندی، علاقه ای استوار با تیگران حفظ کند و یا بدینوسیله به آسانی اورا خیانتکارانه بقتل رساند. زیرا هنگامی که یک پیشگویی غیر منتظر او را از آنچه که در آینده برایش رخ می داد آگاه ساخت ، ذهن او ملو از شک و تردید شد.

۲۵
در باره هراس و شک آژداهاک به علت علاقه و پیوند موجود میان کوروش و تیگران

علت این اندیشه های او، پیمان صمیمانه ای بود که کوروش به تیگران پیشنهاد کرد؛ بارها زمانی که اژداهاک این امر را به یاد می آورد خواب از وی سلب می شد و مدام از رایزنانش چنین می پرسید: « پیوند دوستی میان پارسیان و ارمنیان را که چند بیور سپاهی در اختیار دارند با چه تدبیری باید گسست» و در حین این اندیشه های آشفته ، چنانکه تاریخنگار[۴۹۶] می گوید، رویدادهای آینده در یک پیش بینی خواب بر وی آشکار می شوند:

---

[۴۹۵] - pandir یا تنبور. (ا. گ.).
[۴۹۶] - منظور مارآباس کاتینا است. (ا. گ.).

۲۶
اینکه چگونه آژداهاک با غرق در شک و تردید،رویدادهای آینـده خـود را در یـک خـواب شـگـفـت آور می بینـد

می گوید[۴۹۷]، در آن روزها پیوند کوروش و تیگران تهدید ناچیزی برای آژداهاک نبـود، از ایـن رو به علت تموجات شدید اندیشه ها، شب هنگام بر او چیزی ظاهر شد که در زمان بیداری نه به چـشم دیده و نه به گوش شنیده بود. لذا از خواب پریده دیگر به رسم معمول منتظر زمان مشورت نشد و بی درنگ در حالی که ساعات قابل توجهی از شب باقی مانده بـود رایزنـانش را پـیش خـود خوانـد و بـا رخساری غمگین با نگریستن به زمین، ناله ای از ژرفای قلب بـرآورد. وقتـی کـه ریزنـان علـت را مـی پرسند، او پاسخ را ساعتها به تعویق انداخته سرانجام با گریه و زاری، اسـرار و تردیـدها و نیـز خـواب خوفناک نهان در دلش را بازگو می کند:

«او می گوید، ای دوستان من، در خواب در کشوری ناشـناخته بـودم، در نزدیـک کـوهی کـه از زمین ارتفاع گرفته بود و به نظر می رسید قله اش شدیدا" با یخ پوشیده بـود و گـویی کـشور ارمنیـان بود و زمانی که من به آن کوه خیره می شدم زنی با لبـاس ارغـوانی و حجـاب آبـی رنـگ و چـشمان درشت با قامتی بلند و گونه های سرخ که به درد زایمان گرفتار بود بر من ظاهر شد. هنگامی کـه مـن به این پدیده نگاه می کردم و متحیر بودم ناگهـان آن زن سـه (بچـه) باقامـت و مـنش پهلوانـان کامـل زایید. اولی سوار بر شیر به سمت غرب می تاخت، دومی سوار بر پلنگ به جانب شمال می رفت و اما سومی اژدهایی را افسار زده به قصد حمله به حکومت ما می تاخت.

در این خوابهای آشفته ناگاه دیدم بر بام کاخم ایستاده ام، بام او را مزین به فـواره هـای متعـدد و زیبا، خدایان تاجگذار ما را با رخساری سحرآمیز در آنجا ایستاده مـی دیـدم و مـن همـراه بـا شـما بـا قربانی و کندر از آنان پذیرایی می کردیم. زمانی که ناگاه به بالا نگریستم، دیدم که آن مرد سوار بـر اژدها توسط بالهای شاهین واقعی حمله کرده برای نـابود کـردن خـدایان نزدیـک مـی شـد. امـا مـن، آژداهاک، با میانجیگری این حمله را به جان خریدم و با پهلوان شـگفت انگیـز بـه سـتیز پـرداختم. در آغاز با زخمی کردن بدن های خود توسط پیکان نیزه ها، جوی خون به راه انـداختیم و رخـسار {۵۷} درخشان همچون آفتاب کاخ را دریای خون ساختیم. آنگاه با سلاح های دیگر مدت طولانی بـه جنـگ ادامه دادیم.

با این حال، اطاله کلام چه سودی برایم دارد؟ زیرا سرانجام کـار، نیـستی مـن بـود. از ایـن بحـران غرق عرق شدم و خواب از چشمانم پرید و دیگر زنده به نظر نمی رسیدم. زیرا تعبیر این خـواب جـز

[۴۹۷] - منظور مارآباس کاتینا است. (ا. گ.).

آن نیست که از سوی تیگران ارمنی شدیدا" باید مورد حمله واقع گردیم. ولی غیر از یاری خدایان، کدام یک از شما با سخن و کردار خود برای ما نیک بختی آرزو کرده به مشارکت در پادشاهی ما امید نمی بندد؟».

و با شنیدن پیشنهادهای بسیار سودمند رایزنان، با سپاسگزاری آنان را مورد احترام قرار داد.

۲۷
سخنان رایزنان، تدبیراندیشی او و اجرای بی درنگ آن

«آژداهاک می گوید، ای عزیزان، پس از شنیدن سخنان خردمندانه و حکیمانه، من هم آنچه را که پس از یاری خدایان سودمند می دانم بازگو خواهم کرد. زیرا برای آشنایی با دشمنان و مقاصد آنان هیچ چیز به این اندازه کارساز نیست که کسی با تظاهر به دوستی، خیانتکارانه در اندیشه مرگ شخصی باشد و ما امکان انجام این کار را نداریم، نه گنجهای بسیار و نه سخنان دروغین، بلکه تنها بدین روش که من در صدد اجرای آن هستم می توانیم به مقاصد خود برسیم و آن تدارک اندیشه دام گستری من برای خواهر او تیگرانوهی، زیباترین و عاقلترین زنان است. زیرا اینگونه خویشاوندی سببی با رفت و آمد آزادانه، امکانات گسترده ای برای توطئه چینی نهانی فراهم می سازد و سپس می توان یا با وعده گنج و مقام به نزدیکانش، دستور داد تا او را با شمشیر یا زهر به طور ناگهانی بکشند و یا نزدیکان و والیان او را توسط تطمیع از وی دور ساخته بدین طریق او را به صورت یک بچه ناتوان به چنگ آورد».

خویشاوندان این اندیشه را موثر یافته به اجرای آن اقدام کردند. (آژداهاک) با سپردن گنجی کلان به یکی از زایزنانش وی را با نامه ای (نزد تیگران) گسیل داشت. مضمون نامه به قرار زیر بود.

۲۸
نامه آژداهاک ؛ موافقت تیگران ، سپس فرستادن تیگرانوهی به ماد

«برادر عزیز، تو می دانی که در زندگی این جهان، خدایان چیزی مفیدتر از فزونی دوستان به ویژه دوستان توانمند و دانا به ما اعطا نکرده اند، زیرا در این صورت هیچ شورشی از خارج به درون راه نمی یابد و چنین رخ بدهد بی درنگ دفع خواهد شد و در داخل نیز تعقیب و سرکوب می شود زیرا چنین شرارتی از کسی بر نمی اید. اکنون من با مشاهده این سودمندی ناشی از دوستی ها، خواستار استواری و عمیق هر چه بیشتر علاق موجود میان ما شدم تا هر دو با امنیت یافتن از هر نظر، تمامیت و استواری حکومت هایمان را نگاه داریم. و اگر خواهرت تیگرانوهی، دوشیزه {۵۸}

ارمنستان بزرگ را به ازدواج من درآوری و صلاح بدانی او ملکه ملکه ها گردد، این امر عملی خواهدشد. سلامت باش ای برادر عزیز و هم تاج من».

بدون اینکه سخنم را به درازا بکشم، باید بگویم که پیام آورنده ای می آید و امور مربوط به دوشیزه زیبا را عملی می سازد زیرا تیگران موافقت می کند و خواهرش تیگرانوهی را به ازدواج آژداهاک در می آورد. او بدون آگاهی از این توطئه چینی، خواهرش را به رسم پادشاهان، روانه می کند. آژداهاک پس از ازدواج (تیگرانوهی را) نه تنها به خاطر حیله پنهان در دل خود بلکه به علت زیبایی او، در میان زنانش برتر و سرور می گرداند، اگر چه در باطن مملو از نیرنگ و بدکاری بود.

۲۹

در باره آشکار شدن توطئه و آغاز جنگ و مرگ آژداهاک در این جنگ

پس از این، می گوید {۵۹} زمانی که آژداهاک تیگرانوهی را به همسری گرفت، هیچ کاری را در پادشاهی خود بدون پذیرش او انجام نمی داد و همه چیز را مطابق گفته او مرتب می ساخت و امر می کرد تا همه به رای او فرمانبردار باشند. از آن پس با چنین اقداماتی کم کم به جلب ریاکارانه وی می پردازد. «او می گوید، تو نمی دانی که برادرت تیگران به تحریک زنش زاروهی[۴۹۸] به تو به عنوان بانوی آریائیان حسادت می ورزد. سرانجام این کار چه خواهد بود، اگر من بمیرم و سپس زاروهی بر آریائیان(بانو) گردد و جای الهه ها را نیز غصب کند؟، پس برای تو یکی از این دو انتخاب باقی می ماند، یا برادرت را دوست داشته باشی و نیستی مفتضحانه را برای آرائیان بپذیری یا با درک خیر و صلاح خود چیز مفیدی بیاندیشی و در باره رویدادهای آینده اندیشه کنی».

این نیرنگ پنهان چنین بود که اگر تیگرانوهی مطابق میل پارسی مادی عمل نمی کرد کشته می شد. اما زیباروی دوراندیش با پی بردن به این خیانت با سخنان دلنشین به آژداهاک پاسخ می دهد و توسط نزدیکانیش، شتابان برادرش را از این توطئه آگاه می سازد.

(آژداهاک) سپس دست به کار شده توسط پیام آورندگان (به تیگران پیشنهاد می کند) به منظور ملاقات دوستانه به محلی در مرز مشترک دو پادشاهی بیاید و گویا کار و مذاکرات مهمی وجود دارد که انجام آن ها توسط نامه یا هیئت اعزامی امکان پذیر نبود و تنها با ملاقات رو در رو مراد حاصل می شد. لیکن تیگران با آگاهی از مقاصد هیئت اعزامی هیچیک از اندیشه های آژداهاک را پنهان نگذاشت و از این رو هر آنچه را که در دل داشت توسط نامه ای به او اظهار کرد. بدین سان زمانی که

---

[۴۹۸] - zaruhi

نیرنگ آشکار گردید، دیگر به هیچ سخن و نیرنگی سرپوش گذاردن بر این شرارت امکان پذیر نبود و از این رو اوضاع خصمانه آشکارا وخیم تر شد.

پس پادشاه ارمن سپاهی از نواحی کپدوکیه و برگزیدگان گرجی و آلبانیایی[۴۹۹] و تمام برگزیدگان هایک بزرگ و کوچک گرد می آورد و با تمام قدرت به سمت مادیان می شتابد. خطری که آژداهاک را تهدید می کرد او را وادار کرد تا با جمعیتی نه چندان قلیل به جنگ این ارمنی برود. مخاصمه پنج ماه به درازا می کشد زیرا امکان عملکرد تند و قطعی سلب می شود زیرا تیگران در اندیشه خواهر عزیز خود (تیگرانوهی) بود. او می کوشید تا امکان یابد و تیگرانوهی را آزاد سازد. زمانی که این امر صورت می گیرد زمان جنگ نیز فرا می رسد.

نیزه دار دلاورم را ستایش می کنم که دارای عضوهای هم اندازه و متناسب و بسیار سازگار با یکدیگر و قامتی با زیبایی تمام و چابکی و نیرومندی بی همتا بود. و چرا سخنم را به درازا می کشم؟ در هنگام جنگ زره محکم آژداهاک را به سان آب شکافته، اورا با پیکان پهن نیزه اش به سیخ می کشد و با پس کشیدن دستش نیمی از ریه هایش را به همراه سلاح بیرون می آورد. ولی جنگ شگفت آوری بود زیرا در رویایی دلیران هیچیک بزودی تسلیم نمی شد، از این رو جنگ ساعاتی چند به درازا کشید تا اینکه مرگ آژداهاک کار را به پایان رساند. این رویداد نیک بختانه شکوهی نو برای تیگران به همراه آورد.

۳۰
در باره فرستادن خواهرش تیگرانوهی به تیگراناگرد ، اسکان آنویش[۵۰۰] زن نخست آژداهاک و وضعیت اسیران

نیز چنین گفته می شود که پس از پایان یافتن این کار (تیگران) خواهرش تیگرانوهی را با جمعی کثیر و شایسته پادشاهی به یک آبادی در ارمنستان که تیگران به نام خویش تیگراناگرد {۶۰} ساخته

---

۴۹۹ - آلبانیا یا آلان یا اران سرزمینی بود در شمال غربی ایران و مغرب دریای خزر در قفقاز که امروزه نام دروغین آذربایجان شوروی و جمهوری آذربایجان بر آن نهاده اند. ارمنیان آن را آغوانك ، پارسیان اران، تازیان ارّان و یونانیان آلبانیا می نامند. (ا. گ.).

۵۰۰ - anuysh نام مونث، شکل زند 'a'nosha، پهلوی a'nosh (به معنی مرگ ناپذیر) بعدها مفهوم آن دگرگون شده اکنون بویژه در زبان ارمنی"شیرین" معنی دارد و در میان ارمنیان بصورت anush (آنوش) بعنوان نام زن بکار می رود (ا. گ.).

بود، می فرستد و فرمان می دهد این نواحی در اختیار او قرارگیرد و چنانکه می گویند، طبقه اشرافی وستان {۶۱} در این خطه به عنوان خانواده پادشاهی از تبار او به شمار می رود.

اما آنویش زن نخست آژداهاک و دختران بسیاری از تبار او را همراه با نوجوانان و انبوه اسیران یعنی بیش از یک بیور انسان را (تیگران) در سوی شرقی کوه بزرگ[۵۰۱] تا مرزهای گوغتن اسکان می دهد. اینان عبارتند از: تامبات[۵۰۲]، وسکیوغا[۵۰۳]، داژگوینک[۵۰۴] و دستگردهای دیگر ساحل رودخانه که ورانجونیک[۵۰۵] یکی از آنها می باشد تا روبروی دژ نخجوان[۵۰۶]، سه آبادی- خرام[۵۰۷]، جوغا[۵۰۸] و خورشاکونیک[۵۰۹] در سوی دیگر رود، سرتاسر دشت از اژداناکان[۵۱۰] تا همان دژ نخجوان را نیز به آنان واگذار می کند. ولی زنش آنویش یاد شده را بافرزندانش در انتهای فروریختگی کوه بزرگ در رفاه اسکان می دهد. می گویند، این فروریختگی در اثر یک زمین لرزه سهمگین پیش آمده؛ این را مردانی تعریف می کنند که به فرمان بطلمیوس {۶۲} سفرهای وسیعی انجام داده مکانهای اسکان مردمان و تا حدی نیز دریا و محلهای خالی از سکنه از منطقه حاره[۵۱۱] تا کیمیورون {۶۳} را با اسبریز اندازه گرفتند. خدمتکارانی نیز از همین مادها در اختیار آنویش می گذارد که اینان نیز در دامنه کوه اسکان یافتند.

این مطلب از آوازهای موزون {۶۴} نیز به راستی استنباط می شود و مردمان ناحیه انگورخیز گوغتن[۵۱۲] با رغبت نگهداری کرده اند؛ در این آوازها داستانهای منظومی در باره آرتاشس و فرزندانش بیان می شوند، تبار آژداهاک بطور استعاری یاد شده و آنها را اژدهازاده می نامند، زیرا آژداهاک به زبان ما به معنی اژدها است. بعلاوه (در این آوازها) می گویند که:

---

[۵۰۱] - منظور کوه آرارات است. (ا. گ.).

[۵۰۲] - t'ambat'

[۵۰۳] - vosk'iogha

[۵۰۴] - dazhguynk

[۵۰۵] - vranjunik

[۵۰۶] - خورني به صورت nakh-tchavan ياد مي كند. از شهرهاي باستاني ارمنستان و اكنون مركز جمهوري خود مختار نخجوان است. اين شهر در ناحيه نخجوان در استان واسپوراكان ارمنستان بزرگ واقع بود. (در كنار رودخانه نخجوان)، طبق روايات كهن در سال ۳٦٦۹ پيش از ميلاد توسط حضرت نوح بنا شده است زيرا پس از توفان بزرگ نوح و همراهانش نخست در آنجا از كشتي پياده شده بودند زيرا اين نام داراي دو بخش است: نخ = ناخ (نخست) + ايجوان (محل پياده شدن) يعني نخستين محل پياده شدن. يوسف فلاوي آن را آپواتريون (به يوناني يعني محل پياده شدن) ياد كرده است. (ا. گ.).

[۵۰۷] - khram

[۵۰۸] - jugha يا جلفا از شهرهاي باستاني ارمنستان در كنار رود ارس. اكنون در جمهوري خود مختار نخجوان واقع است. (ا. گ.).

[۵۰۹] - khorshak'unik

[۵۱۰] - azhdanak'an

[۵۱۱] - به ارمني ayretsial حاره، گرم. (ا. گ.).

[۵۱۲] - goghtn

«به افتخار آرتاشس سفره ناهار چید آرگاوان[۵۱۳]
نیز توطئه چید برایش در دهلیز اژدران»

آنگاه می گویند:

«آرتاوازد[۵۱۴] فرزند دلیر آرتاشس[۵۱۵]
بهر کاخ جای کوچکی نیافت
هنگام بنای آرتاشاد[۵۱۶]
گذشت و رفت و ساخت
ماراگرد[۵۱۷] را در ماد»

[«آرتاوازد فرزند دلیر آرتاشس،در زمان بنا شدن آرتاشاد، محل کوچکی برای ساختن کاخ پیدا نکرده می گویند گذشت و رفت، در ماد، ماراگرد را ساخت»] که در دشت موسوم به شارور[۵۱۸] واقع است. همچنین می گویند:

«بانو ساتنیک[۵۱۹] در حسرت آرزو می کرد
گیاه[۵۲۰] آرتاخور[۵۲۱] و جوانه[۵۲۲] تیتس[۵۲۳] را

---

[۵۱۳] - argavan پیشواي تبار ناخاري موراتسان muratsan، يرواند دوم او را به قائم مقامي خود برگزيد. در جنگ با آرتاشس، او را ترك نمود و به آرتاشس پيوست و پيشكش بسيار دريافت كرد. آرتاوازد پسر آرتاشس بر او حسد برد و وي را كشت در يكي از آوازهاي مردمي او به عنوان معشوق ساتنيك معرفي شده. اين نام شايد از are'javan زند باشد. (ا. گ.).

[۵۱۴] - art'avazd نام مذكر ماخوذ از artavazdah پارسي باستان، ashavazdah زند، artavazd پهلوي، معني اصلي آن «كه قداست آن پايدار است». شكل artabaz نيز وجود دارد كه پادشاه اشكاني بوده است. (ا. گ.).

[۵۱۵] - artashes اين نام از شكل پهلوي اشكاني artashas پهلوي ساساني ardashir، artashir و غيره، در پارسي ardshir، وي بنيانگذار (۱٦۰-۱۸۹پ.م.) سلسله پادشاهي آرتاشسيان (۱م.-۱۸۹ پ.م.)بود. (ا. گ.).

[۵۱٦] - 'art'ashat پايتخت باستاني ارمنستان در سده هاي دوم پ.م. تا سده پنجم ميلادي. واقع در استان آيرارات (آرارات) ارمنستان بزرگ اين شهر در زمان آرتاشس اول بر پايه يك آبادي از دوران اورارتو ساخته شده است (سالهاي ۱۸۰ پ.م.). (ا. گ.).

[۵۱۷] - 'marak'ert متشكل از mar به معني ماد، a ميانوند و 'k'ert يعني بنا شده. شهري است افسانه اي. (ا. گ.).

[۵۱۸] - sharur ناحيه اي در استان آيرارات ارمنستان بزرگ. دشت شارور در سمت شمال غرب كناره رود ارس در محل اتصال رود آرپا و ارس واقع بوده اكنون در جمهوري خود مختار نخجوان قرار دارد. (ا. گ.).

[۵۱۹] - 'satenik ظاهرا" مشابه نامهاي مونث ارمني است. (چون آرپنيك، وارسنيك و جز اينها). از اين رو مي توان آن را به دو بخش تقسيم نمود: sat (به معني كهربا) و'enik (پسوند نام ساز) . ساتنيك دختر پادشاه اران، زن آرتاشس و ملكه ارمنستان بود. (ا. گ.).

[۵۲۰] - **گياه** در برابر واژه خاوارت 'khavart به كار رفته است. (ا. گ.).

[۵۲۱] - ar'takhur. به يادداشت شماره ٦۵ مالخاسيانتس نگاه كنيد. (ا. گ.).

از زیر بالین[۵۲۴] آرگاوان {۶۵}».

اکنون تو در اینجا دیگر در شگفت نمی مانی که چگونه مطالب درست را تعریف کردیم و داستان مبهم در باره اژدهایان را توضیح دادیم که بر فراز آزاد ماسیس {۶۶} زندگی می کنند.

۳۱
اینـکه تبار او کدام اسـت و چه قومهایی از اینان منشعب شدند

چنانکه برای من تاریخنگار، روایت موثق در باره تیگران اول و اصلی و کارهایش دلنـشین اسـت، یاد کردن روایات مربوط به تیگـران یروانـدیان و کارهـا و داسـتانهای مربـوط بـه او نیـز بایـد بـرای خواننده دلپذیر باشد. از این رو من دوست دارم بر پایه رتبه دلاوری، اینگونه برشمارم: هایـک. آرام، تیگران، زیرا دلیران اخلاف دلیران هستند اما در باره کسانی که بین آنان بوده اند هر که هرگونه مـی خواهد بنامد. گفته ما از نظر اساطیر نیز درست است. آرامازدی[۵۲۵] وجود ندارد اما برای آنان که میـل دارند بشنوند آرامازد هـست، مـی گـویم کـه چهـار آرامـازد وجـود دارد کـه یکـی از آنهـا آرامـازد تاس {۶۷} می باشد. بدین سان بسیاری از افراد وجود دارند که نامشان تیگران است ولی او تنها و تنها هایک زاده ای است که آژداهاک را کشت و خانه و کاشانه وی و آنویش مادر اژدهایان را بـه دسـت آورد و کوروش را با کمال میل و خوشنودی به عنوان یار خود داشته حکومتهای مـاد و پـارس را بـه چنگ آورد.

فرزندان او عبارتند از باب، تیران، واهاگن {۶۸} ، که افسانه های کشورمان در باره وی چنین می گویند:

«آسمان درد زایمان می کشید، زمین درد زایمان می کشید،
دریای سرخ نیز درد زایمان می کشید،
درد زایمان در دریا
نی های سرخ فام را نیز فرا گرفته بود.

---

[۵۲۲] - **جوانه** در برابر واژه khavardsi به کار رفته است. (ا. گ.).
[۵۲۳] - t'its، در این باره به یادداشت شماره ٦٥ مالخاسیان نگاه کنید. (ا. گ.).
[۵۲۴] - **بالین** در برابر واژه bardz به کار رفته است. در این باره به یادداشت شماره ٦٥ مالخاسیانتس نگاه کنید. (ا. گ.).
[۵۲۵] - aramazd شکل ارمني اهورامزدا است. (ا. گ.).

از درون نی دودی زبانه می کشید
از درون نی آتش بلند می شد
و از شعله بیرون می جهید
نو جوان زرین مو می دوید
موهای آتشین داشت
ریشی شعله ور
و چشمانی چو خورشید.».

ما با گوشهایمان شنیدیم که برخی ها چگونه آن را (به همراهی تنبور می خواندند. پس از آن در آواز می گفتند که با چند اژدها جنگید و بر آنها پیروز شد و چیزهای بسیار همانند با دلاوری های هرکول[۵۲۶] در باره او می خواندند. اما چنین نیز می گویند که او تبدیل به خدا شده بود و در گرجستان مجسمه ای به قامت او برپا کرده با نثار قربانیان آن را گرامی می دارند.

واهونیان[۵۲۷] از تبار او هستند. آراونیان[۵۲۸] از فرزند کهتر او آراوان[۵۲۹]پدید آمده اند. فرزند او آراون نام داشت و فرزند او نرسه[۵۳۰] و فرزند او زاره[۵۳۱] بود، اقوام موسوم به زارهاوانیان[۵۳۲] از تبار وی هستند. نخستین فرزند (زاره) آرموگ[۵۳۳]، فرزند وی نیز باگام[۵۳۴]، فرزند او واهان[۵۳۵]، فرزند او نیز واهه بود[۵۳۶]. وی با شورش در برابر اسکندر مقدونی به دست او می میرد.

از اینجا تا پادشاهی واغارشاک در ارمنستان، چیز موثقی برای گفتن برایت ندارم، زیرا در اثر رویداد شورشها و بلواها برای تصاحب کشور ما یکی پیش از دیگری اقدام می کرد. بدین علت نیز آرشاک بزرگ به آسانی وارد ارمنستان شده برادرش واغارشاک را بر تخت پادشاهی ارمنستان نشاند.

۳۲

---

[۵۲۶] - هرکول، یونانی هرکولس و یا هراکلس محبوب ترین پهلوان افسانه ای یونان رومی که بخاطر زور فوق العاده و دلاوری هایش معروف است پسر زئوس و آلکمن (Alcmene). (ا. گ.).

[۵۲۷] - vahunian خاندان اشرافی ارمنی صاحب بخش غربی **تارون**، با مرکز آشتیشاد. آنان با ۱۰۰۰ سرباز در سپاه شاه شرکت می کردند. (ا. گ.).

[۵۲۸] - ar'avenian، خاندان اشرافی ارمنی. سرزمین موروثی آنان احتمالا" در شیراك استان آیرارات واقع بود. آنان با ۳۰۰ سرباز در سپاه شاه شرکت داشتند. (ا. گ.).

[۵۲۹] - ar'avan

[۵۳۰] - nerseh از شکل پهلوی nerseh، پارسی نرسی. (ا. گ.).

[۵۳۱] - zareh نام ایرانی، شکل پارسی zarah. (ا. گ.).

[۵۳۲] - zarehavan، خاندان اشرافی ارمنی صاحب منطقه هفتم از استان پارسکاهایك یعنی زارهاوان بودند. آنان با ۳۰۰ سرباز در سپاه شاه شرکت می کردند. (ا. گ.).

[۵۳۳] - armog

[۵۳۴] - bagam

[۵۳۵] - vahan مختصر شده vahagn و یا از واژه vahan ارمنی به معنی سپر. (ا. گ.).

[۵۳۶] - vahe، در پارسی باستان vahya،اوستایی vahyah (بهترین). (ا. گ.).

اینکه نبرد ایلیاد {۶۹} در زمان توتاموس[537] رخ دادو زارمایر[538]
ما با سپاه کوچک حبشی[539] در آنجابود و در همان جا مرد

این دو (امر) است که به واسطه کنجکاوی تو باعث زحمت و نگرانی ما شده است، خلاصه گویی و تندگویی، آن هم شیوا و روشن چون سخنان افلاطونی، بری از دروغ، مملو از راستی و بدین سان یکباره از نخستین آدم تا روزگار تو را تعریف کنم. زیرا (خداوند) که همه چیز را آفرید، او که با یک نگرش و در یک چشم به هم زدن می توانست همه چیز را هستی بخشد، چینن نکرد، بلکه روزها و نظامی برای آفریدگان تعیین نمود، زیرا برخی آفریده روز نخست هستند، برخی نیز به روزهای دوم، سوم و روزهای بعد تعلق دارند. و بدین وسیله تعالیم روح القدس را به ما می آموزند تا چنین نظامی را حفظ کنیم. ولی ما آرزوی تو را بیرون از مرز کتاب مقدس می یابیم تا هر چیزی یکباره و به راستی برایت گفته شود. اما باید یا به تفصیل بنویسیم تا مطابق میل تو باشد و یا به اختصار که دلخواهت نخواهد بود. زیرا به علت شتاب تو ما چیزی در باره مقدونی[540] ننوشتیم و نه چیزی در باره نبرد ایلیاد در جای خود یاد کردیم و در اینجا می افزاییم. حال که تاریخ های مهم و شایسته ذکر را در پایان (کتاب نخست) می افزاییم و اینکه افزودن آنها در اینجا مناسب است یا خیر، نمی دانیم که نگارنده ای دانا یا بی استعداد تلقی خواهیم شد؟

و کدام یک از این سخنان باید پیشتر بیاید، در صورتی که گفته های هومر که داستان هایی در باره نبرد ایلیاد در زمان توتاموس پادشاه آشور هستند، مقدم نباشند. و زارمایر ما که فرمانبردار آشور بود و با مردان کمی به همراه سپاه حبشی به پریاموس[541] کمک کرد و با جراحت برداشتن از دلاوران هلنی در آنجا مرد ولی میل داشتم تا به دست آشیل[542] کشته می شد و نه به دست دلاوری دیگر.

---

[537] - Teutamos پادشاه آشور، بیستمین جانشین نینیاس که Tautanes نیز خوانده مي شد. پادشاهي او همزمان با جنگ تروا بود و پریام ماموریني نزد وي فرستاد تا از او درجنگ با یونانیان یاري بخواهد. توتاموس درخواست او را پذیرفت و ده هزار سرباز حبشي، ده هزار تن از مردم شوش و دویست ارابه جنگي در اختیار او گذاشت. فرماندهي این قوا با ممنون (Memnon) پسر تیتونوس (Tithonos) بود و این در واقع تفسیري از افسانه ممنون است که به آن جنبه تاریخي داده شده. در ارمني این نام به صورت t'evt'amos خوانده مي شود. (ا. گ.).

[538] - zarmayr نام مذکر ارمني است. مي توان دو بخش براي آن قائل شد. zarn (از فعل zarmanal به معني در شگفت ماندن) و ayr(به معني مرد) که جمعا" به معني "مرد شگفت انگیز" مي باشد. این نام را خورني به کار برده و در تاریخ بار دیگر تا سده ۱۹ یاد نشده است. (ا. گ.).

[539] - یا اتیوپیایي، خورني چنین نام مي برد. (ا. گ.).

[540] - منظور اسکندر مقدوني است. (ا. گ.).

[541] - priam در ارمني periamos یکي از پسران لائومدون و جوانتر از همه آنان. آوازه او بیشتر از آن جهت است که جنگ تروا در زمان او رخ داد، او در آن زمان پادشاهي سالخورده و پیر بود. در ایلیاد هومر آگاهي مختصري از پریام پیش از جنگ تروا ذکر شده است. (ا. گ.).

[542] - Achille، آشیل، در ارمني ashiles، پسر Pele'e پادشاه شهر Phthie در تسالي بود. از طرف پدر نسب به زئوس مي رسانید و مادر او ربه النوع تتیس، دختر Oce'anos خداي اقیانوس بود. افسانه او یکي از غني ترین و در عین حال قدیمیترین اساطیر یوناني است. تنظیم و انتشار ایلیاد موجب شهرت این داستان مي باشد و موضوع آن تسخیر تروا نبوده بلکه خشم آشیل این حادثه را که در طي آن سپاهیان یونان نابود شدند به وجود آورد. (ا. گ.).

«کتاب نخست نسب نامه بزرگان ارمن به پایان رسید»

در باره آژداهاک بیوراسب

این چه علاقه ای است که به افسانه های پوچ و بی معنی آژداهاک بیوراسب {۷۰} داری، یا اینکه چرا ما را به خاطر افسانه های ناپرورده و ناپسند و به ویژه بی معنـی پارسـی بـه زحمـت مـی انـدازی، افسانه هایی چون نخستین نیکوکاری ناپسند او، خدمتگزاری دیوان برای وی، ناتوانی در غفلت از خطا و دروغ، بوسه زدن بر شانه ها و زاده شدن اژدهایان از آنجا، آنگاه گسترش شرارت، کـشتن انـسان بـه خاطر شکم. سپس بستن او با سیم های مسی بـه دسـت شخـصی فریـدن[۵۴۳] نـام و بـردن وی بـه کـوهی موسوم به دمباوند[۵۴۴]؛ آنگاه خوابیدن فریدون در راه و کشان کـشان بـرده شـدن او بـه تپـه بـه دسـت بیوراسب. بیدار شدن فریدون و بردن او به غاری و بستن وی و قرار دادن خویشتن به صورت مجـسمه ای در برابر او که از آن هراسناک شده تابع زنجیر هایش گردد، از این رو نمـی توانـد خـارج شـود و دنیا را نابود سازد.

چه نیازی به این افسانه های دروغ داری یا اینکه چنین احادیث ساختگی بی معنی و بی خردانـه بـه چه کار می آید؟

آیا اینها افسانه های روان و روشن یونانی هستند که استعارا" واقعیات درست را در دل خود داشته باشند؟ ولی تو به ما می گویی که به این بی محتوایی معنی و مفهوم و ناآراستگی، آرایش و زیبندگی ببخشیم. من عینا" برایت تکرار می کنم؛ چه نیازی به اینها داری؟ و این چه شوقی اسـت کـه چیزهـای ناپسند می خواهی که باعث زحمتی جدید برای ما می شود؟ ما این را به علت سن نوجوانی تو و ناشی از تمایلات خام و بی تجربه می دانیم. از این رو بگذار اینجا نیز میل تو را انجام داده باشیم و آرزویت را برآورده کنیم.

توضیح آنچه که در باره بیوراسب موثق است

اکنون گفتار افلاطون را عینا" بیان می دارم: « آیا برای دوستدار، مُنِ دیگری وجود دارد؟» زیـرا که واقعا" کسی نیست. غیر از چیزهای ناممکن دیگر که برایت امکان ناپذیر ساختیم این را هـم انجـام می دهیم. زیرا آن روایات و اعمال ایشان را که ما می گوئیم و به واژه آنکه شنیدن آنها باعـث ملالـت ما می شد، امروز به دست خود می نگارم و به بی محتوایی آنان معنی و مفهوم می دهم و رویـدادهای بسیار کهن و نامفهوم بـرای آنهـا را اینـک توضـیح مـی دهـم تنهـا بـرای اینکـه اینـان باعـث شـادی و

---

[۵۴۳] - خورني فریدون را به صورت he'ruden (هرودن) آورده است. (ا. گ.).

[۵۴۴] - خورني کوه دماوند را به صورت de'mbave'nd آورده است. (ا. گ.).

سودمندی برای تو گردند. لیکن نفرت ما را نسبت به این گونه روایات بدان که نه در کتاب نخست جا دادیم و نه حتی آنها را شایسته نگارش در کتاب آخر یافتیم، بلکه مجزا و جداگانه، من اینگونه آغاز می کنم.

آژداهاک بیوراسب، نیای آنان (پارسیان) معاصر نمرود است. زیرا زمانی که زبان ها بر پهنه گیتی گسترش یافتند، این امر به گونه ای آمیخته به هم و بدون رهبران صورت نگرفت بلکه گویی به عنایت و لطف خداوندی، رهبران و پیشوایان تعیین شده هر یک از آنان به فراخور نظم و قدرتشان سامان خود را به ارث برد. و من نام اصلی این بیوراسب را کنتاورس پیوریدا[٥٤٥] می دانم که در یک متن کلدانی یافته ام. او نه آنقدر به خاطر دلاوری که به علت توانمندی و ورزیدگی اش زیر فرمان نمرود رهبری قومش را در دست داشت و می خواست نشان دهد که همه باید از زندگی عمومی برخوردار باشند؛ او می گفت که هیچکس نباید مالکیت خصوصی داشته باشد بلکه همه چیز باید عمومی باشد. هر سخن و هر عمل او آشکار بود؛ هیچ چیز را مخفیانه نمی اندیشید، بلکه تمام رازهای پنهان دلش را به زبان می آورد؛ و تبیین می کرد که نزدیکان، چون روزها، شبها نیر نزد او آمد و شد داشته باشند و به اصطلاح نیکوکاری ناپسند او همین امر است.

و چون در ستاره شناسی توانا بود می خواست شرارت را نیز به حد کمال بیاموزد ولی این امر برای او غیر ممکن بود، زیرا چنانکه در بالا یادآور شدیم، برای فریب مردم عادت داشت در نهان کار نکند، از این رو امکان فراگیری چنین شرارت کامل و افراطی وجود نداشت، برای این آموزش تدبیر تلخی می اندیشد، اینکه گویا درد سختی در شکم دارد و به هیچ وسیله ای شفا نمی پذیرد مگر توسط سخن و نام خوفناکی که هیچ کس بدون احساس خطر نمی تواند آنرا بشنود. و روان پلید کارآزموده که از آن شرارت تراوش می کرد، با گذاردن سر خود بر شانه های بیوراسب در خانه و میدان ها در گوش او نجوا می داد و فنون پلید به وی می آموخت. افسانه ها در باره او می گویند که بچه[٥٤٦] شیطان با خدمت به او امیالش را انجام می داد و بعدا" با دریافت پاداش به خاطر آن، شانه اش را می بوسید.

باری، رویش اژدها یا کلا" اژدها شدن بیوراسب که گفته می شود همین است. زیرا او به قربانی کردن مردمان بیشماری برای دیوها پرداخت. از این رو مردم از او متنفر شدند و برای سرکوبی او هم داستان گشتند. وی به سوی کوه یاد شده گریخت. آنگاه که تعقیب او شدت یافت، گروه همراه وی از هم پاشید و متفرق شد؛ تعقیب کنندگان با این رویداد ترغیب شده چند روز در آن مکان به استراحت پرداختند. لیکن بیوراسب با گردآوری دوباره سپاه پراکنده خود ناگهان بر آنان می تازد و

---

[٥٤٥] - K’ent’avros p’yur’ida یا Centaur Piurid اینکه خورني پيوريدا را با بيوراسب يكسان دانسته چگونه مي توان توجيح كرد؟ زيرا بخش زيرين بدن Centaur همانند اسب بود حال آنكه بيوراسب به معني "دارنده ده هزار اسب" مي باشد. (ا. گ.).

[٥٤٦] - خورني واژه ’tchut (چوت) به معني جوجه را به كار مي برد. (ا. گ.).

زیان های بزرگی وارد می سازد. با این حال مردم پیروز می شوند و بیوراسب را وادار به گریز می کنند. آنگاه آنان به او می رسند و در نزدیک کوه وی را می کشند و در یک چاه و گودال بزرگ گوگردی می افکنند.

کتاب دوم

تاریخ میانه پیشینیان ما

۱

اینک با آغاز کتاب دوم خود برایت می نویسم که در کشور ما چه کارهای خاصی صورت گرفته اند و به ترتیب از پادشاهی اسکندر تا پادشاهی مرد دلاور و مقدس تیرداد بزرگ و کارهای مملو از دلاوری و بی باکی. حکمت و انتظام را که به دست هر یک از آنان (با آغاز) از پادشاه آرشاک پارسی و برادرش واغارشاک که به پادشاهی بر ما گماشت و از دیگر پادشاهان کشور ما که پس از وی اخلاف او به شمار می روند و حکومت موروثی آرشاک که آرشاگونی نامیده شد، و هر یک از آنان به ترتیب جانشین پادشاه می گردید، لیکن دیگران و قومشان فزونی می یافتند، حکایت می کنم. با این حال آنچه را که برای ما ضروری است می نگارم و بقیه را باقی می گذارم. زیرا آنچه که در باره مردمان دیگر از جانب بسیاری افراد گفته شده کافی است.

زمانی که اسکندر مقدونی فرزند فیلیپ و المپیادا، بیست و چهارمین نفر پس از آشیل بر سراسر گیتی چیره گردید، خود می میرد لیکن حکومتش را برای افراد زیادی باقی گذارده وصیت می کند که حکومت همه آنان مقدونی نامیده شود. پس از آن سلوکیوس[۵۴۷] بر بابل پادشاهی کرد و حکومت را از دیگران غصب نموده پارتیان[۵۴۸] را با جنگی بزرگ به اطاعت خویش در آورد و بدین علت به نیکانور[۵۴۹] (فاتح) ملقب گردید. وی پس از سی سال زمامداری، پادشاهی را برای فرزندش آنتیوک[۵۵۰] که ملقب به سوتر بود به ارث گذاشت. او نوزده سال (پادشاهی کرد). آنتیوکوس[۵۵۱]

---

۵۴۷ - Seleucus یا سلوکوس سردار اسکندر مقدوني ملقب به نیکاتور (Nikator) به معني فاتح ۳۱۲-۲۸۰ پ.م.) پایه گذار سلسله سلوکي آسیا (پس از تصرف بابل در ۳۱۲-۳۱۱ پ.م.) بود. (ا. گ.).

۵۴۸ - منظور خورني از پارتیان شاید هندیان باشد که سلوکوس در سال ۳۰٤ پ.م. با آنان جنگید. شاید هم پارسیان مورد نظر باشند. (ا. گ.).

۵۴۹ - Nik'anovr، نیکانور به معني پیروز و فاتح نادرست است و این واژه در نزد چند تاریخنگار دیگر از جمله منابع یوناني به چشم مي خورد. گونه درست آن nikator (پیروز، فاتح) است. (ا. گ.).

۵۵۰ - Antiochus آنتیوخوس اول پادشاه سلوکي ۲۸۱-۲٦۱ پ.م.) مشهور به سوتر (Soter منجي) پسر سلوکوس اول. (ا. گ.)

۵۵۱ - آنتیوخوس دوم پادشاه سلوکي (۲٦۱-۲٤٦ پ.م.) مشهور به تئوس Theos (خدا). (ا. گ.).

ملقب به توس[552] ده سال جانشین او گردید. لیکن پارتیان در سال یازدهم شورش می کنند و از زیر فرمان مقدونیان بیرون می آیند. بدین سان آرشاک دلاور[553] به پادشاهی می از نژاد ابراهیم و از فرزندان کتورا[554] بود و این سخن خداوند خطاب به ابراهیم جامه عمل می پوشد که: «از تو پادشاهان ملل زاده خواهند شد»[555].

۲

پادشاهی آرشاک و فرزندانش؛ نبرد با مقدونیان و دوستی با رومیان

چنانکه گفتیم، شصت سال پس از مرگ اسکندر[556]، آرشاک دلاور در شهری به نام بهل با مک {۷۱} در کشور کوشانیان[557] بر پارتیان شاهی کرد. با جنگ های سخت و دشوار سرتاسر شرق را تصرف می کند و مقدونیان را نیز از بابل می راند. او آگاه می شود که رومیان نیرومند گشته بر سرتاسر غرب و دریا (حکومت می کنند) و معادن زر و سیم را از اسپانیائیان غصب کرده با پیروزی بر گالاتیان[558] آنان و نیز پادشاهی آسیائیان را زیر فرمان خود در آورده اند. (از این رو آرشاک) با فرستادن سفیران خواستار هم پیمانی می شود تا (رومیان) به مقدونیان یاری ندهند، (و از جانب خود قول می دهد) سالانه صد آنکار[559] تنها به عنوان هدیه و نه خراج بپردازد.

---

[552] - tevos.

[553] - حکومت آرشاك یا اشك در ۲٤۷(تا ۲۱۷ پ.م.) آغاز گردید. آگاهي خورني در باره مرگ آنتیوخوس تئوس و آغاز حکومت آرشاك درست است اما مدت حکومت آنتیوخوس را بسیار کوتاه یاد کرده است. (ا. گ.).

[554] - کتورا یا قطوره زن ابراهیم پس از مرگ سارا بود. (سفر پیدایش ۱-۲۵). (ا. گ.).

[555] - «و ترا بسیار بارور نمایم و امت ها از تو پدید آورم و پادشاهان از تو به وجود آیند». سفر پیدایش ٦-۱۷. (ا. گ.).

[556] - خورني ٦۰= ۱۰ + ۱۹ + ۳۱ را در نظر دارد. در حالي که اگر آغاز پادشاهي آرشاك را سال ۲٤۷ پ.م. بدانیم (بنا به نظري دیگر ۲۵۰ پ.م.)، ۷٦ (و یا ۷۳) سال به دست خواهد آمد (از سال ۳۲۳). بنابر این خورني تقریبا" سالهاي میان سال مرگ اسکندر تا آغاز حکومت سلوکیان (۳۲۳ تا ۳۱۱) را حساب نکرده است. این نظریه نیز وجود دارد که آغاز حکومت سلوکي را ۳۲۲ و به قدرت رسیدن پارتیان را در ۲٦۰ مي داند بنابراین فاصله ٦۰ سال به دست مي آید. (ا. گ.).

[557] - "سرزمین کوشان" اغلب در متون ارمني به کارمي رود و به گونه اي مبهم به آسیاي مرکزي دلالت دارد و گاهي کوشانیان با هون ها برابر مي گردند. (ا. گ.).

[558] - گالاتیان مردمان سرزمین گالاتیا در آسیاي صغیر بودند که به سال ۲۵ پ.م. به تصرف رومیان در آمد . مرکز سرزمین آنان انکورا (یا آنقره، آنکارا) نام داشت. (ا. گ.).

[559] - کانکار مقیاس وزني برابر با ٤۵ کیلوگرم بود. تقریبا" معادل یك قنطار است. (ا. گ.).

بدین سال او سی و یک سال زمام امور را در دست داشت، پس از او فرزندش آرتاشس[۵۶۰] بیست و شش سال حکم می راند. آنگاه فرزند وی آرشاک که به کبیر ملقب است جانشین او می گردد[۵۶۱]؛ با دمتری و آنتیکونوس فرزند دمتری می جنگد که با سپاه مقدونی در بابل به او حمله می کند و در نبرد به اسارت در آمد؛ آرشاک او را دستگیر کرده با زنجیرهای آهنین به سرزمین پارتیان می برد؛ و بدین سبب ملقب به سیریپیندس {۷۲} می گردد[۵۶۲]، اما برادرش آنتیوکوس سیدیایی[۵۶۳] با آگاهی از رفتن آرشاک، سوریه[۵۶۴] را متصرف می شود، لیکن آرشاک همراه دوازده بیور سپاهی دگر بار باز می گردد؛ آنتیوکوس با گرفتاری سخت در فصل زمستان، در تنگه ای با او روبرو می شود و همراه سپاهیانش نابود می گردد و آرشاک بر یک سوم از گیتی دست می یابد. آنگونه که از (کتاب) چهارم تاریخ معتبر هرودوت {۷۳} بر می آید،جهان به سه بخش تقسیم شده و آنها را اروپا، لیبیا و آسیا می نامد که آرشاک آنرا به چنگ آورد.

۳
به پادشاهی رساندن واغارشاک
در ارمنستان

آنگاه برادرش واغارشاک را به پادشاهی ارمنستان می رساند و شمال و غرب را مرز وی تعیین میکند. او چنانکه در کتاب نخست یادآور شدیم مردی دلاور و اندیشمند بود و مستقلا" در سرزمین خود حاکم شد و تا آنجا که امکان پذیر بود در سرزمین ما نظام حکومتی استوار ساخت؛ ناخارار نشین هایی تعیین نمود و برای این ناخارارنشین ها از میان مردان شایسته پیشوایانی برگزید که از نسل نیای ما هایک و دیگران بودند.

پس از فرمانبردار ساختن مقدونیان، زمانی که جنگ پایان یافت، پارتی دلیر دست به انتظام و آبادانی زد؛ پیش از هر چیز نیکی های شامبات باگارات[۵۶۵] سردار دانا را که از یهودیان بود چنین

---

۵۶۰ - احتمالا" منظور خورني اردوان برادر زاده آرشاك است که در مرز سده هاي سوم و دوم پیش از میلاد حکومت کرد. زیرا بعضي نویسندگان قدیم تیرداد اول برادر آرشاك را با او اشتباه کرده وقایع سلطنت او را به آرشاك نسبت داده اند. اردوان پسر تیرداد اول بود که (۲۱٤ تا ۱۹٦ پ.م. حکومت کرد و ظاهرا" خورني تیرداد را به جاي اشك اول فرض نموده است (که از سال ۲٤۷ تا ۲۱٤ پ.م. پادشاهي کرد. یعني حدود ۳۳ سال). (ا. گ.).

۵۶۱ - شاید منظور مهرداد اول باشد که از ۱۷٤ تا ۱۳٦ پ.م. حدود ۲۸ سال پادشاهي کرد. (ا. گ.).

۵۶۲ - دمیتریوس دوم نیکاتور در سال ۱٤۱ اسیر شد (حکومتش ۱٤٦ تا ۱۲۵ پ.م.). (ا. گ.).

۵۶۳ - آنتیوخوس هفتم (Antiochus VII Sidetes) یا آنتیوخوس سیدت پادشاه سلوکي (۱۲۹- ۱۳۸ پ.م.). (ا. گ.)

۵۶۴ - خورني به صورت آسوریك Asorik به کار مي برد .سرزمین باستاني در خاور نزدیك، میان درياي مدیترانه و فنیقیه، میانرودان بابل، صحراي عربستان و یهودیه و کیلیکیه و کوماگن. تقریبا" مطابق با سرزمین آشور. کشور سوریه امروزي بخشي از آن را تشکیل مي دهد. (ا. گ.).

۵۶۵ - shambat'- bagarat'

پاداش داد که به طور موروثی صاحب مقام تاجگذاران آرشاگونیان باشند و چنین مقرر کرد که خاندان او به نام وی باگراتونی نامیده شود و اکنون ناخارارنشین بزرگ در کشورمان بشمار می رود. زیرا این باگارات نخستین کسی بود که پیش از جنگهای آرشاک دلاور در برابر مقدونیان زمانی که در دربار او به سر می برد داوطلبانه جان خویشتن را برای واغارشاک در طبق اخلاص نهاد. آنگاه در نواحی غربی (کشورمان) جایی که زبان ارمنی روان نبود او را والی و فرمانروای بیورها و هزاران نفر تعیین کرد.

اینک دگربار توجه خود را به واغارشاک معطوف ساخته جنگ او را در برابر پونتیان و نبرد پریوگیا و پیروزیش را روایت می کنیم.

۴

اینکه چگونه واغارشاک دلیران ارمنی را متحد ساخت و بر هم پیمانان مقدونی تاخت

پس از جنگ آرشاک در برابر مقدونیان زمانی که او بابل و (سرزمین های واقع در) سرزمین های شرق و غرب آشور را متصرف شد، واغارشاک نیز از آترپاتکان و سرزمین میانی ارمنستان، از مردان نامی و دلاور، باگارات یاد شده و دلیران زیر دست او، جوانان کناره دریا که نژاد گغام و کنعانیان بودند واز اخلاف شارا[۵۶۶] و گوشار[۵۶۷] و از نزدیکان آنها سیساکیان[۵۶۸] و کادمیان[۵۶۹] با نزدیکانش سپاهی گران گرد آورد و تقریبا" نیمی از سرزمین ما را تصرف کرد. او به کشور ما بالاتر از سرچشمه های متسامور[۵۷۰] و در ساحل یراسخ[۵۷۱] در نزدیک آرماویر[۵۷۲] که بلور [۵۷۳]نامیده می شود

---

[۵۶۶] - shara

[۵۶۷] - gushar

[۵۶۸] - sisak'ian

[۵۶۹] - k'admian

[۵۷۰] - medsamor متشکل از دو بخش meds(بزرگ) و mor(مرداب) میانوند a براي اتصال دو بخش به کار مي رود. پس معني این واژه مرداب بزرگ است. (ا. گ.).

[۵۷۱] - yeraskh یا رود ارس. این رود در ارمني به صورت هاي یراسخ، آراکس و آراز، در منابع یوناني و رومي به صورت آراخس، آراخیس، در منابع پارسي و تازي و ترکي به صورت آراز، نهرآراز، رازرس در گرجي به گونه راخسي، آرزي و آرس به کار رفته است. خورني نام یراسخ را ناشي از نام یراست نوه آرامائیس مي داند (خورني کتاب نخست باب ۱۲). آجاریان نام آراکس را منشعب از افعال کوفتن و زدن مي داند، در زبان یوناني به معني خروشیدن است و در روزگار باستان این نام را به خاطر خروشندگي رود به آن نهاده اند. (ا. گ.).

[۵۷۲] - armavir شهري است در دشت آرارت کنار ارس که بنا به نظر خورني (کتاب اول، باب ۱۲) آرامائیس به نام خود ساخته است. این شهر توسط آرگیشتي اول پادشاه سلسله ساردوریان یا آراراتیان (نامزد به اورارتو) (۷۸۶- ۷۶۰ پ.م.) به نام آرگیشتي هینیلي یا آرگیشتي خینیلي بنا شده (۷۷۶ پ.م.) بعدها آرماویر نام یافته است و در ۱۸۹ پ.م. پایتخت آرتاشس نخست گردید. (ا. گ.).

[۵۷۳] - blur به معني تپه. (ا. گ.).

می رسد. روزهای زیاد قابل توجهی را در آنجا به سر می برد زیرا چنانکه باید گفت، از نظم و انتظام آگاهی نداشت.

و از آنجا، (سپاهیان را) از تمامی نواحی کشورمان متحد ساخته به مرزهای خاغتیک {۷۴} می رسد. زیرا لازیکاپونتوس[۵۷۴]، پریوگیا[۵۷۵]، ماژاک و دیگران با ناآگاهی از نبردهای آرشاک پیمان دوستانه استوار با حکومت مقدونیان را حفظ می کردند. بدین سان شخصی به نام مورپیوغیکس[۵۷۶] با اتحاد جناحهای یاد شده برای جنگ با واغارشاک آماده می شود. آنان در نزدیک تپه قله- سنگی مرتفع به یکدیگر می رسند که اکنون کولونیا نام دارد و به نزد یکدیگر آمده چند اسبریز از هم فاصله داشتند. آنگاه طرفین روزهای متمادی به استحکام سنگرهایشان پرداختند.

۵

نبرد مورپیوغیکس و مرگ او در اثر ضربه نیزه

چند روز پس از استحکام مواضع، طرفین نبرد را آغاز کردند و حمله از سوی ما انجام شد، مورپیوغیکس خواه ناخواه جبهه سپاهش را متشکل ساخت و با حمله جسورانه پیش تاخت. زیرا او مردی دلیر با اندام های بلند و متناسب بود و به تناسب بدنش نیروی شگرفی داشت و توسط برنج و آهن محفوظ و توسط محافظ های مسلح نخبه احاطه شده بود، لذا مردان دلیر و برگزیده کمی از سربازان واغارشاک را به زمین نمی غلتاند و نمی کوشید خود را به نزد پادشاه ارمنی که میان گروه بزرگ مسلح مستقر بود، برساند و با نزدیک شدن موفق به پرتاب نیزه ای شد زیرا دراز و قوی بود، بسان پرواز پرندگان تیز بال نیزه را پرتاب کرد. با این حال مردان دلیر و نامی از نسل های هایک و سنکریم آسورستان درنگ نکردند و به ضرب نیزه آن دلاور را به قتل رساندند و سپاهیانش را به گریز واداشتند؛ با جاری شدن جویهای خون، زمین را به سان سیل باران آبیاری کردند. آنگاه این سرزمین با تصرف به دست واغارشاک به آرامش رسید و خطری که از جانب مقدونی تهدید می کرد، برطرف شد.

---

۵۷٤ - خورني به صورت ghazika ياد مي كند. (ا. گ.).

۵۷۵ - يا فريجيه Phrygia. (ا. گ.).

۵۷٦ - morpiughik’es يا مور پيوليكس ظاهرا" ناشناخته است. (ا. گ.).

۶
اینکه واغارشاک چگونه شمال و غرب کشورمان را سامان بخشید

واغارشاک پس از انجام این کارها نواحی ماژاک، پونتیان و یگریان {۷۵} را سر و سامان داده از دامنه کوههای پارخار[۵۷۷] و از میان تایک[۵۷۸] به سمت شمال، به محلهای پر جنگل، مرطوب، مه آلود و پر خزه می رود، این سرزمین را به نحوی سر و سامان می دهد و نواحی کوهستانی و گرمسیر را برای پادشاهیش متعادل می سازد {۷۶} و برای مواقعی که در تابستان به شمال برود، در آنجا اقامتگاههای ییلاقی می سازد. دو دشت هموار جنگلی را به رغم کوههایشان به دو ستورگاه و چند نخجیرگاه تبدیل کرده گرمی کوغ[۵۷۹] را توسط باغها و بوستانها تعدیل می کند. از آنجا که برای نگارش مطالبی مفصل و روشن در مورد این شخصیت عزیز احتیاط و وسواس فراوان دارم لذا بدون توجه به شیوه و سبک بیان، جاها را به درستی یاد کردم بگونه ای که پیوند دوستی با این شخص شگفت انگیز نگسلد.

او در اینجا قوم وحشی کوچ نشین را فراخواند. آنها در دشت شمالی و در دامنه کوه بزرگ فققاز، در جلگه ها و دره های طویل و ژرفی که از سوی جنوبی کوه تا دهانه دشت بزرگ کشیده می شوند، زندگی می کردند[۵۸۰]. او به آنان توصیه می کند تا راهزنی را کنار گذاشته خیانت به مردمان را متوقف سازند و از فرمان و خراجگزاری دربار اطاعت نمایند تا دگربار آنان را ببیند و با نظامی زیبا، پیشوایان و فرمانروایانی برایشان تعیین کند لذا با گماشتن مردان و سرپرستان دانا از سوی خویش، آنان را رها می کند. اما خود، با آزاد ساختن انبوهی که از غرب گرد آمده بود، راهی نواحی پرعلف نزدیک سامان شارا[۵۸۱] می گردد که مردمان باستان آنجا را آنپایت[۵۸۲] یا باسیان علیا[۵۸۳] می خواندند اما

---

۵۷۷ - p'arxar نام روستايي در استان تايك ارمنستان بزرگ (هايك بزرگ) در ابتدا شهري بود كه بعدها به روستايي ترک نشين تبديل شد. (ا. گ.).

۵۷۸ - t'ayk يكي از استان هاي پانزده گانه ارمنستان بزرگ كه كلا" در اختيار خاندان ناخاراري ماميكنيان قرار داشت. (ا. گ.).

۵۷۹ - k'ogh ناحيه اي در استان تايك ارمنستان بزرگ با دژي همنام. در همين جا بود كه به سال ۷۸۹م. شاهزاده شاپوه آماتوني بر سپاه تازيان پيروز شد. (ا. گ.).

۵۸۰ - خورني بارها به اقوام وحشي در شمال قفقاز اشاره دارد و در اينجا منظور او بلغارها هستند. (ا. گ.).

۵۸۱ - shara يكي از ۲۰ ناحيه استان آيرارات ارمنستان بزرگ، به نظر خورني ناحيه و دشت شيراك از نام شاراي پرخور اخذ شده است. به نظر ارمني شناسان امروز، نام شيراك با قوم سومري سيراكيان ارتباط دارد. بر اين ناحيه عمدتا" خاندان كامساراكان و سپس خانواده هاي ناخاراري ديماكسيان و ساهاروني چيره بودند. (ا. گ.).

۵۸۲ - anpayt' به معني "بي چوب" (an = بي +payt' = چوب). (ا. گ.).

۵۸۳ - verin- basyan باسيان يا باسن ناحيه اي در استان آيرارات. در قديم شامل ناحيه واناند نيز بود كه بعدها به دست فئودالها به دو بخش واناند و باسن تقسيم شد. در اينجا خاندان ناخاراري وردوني vorduni حكومت مي كردند كه در سده چهارم به دست رقباي خود از ميان رفتند. (ا. گ.).

بعدها به سبب مهاجرت ووند سردار {۷۷} بلغار[۵۸۴] که در آنجا اسکان یافت به نام او وانانـد[۵۸۵] نامیـده شد و تا کنون نیز روستاهای آنجا به نام برادران و بازماندگان او نام گفتند.

و اما زمانی که هوا رو به سردی نهاد و باد و بوران شدید وزیدن گرفت او از آنجا نقل مکان کرد و به دشت پهناور آمـد و در محلـی از سـاحل متـساموری[۵۸۶] اتـراق نمـود کـه رودخانـه بـزرگ[۵۸۷] بـا سرچشمه گرفتن از دریاچه شمال[۵۸۸] به پایین سرازیر شده به متساموری می پیوست. در اینجا با به نظـم در آوردن سپاهیان سرزمین ما و گماشتن سرپرستانی از جانب خـود، کلیـه بزرگـان را همـراه خـویش برداشته راهی نصیبین[۵۸۹] می شود.

۷
در باره سازمان پادشاهی، بنیانگذاری ناخارار نشین ها و نحوه اداره آنها

این بخش بزرگ و مملو از رویدادهای تاریخی موثق و شایسته تعریف مفصل و شیوا اسـت. زیـرا مطالب زیادی در باره خاندان ها، اقوام، شهرها، روستاها، دستگردها و به طـور کلـی ترتیبـات و نظـام پادشاهی و نیز سپاهیان، سرداران، والیان نواحی و غیره وجود دارد.

اینک پیش از هر چیز، پادشاه خود، تاج و خاندانش را سامان می بخـشد و باگـارات نـام را کـه از نژاد یهود بود از همان ابتدا به خاطر فرمانبری از رای شاه و یاری دادن به وی، مورد ستایش قرار مـی دهد. همچنین به خاطر وفاداری و دلاوریش، لقب "رهبر قوم" یاد شده را به او اعطا کـرده اجـازه مـی دهد، تاج شاهی را بر سر پادشاه گذاشته به لقب تاجگذار و سپس اسـبد {۷۹} مفتخـر گـردد و هنگـام آمد و شد در دربار و خانه پادشاه موبندی با سه لایه مروارید ریز و بیشتر مزین به زر و گوهر بر خود داشته باشد.

---

[۵۸۴] - bulghar- ve'ghe'ndur- vund

[۵۸۵] - vanand یکي از نواحي استان آیرارات که با نواحي قارص و ساریقامیش کنوني برابر است. داراي آب و هواي مطبوع بوده داراي زمستان هاي بسیار سرد مي باشد. خانواده اشرافي همنام در اینجا فرمان مي راند اما پس از سده هشتم بـه دسـت خاندان باگراتوني افتاد. در سال ۹٦۱ پادشاهي قارص و واناند به دست موشغ باگراتوني (برادر پادشاه آشـوت سـوم بـاگراتوني) بنیانگذاري شد. (ا. گ.).

[۵۸٦] - medsamori یا رودسیاه، یکي از رودهاي روان در دشت آرارات. (ا. گ.).

[۵۸۷] - منظور رود ارس است. (ا. گ.).

[۵۸۸] - منظور دریاچه چلدر che'lde'r است. (ا. گ.).

[۵۸۹] - خورني به صورت medsbin ذکر مي کند (که شکل ارمني آن است) و آن شهري بود در بین النهرین (میانرودان) سر راه موصل به شام و میان این شهر و سنجار نه فرسخ راه بود. در زمان باستان پایتخت حکومت کوچـك میگـدونیا بـود و در زمان تیگران بزرگ جزء قلمرو ارمنستان گردید. (ا. گ.).

دزرس {۸۰} از دودمان کنعانیان را به سرپرستی پوشاک گمارده نمی دانم به چه دلیل قوم او را گنتونی[۵۹۰] می نامد. اما مردانی دلیر و برگزیده نیزه دار و شمشیرزن را از قوم هایکازن خور[۵۹۱] به عنوان نگهبانان مسلح خویش منصوب می کند و مردی دلیرو نیکو به نام ماغخاز[۵۹۲] را به پیشوایی ناخارار نشین آنان می گمارد؛ لیکن همان نام نخست قوم را محفوظ می دارد {۸۱}. اما مسئولیت شکارگاههای دربار را به دات[۵۹۳] که از اولاد گارنیک[۵۹۴] و از تبار گغام[۵۹۵] بود می سپارد. او صاحب فرزندی شد به نام وارژ[۵۹۶] که قومش نیز به نام او نامگذاری گردید ولی این امر بعدها در زمان آرتاشس صورت پذیرفت. گاباغ[۵۹۷] نامی را به سرپرستی رمه های اسب می گمارد اما آبل[۵۹۸] را مسئول گاه ها{۸۲} و انبارهای غله می کند؛ روستاهایی به آنان اهدا می کند به نام آنها هستند و ناخارار نشین های آبغیان[۵۹۹] و گابغیان[۶۰۰] نامیده می شوند.

اما آرزرونیان[۶۰۱] به نظر من {۸۳} نه آرزرونی که آرزیوونی[۶۰۲] هستند زیرا در نزد او(پادشاه) شاهین حمل می کردند. من بیهوده گویی های افسانه ای را که در هاداماگرد[۶۰۳] تعریف می کنند نادیده می گیرم، بر پایه آنها گویا باران و آفتاب مانع خوابیدن کودک شده پرنده ای بر روی

---

۵۹۰ - ge'ntuni، خاندان ناخاراري ارمني آنان ۳۰۰ سواره به سپاه پادشاه مي دادند و مطابق گاهنامه ساهاك مقام ۲۱ را داشتند. سرزمین آنان ناحیه نیگ بود. (ا. گ.).

۵۹۱ - hayk'azn-khor

۵۹۲ - magh-khaz مأخوذ از واژه ماغخاز ارمني به معني سرپرست نگهبانان دربار. (ا. گ.) .

۵۹۳ - dat' ماخوذ از واژه dat پهلوي به معني داد، خراج، پیشکش، دهش. (ا. گ.).

۵۹۴ - gar'nik' ماخوذ از واژه gar'n (گوسفند) به علاوه پسوند ik'. (ا. گ.).

۵۹۵ - gegham نگاه کنید به خورني، کتاب نخست، باب ۵. (ا. گ.).

۵۹۶ - varzh خورني در کتاب دوم باب ۱۱ او را واراژ varazh و قومش را واراژنونيvarazhnuni مي نامد. (ا. گ.)

۵۹۷ - gabagh

۵۹۸ - abel یا هابیل. (ا. گ.).

۵۹۹ - abeghian خاندان ناخاراري ارمني، که در گاهنامه دربار (مطابق ساهاك پارتو) دو منصب به خود اختصاص مي دادند (گاه ۲۷ و ۳۶). سپاه آنان متشکل از ۳۰۰ سواره نظام بود. آنان از سده چهارم میلادي موقعیت سیاسي خود را از دست دادند.سرزمین آنها آبغیانك واقع در استان آیرارات بود که در سنگ نبشته ساردوري دوم پادشاه سلسله آراراتیان (نامزد به اورارتو) به صورت آبیلیانیخي از آن یاد شده است. از نظر جغرافیایي در سمت چپ رود ارس قرار داشت، مرکز آنجا مژنگردme'zhe'nk'ert' نامیده مي شد. (ا. گ.).

۶۰۰ - gabeghian خاندان ناخاراري ارمني، در گاهنامه درباري ساهاك پارتو مقام ۲۶ را داشتند آنها با ۳۰۰ سواره نظام در سپاه پادشاه شرکت مي کرند. آنان تا سده نهم میلادي در منابع ذکر شده اند. سرزمین آنها گابغیانك واقع در استان آیرارات بود که با کاغزوان کنوني تطابق دارد. (ا. گ.).

۶۰۱ - ardse'runi شرح آنان پیشتر آمده است. (ا. گ.).

۶۰۲ - ardsivuni بخش اول ardsiv به معني باز یا شاهین است. (ا. گ.).

۶۰۳ - hadamak'ert'، آداماگرد، شهري در استان واسپوراکان ارمنستان بزرگ مرکز قدیمي سیاسي و مذهبي خاندان آرزروني، از سده ۱۱م. شکوه و جلال خود را بتدریج از دست داد و به روستا تبدیل شد. اکنون به نام باشکله معروف است. (ا. گ.)

کودک بی حال سایبان گردیده بود. گنونیان[۶۰۴] به نظر من گینیونی[۶۰۵] هستند که کار تهیه مشروبات شایسته پاشاه را در دست داشتند و شغل و نام آنان بطور شگفت انگیزی برابر شد زیرا آن که برای پادشاه از شرابهای خوشمزه و عالی مشروب تهیه می کرد نامش گین[۶۰۶] بود و واغارشاک با خوشنودی وی را در شمار خاندان های ناخاراری قرار می دهد و این دو خاندان آرزرونی و گنونی از اخلاف سنکریم هستند.

همچنین بگویم که اسپاندونیان[۶۰۷] را بر کشتارگاه ها سرپرست می نماید، اما هاوونیان[۶۰۸] را به عنوان بازبر و باز گیر تعیین می کند، زیرا در جنگل ها می زیستند و اگر مرا یاوه گو نشماری خواهم گفت، دزیوناکان[۶۰۹] را نیز که با پیشرفت خود صاحب مقام و منصب اشرافی و از نزدیکان پادشاهان شدند به عنوان نگهبانان زیستگاه تابستانی و برف بُران می گمارد.

و در دربار چهار هنگ نگهبان هر یک متشکل از یک بیور مرد مسلح از همان نسل پادشاهان باستان تعیین می کند که از اصل نیای ما هایک بوده وستان[۶۱۰] اصلی نامیده می شدند و گهگاه روستاها و دستگردهایی را از پدرانشان به ارث می بردند. لیکن اخیرا" در زمان پادشاهان پارسی، چنانکه می شنویم، هنگهای دیگری تشکیل یافته و به وستان ملقب گشته اند. نمی دانم این امر به علت زوال قوم پیشین یا در اثر مقاومت و پایداری بود که این قوم را کنار نهاده به جای آن هنگهای دیگری بنام درباری تعیین کردند؟ لیکن اولی بی شک از دودمان پادشاهان باستان بود چنانکه اکنون در گرجستان موجودند. و سپدسول[۶۱۱] نامیده می شوند {۸۴}. همچنین فرمان می دهد افرادی از این قوم را

---

۶۰۴ - ge'nuni خاندان ناخاراري در روزگار باستان و سده هاي ميانه در ارمنستان. در گاهنامه دربار مقام هفدهم و سپاهي از ۵۰۰ سواره نظام داشتند. سرزمين آنان نواحي آربران arveran و آغيويد aghiovit' بود. (ا. گ.).

۶۰۵ - Giniuni. در ارمني gini به معني شراب است. (ا. گ.).

۶۰۶ - gin

۶۰۷ - Sp'anduni خاندان ناخاراري در ارمنستان. نام اينان از گونه مختصر شده اسپاندارات اخذ شده است كه در ميان خاندان كامساركان رايج بود. لازم به يادآوري است كه بخش نخست اين نام sp'and به معني كشتار، ذبح و قتل است و به نظر نيكوغايوس آدونتس آنها از اخلاف كامساراكان بودند. آنان داراي سپاه ۳۰۰ نفري بودند (سواره نظام) و گاه ۵۱ دربار به آنها تعلق داشت. (ا. گ.).

۶۰۸ - havuni يا havnuni خاندان ناخاراري، صاحب سرزمين هاونونيك havnunik در استان آيرارات ارمنستان بزرگ. به نظر مي رسد نام آنان با abaeni در الواح ميخي زبان هوري دوران موسوم به آراراتيان يا اورارتو برابري مي كند. اينان سپاه ۳۰۰ نفري داشته صاحب گاه ۵۵ در دربار بودند. قابل ذكر است كه hav در ارمني به معني مرغ و ماكيان است. (ا. گ.)

۶۰۹ - dzyunak'an خاندان ناخاراري در ارمنستان باستان. صاحب گاه ٤٣ در دربار . سرزمين آنان بنابه نظر آدونتس در دامنه هاي كوه آراكاتس و در همسايگي گنتونيان قرار داشت. سپاه آنان شامل ۳۰۰ نفر سواره نظام بود. شايان يادآوري است كه دزيون dzyun در ارمني به معني برف است. (ا. گ.).

۶۱۰ - vostan در پهلوي ostan به معني ملك سلطنتي و ايالت. در زمان پادشاهي اشكاني ارمنستان سرزمين متعلق به دربار و املاك ناخاراري بود .نيز به معني پايتخت پادشاهي و شهر عمده و مركزي نيز به كار رفته است. در اينجا به معني "از نسل و نژاد خاندان شاهي، اشرافي والامقام" استفاده شده است. (ا. گ.).

۶۱۱ - sepedsul

خواجه نمایند، آنگاه هایر[۶۱۲] را {۸۵} که حکومتش از آترپاتکان تا چواش[۶۱۳] و نخجوان گسترده بود به سروری آنان می گمارد. ولی اینکه داستان او چگونه و کجا رخ داد محفوظ نیست و من هم نمی دانم.

۸
تعیین نیابت سلطنت از دودمان آژداهاک پادشاه ماد

پس از سر و سامان بخشیدن به خاندان پادشاهی، نیابت سلطنت را از قوم آژداهاک پادشاه ماد بر می گزیند که اکنون موراتسیان[۶۱۴] نامیده می شوند زیرا پیشوایان این قوم را نه سرور موراتسیان که سرور مادیان می نامند. کلیه روستاهایی را که ساکنانشان از ماد به اسارت گرفته بودند به وی واگذار می کند اما از سوی شرق در سامان های پایانی ارمنی زبان دو والی با یک بیور مرد از اقوام خاندان های کهن سیساکیان[۶۱۵] و اخلاف کادموس[۶۱۶] می گمارد که نامهایشان را در یکی از بابهای پیشین کتابمان یادآور گشته ایم[۶۱۷].

پس از آن (واغارشاک) آران[۶۱۸] را که مردی نامدار و هوشمند و بافراست بود (به عنوان مرزبان) سرزمین پر جمعیت و مشهور ناحیه شمال شرق در طول رود بزرگی که کور[۶۱۹] نامیده می شود و از دشت بزرگ می گذرد، می گمارد. لیکن بدان که ما در کتاب نخست فراموش کردیم این دودمان بزرگ و نامی یعنی قوم سیساک را ذکر نماییم که دشت آغوان[۶۲۰] و نواحی کوهستانی این دشت را از رود یراسخ [۶۲۱] تا دژ هناراگرد[۶۲۲] به ارث برد. این سرزمین نیز به علت اخلاق نیک او آغوانک نام

---

۶۱۲ - hayr

۶۱۳ - tche’vash ناحیه اي در استان واسپوراکان که خودسرزمیني در حوالي درياچه وان بود. (ا. گ.).

۶۱٤ - muratsian خاندان ناخاراري ارمنستان کهن. معاصر پادشاهان يرواندوني (سده هاي ۳ و ۲ پ.م.) صاحب سرزمين پهناوري در حوالي وادي رود ارس، نخجوان، نواحي ماد (استاني ميان ارمنستان وايران). اينان صاحب گاه ٦٩ در دربار اشکاني بودند. در زمان اشکانيان ارمني داراي سپاهي بالغ بر ۳۰۰ نفر سواره نظام بود. (ا. گ.).

۶۱۵ - sisak’ian، سيساك طبق فهرست خورني در اين ترتيب قرار دارد: هايك، آرامانياك، آراماييس، آماسيا، گغام، سيساك. (ا. گ.).

۶۱٦ - کارموس از نوه هاي هايك و فرزند آرامانياك. (ا. گ.).

۶۱۷ - نگاه کنيد به کتاب نخست باب ۱۲.

۶۱۸ - خورني نام سرزمين اران يا آلبانيا (در نواحي شرقي ارمنستان بزرگ مطابق با جمهوري کنوني "آذربايجان") را به مناسبت نام آران از نژاد هايك مي داند. اين سزمين در زمان باستان ميان رودهاي خاچن و ترتو واقع بود. (ا. گ.)

۶۱۹ - کور يا کورا رودخانه مشهور قفقاز. (ا. گ.) .

۶۲۰ - آغوان يا آغوانك سرزمين اران يا آلبانيا است که امروزه به نادرستي جمهوري آذربايجان ناميده مي شود. (ا. گ.)

۶۲۱ - رود ارس. (ا. گ.).

گرفت، زیرا به وی آغو[۶۲۳] می گفتند. و این آران نامدار و دلیر نیز از نسل (سیساک) بود که از جانب واغارشاک پارتی به عنوان مرزبان بیوربد[۶۲۴] تعیین گشت. می گویند که اوتیان[۶۲۵] و شاهزاده نشین های گاردمانیان[۶۲۶]، ساودیان[۶۲۷] و گارگاریان[۶۲۸] از فرزندان او پدید آمده اند.

اما کوه متین[۶۲۹] یعنی کاندارک[۶۳۰] و نیمی از جاواخک[۶۳۱]، کوغب[۶۳۲]، دسوپ[۶۳۳]، دزور[۶۳۴] تا دژ هناراگرد را به طور موروثی به گوشار[۶۳۵] از اولاد شارا بخشید. واغارشاک همچنین، هایگازن[۶۳۶] را از اولاد گوشار به عنوان صاحب آشوتسک[۶۳۷] و سالار تاشیرک[۶۳۸] تعیین می کند و اما در برابر کوه قفقاز قوم بزرگ و مقتدر را به عنوان والی شمال می گمارد و نام سالارنشین را بدشخ گوگاریان[۶۳۹] می نهد که از نژاد مهرداد ناخارار داریوش بود و اسکندر[۶۴۰] وی را حاکم اسرای ایوریان[۶۴۱] می

---

٦٢٢ - hnarak’ert’ یا hunarak’ert’ دژ و شهري در ساحل رود خرام در مرز میان ارمنستان بزرگ، ویرك و آلبانیا. (ا. گ.)

٦٢٣ - aghu در زبان ارمني به معني "نیك، دلپذیر" مي باشد. (ا. گ.).

٦٢٤ - منظور خورني از بیوربد (بیور پهلوي bevar =بسیار زیاد، پرجمعیت، ده هزار نفر. و بد، پهلوي pat =بد، سرور، بزرگ، رئیس) رئیس و بزرگ هزاران نفر یا جمعیت بسیار است. (ا. گ.).

٦٢٥ - ساكنان سرزمین اوتي یا اوتیك (ut’ik) استان دوازدهم ارمنستان بزرگ. (ا. گ.).

٦٢٦ - اهالي ناحیه گاردمان از استان اوتیك، نیز خاندان ناخاراري گاردمان صاحب گاه ۲۳ و سپاه یك هزار نفري. (ا. گ.)

٦٢٧ - dsavdian (dsavdiatsik) ساكنان ناحیه ساودك dsavdek یا zavdek (لاتین Zabdiccena) كه از نواحي جنوبي ارمنستان بزرگ بود. این ناحیه در بین النهرین ارمن میان رود دجله و رشته كوه تور- آبدین قرا داشت. اینان در گاهنامه هاي نرسس و ساهاك پارتو یاد نشده اند اما خورني در ردیف ۱۸ از آنان یاد كرده است. سپاه آنان متشكل از هزار نفر سواره نظام بود. (ا. گ.).

٦٢٨ - gargar نام رودخانه اي است در ارمنستان و گارگاریان در وادي و اطراف این رود (دشت میلي كنوني) زندگي مي كردند. (ا. گ.).

٦٢٩ - me’tin به معني (تاریك) همان كوه هاي كارلكاراك است. اكنون نیز این نام در متنادزور me’tnadzor (دره تاریك) یا khavaradzor باقي است. (ا. گ.).

٦٣٠ - k’andark واقع در استان گوگارك gugark. (ا. گ.).

٦٣١ - javaghk واقع در استان گوگارگ. (ا. گ.).

٦٣٢ - k’oghb سومین ناحیه در استان گوگارك (ناحیه نویمبریان كنوني). (ا. گ.).

٦٣٣ - dsop دومین ناحیه در استان گوگارك، ناحیه شولاور كنوني. (ا. گ.).

٦٣٤ - dzor اولین ناحیه در استان گوگارك، ناحیه تومانیان كنوني. (ا. گ.).

٦٣٥ - gushar

٦٣٦ - hayk’azn نام مذكر به معني "از نژاد هایك، هایك زاده". (ا. گ.).

٦٣٧ - ashotsk ناحیه چهارم واقع در استان آیرارات، ناحیه غوكاسیان كنون. (ا. گ.).

٦٣٨ - T’ashirk ناحیه چهارم واقع در استان گوگارك، منطبق با نواحي استپاناوان، كالینینو و جنوب تومانیان. (ا. گ.).

٦٣٩ - بزرگ و سالار مردم گوگارك. (ا. گ.).

٦٤٠ - منظور اسكندر مقدوني است. (ا. گ.).

٦٤١ - ایوریا = ایبریا. (ا. گ.).

گرداند که ایشان را نابوگودونوسور[۶۴۲] آورده بود، چنانکه آبیودنوس {۸۶} نقل می کند: "نابوگودونوسور مقتدر از هرکول قوی تر بود؛ او سپاهی گردآوری کرده به کشور لیبیائیان و ایوریان می رسد و با پیروزی آنان را به اطاعت خویش در آورده بخشی را در سمت راست دریای پونتوس اسکان می دهد". ایوریا در غرب و مرز دور دست جهان وقع است. اما وردونی[۶۴۳] نامی را از نژاد هایک بر ناخارارنشین جلگه بزرگ باسن مستقر می کند.

اما تورک[۶۴۴] را که نسبتش به پاسکام[۶۴۵] نوه هایک می رسید، مردی زشت بلند قامت با ترکیبی خشن، بینی پهن، چشمان گود افتاده و چهره ای ستمگرانه را که به علت زشتی بسیار او را آنگغیا {۸۷} می نامیدند و از قدرت زیادی برخوردار بود، والی غرب می کند. قوم او را به علت زشتی چهره او دودمان آنگغ نامیدند. ولی اگر مایل باشی من هم در این باره دروغهای بی معنی و بی جا تعریف خواهم کرد، همانگونه که پارسیان درباره رستم سگزی[۶۴۶] روایت می کنند که به اندازه صد و بیست پیل قدرت داشت. سرودهای مربوط به قدرت و دلاوری او حاکی از مطالب بسیار ناشایست در مورد او هستند که نه شایسته سامسون، نه هرکول و نه سگزی {۸۸} هستند، زیرا در مورد او چنین سرود می خوانند که گویا به تخته سنگهای بزرگ بی شکاف دست می زد و به نحوی مطلوب شکافهای کوچک و بزرگ بر آنها پدید می آورد و با ناخنهایش آنها را تراشیده تخته هایی می ساخت، با ناخنهای خود نیز بر روی آنها شاهین و چیزهای مانند آن نقش می کرد. او در ساحل دریای پونتوس با کشتی های دشمنان روبرو شده به آنها می تازد؛ آنها نزدیک هشت اسبریز از دریای ژرف دور می شوند و می گویند که با ناکامی در رسیدن به آنان صخره های تپه مانند را بر می دارد و از پس آنان پرت می کند. کشتی های نه چندان قلیلی در اثر تلاطم آب غرق می شوند و امواج ناشی از شکافته شدن آنها بقیه کشتی ها را فرسنگ ها[۶۴۷] دور می سازند {۸۹}. آه، این افسانه ای اغراق آمیز و افسانه افسانه ها است. ولی چه می توان کرد زیرا مرد بسیار قوی سزاوار چنین روایاتی بود.

---

۶٤۲ - nabugodonosor یا بخت النصر یا نبوکدنصر (Nebuchadrezzar یا Nebuchadnezzar) شاه بابل (۶۰۵- ۵۶۲ پ.م.)

۶٤۳ - vorduni خاندان ناخاراري که به نظر خورني به ماناواز فرزند هایك منتسب هستند. سرزمین موروثي آنان ناحیه باسن basen در استان آیرارات واقع بود و واغارشاك پادشاه ارمنستان حقوق موروثي آنان را احیا نمود. سپاه آنان ۷۰۰ نفري بود. در گاهنامه ساهاك نامي از آنان نیست. (ا. گ.).

۶٤٤ - t'ork

۶٤۵ - p'askam

۶٤۶ - خورني به صورت rost'am-sagtcik' یاد مي کند. (ا. گ.).

۶٤۷ - خورني واژه me'ghon را به کار مي برد که در یوناني milion و در لاتین به صورت mille (به معني هزار) مي باشد. برابر مایل انگلیسي معادل ۱۶۰۹ متر. (ا. گ.).

سپس (واغارشاک) ناخارانشین سوفن[۶۴۸] را در سرزمین موسوم به هایک[۶۴۹] چهارم مستقر ساخت. همچنین ناخارانشین های آپاهونی[۶۵۰] و ماناوازیان[۶۵۱] و بزنونی[۶۵۲] را از نژاد همان هایک برقرار نمود و از میان ساکنان آنجا پیشگامان را یافته به کدخدایی و حکمرانی روستاها و مناطق گماشت و آنان را به نام روستاها و مناطق نامید.

با این حال مرد ستمگر سلاک[۶۵۳] را فراموش کردیم، در باره او به طور دقیق نمی توانم سخن بگویم که آیا از نژاد هایک بود و یا از افردی که پیش از او در کشورمان زندگی می کردند و درباره آنان داستانهایی نقل می کنند؛ در هر صورت او مرد دلیری بود. او را با مردانی قلیل برای نگاهبانی از کوه و شکار بز وحشی می گمارد. اینها سلکونیان[۶۵۴] نام گرفتند. میانداک {۹۰} برگشت ناپذیر را نیز به سروری کارهایی مانند همین امور می گمارد و ماندا‌گونیان[۶۵۵] نیز از اخلاف او هستند.

او مردانی از فرزندان واهاگن را که داوطلب خدمت در پرستشگاهها بودند، یافت و آنان را بسیار گرامی داشت و مقام کاهنی را به ایشان سپرد و در رده نخست ناخارارها قرار داده آنان را واهونیان[۶۵۶] نامید. او پس از اینکه پی برد آراونیان[۶۵۷] و زارهاوانیان[۶۵۸] از انساب پادشاهان نخستین هستند آنان را در نواحی همنام مستقر ساخت.

---

[٦٤٨] - در ارمني dsopk، آشوري sofan، لاتين sophanenae، استان دوم ارمنستان بزرگ. نيز مشهور به هايك چهارم (يا ارمنستان چهارم) و شامل پادشاهي سوفن. (ا. گ.).

[٦٤٩] - hayk

[٦٥٠] - ap'ahuni خاندان ناخاراري ارمني كه سرزمين شان آپاهونيك ناحيه چهاردهم استان توروبران بود. داراي سپاه ١٠٠٠ نفري و گاه ١١ و ١٣ در دربار بودند. (ا. گ.).

[٦٥١] - manavazian خاندان ناخاراري ارمني كه سرزمين شان هارك ناحيه نهم استان توروبران بود (بامركز ماناوازا گرد). سپاه آنان شامل ١٠٠٠ سوار بود. در گاهنامه ساهاك پارتو از آنان ياد نشده است اما خورني آنها را در گاه ٢٧ قرار مي دهد. (ا. گ.).

[٦٥٢] - be'znuni خاندان ناخاراري ارمني صاحب سرزمين بزنونيك (ناحيه يازدهم از استان توروبران ارمنستان بزرگ). سپاهشان ٣٠٠٠ سوار داشت و صاحب گاه ٥٦ در گاهنامه ساهاك پارتو و گاه ٢٨ در گاهنامه خورني بودند. (ا. گ.).

[٦٥٣] - slak

[٦٥٤] - se'lk'uni خاندان ناخاراري ارمني صاحب سرزمين تارون، ناحيه سوم از استان توروبران. در دربار صاحب گاه ٤٨ بودند و سپاهشان از ٣٠٠ سوار تشكيل مي شد. (ا. گ.).

[٦٥٥] - mandak'uni خاندان ناخاراري ارمني صاحب سرزمين آرشامونيك ناحيه چهارم استان توروبران. صاحب گاه ٤٨ و سپاه ٣٠٠ نفري بودند. (ا. گ.).

[٦٥٦] - vahuni خاندان ناخاراري ارمنستان باستان. صاحب گاه هشتم دربار (مطابق فهرست ساهاك پارتو) با ١٠٠٠ سوار در سپاه شاه شركت مي كردند. سرزمين ايشان بخش غربي تارون با مركز آشتيشاد بود. (ا. گ.).

[٦٥٧] - ar'avenian خاندان ناخاراري ارمني، صاحب گاه ٥٢ (فهرست ساهاك) اينان با ٣٠٠ سوار در سپاه شاه شركت مي كردند. سرزمين آنان احتمالا" در آيرارات و در شيراك بود. (ا. گ.).

[٦٥٨] - zarehavanian خاندان ناخاراري ارمنستان باستان صاحب گاه ٤٥ (مطابق فهرست ساهاك پارتو) و داراي سپاه ٣٠٠ نفري. سرزمين موروثي ايشان زارهاوان Zarehavan (سلماس كنوني) ناحيه هفتم استان پارسكاهايك در ارمنستان بزرگ بود. (ا. گ.).

و اما شاراشان[۶۵۹] را که از دودمان ساناسار[۶۶۰] بود، به عنوان بدشخ اعظم و والی نواحی جنوب غربی، در حوالی مرزهای آشور در ساحل رود دجله می گمارد و آردزن و اطرافش[۶۶۱]، کوه تاورس[۶۶۲] که همان سیم[۶۶۳] است و سراسر کغسور {۹۱} را به او اعطاء می کند.

اما در موکس[۶۶۴] مردی را از همان ناحیه می یابد که راهزنان بسیاری تحت اختیار خود داشت و برایش ناخارارنشینی تعیین می کند. کردوکیان[۶۶۵]، آندزواتسیان[۶۶۶] و آکه ئیان[۶۶۷] را نیز در نواحی همنام مستقر می سازد. اما در باره رشتونیان[۶۶۸] و گوغتنیان[۶۶۹] روایتی شنیدم که آنها بدون تردید به خاندان سیساکان تعلق دارند. ولی نمی دانم آیا آن نواحی به نام مردمانشان نامیده شده اند یا ناخارارنشین ها به نام نواحی نامگذاری شده اند؟

پس از تمام اینها، در آرماویر پرستشگاهی بنا می کند و تندیس هایی برای خورشید، ماه و پیشینیانش برپا می سازد. واغارشاک از باگارات فرزند شامبات یهودی که تاجگذار و اسبد بود درخواست کرد و به او دستور داد مذهب یهود را فرو گذارده بتان را بپرسد، اما زمانی که او نپذیرفت پادشاه این امر را به میل و اراده او واگذار نمود.

پادشاه همچین دستور داد شهر شامیرام بازسازی گردد و در بسیاری جاهای دیگر شهر های پرجمعیت و روستاهای پرسکنه مشهور بنا کنند.

---

۶۵۹ - sharashan

۶۶۰ - sanasar بنا به روایات فرزند سنکریم (یا سینا خریب Sennacherib) شاه آشور (۷۰۵- ۶۸۱پ.م.) که پدر را کشت و به سرزمین آرارات پناه برد. (ا. گ.).

۶۶۱ - ardzn يعني آغزنيك كه يكي از چهار ناحيه و قلمرو بدشخ در ارمنستان بزرگ بود. (ا. گ.).

۶۶۲ - tavros

۶۶۳ - sim

۶۶۴ - mok's يا mok'k يا moks (اكدي: mushk mat، لاتين mokhoene، mokhoena،آشوري bet moksaye) پنجمين استان از ۱۵ استان ارمنستان بزرگ، واقع در جنوب درياچه وان. چنين پنداشته مي شود كه از نام قوم موكسيان ارمنستان باستان مشتق شده باشد. در گاهنامه ساهاك پارتو خاندان ناخاراري موكس در جاي ششم قرار دارد . اينان داراي سپاه يك هزار نفري بودند و از سده چهارم ميلادي حوزه اسقفي جداگانه در آنجا تشكيل شد. (ا. گ.).

۶۶۵ - k'ordukian يا k'ordvatsiner، خاندان ناخاراري در ارمنستان باستان. سرزمين آنان شامل كرچايك k'ortchayk ششمين استان از ارمنستان بزرگ بود. اينان صاحب گاه ۳۶ (طبق خورني) و سپاه يك هزار نفري بودند. (ا. گ.).

۶۶۶ - andzevatsi خاندان ناخاراري و صاحب ناحيه آندزواتسيك andzevatsik در استان واسپوراكان ارمنستان بزرگ در دربار اشكاني صاحب گاه دهم (طبق فهرست ساهاك پارتو) بودند و سپاه آنان از ۵۰۰ سوار تشكيل مي شد. (ا. گ.).

۶۶۷ - ak'eatsi يا ak'eian خاندان ناخاراري ارمني. سرزمين آنان ناحيه آكه در استان واسپوراكان بود. در دربار اشكاني صاحب گاه ٤٤ (فهرست ساهاك) بودند. سپاه آنان ۳۰۰ نفري بود. (ا. گ.).

۶۶۸ - r'e'shtuni خاندان ناخاراري ارمني. سرزمين آنان رشتونيك، ناحيه يكم استان واسپوراكان بود. در دربار اشكاني صاحب گاه هفتم (طبق ساهاك) و داراي سپاه يك هزار نفري بودند. (ا. گ.).

۶۶۹ - goghtnian يا goghtnetsi خاندان ناخاراري ارمني كه سرزمين شاهن گوغتن، ناحيه ۳۳ استان واسپوراكان بود. در دربار اشكانيان ارمني صاحب گاه ۱٦ بوده سپاه آنان داراي ۵۰۰ سوار بود. (ا. گ.).

برای خاندان پادشاهی قوانینی وضع کرده ساعاتی را برای ورود و خروج، شور، خورد و خوراک و تفریح تعیین می نماید. رده های نظامی چون اول، دوم، سوم و غیره مشخص مـی کنـد و دو کاتـب یادآوری کننده تعیین می کند یکی یادآوری کننده نیکی و دیگری یادآوری کننده انتقـامجویی. بـه یادآوری کننـده نیکـی دسـتور مـی دهـد تـا در صـورت خـشمناک شـدن یـا صـدور فرمـانی نـاحق، انساندوستی و حق را یادآوری کنـد. همچنـین قـضاتی را در دربـار، شـهرها و شـهرکها مـی گمـارد و دستور می دهد تا احترام و عزت شهرنشینان بیشتر از روستائیان باشد و اینکه روستائیان، شهرنشینان را چون شاهزادگان احترام گذارند ولی شهرنشینان نیز در نزد روستائیان متکبـر نـشوند بلکـه بـرای یـک زندگی بی آلایش و خالی از رشک و حسد که پایه زندگی توام با آبـادانی و آرامـش را تـشکیل مـی دهد، برادرانه سلوک کنند و چیزهای دیگر از این دست.

از آنجا که فرزندان زیادی داشت مناسب یافت تا همگان در نزدش در نصیبین[۶۷۰] نمانند، بلکه آنان را برای اسکان به ولایت هاشتیانک[۶۷۱] و دزور[۶۷۲] هم مرز با آن کـه خـارج از تـارون واقـع اسـت مـی فرستد و تمام روستاها را به آنان واگذار کرده درآمدها و ارزاق جداگانه ای نیز (از خزانه) دربـار بـه آن می افزاید. تنها فرزند نخست خود را که آرشاک نام داشـت بـه عنـوان جانـشین پادشـاه، همچنـین فرزند وی را که آرتاشس نام نهاد و او را بسیار دوست می داشت در نزد خود نگاه می دارد زیرا بچـه بسیار چابک و دارای اندام های پر توان بود و کسانی که وی را می دیدند حـدس مـی زدنـد کـه چـه دلاوری هایی باید در او رشد و پرورش یابند. و این امر پس از آن تا آخر برای پادشـاهان اشـکانی[۶۷۳] به صورت عادت در آمد که یک فرزند برای جانشینی شاه در نزد او امـا پـسران و دختـران دیگـر بـه عنوان وارثان قوم به نواحی هاشتیانک بروند.

واغارشاک پس از این دلاوری ها و اصلاحات و بیـست و دو سـال پادشـاهی در نـصیبین بـه درود زندگی می گوید.

۹
در باره آرشاک اول ما و کارهای او

آرشاک فرزند و اغارشاک، سیزده سال بر ارمنستان حکم راند؛ او با علاقه و پشتکار خود در قبـال رونق میهنش اصلاحات بسیاری صورت داد و با جنگ در برابـر پونتیـان[۶۷۴] بـر سـاحل دریـای بـزرگ

---

۶۷۰ - به ارمني me'dsbin، به نظر خورني اين شهر پايتخت واغارشاك بود. (ا. گ.).

۶۷۱ - hasht'iank ناحيه دوم استان هايك چهارم يا تسوپك (يـا سـوفن) در ارمنـستان بـزرگ بـود و سـرزمين مـوروثي اشكانيان ارمني به شمار مي رفت و اعضاء كهتر خاندان ايشان در اينجا مي زيستند. (ا. گ.).

۶۷۲ - dzor

۶۷۳ - به ارمني arshak'uni. (ا. گ.).

۶۷۴ - اهالي پونت يا پونتوس. (ا. گ.).

نشانه ای باقی گذارد، می گویند که نیزه پیکان- گرد او که آغشته به خون خزندگان بود به ضرب پایش بطور عمیق درون تندیسی که از سنگ آسیا در ساحل دریا بر پا نموده بود، نشاند. پونتیان این تندیس را مدتهای مدید به عنوان کار و اثر خدایان می پرستیدند اما زمانی که آرتاشس دگربار درگیر جنگ با پونتیان گردید، می گویند، آنها این تندیس را به دریا افکندند.

در زمان او در حوالی کوه بزرگ قفقاز، در کشور بلغارها شورش هایی رخ داد و بسیاری از آنان از آنجا دوری جسته به کشور ما آمدند و مدتی طولانی در نواحی حاصلخیز و گندم خیز پایین کوغ[۶۷۵] اسکان یافتند.

اولاد باگارات از این امر دلگیر شدند که به پرستش بتان بپردازند؛ دو نفر از آنان شجاعانه به خاطر مذهب پدری خود جان باختند که من بدون تردید آنان را پیروان آنانیان[۶۷۶] و یغیازاریان[۶۷۷] می نامم{۹۲}؛ اما دیگران تا این اندازه پذیرفتند که روزهای شنبه برای شکار و جنگ بر اسب سوار شوند و فرزندان پسرشان را که به دنیا می آیند ختنه نکنند. و با توجه به این که آنان زن نداشتند، آرشاک فرمان داد تا در صورت عدم انصراف از ختنه کلیه خاندان های ناخارار به آنها زن ندهند. آنان تنها این دو شرط را پذیرفتند اما زیر بار پرستش بتان نرفتند.

در اینجا داستان های مارآباس کاتینای پیرمرد به پایان می رسند{۹۳}.

۱۰
اینکه نگارنده تاریخ خود را پس از کتاب مارآباس کاتینا بر پایه چه منابعی تالیف کرد

از کتاب پنجم آپریکانوس{۹۴} وقایعنگار برایت شروع به نقل می کنم که از موثق بودن آن هوسپوس[۶۷۸] و هیوپوغیتا{۹۴}[۶۷۹] و بسیاری از یونانیان مورد گواهی قرار می دهند. زیرا او هر چه نوشته درباره پادشاهان ما در دیوان ادسا یعنی اورها[۶۸۰] وجود داشت، ترجمه کرد. این متون از تواریخ

---

۶۷۵ - k'ogh

۶۷۶ - ananian

۶۷۷ - yeghiazarian

۶۷۸ - hovsepos یا یوسف. (ا. گ.).

۶۷۹ - Hipolytus یا هیپولیتوس. (ا. گ.).

۶۸۰ - ur'ha یا edesa یا yedesia، urha، ur'fa (آشوري urhay، تازي الرها) شهري در شمال غرب بين النهرين (ميانرودان)، نام باستاني آن orron بود. در سال ۳۰۳ پ.م. سلوکوس اول نيکاتور آن را بازسازي کرده به مناسبت شهري همنام در مقدونيه آن را ادسا ناميد. در سالهاي ۳۱۲ پ.م. تا ۲۱۶ ميلادي پايتخت پادشاهي اسروئن بود. امروزه آن را اورفا مي نامند. در ۱۱۴۴م. حدود ۴۷ هزار ارمني در آنجا مي زيست. از ۱۵۱۲ در دست ايرانيان بود واز ۱۶۳۷ به تصرف ترکان عثماني در آمد. (ا. گ.).

پرستشگاهی نصیبین و سینوپ پونتوس[۶۸۱] به آنجا منتقل شده بودند. بگذارید کسی تردید به دل راه ندهد، زیرا ما به چشم خود این دیوان را دیدیم و بگذار کتاب کلیسایی اوزبیوس قیصری که به دستور آموزگار فقید ما مسروپ ماشتوتس به ارمنی ترجمه شد، گواه و ضامن مسلم آن باشد. اینک فرمان بده این کتاب را در گغارکونیک[۶۸۲] واقع در ولایت سیونیک[۶۸۳] جستجو نمایند و در باب سیزدهم کتابت نخست این گواهی را خواهی یافت که مطابق آن کلیه کارهای پادشاهن نخستین ما تا آبگار[۶۸۴] و بعد از آبگار تا یرواند[۶۸۵] در دیوان ادسا محفوظ بوده اند و گمان می کنم که اکنون نیز در آن شهر نگاهداری می شوند.

۱۱
در باره آرتاشس اول ما و چگونگی به چنگ آوردن ریاست (از دست پارسیان)

آرتاشس در سال بیست و چهارم پادشاهی آرشاکان[۶۸۶] پارسی به جای پدرش آرشاک بر ارمنستان حکومت کرد و با گسترش توانش مقام دوم پادشاهی او را ارضاء نمی کند بنابراین در پی کسب ارشدیت بر می آید؛ آرشاک نیز موافقت کرده ریاست را به وی می بخشد. از آنجا که (آرتاشس) مردی جنگ طلب و مغرور بود، در سرزمین پارس[۶۸۷] قصری برای خویش می سازد و سکه جداگانه ای با تمثال خود ضرب کرده ارشاکان را در زیر دست خود بر سرزمین پارس و نیز پسرش تیگران را بر ارمنستان پادشاه می گرداند.

لیکن نوجوانی واراژ[۶۸۸] نام را که از دودمان گغام و فرزند دات[۶۸۹] از اصل گارنیک[۶۹۰] بود به پسرش تیگران سپرد زیرا این نوجوان در تیراندازی پرتوان و نامدار بود و تیگران را آموزش می داد. او را به سرپرستی شکارگاه دربار گماشته روستاهایی در حوالی رود هرازدان[۶۹۱] به وی اعطاء نمود و

---

[۶۸۱] - sinop شهري بندري در شمال تركيه كنوني كنار درياي سياه. (ا. گ.).
[۶۸۲] - gegharkunik ناحيه اي در استان سيونيك ارمنستان بزرگ، كنار درياچه وان. (ا. گ.).
[۶۸۳] - siunik يا sisak'an استان نهم ارمنستان باستان كه بخش بزرگي از آن در جمهوري ارمنستان واقع است. (ا. گ.).
[۶۸۴] - abgar
[۶۸۵] - yervand
[۶۸۶] - arshak'an
[۶۸۷] - خورني در سراسر كتاب تاريخ خود واژه ايران را استفاده نمي كند. به طور كلي در ادبيات ارمني واژه هاي پارسكاستان و پارسيك به جاي ايران و ايراني به كار مي روند. (ا. گ.).
[۶۸۸] - varazh
[۶۸۹] - dat'
[۶۹۰] - garnik'
[۶۹۱] - he'razdan

وقومش نیز به نام او واراژنونی[۶۹۲] نام گرفت. اما دخترش آرتاشاما[۶۹۳] را به ازدواج مردی مهرداد {۹۰} نام، بدشخ بزرگ گرجیان درآورد که از اخلاف مهرداد سردار و ساتراپ داریوش بود و اسکندر وی را بر اسرای ایوریان[۶۹۴] گمارد و چنانکه پیشتر گفتیم ولایت کوههای شمال و دریای پونتوس را به وی سپرد.

۱۲
لشکرکشی آرتاشس به سوی غرب، دستگیری کرسوس و به غنیمت گرفتن تندیس های بتان و سپردن آنها به ارمنیان

آنگاه آرتاشس فرمان داد از شرق و شمال سپاهی گران گرد آید ، به گونه ای که خود نیز شمار آنان را نمی دانست، بنابراین (فرمان داد) به نشانه شمارش آنها بر سر راه ها و منزلگاه ها برای هر نفر سنگی انباشتند سپس راهی غرب شده کرسوس[۶۹۵] پادشاه لیدی را دستگیر کرد.

تندیس های مسی زراندود متعلق به آرتمیس[۶۹۶]، هرکول[۶۹۷] و آپولون[۶۹۸] را در آسیا پیدا کرده آنها را به کشورمان آورد تا در آرماویر برپا کند. روسای کاهنان که از نسل واهونیان بودند، با دریافت تندیس های آپولون و آرتمیس، آنها را در آرماویر برپا داشتند اما تندیس هرکول را که کار سکیلاس[۶۹۹] و دیپینوس کرتی[۷۰۰] بود به عنوان نیای خود واهاگن پنداشته آن را پس از مرگ آرتاشس در روستای خود آشتیشاد[۷۰۱] در تارون بر پا کردند.

---

۶۹۲ - varazhnuni خاندان ناخاراري در ارمنستان باستان صاحب گاه شانزدهم (در تذکره نرسس) سپاه آنان شامل ۳۰۰ سوار بود. آنها صاحب سرزمين موروثي به نام واراژنونيك در استان هاي آيرارات، واسپوراكان و توروبران بودند. واراژنونيك ناحيه ۱۸ استان آيرارات اكنون بخش اعظم نواحي هرازدان، سوان، ديليجان و كارمير را تشكيل مي دهد. (ا. گ.).

۶۹۳ - art'ashama

۶۹٤ - ايوري يا ايبري نام گرجستان و ايوريان يا ايبريان، گرجيان مي باشند. (ا. گ.).

۶۹٥ - k'resos، يا كرزوس Cresus آخرين پادشاه ليدي (لوديا) و پسر و جانشين آلياتس Allyattes كه از ٥٦٠ تا ٥٤٦ پ.م. حكومت كرد. وي به داشتن سرشار مشهور بود و پس از آنكه آسياي صغير را تسخير كرد در جنگي كه به سال ٥٤٦ پ.م. ميان او و كوروش در تيمبره (Thymbre'e) روي داد شكست خورد و سارد پايتخت او تسليم شد. وي مي خواست خود و خانواده اش را بسوزاند كه سپاهيان ايران به موقع رسيده او را نجات دادند. (ا. گ.).

٦٩٦ - خورني به صورت آرتميد قيد مي كند. Artemis الهه ماه شكار در يونان باستان. خواهر آپولون، دختر لتو (Leto) و زئوس. (ا. گ.).

٦٩٧ - Heracles هراكلس يا هركول (لاتين) پهلوان نامي اساطير يونان و روم. پسر Amphitryon و Alcm'ene. (ا. گ.).

٦٩٨ - Apollon خداي آفتاب و زيبايي و شعر و موسيقي در يونان باستان پسر زئوس و لتو و برادر آرتميس. (ا. گ.).

٦٩٩ - Scyllas. ارمني سكيوغس. (ا. گ.).

۷۰۰ - Dipenes اهل جزيره كرت (Crete) در مديترانه. (ا. گ.).

۷۰۱ - ashtishat'

آنگاه آرتاشس خشکی واقع میان دو دریا را فتح کرده اقیانوس را پـر از کـشتی نمـود تـا سراسـر غرب را فرمانبردار خویش سازد؛ زیرا شورش بزرگی در روم درگرفته بـود و هـیچکس در برابـر آن مقاومت نمی کرد. با این حال نمی توانم بگویم که در اثر چه عواملی غوغا و آشفتگی عظیم برپا مـی شود و سپاهیان بیشمار شروع به نابودی یکدیگر می کننـد؛ امـا چنانکـه مـی گوینـد آرتاشـس پـس از بیست و پنج سال پادشاهی هنگام گریز توسط سپاهیانش کشته می شود.

اما در هلادا[۷۰۲] نیز تندیس های دیوس[۷۰۳]، آرتمیس، آتناس[۷۰۴]، هپستوس[۷۰۵] و آفرودیتـه[۷۰۶] را بـه ارمنستان می فرستد. (آورندگان) هنوز به کشور ما نرسیده بودند که خبر مرگ آرتاشـس را دریافـت کرده تندیس ها را شتابان به دژ آنی می رسانند؛ کاهنان نیز همراه تندیس ها می روند و نزد آنهـا مـی مانند.

۱۳
شـواهدی از تاریخنـگـاران دیـگر دربـاره جهانگشایی آرتاشس و به بند کشیده شدن کرسوس

در این باره نه یک یا دو بلکه بیشتر تاریخنگاران یونانی گواهی می دهند با این حال ما بـا تردیـد، بررسی زیادی روی آن انجام دادیم زیرا از برخی تواریخ شنیده بودیم که کرسوس را کوروش کـشته و پادشاهی لیدی را منقرض نموده بود. مخالفت کرسوس با نکتانبوس {۹۸} نیز نقل می گردد[۷۰۷]. اما چنانکه مانتوس[۷۰۸] حکایت می کند این نکتانبوس آخرین پادشاه مصریان است که برخـی ازو را پـدر اسکندر می دانند، و در می یابیم که کرسوس دویست سال پیش از نکتانبوس اما نکتانبوس نیز بیش از دویست سال قبل از آرتاشس اول پادشاه ارمنیان، می زیست.

---

[۷۰۲] - یا Hellas یا یونان. (ا. گ.).

[۷۰۳] - Diosیا Zeus از خدایان المپي پسر کرونوس و رئا. او رئیس خدایان یوناني و پدر خدایان و انسان محسوب مي شد. . (ا. گ.).

[۷۰٤] - atenas یا Athe’na آتنا دختر زئوس و متیس، الهه عقل و زیبایي و دانش در افسانه هاي یونان باستان. (ا. گ.).

[۷۰۵] - Hepestos یا Hephaistos هفائیستوس خداي آتش، پسر زئوس و هرا در اساطیر یونان باستان. (ا. گ.).

[۷۰٦] - Aphrodite الهه عشق در افسانه هاي یونان باستان، دختر اوانوس. (ا. گ.).

[۷۰۷] - nektanebos یا Nectanebe یا Nechtanebo، نکتانبو (ابوریحان بیروني در آثار الباقیـه ناقاطانبـاس نوشـته است). نام دو تن از فراعنه مصر. یکم، نکتانبوي اول پایه گذار سلسله سي ام فراعنه مصر کـه از ۳۷۸ تـا ۳٦۰ پ.م. سـلطنت کرد و معابد با شکوه ساخت، دیگر نکتانبوي دوم که پسر نکتانبوي اول را از تخت بر انداخت و خود بـه نـام نکتـانبوي دوم از ۳۵۹ بتا ۳٤۳ پ.م. سلطنت کرد و ایرانیان وي را براندختند. (ا. گ.).

[۷۰۸] - Manethos یا Manethon تاریخنگار مصري که در سبنوتوس (Sebennytos) در مصب نیـل زاده شـد و در روزگار بطلمیوس اول ملقب به مخلّص (سوترSoter) شاه مصر از ۳۲۳ تا ۲۸۵ پ.م. زیست. او سالنامه هاي مـصر را در سـه کتاب نوشت که شامل فهرستي از سلاطین هستند و براي تعیین گاهشناسي این کشور ارزش زیادي دارند. (ا. گ.).

اما از آنجا که بسیاری افراد می گویند، آرتاشس ما، کرسوس را دستگیر کرده است و چون این امر را بطور موثق نقل می کنند، از این رو من هم قانع می شوم. زیرا پلیکراتس[۷۰۹] چنین می گوید: «در نظر من آرتاشس پارتی بر اسکندر مقدونی برتری دارد؛ زیرا با اقامت در کشورش بر تبه[۷۱۰] و بابل حکم می راند و هنوز از رود آلیوس[۷۱۱] نگذشته بود که سپاه لیدیان را نابود ساخته کرسوس را گرفت و قبل از رسیدن به آسیا در دژ آتیکا[۷۱۲] نام او زبانزد همگان شد. افسوس از این بخت! کاش بر سریر قدرت می مرد ونه در هنگام گریز».

اواگاروس[۷۱۳] نیز مانند او می گوید: «جنگ اسکندر و داریوش در مقاسیه با (نبرد) آرتاشس حقیر به نظر می رسد زیرا در زمان آنها روشنایی روز به علت گرد و خاک به وضوح دیده نمی شد، در صورتی که او با تیراندازی خود، آفتاب را با سایه پوشانید و نیمروز را به شبانگاه تصنعی بدل نمود. او به هیچ کس مجال گریز نداد تا برای لیدیان خبر ببرد و فرمان داد پادشاهشان کرسوس را بر روی تابه[۷۱۴] ایستانیدند. آبهای روان نتوانستند رودخانه را به طغیان در آورند، (زیرا سپاه) آب آن را نوشید و سطح آب را به حد کم آبی زمستان رسانید زیرا شمارش سپاهیان نشان داد که اعداد و ارقام قادر به بیان تعداد آنان نبود، برای آنکه واحد اندازه گیری بیشتری لازم بود تا شمارش عملی شود. ولی او به این امر مغرور نشد، زیرا در حالی که می گفت: «افسوس از این شکوه و جلال گذرا» همچنان می گریست.

اسکامادروس[۷۱۵] نیز چنین می نویسد: «این پیشگویی {۹۹} پیوتیا[۷۱۶] که می گفت: «کرسوس با گذر از آلیوس حکومتها را نابود خواهد کرد»، کرسوس مغرور را گمراه می کند، لذا وی آن را متعلق به بیگانگان انگاشته باعث سرنگونی (حکومت خود) می شود. آنگاه آرتاشس پارتی او را دستگیر کرده دستور می دهد تا بر تابه آهنین ایستانیدند. اما کرسوس سخنان سوغون[۷۱۷] آتنی را بیاد آورده با زبان خویش بانگ بر می آورد: «ای سوغون، سوغون تو زیبا سخن گفتی که پیش از مرگ کسی نمی توان به خوشبختی او حسرت برد». افرادی که نزد او بودند آن را شنیده به آرتاشس خبر دادند که کرسوس یک خدای جدید را صدا می زند. آرتاشس به او رحم می کند و دستور می دهد

---

۷۰۹ - Polycrates

۷۱۰ - tebe یا Thebes نام دو شهر است یکي در مصر باستان و یکي از مشهورترین شهرهاي جهان باستان که آن را تبس صد دروازه مي ناميدند. دوم شهري در یونان قديم (امروزه تيوائي Thivai) پايتخت قديم بئوسي. (ا. گ.).

۷۱۱ - aliyus یا رود هاليس رودي است در خاك تركيه كنوني كه امروزه قزل ايرماق ناميده مي شود. (ا. گ.).

۷۱۲ - Attica

۷۱۳ - evagaros یا yevagaros

۷۱٤ - منظور ماهي تاوه است. (ا. گ.).

۷۱۵ - sk'amadros

۷۱٦ - Phythia

۷۱۷ - soghon یا solon، سولون آتني در حدود سال ۵۵۸ پ.م. در هشتاد سالگي در گذشت. او قانونگذار، سیاستمدار، شاعر، فيلسوف و یکي از حکماي سبعه یونان بود. اصلاح تقويم، اوزان و مقادير و ضرب سکه به او منسوب است. (ا. گ.).

او را نزدش بیاورند و زمانیکه از او می پرسد و در باره ندایی که سر داده بود آگاهی می یابد امر به بخشش شکنجه هایش می دهد».

پغگونیوس[718] نیز چنین نوشته است{۱۰۰}: «آرتاشس پارتی پر توان تر از همه پادشاهان بود؛ او نه تنها لیدیان را بیرون راند و کرسوس را دستگیر نمود بلکه در هلس پونتوس{۱۰۱} و تراکیه[719]، روند عادی طبیعت را تغییر داد و از روی خشکی دریانوردی نموده پیاده از دریا گذشت، او تدالیان[720] را تهدید می کرد و آوازه او (سرزمین) هلنی را در شگفتی فرو می برد. وی بر لاکدموتیان[721] چیره شده پوکه ئیان[722] را متواری ساخت و لوکریان[723] نیز تسلیم او گردید. سرزمین بئوتیان[724] بخشی از اراضی او محسوب می شد، سرتاسر یلادا[725] از وی در هراس بود. پس از چندی، بلایای (او) بر همه فزونی یافت؛ نه کشورش در جنگ با ماسکوتیان[726] آنقدر مصیبت دید و نه داریوش در حین فرار از اسکیوتیان[727] متحمل چنان مشقاتی گردید، و نه کمبوجیه[728] در کشور اتیوپی! حمله خشایارشا[729] با سپاهش به یلادا نیز که گنجها و چادرها را جا گذارده به زحمت توانست بگریزد و جان سالم به در ببرد، در برابر آن ناچیز است. اما وی پس از کسب افتخار از پیروزی های بزرگ، توسط سپاه خود کشته شد.

اینک من این تواریخ را باور کردنی می دانم. اما آن کرسوس که نقل می کنند معاصر کورش یا نکتانبوس بوده و یا کاذب است و یا معلول همنامی بسیاری از پادشاهان می باشد که بسیار مرسوم بود.

---

[718] - pe'ghegonios یا plegonios

[719] - trakiaیا Thrace. تراکیه ناحیه اي در شمال یونان قدیم که یك بخش آن امروز جنوب بلغارستان را تشکیل مي دهد. (ا. گ.).

[720] - tet'alia ، توضیح آن پیشتر آمده است. (ا. گ.).

[721] - Lak'edemon یا Lacedemone، لاکدمونیا شهري است در یونان باستان واقع در کنار اوروتا (Eurotas) مرکز "لاکوني" (Laconie) یا جمهوري اسپارت. این شهر بوسیله دورین ها (Doriens) بنا شد و اکنون جز خرابه هاي آرامگاه لئونیداس و آگورا اثري از آن باقي نیست. (ا. گ.).

[722] - ارمني pokeatsi یا Phocian، Phocis فوکیس شهري است قدیمي در یونان مرکزي. (ا. گ.).

[723] - ارمنيghuk'e'ratsi، Locrian مردم سرزمین لوکرید (Locride) که سرزمیني بود در یونان باستان. (ا. گ.).

[724] - ارمني byut'atsi، یا بئوتیان مردم سرزمین بئوسي یا Beotie که ناحیه اي در یونان باستان و مرکز آن تب یا تبه یا تبس (Thebes) بود. در سده پنجم پ.م. جزو اتحادیه یونان شد و سپس متحد ایران و ضد یونان گردید و با آتنیان و اسپارتیان جنگید. (ا. گ.).

[725] - yellada یا Hellas (هلاس، هلاش) نام دیگر کشور یونان. (ا. گ.).

[726] - mask'ut یا ماسارت (Massagetae) قبیله اي از اسکیت ها که در شرق درياي خزر مي زیستند و در جنگي که میان آنان و کورش بزرگ روي داد، کورش شکست خورد و بدست آنان کشته شد. (ا. گ.)

[727] - ارمني sk'yutatsi یا اسکیت ها یا سکائیان (Scythe) قومي از نژاد آریایي که در زمان هخامنشیان و پیش از آنان ر پیرامون ایران مي زیستند و دامنه تعرضات خود را از آسیا تا اروپا گسترش دادند. (ا. گ.).

[728] -k'ambyuses یا کامبیز یا کمبوجیه. (ا. گ.)

[729] - خورني ke'serks به کار مي برد، یا Xerxes. (ا. گ.)

۱۴
پادشاهی تیگران میانه، پایداری در برابر سپاهیان یونان، بنای پرستشگاه ها و لشکرکشی به فلسطین

پس از آرتاشس اول، پسرش تیگران[۷۳۰] در سال چهل و نهم پادشاهی آرشاکان پارسی به حکومت می رسد. او با گردآوری سپاهیان ارمنی به مقابله با سپاه یونان[۷۳۱] می رود، که پس از مرگ پدرش آرتاشس و از هم پاشیدگی سپاه وی با تعقیب آنان به کشورمان تجاوز می کردند. تیگران با آنان روبرو شده لشکرکشی ایشان را متوقف و عقب می راند. او با سپردن ماژاک و نواحی مدیترانه[۷۳۲] به شوهر خواهرش مهرداد[۷۳۳] و گذاردن سپاهیان فراوان نزد او به کشورمان باز می گردد.

اوبه عنوان نخستین کار، تصمیم به ساختن پرستشگاه گرفت. اما کاهنانی که از یونان آمده بودند، از بیم اینکه ایشان را به اعماق ارمنستان نفرستد، به دروغ پیشگویی هایی کردند مبنی بر این که خدایان مایلند در همانجا اقامت کنند. تیگران با این امر موافقت کرده تندیس دیوس المپیائی[۷۳۴] را در دژ آنی {۱۰۲}، آتناس را در تیل[۷۳۵]، تندیس دیگر آرتمیس را در یریزا[۷۳۶] و هپستوس را در باگایاریچ[۷۳۷] بر پا می کند. لیکن تندیس آفرودیته را به عنوان معشوقه هرکول دستور می دهد در محل هاشت {۱۰۳} برپا کنند و با غضب بر واهونیان که گساخی نموده تندیس هرکول را که پدرش فرستاده بود در (روستای) شخصی خویش بر پا کرده بودند، آنان را از کاهنی محروم و این روستا را در تصرف قرار می دهد.

و بدین سان پرستشگاه هایی بنا نموده در برابرشان قربانگاه هایی استوار می کند و به تمام ناخارارها دستور می دهد تا قربانیانی ذبح کرده آنجا را بپرستند. مردمان قوم باگراتونی به این امر تن

---

[۷۳۰] - تیگران دوم یا بزرگ در سال ۹۵پ.م. به پادشاهي رسيد. طبق فهرست خورني، تیگران دوم پسر آرتاشس است و طبق نظر آپیانوس، پدر تیگران دوم نيز تيگران نام داشت (تيگران اول). (ا. گ.)

۷۳۱ - خورني در اينجا سلوكيان را مورد نظر دارد. (ا. گ.)

[۷۳۲] - خورني واژه mijerk'e'rya را به كار مي برد كه داراي دو معني است. ۱) نواحي داخلي سرزمين يا كشور كه به نظر نمي رسد به اين مفهوم به كار برده باشد. ۲) نواحي ميان خشكي ها كه براي درياي مديترانه به كار مي رود. با اين حال تاريخنگاران ارمني اين واژه را براي سرزمين هاي آسياي صغير به كار برده اند. (ا. گ.)

[۷۳۳] - خورني در اينجا مهرداد اوپاتور را در نظر دارد. اما اشتباها" چنين فكر مي كند كه مهرداد شوهر خواهر تيگران است در حالي كه تيگران شوهر كلئوپاترا دختر مهرداد است. (ا. گ.)

[۷۳۴] - يا زئوس المپيوس.

[۷۳۵] - til

[۷۳۶] - yeriza

[۷۳۷] - bagayar'itch

در ندادند. (تیگران) زبان یکی از آنان را که آسود[۷۳۸] نام داشت برید، زیرا به تندیس ها بی احترامی نموده بود؛ اما دیگران را متحمل شکنجه و اذیب نکرد، زیرا پذیرفتند از قربانی پادشاه و نیز گوشت خوک بخورند اگر چه خود، قربانیانی نثار نکردند و نبپرستیدند. لذا (تیگران) سرداری سپاه را از آنها گرفت ولی آنان را از مقام اسبدی[۷۳۹] تاجگذار محروم نکرد. خود به بین النهرین رفته تندیس بارشامینا[۷۴۰] را در آنجا می یابد که از عاج فیل ساخته شده و به بلور و سیم مزین بود و امر می کند آن را به شهرک توردان[۷۴۱] برده در آنجا بر پا سازند.

به منظور انتقامجویی از کلئوپاترای بطلمیوسی[۷۴۲] به خاطر اعمالی که فرزند وی دیونیس بر علیه پدرش (آرتاشس) مرتکب شده بود، (از اینجا) بلافاصله راهی سرزمین فلسطین {۱۰۴} می گردد. با اسارت گرفتن یهودیان بسیار شهر[۷۴۳] پتولمائید {۱۰۵} را محاصره می کند. اما ملکه الکساندرا یا مسالینای[۷۴۴] یهودیان که زن الکساندر فرزند یوحنا فرزند شمعون برادر یهودای مکابی[۷۴۵] بود و در آن زمان بر یهودیان پادشاهی می کرد با اعطائ گنج های کلان (تیگران را) از آنجا باز می گرداند. زیرا (تیگران) شنیده بود که راهزنی وایکون[۷۴۶] نام {۱۰۶} آرامش را در ارمنستان مختل نموده کوه استواری را تصرف کرده بود که تا امروز نیز به نام این راهزن وایکونیک[۷۴۷] خوانده می شود.

۱۵

حمله پومپئوس سردار رومیان به سوی ما، تصرف ماژاک و مرگ مهرداد

آنگاه پومپئوس[۷۴۸] سردار رومیان با سپاهی گران به نواحی مدیترانه رسیده سپهسالارش اسکاورس[۷۴۹] را برای جنگ با تیگران به آسوریک گسیل داشت. او نیز روانه می شود اما با تیگران روبرو نمی گردد، زیرا وی به خاطر بلوایی که این راهزن بر پا کرده بود به کشورش باز گشته بود.

---

۷۳۸ - asud
۷۳۹ - یا مقام آسپت. (ا. گ.).
۷۴۰ - barshamina
۷۴۱ - tordan
۷۴۲ - اشاره به ملکه سلوکي، خواهر بطلميوس هشتم پادشاه مصر. (ا. گ.).
۷۴۳ - ارمني p’e’t’ghomaid که یونانیان آن را پتولمایس(Ptolemais) مي ناميدند شهري است در شمال فلسطين و همان شهر ساحلي عكا است. (ا. گ.).
۷۴۴ - mesalina، خورني به آلكساندرا سولومه ملكه يهوديه (۷۴-۶۷) اشاره دارد. (ا. گ.).
۷۴۵ - Judas Maccabaeus
۷۴۶ - vayk’un
۷۴۷ - vayk’unik
۷۴۸ - p’omp’eos، يوناني Pompeos،فرانسه Pompe’e، انگليسي Pompay. (ا. گ.).
۷۴۹ - sk’avros یا Scaurus

اسکاورس به دمشق باز می گردد و شهر را در تصرف متغ[750] و غوغ[751] می یابد، آنها را تعقیب کـرده خود شتابان به یهودیه به سوی آریستابوغ[752] می تازد تا به برادر وی هیورکانوس[753] کاهن بزرگ کـه پسر آلکساندر بود یاری دهد.

اما پومپئوس در برابر مهرداد می جنگد و با مقاومت سخت و جنگهای سهمگین روبرو مـی گـردد و در شرایط بسیار خطرناکی قرار می گیرد؛ با این حال سپاه او پیروز می شود و مهرداد بـه ناچـار بـه حدود پونت می گریزد. پومپئوس پس از رهایی از دست وی ماژاک را اشغال میکنـد و او مهـرداد را به اسارت می گیرد و سپاهی را در شهر باقی مـی گـذارد، آنگـاه بـا صـرف نظـر از تعقیـب وی از راه آسوریک[754] به سوی یهودیه مـی شـتابد. او مهـرداد را بـه دسـت پـدر پیلاتـوس پـونتی[755] بـا داروی زهرآگین به قتل می رساند. یوسفوس[756] این امر را در باب مربوط به بلسان[757] چنین گواهی می دهد: «در نزدکی اریحا[758] مژده مرگ مهرداد به پومپئوس می رسد».

۱۶

حمله تیگران به سپاه رومیان، گریز گابیانوس و رهایی مهرداد جوان

و اما تیگران پادشاه ارمن، یهودیان اسیر را در آرماویر[759] و آبادی واردگس[760] اسکان داد کـه در کنار رودخانه کاساخ[761] واقع بود و راهزنان کوهها را هلاک کردو پس از سوگواری برای مهرداد، به

---

[750] - met'egh یا Metellus

[751] - ghugh یا Lullus

[752] - arist'abugh یا Aristobulus آریستوبولوس پادشاه یهودیه (٦٣- ٦٧) که به دست رومیان خلع شد. (ا. گ.).

[753] - Hyurk'anos یـا Hyrcanus، رئـیس کاهنـان و پادشـاه یهودیـه، هیرکـانوس دوم (٤٠-٦٣) بـرادر بـزرگ آریستوبولوس دوم. (ا. گ.).

[754] - asorik یا شام، سرزميني در خاور نزديك كه از غرب با درياي مديترانه و فنيقيه، از شرق با رود فـرات و ميـانرودان و بابل، از جنوب با صحراي عربستان و يهوديه و از شمال با كيليكيه و كوماگن هم مرز بود. . (ا. گ.).

[755] - ارمني p'ont'atsi-p'ighat'os، Pontius Pilate. حاكم يهوديه كه در سال ٢٩م. از سـوي روميـان بـه ايـن مقام رسيد. او بسيار ظالم بود و همو بود كه عيسي را به يهود تسليم كرد. در ٣٦م. سامريان شكايت او را به حـضور واتيلـوس حاكم سوريه بردند و اوپيلاتوس را به رم فرستاد تا به امپراتور پاسخ دهد. اما قبل از ورود تيبريوس وفات كرد و گويند كاليگولا او را تبعيد كرد و او در آنجا دست به خودكشي زد. (ا. گ.).

[756] - يا هوسپوس. (ا. گ.).

[757] - بلسان (Ba'la'san) معرب يوناني Balsamon، ارمني balasan گياهي از تيره سدابيان كه مصرف دارويي دارد. (ا. گ.).

[758] - Jericho يا Ariha يا اريخا، اريحه، شـكل ارمنـي خـورني yerikov شـهري باسـتاني در فلـسطين واقـع در ٢٣ كيلومتري اورشليم. (ا. گ.).

[759] - armavir

[760] - vardges(avan)

قصد انتقامجویی از سپاه روم راهی آسوریک گردید. گابیانوس[۷۶۲] سردار سپاه رومیان که پومپئوس در هنگام بازگشت به روم در آنجا منصوب کرده بود به مقابله با وی می آید. گابیانوس جرأت نمی کند با تیگران درگیر شود، از این رو به بهانه بطلمیوس از نزدیکی فرات بازگشته به مصر می رود و با انعقاد مخفیانه پیمان صلح با تیگران، مهرداد جوان پسر مهرداد را که خواهر زاده تیگران بود و او را پومپئوس در ماژاک اسیر کرده بود مسترد می دارد و چنین وانمود می کند که در نهان گریخته است.

۱۷
نبرد کراسوس و کشته شدن وی
به دست تیگران

رومیان با سوءظن به گابیانوس وی را برمی اندازند و کراسوس را به جایش گسیل می دارند و او می آید و تمام گنجهایی را که در اورشلیم و در معبد خدا وجود داشت تصرف می کند آنگاه به سوی تیگران تاخته پس از گذشتن از فرات در جنگ با تیگران با تمام سپاهش کشته می شود. تیگران با گرفتن گنجهای او به ارمنستان باز می گردد[۷۶۳].

۱۸
رویارویی کاسیوس با تیگران،
شورش مهرداد و ساخته شدن قیصریه

رومیان به خشم آمده کاسیوس[۷۶۴] را با سپاهی بی شمار گسیل می دارند. وی با سپاهیان ارمنی رویارو می گردد و اجازه نمی دهد از فرات بگذرند و شام را مورد تاخت و تاز قرار دهند.

در این هنگام، تیگران به مهرداد جوان ظنین می شود که خواهر زاده اش نیست بنابراین نه مقام و منصب و نه حتی کشورش گرجستان را به وی می بخشد. مهرداد بامشاهده این توهین بر دائی اش تیگران شوریده به قیصر[۷۶۵] پناهنده می شود و با دریافت حکمرانی شهر پرکه[۷۶۶] به فرمان او به

---

[۷۶۱] - kasakh

[۷۶۲] - یا gabinius، سیاستمدار رومي (و. حدود ۱۰۰، فوت ٤٨ پ.م.). (ا. گ.).

[۷۶۳] - در اینجا سوء تفاهم روي داده است. زیرا رویارویي کراسوس مربوط به آرتاوازد دوم پسر تیگران دوم است و نه خود او. دوم اینکه وي در جنگ شکست خورده کشته مي شود اما نه به دست ارمنیان بلکه پارتیان. (ا. گ.).

[۷٦٤] - اشاره به گایوس کاسیوس یار سپاهي کراسوس است که پس از شکست کراسوس فرمانده سپاهیان روم در مشرق زمین شد. (ا. گ.).

[۷٦٥] - اشاره به قیصر گایوس ژولیوس (٤٤-۱۰۰پ.م.) شخصیت حکومتي و سپاهي نامدار روم مي باشد. (ا. گ.).

[۷٦٦] - p’erge یا perga پایتخت سرزمین پامفیلیه در آسیاي صغیر. (ا. گ.).

آندیپاتروس[۷۶۷] پدر هرودس[۷۶۸] کمک و یاری می رساند. او شهر ماژاک را آباد نموده به افتخار قیصر آن را قیصریه می نامند. از آن پس، این شهر از تحت حکومت ارمنی بیرون می آید.

۱۹

در باره اتحاد تیگران و آرتاشس، فرستادن سپاهی برای ترکتازی در فلسطین،اسارت هیرکانوس کاهن اعظم و یهودیان بیشمار

پس از همه اینها، تیگران که گرفتار بیماری بود از آرتاشس پادشاه پارس التماس می کند که پس از تکبر پدرش که ریاست و ارشدیت را از پارسیان ربود، میانشان پیوند دوستی و مودت برقرار سازد. اما خودش (تیگران) با پذیرفتن گاه ثانوی چنانکه رسم بود، ریاست را به خواست خویش به او باز می گرداند. وی بدین وسیله آرتاشس را به صلح راضی کرده از او سپاه کمکی دریافت می دارد. سپس بارزاپران[۷۶۹] پیشوای ناخارارنشین رشتونیک را به اسپهبدی گمارده، سپاه ارمنی و پارسی را به مقابله با سپاه رومیان می فرستد و فرمان می دهد تا ساکنان سوریه و فلسطین را به مصالحه کشانده ایشان را آرام نمایند. شخصی پاکاروس نام[۷۷۰] که پدرش پادشاه آشوریان بود، اما خود با آنتیگونوس از خاندان آریستوبولوس خویشاوندی سببی داشت به استقبال آنان می آید. او نزد بارزاپران پیشوای رشتونیان و اسپهبد سپاه پارس و ارمن، قول پانصد زن زیبا و هزار کانکار[۷۷۱] طلا را می دهد بشرط آنکه هیرکانوس یهودیان را از پادشاهی محروم و آنتیگونوس را به تخت شاهی بنشاند.

هنگامی که هیرکانوس پادشاه و کاهن اعظم یهودیان و پاسایل[۷۷۲] برادر هیرودس مشاهده کردند که بارزاپران برخی از سپاه رومیان را به سوی دریا و برخی دیگر را نیز به شهرهای گوناگون متواری ساخته است خود در کمال آرامش از آن سرزمین می گذرد آنها نیز برای صلح با وی وارد مذاکره می شوند. او نیز شخصی گنل[۷۷۳] نام از قوم گنونی[۷۷۴] را که ریاست ساقیان پادشاه ارمنستان را بعهده داشت به بهانه عقد قرار داد صلح ولی به منظور کمک مخفیانه به آنتیگونوس همراه با سواره نظام به

---

۷۶۷ - andip’at’ros یا Antipater. (ا. گ.).

۷۶۸ - Herod (ارمني Herovdes)، هیرودس (۷۳تا ٤پ.م.). پادشاه یهودیه. تامسون بر این بارور است که این **مهرداد پرگامون** (پادشاهني کهن در آسیاي صغیر ۱۳۳- ۲۸۳پ.م.) بود و نه **پرکا** در **پامفیلیه** (تامسون، ص ۱۵۵). (ا. گ.).

۷٦۹ - barzapran. هوسپوس آن را بصورت barzapranes یاد نموده است و آن هم نه بعنوان اسپهبد ارمن و پیشواي قوم رشتونیك نه بعنوان ساتراپ و سپهسالار پارتیان. از این جمله خورني مي توان دریافت که سپاهیان ارمني در لشکرکشي پارتیان به سوریه در سال ٤٠ پ.م. شرکت داشته اند. (ا. گ.).

۷۷٠ - pakaros. در اینجا باکاروس (باکور، یا پاکر) نه پادشاه آشوریان که پادشاه سرزمین پارت بود. (ا. گ.).

۷۷۱ - یعني هزار قنطار (واحد وزن در سرزمین هاي شرق معادل یکهزار و دویست اوقیه یا یکصد و بیست رطل و بنا به نظرات دیگر ٤٠٠٠ دینار،۱٠٠ من و ۱٠٠ رطل و ۱٠٠ متقال و ۱٠٠ درهم. و یا ۱۲٠٠ اوقیه یا ۱۲٠ رطل و یا بنا به نظري ٤٠ اوفیه و جز آن). (ا. گ.).

۷۷۲ - pasayel

۷۷۳ - ge’nel

۷۷٤ - ge’nuni

اورشلیم می فرستد. هیرکانوس به رئیس ساقیان و تمام سپاه همراهش اجازه ورود به اورشلیم نمی دهد بلکه تنها به پانصد سوراه نظام اجازه داد و رئیس ساقیان خائنانه به هیرکانوس توصیه می کند نزد بارزاپران برود و در باره ویرانی کشور (صحبت کند) و قول می دهد از طرف خود نیز شفاعت نماید. هیراکانوس از بارزاپران می خواهد قسم یادکند او نیز به نام آفتاب و ماه و کلیه معبودهای آسمانیشان همچنین به آفتاب آرتاشس و تیگران سوگند بخورد. هیرکانوس با اطمینان به این امر، هیرودس را در اورشلیم گذارده پاسایلوس[۷۷۵] برادر ارشد هیرودس را برداشته نزد بارزاپران به روستای موسوم به یکتیپون[۷۷۶] واقع در ساحل دریا می آید.

بارزاپران با حیله گری وی را گرامی میدارد ولی با ترک ناگهانی آنجا به بقیه سپاه دستور می دهد آنان را بگیرند و به آنتیگونوس تحویل دهند. آنگاه آنتیگونوس خود را روی هیرکانوس می اندازد و گوش های او را با دندانهایش می برد تا چنانچه اوضاع به گونه ای تغییر نماید ، او قادر به انجام وظایف کاهنی نباشد. زیرا شریعت (یهودیان) ایجاب می کند که تنها آنان که از سلامت کامل برخوردارند می توانند کاهن باشند و پاسایلوس برادر هیرودس خود سر خویشتن را به سنگی زد و پزشکی که آنتیگونوس ظاهرا" برای معالجه اش فرستاده بود با ریختن زهر بر جراحت وی، او راکشت.

آنگاه بارزاپران به گنل رئیس ساقیان پادشاه ارمنستان فرمان داد تا هیرودس را در اورشلیم دستگیر کند. گنل به ریا کوشید تا هیرودس را از حصار خارج سازد ولی هیرودس نپذیرفت، در عین حال ماندن در شهر را بخاطر جدایی آنتیگونیان مطمئن نیافت، از این رو همراه خانواده اش شبانگاه در نهان نزد ادومیان[۷۷۷] گریخت و خانواده را در دژ ماسادان[۷۷۸] گذارده خود به سوی روم شتافت. ولی سپاه ارمنستان به کمک آنتیگونیان وارد اورشلیم شده به کسی آسیبی نرساند بلکه دارایی هیرکانوس را بالغ بر سیصد کانکار توقیف کرد و با تاخت و تاز در آن ناحیه (محل های وفادار به) هیرکانیان را تصرف و ویران نمود، همچنین با تصرف شهر ماریسا[۷۷۹] آنتیگونوس را به پادشاهی آنجا گمارد و اما هیراکانوس را بسته همراه اسیران نزد تیگران آورد، تیگران به بارزاپران امر کرد اسیران یهودی شهر

---

[۷۷۵] pasayelos-

[۷۷۶] - Ektipon یا yekt'ip'on

[۷۷۷] - Edomites، به ارمنيyedumiatsiner، ساكنان ادوم، ناحيه اي قديمي در جنوب فلسطين (سفر پيدايش، ۳٦، اعدداء ۱۸:۲۰و...).

[۷۷۸] - masadan

[۷۷۹] - marisa

ماریسا را در شهر شامیرام[۷۸۰] اسکان دهد. تیگران پس از آن بیش از سه سال زندگی نکرد و بعد از سی و سه سال پادشاهی وفات کرد. {۱۰۷}

۲۰
جنگ دیگر ارمنیان با رومیان با شکست سیلون[۷۸۱] و بندیدیوس[۷۸۲]

هیرودس به روم عازم می گردد و در برابر آنتونیوس[۷۸۳]، سزار و سینکلیتوس[۷۸۴] وفاداری خویش را به رومیان بازگو می شود و از طرف آنتونیوس بعنوان پادشاه یهودیه گمارده شده اسهبد بندیدیوس را با سپاه رومیان به معاونت خود می گیرد تا با ارمنیان جنگیده آنتیگونوس را براندازد. او به سوریه می رسد و سپاه ارمنی را متواری نموده سیلون را باقی می گذارد تا در حوالی فرات با ارمنیان مقابله نماید و پاکاروس را بقتل می رساند اما خود برای جنگ با آنتیگونوس رهسپار اورشلیم می شود. اما ارمنیان باز هم از پارسیان کمک دریافت می کنند و بر سیلون حمله کرده پس از کشتارهای بیشمار او را تعقیب و به نزدیکی بندیدیوس عقب می رانند[۷۸۵].

۲۱
اینکه آنتونیوس چگونه شخصا" بر سپاه ارمن تاخته شهر شامشاد را متصرف می گردد

آنتونیوس خشم زده شخصا" با تمام سپاهیان راهی می شود. پس از رسیدن به شامشاد {۱۰۹} خبر در گذشت تیگران را دریافت می کند آنگاه شهر را تصرف و سوسیوس[۷۸۶] را برای جنگ با آنتیگون در اورشلیم به معاونت هیرودس باقی می گذارد و خود برای گذراندن زمستان راهی مصر می شود. او که مملو از شهوت و یک مرد زن باز و غرق در عشق کلئوپاترا ملکه مصریان بود برای رسیدن به

---

۷۸۰ - شامیرام یا سمیرامیس، در این جا شهر **وان** مورد نظر است. لشکرکشی سپاه ارمني- پارسي به سوريه و فلسطين و به اسارت آوردن يهوديان به ارمنستان و جز اینها در زمان آرتاوازد دوم پادشاه ارمنستان (٣٤-٥٥ پ.م.) صورت گرفته اند. در نزد خورني آرتاوازد دوم جاي خود را به تيگران داده و از عزت و جلال توصيفي او برخوردار گشته است. (ا. گ.).

۷۸۱ - Silon، ارمني sighon

۷۸۲ - Bendidios

۷۸۳ - antonios، از نجباي رم (و. ۸۳- ف. ۳۰پ.م.) پسر عم و سردار سزار. (ا. گ.).

۷۸٤ - sinklitos، يك واژه يوناني است به معني مجلس، مجمع و شورا. منظور خورني در اينجا مجلس سناي روم است. (ا. گ.).

۷۸۵ - این رویدادها در سال ۳۷پ.م. رخ داده اند. (ا. گ.).

۷۸٦ - Sosius، به ارمني sovsios. (ا. گ.).

آنجا می شتابد. این کلئوپاترا دختر بطلمیوس دیونیس و نوه کلئوپاترای بطلمیوسی نیز محبوب هیرودس بود؛ بدین علت نیز آنتونیوس، هیرودس را شدیدا" به سوسیوس توصیه می کرد. او اجنگ دلاورانه اورشلیم را بتصرف در اورده آنتیگونوس را می کشد و هیرودس را بر تمامی یهودیه و جلیلیه پادشاه می گرداند[۷۸۷].

۲۲
در باره پادشاهی آرتاوازد و
جنگ در برابر رومیان

آرتاوازد پسر تیگران بر ارمنستان پادشاهی می کرد. وی برادران و خواهرانش را در نواحی آغیویت[۷۸۸] و آربرانی[۷۸۹] اسکان می دهد و روستاهای سلطنتی موجود در این نواحی را توام با درآمد و ارزاق جداگانه میراث آنان نموده برای خویشاوندانشان نیز که در طرف هاشتیانک[۷۹۰] واقع بودند، چنین مقدر می سازد تا آنان گرامی تر و شاهزادگان والاتری نسبت به دیگر اشکانیان شناخته شوند، تنها مقرر می دارد که آنان در آیرارات محل اقامت پادشاه زندگی نکنند.

لیکن دلاوری و شجاعت دیگری از خویش نشان نداد بلکه خود را تسلیم عیش و نوش نموده در جاهای باتلاقی، نیزارها، صخره ها سیاحت می کرد و خرها و خوک های وحشی را تعقیب می نمود و با بی اعتنایی به دانش و دلاوری و یادگاران نیک تنها نوکر و برده شکم خویش بود و زباله دانی ها را بزرگ تر می کرد[۷۹۱]. او در حالی که بعلت سستی و تنبلی و شکم پرستی از طرف سپاهیانش مورد ملامت قرار می گیرد، بویژه آنکه آنتونیوس بین النهرین (میانرودان) را از چنگش درمی آورد، با خشم و غضب دستور می دهد، ده ها هزار نفر را در استان آترپاتکان همراه ساکنان کوه قفقاز و آلبانیائیان و گرجیان به خدمت سپاه بگیرند، آنگاه عازم بین النهرین می گردد تا سپاه رومیان را مورد تعقیب قرار دهد.

---

۷۸۷ - Galilee، ارمني galilia. (ا. گ.).

۷۸۸ - 'aghiovit، ناحیه اي در استان توروبران ارمنستان بزرگ، در ساحل شمالي درياچه وان. بنام اين ناحيه درياچه را "درياچه آغي (شور)" نيز ناميده اند. (ا. گ.).

۷۸۹ - ar'beran(i) ناحيه اي در استان واسپوراكان، ارمنستان بزرگ. واقع در سمت شمال شرق درياچه وان، نيز شامل جزاير ليم و كتوتس، اين ناحيه همسايه آغيويت بود. (ا. گ.).

۷۹۰ - hasht'ank يكي از نواحي استان هايك چهارم. (ا. گ.).

۷۹۱ - اين مشخصه هاي آرتاوازد دوم كه توسط خورني بيان مي شوند با واقعيت هاي تاريخ همسويي ندارند. مطابق منابع يوناني و رومي وي يكي از دانا ترين و باسواد ترين شخصيت ها، سياستمداري زبده و چهره نظامي برجسته بشمار مي رفت. (ا. گ.).

۲۳
دستگیری آرتاوازد توسط آنتونیوس

آنتونیوس بویژه با تشویق کلئوپاترا که از آزارها و شکنجه هایی که تیگران به مادر بزرگش وارد ساخته بود هوای انتقام جویی داشت، همچون شیر، وحشیانه می غرید. او نه تنها برای ارمنیان بلکه برای بسیاری از پادشاهان دیگر نیز پیام آور مرگ بود تا بتواند حکومتهای آنان را بچنگ آورد. از این رو آنتونیوس پادشاه چندی را به کشتن می دهد و حکومت آنان را به کلئوپاترا می سپارد بجز تیوروس[۷۹۲] و سیدون[۷۹۳] و بطور کلی آنان را که در حوالی رود آزاد[۷۹۴] بودند. به همراه سپاهیان بر آرتاوازد می تازد؛ از بین النهرین گذشته سپاه ارمن را شدیدا" منهزم و پادشاه آنان را دستگیر می کند. با مراجعت به مصر، آرتاوازد پسر تیگران و نیز بسیاری غنایم جنگی را به کلئوپاترا هدیه می کند{۱۱۰}.

۲۴
در باره پادشاهی آرشام؛ برای نخستین بار خراجگزار شدن جزئی ارمنیان به رومیان؛ آزاد شدن هیرکانوس و زیانی که به سبب وی به قوم باگراتونی می رسد

در آخرین سال عمر آرشز[۷۹۵] که بیستمین[۷۹۶] سال پادشاهی وی بود، سپاهیان ارمنی بفرمان او آرجام یا آرشام{۱۱۱} را که فرزند آرتاشس، برادر تیگران و پدر آبگار بود، برخود پادشاه گردانیدند. برخی از آشوریان این آرشام را مانوا[۷۹۷] نامیده اند، مانند برخی از افراد عادت به داشتن دو نام دارند مانند هیرودس آگریپیاس[۷۹۸] یا تیتوس آنتونیوس[۷۹۹] و یا تیتوس هوستوس[۸۰۰].

---

۷۹۲ - t'yuros یا تیر. (ا. گ.).
۷۹۳ - Sidon
۷۹۴ - azat' رودي در جنوب تیر و سیدون. (ا. گ.).
۷۹۵ - arshez یا آرتاشس. (ا. گ.).
۷۹۶ - مالخاسیان به "بیستمین سال" (ایروان، ۱۹۶۸) و یا "بیست و یکمین سال" (ایروان ۱۹۹۰)، تامسون به "بیست و چهارمین" و نعلبندیان به "بیست و یکمین" سال معتقد مي باشند، در متن اصل گرابار، بیستمین سال قید شده است. (ا. گ.).
۷۹۷ - manova
۷۹۸ - Herod Agrippa (هیرودس آگراپپاي) (ا. گ.).
۷۹۹ - Titus Antony (تیتوس آنتونیوس) (ا. گ.).
۸۰۰ - Titus Justus (تیتوس ژوستوس). (ا. گ.).

زیرا آرشز در این سال درگذشت و پادشاهی پارس را برای فرزندش آرشاویر[801] باقی گذارد که پسری بسیار کوتاه قامت بود و کسی نبود که بتواند در رویارویی با رومیان آرشام را یاری دهد، لذا آرشام توسط هیرودس پیمان صلحی با آنان منعقد می سازد و در ضمن با استفاده از نواحی بین النهرین و قیصریه به آنان مالیات می پردازد. این آغازی برای خراجگزاری جزئی ارمنیان به رومیان گردید.

در این زمان، خشم آرشام متوجه ینانوس[802] گردید که یک اسبد[803] تاجگذار بود، زیرا او هیرکانوس کاهن اعظم یهودیان را که توسط بارزاپران رشتونی در زمان تیگران به اسارت در آمده بود، ازاد ساخت. ینانوس در نزد پادشاه چنین استدلال می کند که (هیرکانوس) قول داده یکصد کانکار را که امید به دریافت آن دارد، حاضر است برای رهایی خویش بپردازد. لذا آرشام به او مهلتی می دهد. وی یکی از برادرانش را که سنکیا[804] نام داشت راهی یهودیه نزد هیرکانوس می کند تا او برای رهایی اش پول بپردازد. فرستاده ینانوس رهسپار می شود و چنین در می یابد که هیرودس، هیرکانوس را کشته است تا بر علیه پادشاهیش خیانت نکند. اینکه هنگامی که مهلت داده شده بپایان می رسد و ینانوس پول رهایی هیرکانوس را نمی پردازد،آرشام بر وی غضب می برد و از مقام محروم می سازد و فرمان می دهد به زندانش اندازند.

در این زمان زورا[805] پیشوای قوم گنونی در قبال وی نزد پادشاه سخن چینی نموده می گوید: «پادشاها، بدانید که ینانوس کوشید بر علیه تو بشورد و با من چنین مشورت می کرد که از هیرودس پادشاه یهودیه بخواهیم در این مورد قسم یاد کند که ما را بپذیرد و در کشور اصلی مان میراثی نصیب ما کند، زیرا ما در این کشور متحمل زجرهای بی سابقه گشتیم و بی حرمت شدیم. من با او موافقت نکرده گفتم: چرا خود را با داستان های کهن و افسانه های پیر شده فریب می دهیم و خود را فلسطینی می شماریم. او از من ناامید شده هیرکانوس[806] کاهن اعظم را به همان منظور نزد هیرودس فرستاد ولی از هیرودس نیز بیشتر ناامید شد. لیکن ای پادشاه اگر او را باز نداری وی از نیت پیمان شکنانه خویش صرف نظر نخواهد کرد». پادشاه آرشام این سخن چینی را باور نمود و امر کرد نیانوس را تحت انواع شکنجه ها قرار دهند و آخرین تصمیم نیز چنین بود؛ یا از مذهب یهود بکلی برگردند و با تعظیم در برابر آفتاب بتان پادشاه را بپرستند و پادشاه آن را باور نموده مقام سابق را باز پس دهد و یا از چوبه دار آویزان شوند و نسل او نابود گردد. و یکی از خویشاوندان او را بنام

---

[801] - arshavir
[802] - yenanos یا enanos
[803] - اسب بد یا آسپت (گونه ارمني). (ا. گ.).
[804] - senekia
[805] - zora
[806] - Hyrcanus

ساریا[۸۰۷] در برابر چشمانش می کشد وقتی که فرزندان او ساپاتیا[۸۰۸] و آزاریا[۸۰۹] را به محل اعـدام مـی بردند وی به سبب ترس از به قتل رسیدن اولادش و در پی التماس زنان، فرمان پادشاه را همراه با تمام قومش اجرا کرده از مقام و منزلت پیشین برخوردار می گردد. لیکن پادشاه به او کاملا" اعتمـاد نمـی کند بلکه وی را به ارمنستان فرستاده کشور را بدو می سپارد تنهـا بـرای اینکـه وی را از بـین النهـرین دور نماید.

۲۵
اختلاف آرشام با هیرکانوس و فرمانبرداری اجباری

پس از آن، میان هیرودس پادشاه یهودیه و پادشاه ما آرشام اختلافـی بـروز کـرد. زیـرا هیـرودس پس از دلاوری های بسیار مصمم بـه انجـام اصـلاحاتی از روم تـا دمـشق و بنـای عمـارات متعـددی در بسیاری از شهرها می شود. او کارگران ساده فراوانی از آرشام خواست تا کوچـه هـای شـهر انطاکیـه سوریه را که در اثر کثافات و لجن غیر قابل عبور گشته بودند پر نمایند. آرشام نمی پـذیرد و سـپاهی برای مقابله با هیرودس گرد می آورد و نمایندگانی را به روم گسیل داشته از قیصر تقاضا می کند تـا حکومت هیرودس را تحت فرمان خود نگاه ندارد. اما قیصر نه تنهـا آرشـام را از حکومـت هیـرودس آزاد نمی کند که تمام آسیای صغیر[۸۱۰] را نیز بدو می سپارد.

در آن زمان هیرودس ده هنگ از اهالی کالاتیا و پونت را تحت خدمت خویش در آورده پـدر زن پسرش آلکساندر[۸۱۱] را که فرزند تیمون[۸۱۲] بود و از طرف مـادر از نـژاد پادشـاهی مـاد یعنـی از نـسل داریوش ویشتاسپ[۸۱۳] بشمار می رفت، بعنوان پادشاه مطیع خـود در آسـیای صـغیر گمـارد. آرشـام بـا مشاهده این امر کاملا" از هیرودس بعنوان ارباب خود فرمانبرداری کرد و کارگران در خواستی را در اختیار وی گذاشت و (هیرودس) توسط آنان کوچه های شهر انطاکیه را در ازای بیست وتاوان[۸۱۴] و با

---

[۸۰۷] - saria

[۸۰۸] - sapatia

[۸۰۹] -azaria

[۸۱۰] - خورني واژه mijerk'rayk را بكار مي برد كه در نزد نويسندگان باستان به كليه سرزمين هـا و كـشورهاي واقـع در آسياي صغير اتلاق مي شده است. (ا. گ.).

[۸۱۱] - يا اسكندر . (ا. گ.).

[۸۱۲] - t'imon

[۸۱۳] - معادل گشتاسب، در اوستا نيز بصورت ويشتاسپ به معني دارنده اسبهاي زياد آمـده اسـت. يونانيـان آن را هيـستاسپس Hystaspes نوشته اند. نام پدر داريوش بزرگ هخامنشي است. (ا. گ.).

[۸۱۴] - ve't'avan معادل stade يا statium انگليسي (جمع stadia) به معني ميدان، ورزشگاه و نيز در يونان باسـتان واحد درازا حدود ۶۰۷ فوت انگليسي (۱۸۵متر) در مسابقات المپيك ۶۳۰/۸ فوت و در آسيا يك سيزدهم فرسنگ يعني ۴۹۲ تا ۷۸۳ فوت، مي دانستند. (ا. گ.).

تخته سنگ های سفید مرمری سنگ فرش نمود تا آب سیلاب ها از این سنگ فرش به آسانی عبور کرده به شهر آسیبی وارد نسازد. آرشام پس از بیست سال پادشاهی درگذشت.

۲۶

پادشاهی آبگار و خراجگزاری ارمنیان به رومیان؛ جنگ در برابر سپاهیان هیرودس و کشتن برادر زاده اش هوسپ

آبگار پسر آرشام در بیستمین سال فرمانروایی آرشاویر[۸۱۵] پادشاه پارس پادشاهی می کند. این آبگار بعلت تواضع و دانایی بسیار و سنش ملقب به "مرد دانا"[۸۱۶] بود. این (کلمات) را یونانیان و آسوریان بوضوح نتوانستند تلفظ کنند، لذا او را آبگاروس نامیدند. در سال دوم پادشاهی او کلیه نواحی ارمنستان کاملا" خراجگزار رومیان گردید و چنانکه در انجیل لوقا آمده است[۸۱۷] قیصر آگوستوس فرمانی برای انجام سرشماری در سرتاسر گیتی صادر نمود. بنابراین کارگزارانی به ارمنستان فرستاده شدند و تندیس قیصر آگوست را همراه خود آورده در تمامی پرستشگاه ها برپا ساختند. در این زمان ناجی ما، فرزند خدا، عیسی مسیح زاده شد.

در این روزها میان آبگار و هیرودس اختلاف بروز نمود؛ زیرا هیرودس دستور داد تا تمثالش را در پرستشگاه های ارمن کنار تمثال قیصر قرار دهند ولی وقتی که آبگار آن را نپذیرفت، هیرودس در برابر او دست به دسیسه چینی زد. او سپاهیان ترکیایی و ژرمن را برای تاخت و تاز به کشور و پارس گسیل داشته فرمان می دهد از کشور آبگار عبور نمایند. لیکن آبگار موفقت نکرده اظهار می دارد، فرمان قیصر چنین است که سپاه باید از طریق بیابان به کشور پارس برود. هیرودس رنج می برد ولی نمی تواند کاری از پیش ببرد و یا گرفتاری به انواع دردها، چنانکه هوسپوس نقل می کند، بعلت گستاخی در برابر مسیح کرم ها سراسر بدنش را فرا می گیرند. لذا برادر زاده اش هوسپ را که دخترش را به وی داده و قبلا" زن برادرش پرور[۸۱۸] بود(به مقابله آبگار) می فرستد. وی با همراهی سپاهی گران به بین النهرین می رسد و در بوگنان[۸۱۹] اردوگاه سپاه آبگار با وی روبرو می گردد. او

---

۸۱۵ - arshavir یا آرشاویر لقبي است که خورني براي فرهاد چهارم و پنجم اشکاني بکار برده است. (ا. گ.).

۸۱۶ - یا "مردبزرگ". خورني ریشه این نام را بصرورت آواگ آیر avag-ayr در نتیجه آن را avgayr و abgar مي شناسد. (ا. گ.).

۸۱۷ - انجیل لوقا (عهد جدید کتاب مقدس) باب دوم، آیه یکم. (ا. گ.).

۸۱۸ - perur

۸۱۹ - bugran

در جنگ کشته می شود و سپاهیانش متواری می گردند. در همان زمان نیز هیرودس درمی گذرد و آگوستوس[۸۲۰] پسر او آرگغایوس[۸۲۱] را به ریاست ملت یهود بر می گزینند.

۲۷
بنای شهر ادسا و یادداشتی کوتاه در باره خانواده روشنگر[۸۲۲] ما

پس از چند روز، آگوستوس در گذشت و تیبر[۸۲۳] به جای وی بر رومیان به پادشاهی رسید. گرمانیکوس نیز قیصر گشته شاهزادگان گسیل یافته از سوی آرشاویر و آبگار به روم را بعلت جنگ آنان که در حین آن برادر زاده هیرودس را کشتند، مورد بی احترامی قرار می دهد. این رویداد آبگار را بر می انگیزد و او آماده شورش و جنگ می شود. در این زمان در محلی که پیشتر هنگ ارمنی در آنجا گذرگاه فرات را در برابر کاسیوس[۸۲۴] محافظت می کرد، به بنای شهری می پردازد که ادسا نامیده می شود. آنگاه دربار و بتانش، نابوگ[۸۲۵]، بعل[۸۲۶]، باتنیکاغ[۸۲۷] و تاراتا[۸۲۸] همچنین متن های آموزشگاه پرستشگاه ها و بطور کلی دیوان های پادشاهان را به آنجا[۸۲۹] منتقل می سازد.

---

۸۲۰ - گایوس اکتاویانوس (آگوستوس)[Augustus] معرب آن اغسطس (و. ٦٣ پ.م. ف. ١٤م.) امپراتور روم (٢٧پ.م. –١٤م.). (ا. گ.).

۸۲۱ - Archelaus

۸۲۲ - "روشنگر" در مقابل "لوساوریچ" lusavorich بکار رفته است که لقب گریگور بنیانگذار کلیساي ارمني بود. (ا. گ.).

۸۲۳ - تیبریوس اول (Tiverius) دومین امپراتور روم پسر لیوي و پسر خوانده آگوستوس (و. ٤٢پ.م.- ف. ٣٧م.) امپراتور بسال ١٤م. (ا. گ.).

۸۲٤ - از رجال روم باستان(ف. ٤٢ پ.م.) از خانواده نجبا و قدیمي بود و در سفر جنگیي که کراسوس ضد پارتیان کرد مشاور او بود. چون کراسوس از اُرد اول پادشاه ایران و سردار او سورنا شکست خورد کاسیوس با تنظیم عقب نشیني ماهرانه توانست بقایاي قشون روم را نجات دهد و شهرتي کسب کند (٥٤ پ.م.). (ا. گ.).

۸۲٥ - nabog

۸۲٦ - bel

۸۲٧ - batnikagh

۸۲۸ - tarata

۸۲۹ - شهر ادسا (Esessa) یا ادس (فرانسه Edesse، لاتین Edessus، ارمني Yedesia، آسوري Urhay، تازي رُها یا الرها) شهري در شمال غربي میانرودان، نام کهن آن اُرون Orron بود که بسال ٣٠٣ پ.م. سلوکوس یکم نیکاتور آن را باز سازي نموده به مناسبت شهري در مقدونیه ادسا نام نهاد. در سالهاي ٣١٢ پ.م. تا ٢١٦م. پایتخت پادشاهي اسرونیه (اسروین) بود. بسال ٢١٦ قیصر کاراکالا (Caracalla) آخرین پادشاه اسروین، آبگار را خلع نموده این شهر را جزو تصرفات

پس از این، آرشاویر درگذشته پسرش آرتاشس بر پارسیان پادشاهی می کند. اینکه اگر چه آنچه را که نقل خواهیم کرد نه به ترتیب زمان است و نه متناسب تاریخ، اما از آنجا که بانیان آئین ملت ارمن اخلاف پادشاه آرشاویر و خویشان فرزند او آرتاشس هستند، لذا به گرامی داشت نجابت این مردمان سخن خود را آغاز می کنیم و از پیش، آنان را در این کتاب در کنار آرتاشس ذکر می نماییم تا خوانندگان بدانند که هم نژاد این مرد دلاور هستند. آنگاه زمان آمدن پدرانشان را به ارمنستان یادآور خواهیم شد که عبارتند از کارنیان[۸۳۰] و ورنیان[۸۳۱]، که گریگور قدیس[۸۳۲] از آنان برخاست و همچین خاندان کامساراکان[۸۳۳] و در حین تاریخ به زمان آن پادشاه خواهیم رسید که ایشان را پذیرفت.

با این حال، قصد شورش آبگار قرین موفقیت نگردید، زیرا در پادشاهی پارس میان خویشاوندانش اختلاف بروز نمود، لذا سپاهی گردآورد و به آنجا رفت تا آنان را به سازش و آرامش وادارد.

۲۸

عزیمت آبگار به شرق و پادشاه کردن آرتاشس بر پارسیان، و اینکه چگونه برادراناو (آرتاشس) را به نظم واداشت که روشنگر ما و خویشانش از دودمان آنان هستند

آبگار به شرق رفت و مشاهده نمود که آرتاشس فرزند آرشاویر بر پارسیان حکم می راند و برادرانش با وی در ستیزند، زیرا او می خواست بطور موروثی بر آنها شاهی کند اما ایشان قبول نمی کردند. لذا آرتاشس آنان را محاصره نموده تهدید به مرگ می کرد و بدین علت دو دستگی و اختلاف بزرگی میان سپاه و سایر خویشاوندان بروز نموده بود. زیرا پادشاه آرشاویر، سه پسر و یک دختر داشت، یکی همین پادشاه آرتاشس، دوم کارن، سوم سورن، اما خواهرشان که کوشم[۸۳۴] نام داشت همسر سردار آریائیان بود که از جانب پدر او به این سمت گماشته شده بود.

خود در آورد. مطابق پیمان سال ۳۶۳ میان ایران و روم این شهر به ایران داده شد. این شهر مهد تمدن و علم و فرهنگ بود. به گواهي ابن الاثير اين شهر كلا" ارمني نشين بوده حكام بيزانسي و سپس سلجوقي مجبور بودند شهردار را از ميان ارمنيان برگزينند. اين شهر بعدها بتصرف تيمور لنگ (۱۳۹۱م.)، ايرانيان (۱۵۱۲) و از سال ۱۶۳۷ عثمانيان در آمده است. (ا. گ.).

[۸۳۰] - كارنيان يكي از هفت خاندان نامي ايران در روزگار اشكانيان و ساسانيان بودند. (ا. گ.).

[۸۳۱] - نام سورنSuren از ريشه اوستاي Thura (در پهلوي، سوره) به معني دلير و پهلوان و توانا گرفته شده است. سورنيان يكي از هفت خانواده بزرگ ايران بودند كه در دوران اشكانيان بزرگ آن خاندان تاج بر سر پادشاه مي گذاشت. (ا. گ.).

[۸۳۲] - گريگور روشنگر (لوساوريچ) بنيانگذار رسمي كليساي ارمني. (ا. گ.).

[۸۳۳] - خاندان ناخاراري در ارمنستان باستان (سده هاي ۳ تا ۸م.). در گاهنامه خورني صاحب گاه ۵۳ هستند. ايشان ۶۰۰ سوار در اختيار سپاه ارمني قرار مي دادند. مقر آنان نواحي شيراك و يراسخادزور بود (آرشارونيك) كه تيرداد بزرگ به آنان داده بود. (ا. گ.).

[۸۳۴] - k’oshm

آبگار آنان را به آشتی و سازش قانع نموده این نظم را میان همگان برقرار می سازد. چنانکه مقرر شده بود آرتاشس همراه پسرانش پادشاهی می کند اما برادرانش به مناسبت شهر و کشور بزرگ و پرمیوه شان پُهلَو نامیده می شوند و در میان کلیه اشراف و اعیان[۸۳۵] همچنین خویشان اصلی پادشاهی گرامی ترین و اولی ترین مقام را بدست می آورند و نیز (آبگار) با قسم پیمانی میان آنان برقرار می سازد مبنی بر اینکه اگر مردانی از خانواده آرتاشس باقی نمانند پادشاهی به ایشان منتقل می شود و خارج از خاندان پادشاهی او آنان را به سه خاندان بنام های پهلو کارن، پهلو سورن و خواهرشان را به مناسبت مقام شوهرش پهلو اسپهبد، تقسیم نمود.

و می گویند که گریگور قدیس از نسل پهلو سورن و خانواده کامساراکان از نژاد پهلو کارن هستند و اما مطالب مربوط به عزیمت آنان به کشورمان را به جای خود نقل خواهیم کرد، در اینجا ایشان را تنها در کنار آرتاشس یاد می کنیم تا بشناسی که این قوم بزرگ براستی از خون واغارشاک هستند یعنی نسل آرشاک بزرگ برادر واغارشاک.

آبگار با چنین نظم و ترتیبی پیمان را بر می دارد و بیمار و دچار امراض سخت باز می گردد.

۲۹
بازگشت آبگار از شرق و کمک به آرت[۸۳۶]
در جنگ بر علیه هیرودس والی بخش های چهارگانه

آنگاه که آبگار از شرق مراجعت نمود، در باره رومیان چنین شنید که به وی مشکوک هستند مبنی بر اینکه به شرق رفته تا سپاهی فراهم کند. لذا برای کارگزاران رومیان علت مسافرتش را به سرزمین پارس بر نوشت و قراردادی را نیز که میان آرتاشس و برادران وی منعقد شده بود، فرستاد. لیکن ایشان باور نکردند بویژه آنکه دشمنان آبگار یعنی پیلاتس[۸۳۷]، هیرودس والی بخش های چهارگانه[۸۳۸]، لیوسانیا[۸۳۹] و فیلیپوس[۸۴۰] در مورد وی سخن چینی می کردند. آبگار نیز به شهرش ادسا عزیمت نموده با آرت پادشاه پاترا{۱۱۲} هم پیمان گردید و توسط شخصی بنام خسرن آرزرونی[۸۴۱]

---

[۸۳۵] - این واژه در برابر nakharar ارمني آمده است. (ا. گ.).
[۸۳۶] - aret'
[۸۳۷] - پيلاتس (pilatos يا pilate) در سال ۲۹م. از جانب روميان حاكم يهوديه گرديد و چند سال پيش و پس از تصليب عيسي حكومت مي كرد. وي بسيار ظالم و سخت دل بود و همسو بود كه عيسي مسيح را به يهود تسليم كرد. نيز رجوع شود به انجيل لوقا باب سوم آيه يكم. (ا. گ.).
[۸۳۸] - هيرودس والي بخش هاي چهارگانه (تيترارك) پادشاه يهوديه (٤٧ تا ٣٧ پ.م.) بنا به انجيل لوقا، باب سوم، آيه يكم، وي تيترارك جليل بود. (ا. گ.).
[۸۳۹] - ليوسانيا مطابق انجيل لوقا، باب سوم، آيه يكم بصورت ليسانيوس تيترارك آبليه. (ا. گ.).
[۸٤٠] - فيليپوس برادر هيرودس و تيترارك ايطوريه. انجيل لوقا باب سوم آيه يكم. (ا. گ.).
[۸٤١] - khosren- ardse'runi

برای او سپاه کمکی فرستاد تا برابر هیرودس بجنگد. زیرا نخست اینکه هیرودس دختر پادشاه ارت را به زنی گرفته سپس با بی احترامی وی را رانده بود. اما هرودیادا[842] را در زمان حیات همسرش غصب کرده بود بدین علت هم اغلب توسط یحیی تعمید دهنده[843] ملامت و سرزنش می شد و در نتیجه یحیی تعمید دهنده را بقتل رساند. آرت بخاطر بی حرمتی به دخترش با وی جنگید و طی آن به کمک دلاوران ارمن سپاه هیرودس گویی به حکم پروردگار برای گرفتن انتقام مرگ یحیی تعمید دهنده بشدت در هم کوبیده شد.

۳۰

گسیل داشتن شاهزادگان از سوی آبگار نزد سابینوس[844] و اینکه در زمان او آنان ناجی ما مسیح را می بینند و گرایش آبگار به مسیحیت از آنجا ناشی می گردد

در این زمان سابینوس پسر استورگه[845] از سوی قیصر بر فینیقیان {۱۱۳}، فلسطینیان، آشوریان و میانرودان بعنوان هزاربد[846] تعیین گردید. آبگار دو تن از بزرگانش یعنی مار ایهاب[847] بدشخ آغزنیک و شامشاگرام[848] پیشوای طایفه آپاهونی و آنان[849] فرد وفادار نخود را نزد وی در شهر بتکوبین[850] فرستاد تا علت مسافرتش به شرق را توضیح دهد و پیمان منعقد شده میان آرتاشس و برادرانش را نشان داده یاری و پشتیانی او را درخواست نماید. ایشان آمدند و او را در الوتراپلیس[851] {۱۱۴} یافتند. وی آنان را با مهربانی و احترام پذیرفت و به آبگار چنین پاسخ داد که در باره آن موضوع (مسافرت به شرق) از سوی قیصر نگران نباشد و تنها در پرداخت کامل مالیات ها بکوشد.

---

[842] - herovdiada

[843] - از پیامبران یهود که عیسی را در رودخانه اردن تعمید داد (به انگلیسی John the Baptist). (ا. گ.).

[844] - savinos (لاتین Sabinus).

[845] - storge (لاتین Storgius).

[846] - هزاربد (به ارمنی hazarap'et') به معنی فرمانده هزار سرباز، شاهزاده، حاکم، مقام دربارشاهی، رئیس امور مالیات ها. این واژه در زبان پهلوی بصورت hazarapat، پارسی باستان hazahrapati و در پارسی hazarbad (هزاربد) می باشد و در زبان های یونانی، آشوری و گرجی نیز وارد شده است. در ایران باستان"هزاربد" از القاب عالی محسوب می گردید و ده نفر فرمانده سپاه جاویدان(۱۰ هزار نفر) چنین نامیده می شدند و هر یك هزار سرباز در اختیار داشتند. (ا. گ.).

[847] - mar-ihab

[848] - shamshagram

[849] - anan

[850] - betkubin. بنا به نظر تامسون چون خورنی این مطلب را از لابوبنا اخذ کرده است لذا نام این شهر باید betkubin باشد که شهری در فلسطین است. (ا. گ.).

[851] - به ارمنی yelevteroyp'olis (Eleutheropolis). (ا. گ.).

آنان در بازگشت از آنجا برای دیدار ناجی ما مسیح وارد اورشلیم شدند که آوازه معجزاتش را شنیده بودند و خودشان نیز به رای العین مشاهده کرده برای آبگار نقل نمودند. آبگار در شگفتی فرو رفت و کاملا" معتقد گردید که او براستی فرزند خدا است و چنین گفت: "این قدرت انسانی نیست بلکه خدایی است، زیرا هیچ یک از انسانها نمی توانند مردگان را حیات ببخشند مگر خداوند". و چون بدنش پر از بیماری های سخت بود که آن هم هفت سال پیش در سرزمین پارس به آنها گرفتار شده بود و امکان معالجه بدست انسان وجود نداشت، بنابراین در نامه ای خواهش و التماس خود را به قرار زیر (برای مسیح) فرستاد.

۳۱
نامه آبگار به منجی[۸۵۲]

درود آبگار پسر آرشام {۱۱۵} حاکم جهان[۸۵۳] به تو عیسای نیکوکار و منجی که در اورشلیم ظاهر شدی.

من در باره تو و معالجاتی که بدست تو بدون دارو و ریشه گیاهان انجام می شود، شنیده ام، زیرا چنانکه می گویند تو به نابینایان بینایی، به چلاقها توانایی راه رفتن، جزامیان را پاکی می بخشی و دیوان و ارواح پلید را خارج نموده بطور کلی کسانی را که از امراض مزمن رنج می برند شفا می دهی؛ همچنین مردگان را زنده می کنی. آنگاه که تمام این مطالب را در باره ات شنیدم یکی از این دو مطلب از فکرم گذشت- یا تو خدایی و ازآسمان نازل شده این کارها را انجام می دهی و یا فرزند خدا هستی که آنرا انجام می دهی. بدین علت برای تو نامه ای نوشتم با این التماس که زحمتی کشیده نزد من آیی و بیماری مرا شفا بخشی. همچنین شنیدم که یهودیان از تو ناخوشنودند و برآنند ترا بیازارند ولی من شهری کوچک و زیبا دارم که برای هردویمان کفایت می کند.

نامه بران در اورشلیم بدیدار او رفتند. مطلب از این کلام انجیل تصدیق می شود که "از مشرکان مردانی بودند که نزد وی آمده بودند"[۸۵۴]. بدین سبب شنوندگان جرات نکردند به عیسی بگویند بلکه به فیلیپوس و آندریاس گفتند و آنان به عیسی منتقل کردند. اما منجی ما برای رفتن در آن زمان که آبگار دعوت کرده بود، متعهد نگردید بلکه او را به نامه ای مفتخر ساخت که بقرار زیر نوشته شده است.

---

[۸۵۲] - منجي لقب عيسي مسيح است. (ا. گ.).

[۸۵۳] - در زمان هاي باستان واژه ارمني ashkharh به معني جهان براي استان هاي كشور و نيز به معني سرزمين به كار مي رفت. (ا. گ.).

[۸۵٤] - نوشته اي كه در انجيل آمده بدين قرار است: «و از آن كسانيكه در عيد بجهت عبادت آمده بودند بعضي يوناني بودند» (انجيل يوحنا، باب ۱۲، آيه ۲۰). (ا. گ.).

۳۲
پاسخ نامه آبگار که توماس حواری
بــه فـرمــان مـنجـی نـگاشـت

خوشا بحال کسی که مرا ندیده و به من ایمان آورده است[۸۵۵] زیرا در مورد من چنـین نوشـته انـد، کسانی که مرا می بینند ایمان نمی آورند اما کسانی که نمی بینند ایمان می آورند و زندگی می کنند. اما تو که برای من نامه نوشتی تا نزد تو بیایم. من در اینجا باید تمام کارهایی را انجام دهم که برایشان فرستاده شده ام. آنگاه که تمام آنها را انجام دهم به نزد او که مرا فرستاد عروج خواهم کرد و آنگـاه که عروج نمایم یکی از این شاگردانم را نزد تو خواهم فرستاد تا دردهایـت را شـفا بخـشد و بـه تـو و یارانت زندگی عنایت نماید.

آنان[۸۵۶] چاپار آبگار، این نامه و تصویر واقعنمای منجی را که تا امروز نیـز در ادسـا اسـت همـراه خود آورد.

۳۳
موعظه تادئوس حواری در ادسا و رونوشتهای پنج نامه

ولی پس از عروج منجی ما، توماس حواری، یکی از دوازده (حـواری)، تـادئوس یکـی از هفتـاد (شاگرد) را به شهر ادسا فرستاد تا مطابق گفته خداوند ما آبگار را شفا داده انجیل را موعظه کند. او به اینجا آمد و در خانه توبیا[۸۵۷] شاهزاده عبری اقامت گزید. می گویند که او از اصل بـاگراتونی بـود و از آرشام دوری جسته مذهب یهود را همراه سایر خویشاوندانش انکار نکرد بلکه تا زمانیکـه بـه مـسیح ایمان آورد در همین آئین باقی ماند. و آوازه (آمدن) او در سرتاسر شهر پیچید. آبگـار ایـن را شـنیده گفت: «وی همان مردی است که عیسی در باره اش نوشت». و بی درنگ او را فرا خواند. زمانی کـه تادئوس وارد شد آبگار بر رخسار او شبحی شگفت انگیر دید؛ از تخت برخاست و روی بر زمین نهاده وی را سجده نمود؛ همه شاهزادگان حاضر در شگفت شدند زیرا به این شـبح پـی نبردنـد. آبگـار از او پرسید: « آیا تو واقعا" شاگرد عیسای مقدس هستی؟ که قول داد بـه اینجـا بفرسـتد و آیـا مـی تـوانی دردهایم را شفا بخشی؟» تادئوس در پاسخ گفت: «اگر به عیسی مسیح، فرزنـد خـدا، ایمـان آوری بـه کلیه آرزوهای قلبی ات خواهی رسید». آبگار به وی گفت: «من به او و پدرش ایمان آوردم، لذا اگر پادشاهی رومیان عامل بازدارنده نبود می خواستم سپاهیانم را برداشته و بیایم یهودیانی را کـه او را بـه صلیب کشیدند نابود سازم».

---

[۸۵۵] - "خوشا به حال آنانکه ندیده ایمان آوردند"، یوحنا، باب ۲۰ آیه ۳۰. (ا. گ.).

[۸۵۶] anan-

[۸۵۷] - ارمنی t'ubia (Tobias) . (ا.گ.).

تادئوس با این سخنان موعظه انجیل را برای او و سراسر شهر آغاز نمود. دستش را بر او نهاده شفایش داد، به همین سان آبدیو[۸۵۸] حاکم شهر را که به پْداگرا {۱۱۶} مبتلا[۸۵۹] و صاحب مقام و منزلت بزرگی در دربار شاه بود، معالجه نمود؛ و بطور کلی همه بیماران و دردمندان شهر را شفا بخشید. و همگان ایمان آورده آبگار و تمام شهر تعمید یافتند. درهای بتکده ها را بستند و تصاویر روی قربانگاه و ستون را با نی پوشانیدند. او هیچکس را مجبور نمی کرد ایمان آورد. اما ایمان آورندگان روز به روز فزونی می یافتند.

اما تادئوس حواری شخصی آده[۸۶۰] نام را که پرنیان باف و دستاردوز بود بعنوان (اسقف) ادسا تقدیس کرده وی را بجای خود در نزد پادشاه باقی می گذارد و نیز خود از آبگار فرمانی می گیرد که همگان پیام انجیل مسیح را بشنوند. آنگاه نزد ساناتروک[۸۶۱] خواهر زاده آبگار که بر کشور و سپاهیان ما گماشته شده بود می آید. آبگار نیز موافقت نموده نامه ای برای قیصر تیبرویوس نوشت که بقرار زیر است:

نامه آبگار به تیبریوس

آبگار پادشاه ارمنستان به سرور خود تیبریوس قیصر رومیان درود می فرستد.

گرچه می دانم که هیچ چیز از نظر آن اعلیحضرت پنهان نمی ماند ولی بعنوان دوست صمیمی توسط نامه آگاهی بیشتری بتو می دهم. یهودیان ساکن در مناطق فلسطینیان تجمع نموده مسیح را بجای نیکوکاری های بزرگی که او در نزد آنان انجام داد یعنی معجزه ها و شگفتی ها، حتی زنده کردن مردگان بدون هیچگونه گناهی به صلیب کشیدند. باید بدانی که اینها معجزات یک انسان معمولی نبوده بلکه الهی است. زیرا زمانی که او را به صلیب کشیدند آفتاب تار شد، زمین لرزید و تکان خورد و خودش نیز پس از سه روز که از مرگش می گذشت قیام نموده بر بسیاری ظاهر شد. و اکنون در همه جا نام او توسط شاگردانش معجزات بزرگی انجام می دهد و برای خود من بوضوح نمایان شد. اینکه از این پس عالیجناب می داند چه فرمانی برای مردم یهود که مرتکب آن کار شدند لازم است و باید برای سرتاسر جهان نوشت تا مسیح را بعنوان خدای راستین سجده کنند. سلامت باش.

---

[۸۵۸] - abdiu

[۸۵۹] - بیماري نقرس. (ا.گ.).

[۸۶۰] - adde

[۸۶۱] - sanat'ruk' (شکل ایراني sanatruk، لاتین Sinatruces). شاه ارمنستان (۷۸- ۱۱۰م.) جانشین تیرداد اول اشکاني. (ا.گ.).

پاسخ نامه آبگار از سوی تیبریوس

تیبریوس قیصر رومیان به آبگار پادشاه ارمنستان درود می فرستد. نامه صمیمانه ات را برایم خواندند. بخاطر آن سپاسگزاری مان را بپذیر. گر چه ما قبلاً از بسیاری شنیده بودیم اما پیلاتوس براستی ما را از معجزات او مطلع ساخت و اینکه پس از قیام بسیاری ایمان آوردند که او خدا است. لذا من نیز به انجام آنچه که تو در فکر آن هستی راغب گشتم ولی از آنجا که میان رومیان چنین مرسوم است، تنها فرمان پادشاه را برای پذیرش خدا کافی نمی دانند بلکه او توسط سنا نیز باید آزمایش و بررسی گردد، لذا من این امر را به سنا اظهار داشتم ولی سنا تقبیح کرد زیرا از ابتدا توسط او بررسی نشده بود. ولی ما فرمان دادیم تا همه آنانکه عیسی مطلوبشان واقع گردد، او را خدا بشمارند، و آنان را که از مسیحیان سخن چینی کنند تهدید به مرگ نمودیم. اما در باره رفتار مردم یهود که گستاخانه وی را به صلیب کشیدند باید بگویم چنانکه در باره او می شنوم نه سزاوار تصلیب و نه مرگ بلکه مستحق احترام و پرستش بود. وقتی که از جنگ اسپانیائیان که بر علیه من شوریده اند فارغ شده وقت آزاد داشته باشم به کار آنان رسیدگی خواهم کرد و به (سزای) اعمالشان خواهم رساند.

آبگار بار دیگر نامه ای به تیبریوس می نویسد

آبگار پادشاه ارمنستان به سرورش تیبریوس قیصر روم درود می فرستد.

نامه در خور منزلتت را دیدم و از فرمان اندیشیده تو شاد گشتم. اگر از من نمی رنجی، این کارسنا بسیار قابل انتقاد است. زیرا در نزد آنان سنجش خداوندی به قضاوت انسانی سپرده می شود؛ بنابراین پس از این اگر خداوند مطلوب انسان نباشد، دیگر نمی تواند خدا باشد و از اینجا (نتیجه می شود) که انسان باید باعث بخشایش خداوند باشد. ولی تو، سرورم، لطفی کرده بجای پیلاتوس مرد دیگری به اورشلیم بفرست تا وی با بیحرمتی از این مقام که تو به وی ارزانی داشتی عزل گردد، زیرا او خواست یهودیان را انجام داد و مسیح بی گناه را بدون فرمان تو به صلیب کشید. سلامت تو را خواهانم.

نامه آبگار به نرسه[۸۶۲]

آبگار پادشاه ارمنستان به فرزندش نرسه درود می فرستد.

نامه درود هایت را دیدم، پروز[۸۶۳] را از بند و زنجیر رهانیده گناهش را بخشیدم، اگر می خواهی او را به حکومت نینوا منصوب کن، آنگونه که میل داری. با پرداختن به نامه ات و اینکه نوشته بودی «پزشکی نزد من بفرست که آن معجزات را انجام می داد و خدایی دیگر موعظه می نمود، خدایی والاتر از آب و آتش، تا او را ببینم و به او گوش کنم»، باید بگویم که او پزشکی با دانش انسانی نبود بلکه شاگرد پرودگار آب و آتش بود و همانگونه که بر او مقدر شده بود به نواحی ارمنستان فرستاده شد. ولی شخصی سیمون نام از دوستان نزدیک او به آنجا، به اطراف و اکناف سرزمین پارس فرستاده شده است، او را جستجو و پیدا کن و چون پدرت آرتاشس[۸۶۴] از او خواهی شنید. او تمام امراض را شفا داده راه زندگی را نشان خواهد داد.

نامه آبگار به آرتاشس

آبگار پادشاه ارمنستان به برادرش آرتاشس پادشاه پارس درود می فرستد.

می دانم که اکنون در باره عیسی مسیح، فرزند خدا که یهودیان او را به صلیب کشیدند، شنیده ای و از مردگی و مرگ قیام نمود و شاگردانش رابه سراسر گیتی فرستاد تا به آموزش بپردازند. یکی از شاگردان ارشد او به نام سیمون در قلمرو حکومت تو است. اکنون او را بجوی و بیاب زیرا او کلیه بیماری ها و دردهای شما را شفا خواهد بخشید و راه زندگی را نشان خواهد داد. تو به سخنان او ایمان بیاور، تو و برادرانت و همه کسانی که فرمانبردار تو هستند. زیرا من خواستار این هستم که شما از حیث جسم خویشاوندان و نیز از لحاظ روان نیز نزدیکان صمیمی من باشید.

و آبگار هنوز پاسخ این نامه ها را دریافت نکرده بود که پس از سی و هشت سال پادشاهی درگذشت.

۳۴
در باره شهادت رسولان ما

---

nerseh - ۸٦۲

peruz - ۸٦۳

art'ashes - ۸٦٤

پس از آبگار، پادشاهی ارمنستان به دو بخش تقسیم می شود زیرا پسرش آنانون[۸۶۵] ناجگذاری می کند و در ادسا حکم می راند و اما خواهر زاده اش ساناتروک[۸۶۶] در ارمنستان به پادشاهی می رسد. رویدادهای زمان این دو بیشتر توسط دیگران نوشته شده اند همچون عزیمت تادئوس رسول به ارمنستان، ایمان آوردن ساناتروک و ارتداد او در اثر ترس از ناخاراهای ارمنی، مرگ رسول و همراهانش در ناحیه شاوارشان[۸۶۷] که اکنون آرتاز[۸۶۸] نامیده می شود، شکافته شدن تخته سنگ و به هم چسبیدن آن پس از پذیرش بدن رسول، آنگاه بیرون آورده شدن پیکر او توسط شاگردان و بخاک سپاری در دشت و شهادت ساندوخت[۸۶۹] دختر پادشاه در نزدیکی جاده و اخیرا" پدیدار شدن بقایای پیکرهای آنان و انتقالشان به سنگلاخ. چنانکه گفتیم تمام اینها پیش از ما توسط دیگران نقل شده است لذا تکرار مفصل آنها را مهم ندانستیم. همچنین پیش از ما دیگران قتل آده[۸۷۰] شاگرد رسول را در ادسا بدست پسر آبگار نقل کرده اند.

آنگاه که او (پسر آبگار) بجای پدرش به تخت پادشاهی نشست از اخلاق و رفتار پدری پیروی نکرد بلکه بتکده ها را گشود و آیین شرک را پذیرفت و مردی نزد آده فرستاد تا از بَز دیهیمی زربفت برایش تهیه کند چنانکه قبلا" برای پدرش انجام می داد. پاسخ گرفت که «دستان من برای سر ناسزاواری که به مسیح، خدای زنده تعظیم نمی کند دیهیم نمی دوزند». (پادشاه) بلافاصله به یکی از سربازانش دستور داد پاهای او را با شمشیر قطع کنند. او رفت و مشاهده نمود که بر صندلی روحانی نشسته بود، آنگاه به ضرب شمشیر ساقهایش را قطع کرد و دور انداخت و او در جا جان سپرد. این مقدار را برگزیدیم و به اختصار یاد کردیم زیرا قبلا" توسط دیگر هم نقل شده بود[۸۷۱].

و اما ارمنیان به وصال برتولما[۸۷۲] رسول نیز موفق شدند که در نزد ما در شهر آربانوس[۸۷۳] جان سپرد. او در باره سیمون که به نزد پارسیان رفت نمی توانم مطلب قطعی و حتمی بیان کنم که چه کرد

---

[۸۶۵] - ananun به معني "بي نام".

[۸۶۶] - 'sanat'ruk' پادشاه ارمنستان پس از آبگار (۳۸ تا ۶۸م.). به نظر آجاریان این نام از Sanatruk ایراني اخذ شده، نیز مقایسه شود با ؟؟؟؟؟ لاتین، Sinatruces، اشك یازدهم پارتي (۲۷ تا ۷۰پ.م.) Sanatrug و Sanatruq آسوري، Sanatruk تازي پادشاه بحرین از زمان اردشیر اول. ساناتروك از مسیحیت برگشت و تادئوس رسول و دختر خود ساندوخت را کشت. در تاریخ مدون ارمنستان ساناتروك شاه ارمنستان در سالهاي ۸۸-۱۱۰م. و جانشین تیرداد اول اشکاني است. (ا.گ.).

[۸۶۷] - shavarshan ناحیه اي در جنوب شرقي ارمنستان.(ا.گ.).

[۸۶۸] - art'az ناحیه اي در جنوب شرقي ارمنستان باستان که کلیساي تادئوس در آنجا واقع است. اکنون درحوالي شهر ماکو و خوي مي باشد. (ا.گ.).

[۸۶۹] - 'sandukht' ایراني. وي دختر پادشاه آبگار بود که به تعلیم تادئوس رسول روي آورد و بدست پدر بت پرست خود بقتل رسید. او نخستین شهید زن محسوب مي شود و بنام او نمازخانه اي نیز وجود دارد. (ا.گ.).

[۸۷۰] - adde

[۸۷۱] - طبق کتاب لابوبنا ص ۴۸ و ۴۹ فرزند آبگار مانو manu نام داشت (تامسون ص ۱۷۵ زیر نویس). (ا.گ.).

[۸۷۲] - به ارمني bardughimeos. نام مرد از ریشه آرامي که در زبان هاي مختلف تلفظ هاي گوناگون دارد. Bartholomew(انگلیسي، بارتالومیو) Barthelemy (فرانسه، بارتلمي)، Barthel (آلماني، بارتل) Bartolomeo

و در کجا جان سپرد. زیرا برخی تعریف می کنند که شخصی بنـام سـیمون رسـول در وریوسـپورا[۸۷۴] جان از کف داده است، اینکه آیا واقعا" او همین سیمون است و حقیقتا" بـرای چـه منظـوری بـه آنجـا رفته، این را نمی دانم ولی تنها یاد کردم تا بدانی من از تعریف هر مطلـب مناسـب بـرای تـو مـضایقه ندارم.

۳۵

پادشاهی ساناتروک و کشتن پسران آبگار؛ درباره شهبانو هغینه[۸۷۵]

زمانی که ساناتروک بـه پادشـاهی رسـید توسـط دایگـانش {۱۱۷} از میـان دلاوران بـاگراتونی و آرزرونی سپاهی گرد آورد تا به منظور تصاحب سرتاسر قلمرو پادشاهی در برابر پسران آبگار بجنگد و هنگامی که مشغول این کار بود گویی به عنایت الهی، انتقام قتل آده از پسر آبگار گرفته شد. زیـرا او در بالاخانه قصرش در ادسا ستونی مرمری برپا ساخته بود و خود در پائین ایـستاده فرمـان مـی داد که چگونه عمل کنند. ستون از دست گیرندگان لغزید و بر سر او افتاد و پاهایش را خـرد کـرده او را نیز کشت.

نماینده ساکنان شهر بی درنگ نزد ساناتروک آمده خواستار انعقاد پیمانی شد مشروط برآنکـه بـه ایمان مسیحیت آنان کار نداشته باشـد و آنـان شـهر و گنجهـای پادشـاهی را تحویـل وی خواهنـد داد. (ساناتروک خواهش آنان را) انجام داد ولی بعدها امتناع ورزید و حتی کلیه فرزندان خاندان آبگـار را به استثناء دخترانش از دم شمشیر گذراند و آنان را از شـهر دور نمـود تـا درهاشـتیانک اسـکان یابنـد. همچنین بانوی بزرگ آبگار را که هغینه نـام داشـت بـرای اسـکان بـه شـهر خـود حـران[۸۷۶] فرسـتاد و شهبانویی سرتاسر میانرودان را به پاس تمام نعمت هایی که بواسطه وی از آبگار بدست آورده بود بـه او سپرد.

(ایتالیایی، بارتولومئو). Bartolome (اسپانیایی، بارتولومه) و غیره، در فارسي به شكل هاي مختلـف نوشـته شـده اسـت در اينجا گونه اي كه در كتاب مقدس آمده يعني برتولما بكار رفته است. او يكي از حواريون مسيح بوده است. (ا.گ.).

[۸۷۳] - abebanos نام مكان در محل arubana اورارتو كه بعدها كليساي وانك بارتولما در آنجا بنا گرديد. براي نخستين بار در همين فصل از تاريخ خورني ياد شده است. در كتاب "تاريخ تصوير مادر مسيح" كه به خورني نسبت داده شده است نيـز به اين مكان اشاره شده است. (ا.گ.).

[۸۷۴] - veriospora

[۸۷۵] - heghine نام مونث از شكل eleni يوناني كه He'le'ne فرانـسه و Helena آلمنـي و Helen انگليـسي و elena روسي از آن مشتق شده اند. با اين نام شخصيت هاي بسياري در تاريخ ارمنستان بوده اند. (ا.گ.).

[۸۷۶] - ha'r'an به ارمني khar'an شهري قديمي و مشهور در ۳۵ كيلومتري جنوب اورفه در ساحل نهر جـلاب ، امـروز بشكل قريه خرابي ديده مي شود. مورخان يوناني اين شهر را بنام كاره (Carrhae) نام مي برند. ايـن شـهر در هـزاره سـوم پيش از ميلاد بنا شده است. (ا.گ.).

این هغینه که همچون شوهرش آبگار مسلح به ایمان بود اقامت در میان مشرکان را متحمل نگردید و در دوران کلودیوس و در زمان آن قحطی که آگابوس پیشگویی کرده بود راهی اورشلیم شد. و در مصر تمام گنج هایش را داد و به مقدار زیادی گندم خرید و به تمام نیازمندان بخشید؛ هوسپوس نیز این مطلب را تصدیق می کند. مزار او تا امروز نیز بگونه ای مشخص در برابر دروازه اورشلیم موجود است. (ا.گ.).

۳۶

در باره نوسازی شهر نصیبین، ریشه نامگذاری ساناتروک و مرگ او

بجز بنای شهر نصیبین[۸۷۷] هیچ یک از کارهای ساناتروک را قابل ذکر ندانستیم. زیرا شهر توسط زلزله ویران شده بود و او آن را کنده دوباره با ساختن برج و باروهای مضاعف و زیباتر آن را محصور ساخت؛ تندیس خویش را که سکه ای در دست داشت در شهر برپا نمود بدین معنی که "تمام گنجهایم در بنای این شهر خرج شده" و تنها همین باقی مانده است.

اما در این باره اینکه چرا به ساناتروک نامزد گردید باید گفت، آوده[۸۷۸] خواهر آبگار در زمستان هنگام مسافرت به ارمنستان در کوههای کوردوک[۸۷۹] دچار بوران می شود، توفان همه را چنان پراکنده می کند بطوری که هیچیک نمی دانست رفیقش در کجا مانده شست. اما دایه اش سانوت[۸۸۰] خواهر بیورات[۸۸۱] باگراتونی و همسر خوسرن آرزرونی[۸۸۲] کودک را که بسیار کوچک بود در آغوش خود گرفته سه شبانه روز در میان برفَ ماند. در باره او و چنین افسانه سازی می کنند که موجود سپید معجزه گری از جانب خدایان فرستاده شده بچه را حفظ می کرد. ولی تا آنجا که ما بررسی نمودیم مطلب اینگونه بوده است؛ همراه مردان جستجوگر سگ سپیدی نیز بوده است که با

---

[۸۷۷] - پاوستوس بوزاند تاریخنگار ارمني سده پنجم میلادي در فصل ۱٤ کتاب چهارم "تاریخ ارمنیان" خود شهر بنا شده توسط ساناتروك را متسورن (me'dsurn) که بصورت متسورك (me'dsurk) آمده یاد نموده است. (ا.گ.).

[۸۷۸] - avde

[۸۷۹] - رشته کوههایي در فلات ارمنستان از دجله تا زاب بزرگ ، حداکثر بلنداي آنها ٤۰۰۰ متر. خود کردوك k'orduk بزرگترین ایالت از استان کرچایك ارمنستان بزرگ میان رودهاي دجله، جرم و خابورشرقي بود. (ا.گ.).

[۸۸۰] - sanot' منشاء این نام مشخص نیست تنها یك بار خورني یاد نموده است. (ا.گ.).

[۸۸۱] - byurat' این نام شاید هم ردیف beward پارسي باشد که فردوسي یاد نموده است. آجاریان این احتمال را ضعیف مي داند. بیورات از خاندان ارمني باگراتوني بود که بعدها در سده نهم بر تخت پادشاهي ارمنستان تکیه زدند. بنظر خورني اینان از نسل شامبات یهودي هستند. (ا.گ.).

[۸۸۲] - ardse'runi khosren - آجاریان، خوسرن را بصورت خوسران یاد مي کند و از نام khesron آشوري مي داند. خاندان آرزروني ارمني از نیرومندترین گروههاي سیاسي نظامي ارمنستان بود و زیستگاه اصلي آنان آغباك (aghbak') با مرکز آداماگرت بود. (ا.گ.).

بچه و دایه روبرو شده است. بدین سبب هم او ساناتروک نامیده شده، نامش را از دایه اش اخـذ کـرد یعنی داده و بخشیده شده توسط سانوت.

او در دوازدهمین سال پادشاهی آرتاشس پارسی حکومت کرد و سی سال زیست و در حین شـکار تیر یک نفر به شکمش اصابت نمود و کشته شد. گویی انتقام شکنجه های دختر مقدسش گرفته شد.

غروبنا {۱۱۸} فرزند آپشادار[۸۸۳] دبیـر کلیـه کارهـای زمـان آبگـار و سـاناتروک را نگاشـت و در دیوان ادسا نهاد.

۳۷
پادشاهی یرواند، کشتار پسران ساناتروک و گریز و آزادی آرتاشس

پس از مرگ پادشاه ساناتروک درون پادشاهی آشفتگی بوجود آمد زیرا شخـصی یروانـد[۸۸۴] نـام پسر زنی از نژاد اشکانی، در سال هشتم حکومت داریوش[۸۸۵] آخر پادشاهی مـی کنـد. در روایـات در باره او چنین نقل می کنند. زنی شهوتران و بدچهره و چاق از نژاد اشکانی کـه هـیچکس دل در گـرو عشق او ننهاد و در اثر رابطه نامشروع دو کودک زائید همانگونه که پاسیپا {۱۱۹}، مینوتاوروس[۸۸۶] را متولد نمود. وقتی که بچگان بزرگ شدند نام آنها را یرواند و یرواز[۸۸۷] نهادند. وقتی که یرواند به سن بلوغ رسید و به مردی درشت اندام و دلیر تبدیل شـد، در بـسیاری امـور از جانـب سـاناتروک بعنـوان سرپرست ناظر گمارده شد و بدین سـان صـاحب آوازه و شـهرت گردیـد بطـوری کـه در میـان کلیـه ناخارارهای ارمنی مقدم گردیده با متانت و سخاوت خویش همگان را به سـمت خـود جـذب نمـود. و زمانی که ساناتروک مرد، همه متحد شده او را به تخـت پادشـاهی نـشاندند، امـا بـدون شـرکت مقـام تاجگذار خاندان باگراتونی {۱۲۰}.

و اما یرواند پس از شاه شدن با سوء ظن به پسران ساناتروک همه را هلاک ساخت. بنظر می رسـد که انتقام هلاک فرزندان آبگار گرفته شد. ولی زن شـیرده آرتاشـس پـسر خردسـال را برداشـت و بـه

---

۸۸۳ - apshadar

۸۸٤ - yervand در پهلوي arvand، اوستايي- aurvant و -aurva به معني تند، دلاور، در سانسكريت arvant بـه معني تندرو. (ا.گ.).

۸۸۵ - خورني اين نام را بصورت dareh ياد مي كند. (ا.گ.).

۸۸٦ - minot'avros

۸۸۷ - yervaz منشاء آن مشخص نيست بنطر آجاريان مسلما" ريشه ايراني دارد. (ا.گ.).

ولایت هر[۸۸۸]، اقامتگاه چوپانی ماغخازان فرار کرده به روستای سمباتاوان[۸۸۹] در ولایت اسپر[۸۹۰] برای دایه او سمبات[۸۹۱] پسر بیورات باگراتونی پیغام فرستاد. اینک که سمبات پسر بیورات خبر غم انگیز (مرگ) ساناتروک و هلاکت پسرانش را دریافت کرد، دخترانش سمباتانوش[۸۹۲] و سمباتوهی[۸۹۳] را برگرفته به بایبرد[۸۹۴] برد و مردان شجاعی را نیز به پاسداری دژ گمارد و اما خود و همسرش همراه مردان قلیلی به جستجوی آرتاشس کودک شتافت. پادشاه یرواند از این امر مطلع شده ماموران اکتشاف گسیل داشت. (سمبات) به این علت مدتهای طولانی در لباس مبدل و پای پیاده همراه بچه در کوه ها و دشتها سرگردان می شود و او را در اقامتگاه های چوپانی و در نزد گله داران تغذیه می کند تا اینکه فرصت مناسبی پیدا کرده به نزد پادشاه داریوش پارسی می رود. و از آنجا که سمبات مردی دلیر و از پیش نام آور بود لذا از طرف فرماندهان سپاه پارس مورد احترام فراوان قرار می گیرد؛ بچه نیز نزد فرزندان پادشاه که در نواحی موسوم به بات[۸۹۵] و وزمن[۸۹۶] اسکان یافته بودند زندگی می کند.

۳۸
در این باره که یرواند برای به چنگ آوردن آرتاشس دست به چه تدابیری زد و ترک میانرودان

اما یرواند مدام در این اندیشه بود که در مارس {۱۲۱} چه توطئه هایی بر علیه پادشاهیش در حال تکوین بود، دلش پر از سوءظن بود و خوابش نیز نه چندان شیرین. در حین بیداری نیز همواره در این نگرانی بوده هنگام خفتن نیز خوابهای ترسناکی در این باره می دید. لذا توسط نمایندگان هدایایی می فرستاد و می کوشید پادشاه پارس را به سمت خویش جلب کند تا آرتاشس کودک را تحویلش دهد. او می گفت: «ای همخون و ای خویشاوند من، چرا این آرتاشس مادی را بر علیه من و پادشاهیم

---

۸۸۸ - her- ناحیه اي در استان پارسکاهایك ارمنستان بزرگ واقع در شمال غرب دریاچه کبودان (اورمیه) مترادف ناحیه خوي. این ناحیه به پاس خدمات خاندان خورخوروني به یکي از شاخه ها آن بنام "ماغخازوني" (maghxazuni) سپرده شد. (ا.گ.).

۸۸۹ - se'mbatavan

۸۹۰ - sp'er

۸۹۱ - se'mbat' منشاء آن نامعلوم است. در میان ایرانیان بصورت سنباد پسر بهرام گور مي باشد. گرجیان نیز این نام را بکار برده اند (بصورت sumbat). در میان تازیان بگونه شنبث shanbath استفاده شده است. (ا.گ.).

۸۹۲ - se'mbat'anush

۸۹۳ - se'mbat'uhi

۸۹۴ - bayberd

۸۹۵ - bat'

۸۹۶ - vozomn یا ozomn

پرورش می دهی و به سخنان سمبات دزد گوش فرا می دهی که می گوید آرتاشس پسر ساناتروک است و می کوشد فرزند چوپانان و گله داران را اشکانی جلوه دهد و سخن پراکنی می کند که او همخون و خویشاوند تو است. او پسر ساناتروک نیست و سمبات در گمراهی یک پسر مادی پیدا کرده یاوه سرایی می کند. اغلب برای سمبات نیز (مردی) می فرستاد که « چرا متحمل این همه زحمات بیهوده می شوی و با فریب زن شیرده این پسر مادی را بر علیه من می پرورانی». او پاسخهای نامطلوبی می شنود. آنگاه یرواند مردانی فرستاده (پاسداران دلیر) بایبرد را به هلاکت می رساند، نیز دختران سمبات را به اسارت گرفته در شرایطی نه چندان بد در دژ آنی نگاه می دارد.

اما یرواند در زمان پادشاهان و سپاسیانوس و تیتوس {۱۲۲} میانروردان را به رومیان واگذار نموده آنان را پشتیبانان خویش ساخته دیگر از آن سمت خطری احساس نمی کرد. از این زمان به بعد میانروردان از حوزه حکومتی خارج گردید و یرواند نیز از سوی ارمنستان مالیاتهای گزاف تری می پرداخت. اما کارگزاران رومیان شهر ادسا را از هر حیث بازسازی نموده خزانه هایی برای مالیاتهای اخذ شده از ارمنستان، میانروردان و آشور، در آنجا مستقر نمودند. کلیه دیوان ها را نیز در آنجا گرد می آورند و دو مدرسه تاسیس می کنند یکی آشوری اصیل محلی و دیگری یونانی. دیوان مالیاتها و نیز دیوان پرستشگاهی را که در شهر سینوپ[۸۹۷] پونتیان واقع بود به آنجا منتقل می سازد.

۳۹
در باره بنای شهر یروانداشاد[۸۹۸]

در زمان او دربار از تپه موسوم به آرماویر منتقل می شود زیرا رود ارس دور افتاده بود و زمستان به درازا کشیده هنگام وزش بادهای سرد شمالی نهر به کلی یخ می زد و برای محل پادشاه نشین آب آشامیدنی کافی فراهم نبود. یرواند از این بابت در تنگنا قرار گرفت بویژه آنکه در جستجوی محل مستحکم تر دربار را به نواحی غربی بر بالای تپه صخره ای یکپارچه انتقال می دهد که توسط ارس محصور بود و از روبرو نیز رود آخوریان[۸۹۹] جریان داشت. (یرواند) تپه را محصور نموده در داخل حصارها نیز سنگها را در بسیاری جاها برید و تا کف تپه (در سطحی) برابر با رود پائین می آورد بطوری که آبهای رودخانه به این محل کنده شده جاری شود و آب آشامیدنی مهیا گردد. دژ میانی را با حصارهای بلند استحکام می بخشد و درون حصارها در های مسی کار می گذارد و از پایین تا بالا و تا در، پلکان آهنی نصب می کند. در روی پلکان، میان پله ها دام های مخفی کار می گذارد تا اگر کسی مخفیانه برای خیانت به شاه بالا رود گرفتار آنها شود. می گویند پلکان به دو گونه ساخته شده

---

۸۹۷ - sinop'
۸۹۸ - yervandashat'
۸۹۹ - akhurian

بود یکی راه روزانه برای خدمه دربار و بطور کلی ورود و خروج اما دیگری شبانه و بـر علیـه توطئـه گران بود.

۴۰
اینکه باگاران[۹۰۰] شهر بتان را چگونه ساخت

و اما یرواند شهر خویش را ساخته همه چیز غیر از بتان را به آنجا منتقل نمود زیرا انتقـال آنهـا بـه شهر را برای خویش مفید تشخیص نداد زیرا وقتی که مردم برای ذبح قربـانی بـه آنجـا بیاینـد امکـان داشت شهر بطور امن نگاهداری نشود. لذا در شمال آن در فاصله تقریبـا" چهـل اسـبریز در کنـار رود آخوریان شهر کوچکی همانند شهر خویش بنا نهاد و آن را باگاران نامید به این معنی که بـاگین هـا[۹۰۱] به آنجا انتقال یافته اند؛ و کلیه بتان آرماویر را به آنجا بـرد. پرسـتشگاه هـایی نیـز سـاخت و بـرادرش یرواند را رئیس کاهنان منصوب کرد.

۴۱
در باره غرس جنگل موسوم به پیدایش[۹۰۲]

جنگل بزرگی نیز در سمت شمالی رود غرس کرده با حصارها مستحکم مـی کنـد و در داخـل آن گروههای بز کوهی، آهو و گوزن، گورخر و گراز رها می سازد و اینها هم توسط زاد و ولد جنگل را پر کردند و پادشاه در روزهای شکار با آنها شاد می شد. او این جنگل را جنگل پیدایش می نامد.

۴۲
در باره دستگرد موسوم به یرونداگرد

سخن گفتن در باره دستگرد زیبای یرونداگرد نیز که همان یرواند با ترکیب زیبا و جالب ساخت، برای من دلپذیر است. زیرا بخش داخلی جلگه بزرگ را پر از ساکنان و عمـارات باشـکوه و درخـشان همچون مردمک چشم می گرداند. اما گرداگرد اقامتگاه، گلستان ها و بوسـتانهایی بوجـود مـی آورد، همچون دایره پیرامون مردمک. اما تجمع باغها به خط زیبای مژگان پر پشت شباهت داشت که قسمت کمانی شکل سمت شمالی واقعا" با ابروان دوشیزگان زیبا هماننـد بـود. امـا دشـتهای مـسطح در سـمت

---

[۹۰۰] - bagaran
[۹۰۱] - bagin به معني قربانگاه. (ا.گ.).
[۹۰۲] - پیدایش به ارمني dse'ne'ndots، به انگلیسي Genesis. (ا.گ.).

جنوب، صافی زیبای خانه ها را (بیاد می آورد) و اما رودخانه با ارتفاع دو کناره اش دهانی را با دو لب متصور می ساخت. و این موضع زیبا گویی نگاه بی حرکتش را بر محل مرتفع پادشاه نشین دوخته بود. براستی یک دستگرد حاصلخیز و شایسته پادشاهی بشمار می رفت.

همه این بناهای یرواند را تیرداد بزرگ به مردان قوم کامساراکان[۹۰۳] بعنوان افراد صمیمی و همخون خاندان اشکانی اعطا کرد و ما این مطلب را در جای خود نقل خواهیم کرد.

اما در باره یرواند می گویند که شور چشم بود و به همین علت خدمتگزاران دربار بامدادان هنگام طلوع آفتاب سنگ های خارابی سختی در برابر یرواند قرار می دادند و چنانکه می گویند از شوری چشم او این سنگها در هم می شکستند. لیکن این مطلب یا دروغ و افسانه است و یا اینکه او قدرتی شیطانی داشت تا بقدرت این نگاه به هر کس که بخواهد آسیب برساند.

۴۳

اینکه سمبات چگونه با یاری شاهزادگان پارسی می خواست آرتاشس را به پادشاهی برساند

چون آرتاشس کودک بزرگ شد و دایه اش سمبات شجاعتها و دلاوری های بسیاری نشان داد، شاهزادگان آریایی با شفاعت از او نزد پادشاه از او به نیکی سخن می گویند تا آنچه که بخواهد عطایی دهد. پادشاه موافقت می کند و به شاهزادگان می گوید: «ببینید این مرد شجاع چه میل دارد». آنان می گویند:« ای سرور نیکوکار جاودانی، سمبات چیزی نمی خواهد بجز اینکه آرتاشس همخون و خویشاوند تو و فرزند ساناتروک را که از پادشاهی محروم گشته به تاج و تختش نشانی». شاه شاهان موفقت کرده بخشی از سپاهیان آشور و آترپاتکان را به سمبات می دهد تا آرتاشس را به تاج و تخت پدریش بنشانند.

۴۴

اینکه یرواند چگونه از آمدن آرتاشس آگاهی می یابد و سپاهی برای جنگ آماده می سازد.

در ناحیه اوتیک[۹۰۴] به یرواند خبر می رسد که پادشاه پارس سپاه گرانی در اختیار سمبات قرار داده است تا بر تو بتازد و آرتاشس کودک را به پادشاهیش برساند. یرواند این خبر را شنیده بسیاری از شاهزادگان را به حفاظت آنجا می گمارد و خود شتابان به شهرش می رود تا سپاهیان ارمنی، گرجی

---

۹۰۳ - کامساراکان k’amsarak’an. خاندان فئودالي ارمني (سده هاي ۳ تا ۸ م.) اينان از خانـدان کـارن پهلـوي منـشعب شده اند. هنگام کشتار خاندان کارن بدست ساسانيان، کامسار به ارمنستان پناهنده مي شود و اين دودمان ارمنـي را تـشکيل مي دهد. تيرداد بزرگ پادشاه ارمنستان ولايات شيراك و يراسخازور را به آنان مي سپارد که بنام آرشـاوير فرزنـد کامـسار بـه آرشارونيك موسوم مي گردد. (ا.گ.).

۹۰۴ - ut’ik

و نواحی قیصریه و نیز میانرودان را با خواهش و مزد دهی گرد آورد . چون روزها بهاری بود، لذا کلیه سپاهیان پس از چندی نزد او گرد آمدند؛ آرگام[۹۰۵] پیشوای خاندان موراتسان[۹۰۶] نیز که از نسل آژداهاک[۹۰۷] بود با سپاه پیاده نظامش سر رسید. زیرا یرواند او را به اورنگ دوم برگردانده بود که تیگران از او سلب نموده به شوهر خواهرش مهرداد داده بود و پس از مرگ مهرداد پیش از اینکه یرواند به آرگام برگرداند به هیچکس داده نشده بود. و نه تنها به او که به همه شاهزادگان هدایایی داده احترام بسیار می نهاد و به کلیه سپاهیان سخاوتمندانه بذل و بخشش می کرد.

۴۵
کامیابی آرتاشس پس از ورود به کشورش

و اما سمبات همراه آرتاشس کودک در رسیدن به مرزهای اوتیک می شتافت. در اینجا سپاهیان آن نواحی همچنین شاهزادگانی که یرواند باقی گذارده بود به پیشواز او آمدند. دیگر شاهزادگان ارمنی نیز پراکنده شده تصمیم به ترک یرواند می گیرند بویژه آنکه مشاهده می کنند سپاه روم به کمک وی نیامدند. اما یرواند هدایایش را افزون تر نموده به هر یک از آنان بخشی از گنجهایش را می بخشید و هر اندازه بیشتر می داد منفورتر می گردید زیرا همگان می دانستند که بخاطر سخاوتمندی اش نبود که می بخشید بلکه از ترس و هراسش این کار را می کرد و محبوبیت او نزد آنان که بیشتر دریافت می کردند بیشتر از آنهایی نمی شد که با سخاوت و گشاده دستی کمتری از این هدایا برخوردار می گردیدند و بیشتر نسبت به او دشمن می شدند.

۴۶
جنگ یرواند در برابر آرتاشس و

---

[۹۰۵] - argam این نام همانندي اتفاقي با ارقم arqam تازي دارد که ابن بطوطه یاد نموده است. آرگام رئیس قوم موراتسان muratsan بود که یرواند دوم او را قائم مقام خویش نمود. هنگام جنگ آرتاشس از یرواند دوري جست و به آرتاشس پیوست و عطاياي بسيار دریافت نمود و در اثر حسد آرتاوازد و سپس آرتاشس کشته شد. او را بصورت آرگادان نیز یاد نموده اند. هم ریشه اند با آرجوان arjeran که احتمالا" از arjavan زند سرچشمه گرفته است. که معني آن "ارزشمند" مي باشد. در پارسي بصورت argawan آمده است. (ا.گ.).

[۹۰۶] - muratsian خانواده فئودالي (ناخارار) در ارمنستان باستان معاصر پادشاهي سلسله یرواندوني (سده هاي ۳-۲ پ.م.) صاحب سرزمين گسترده اي در جلگه رود ارس در نخجوان و نواحي موسوم به ماد (marats-k'oghmer) سپاه اینان شامل ۳۰۰ سرباز بود (در زمان اشكانيان ارمني) طبق گاهنامه خوِرني صاحب گاه ۱۳ و در گاهنامه ساهاك صاحب گاه ٦٩ بودند. (ا.گ.).

[۹۰۷] - azhdahak' (زهاك، ضحاك، آژي دهاك) شخصيت افسانه اي ايران. اژدهايي با سه سر، سه دهان وشش چشم رعد آفرين طبق افسانه ها فریدون به كمك كاوه آهنگر بر او چيره گرديد و در كوه دماوند زنداني نمود براي اينكه تا پايان جهان در آنجا بماند. اين افسانه را نخست خورني در سده پنجم و سپس فردوسي در سده هاي دهم و يازدهم ياد نموده اند. اين شخصيت در فولكلور ارمني هم بعنوان پادشاه ماد و هم بصورت اژدها وجود داشته است. (ا.گ.).

و اما سمبات همراه آرتاشس کودک به ساحل دریای گغام[908] در پشت کوه موسوم به آراگاتس[909] میرسد؛ آنان در رسیدن به سپاه یرواند می شتافتند و به انبوه سپاه او اهمیتی نمی دادند و تنها آرگام موراتسیان را احترام می گزاردند زیرا مرد دلیری بود و نیزه داران بیشماری زیر فرمان داشت. سپاه یرواند در فاصله بیش از سیصد اسبریزی شمال شهرش بر ساحل رود آخوریان واقع بود. یرواند زمانی که (نزدیک شدن سمبات) را شنید انبوه سپاهش را به مقابله او فرستاد و در نزدیکی اقامتگاهش صف آرایی نمود. اما آرتاشس برای شاهزاده موراتسیان پیغامی توام با قسم های ناگسستنی فرستاد که هر آنچه را که از یرواند دریافت کرده بود به او واگذار می کند و چیزهای دیگری نیز به آن می افزاید، تنها به این شرط که یرواند را ترک کرده خود را کنار بکشد.

وقتی که درفش های آتاشس در برابر صفوف سپاه یرواند نمایان گردید، آرگام انبوه پیاده نظام را یک سمت کشید. اما سمبات فرمان نواختن شیپور های مسی را صادر کرد و در راس سپاه قرار گرفته همچون شاهینی که بر دسته کبک ها می تازد به جلو تاخت. اما شاهزادگان ارمنی که جناح های راست و چپ (صف یرواند) را تشکیل می دادند به هم آمیخته به وی می پیوندند. گر چه سپاهیان گرجی به همراه پادشاهشان پارسمان[910] به حملات جسورانه ای دست زده وارد کارزار شدند لیکن بزودی عقب نشینی کردند. در اینجا باید کشتار سهمگین هنگ یرواند و سپاه میانرودان را دید. این دو جناح به یکدیگر پیوسته مردان دلیر تاوروس[911] به مقابله با آرتاشس می آیند و مرگ را در برابر چشمانش نهاده به یرواند قول داده بودند که آرتاشس را می کشند. گیساک[912] پسر دایه آرتاشس پای پیاده با آنان روبرو می شود و آنان را بقتل رسانده به پیروزی می رسد و در این زمان نیمی از صورتش را با شمشیر قطع می کنند و او بدینسان می میرد. بقیه سپاهیان نیز می گریزند.

اما یرواند اسبریزهای بسیاری گذشته از محل استقرار سپاه تا اقامتگاهش در شهر اسبان تازه نفسی تعویض کرده از اقامتگاهی به اقامتگاه دیگر فرار می کرد. سمبات نیز او را تعقیب کرده شبانگاه تا دروازه شهر او را تعقیب می کند. اما سپاهیان مادی به جناح هنگ یرواند ملحق گشته در تاریکی روی اجساد اتراق می کنند. آرتاشس نیز به چادر یرواند که او با چرم و پارچه پوشانده بود می رسد و پیاده شده آن شب را در چادر او به سر می برد. هنگام طلوع آفتاب او بعنوان رهبر و سرور دستور می دهد کشتگان را بخاک سپردند. جلگه ای که سپاهیان مادی بر روی اجساد اتراق کردند {۱۲۳}،

---

[908] -gegham، درياچه سوان در جمهوري ارمنستان.(ا.گ.).

[909] - aragads رشته کوهي در ارمنستان، بلندترين کوه در جمهوري ارمنستان کنوني به ارتفاع ۴۰۹۰ متر. (ا.گ.).

[910] - parsman نامي است ايراني. افرادي با اين نام بوده اند چون ساتراپ خوارزم، پادشاه گرجستان، سپهسالار قيصر ژوستين Pharesmanes در ميان آسوريان بصورت Przmn. (ا.گ.).

[911] - t'avros رشته کوهي ميان ارمنستان کوچك (هايك صغير) و کيليکيه. (ا.گ.).

[912] - 'gisak از واژه 'gisak ارمني به معني گيسو همانند Cincinnatus لاتين به معني "گيسو طلائي".

مرغزار مادیان[۹۱۳] اما نبردگاه را یرونداوان[۹۱۴] نامید، به این خاطر که گویا یروانـد را در اینجـا عقـب راند و تا امروز نیز چنین نامیده می شود. آنگاه راهی شـهر یروانـد شـد و پـیش از ظهـر بـه دسـتگرد یرواند رسیده به سپاه فرمان داد همگی با صدایی بلند "مارآمات"[۹۱۵] فریاد کشند که بـه معنـی "مـادی آمد" می باشد و به این وسیله توهینی را یادآور می شود که یروانـد در بـاره او نـزد پادشـاه پـارس و سمبات نسبت داده وی را مادی نامیده بود. بدین سبب هم احتمالا" به خواست آرتاشـس ایـن دسـتگرد مارمت[۹۱۶] نامیده شد، تا نام یرواند از روی آن محو گردد. علت نامگذاری این دستگرد چنین بود.

اما سمبات با دسته ای کوچک شبانگاه به تعقیب یرواند رفته دروازه شهر را تا رسیدن آرتاشـس و سپاه محافظت می کند. و وقتی که دلاوران در برابر استحکامات بجنگ می پردازند ساکنان دژ تـسلیم شده دروازه شهر را می گشایند. یکی از سربازان وارد شده با یک دشنه به سر یرواند می زند و مغز او را بر کف اتاق می پاشد. با چنین شکستی پس از بیست سال پادشاهی جان می سپارد. اما آرتاشس با به خاطر آوردن اینکه یرواند یک رگه از نسل اشکانی داشت دستور مـی دهـد اورا بخـاک سـپرده بنـای یادبودی بر آرامگاهش برپا سازند.

۴۷

پادشاهی آرتاشس و پاداش دهی به هوادارانش

سمبات پس از مرگ یرواند گنجینه های دربار را بازرسی می کند. تاج پادشاه ساناتروک را یافتـه بر سر آرتاشس می نهد و در سال بیست و نهم پادشاهی داریوش پارسی بر سرتاسر ارمنستان پادشاه می گرداند. آرتاشس با کسب قدرت شاهی به سپاهیان مادی و پارسی پاداش داده آنان را به کشورهایشان گسیل می دارد. اورنگ دوم قول داده شده و نیز تاجی مزین به یاقوت، دو گوشواره، پوشـشی سـرخ برای یک پایش، اجازه استفاده از قاشق و چنگال زرین و نوشیدن با جامهـای زریـن را بـه آرگـام مـی بخشد و چیزی نه کمتر از اینگونه ارج و منزلت ها بجز دو گوشواره و کفش قرمز به دایه اش سمبات اعطا می کند و بجز از مقام پدری اسبدی[۹۱۷] تاجگذار و فرمانروایی سپاه غربی، همه سپاه ارمنی،کلیـه کارگزاران کشورمان و تمامی خاندان درباری را به وی می سپارد. اما نرسه،فرزند گیساک پـسر دایـه اش را خاندان (ناخاراری) گردانیـده آنـان را بخـاطر دلاوری هـای پـدرش دیماکـسیان[۹۱۸] نامیـد زیـرا چنانکه یادآور گشتیم، نیمی از صورتش را بخاطر آرتاشس بریدند.

---

[۹۱۳] - به ارمني marats-marg

[۹۱٤] - yervandavan

[۹۱۵] mar-amat'

[۹۱٦] - marmet'

[۹۱۷] - asp'et'utyun، (اسبد به معني "شاهزاده سواره"). (ا.گ.).

[۹۱۸] - dimaksian خاندان ناخاراري اشرافي (فئودالي، شاهزاده) در ارمنستان دوران باستان و سده هاي میانـه. داراي ۳۰۰ سوار بودند و درگاهنامه خورني مقام ٤٦ و در گاهنامه نرسس صاحب گاه ٥٨ بودند. (ا.گ.).

چنین نقل می شود که (آرتاشس) در همان روزها، پانزده نوجوان را به خاندان (ناخاراری) مفتخر ساخته است؛ فرزندان تور[۹۱۹] را به این افتخار رسانده نسلشان را بنام پدرشان ترونی[۹۲۰] نامگذاری کردند و این امر بخاطر دلاوری بود که بخاطر جاسوسی او و (خبرهایی) که از خانه پادشاه (یرواند) برای سمبات (می فرستاد) زیرا با یرواند صمیمی بود و به همین علت نیز بدست وی کشته شد.

۴۸
کشتن یرواند و ساختن باگاران[۹۲۱] دیگر، و خراجگزار شدن آرتاشس به رومیان

(آرتاشس) پس از آن به سمبات دستور می دهد به دژ باگاران در ساحل رود آخوریان و در نزدیکی شهر یرواند رفته یرواز برادر یرواند را بقتل برساند. سمبات او را دستگیر نموده امر می کند یک سنگ آسیاب از گردنش بیاویزند و در غرقاب رودخانه بیافکنند. بجای او شاگرد یک مغ خوابگزار را به ریاست قربانگاه می گمارد که با آرتاشس صمیمیت داشت و به این علت او را مغ پرست[۹۲۲] ملقب ساخته بودند. آنگاه گنجهای یرواز و پانصد نفر خدمتگزار و نیز بهترین گنج های پرستشگاه ها را به غنیمت برداشته برای آرتاشس می آورد. آرتاشس خدمتگزاران یرواز را به سمبات می بخشد و از گنجای خود نیز به این گنجها افزوده برای گرامیداشت و سپاسگزاری آنها را برای پادشاه داریوش پارسی می فرستد.

آنگاه سمبات خدمتگزاران یرواز را که از باگاران به اسارت گرفته بود به پشت ماسیس[۹۲۳] برده در دستگرد (خویش) اسکان می دهد و بدین علت آن را باگاران نام می نهد. سپس راهی سرزمین پارس شده هدایا را به داریوش می دهد. در حالیکه از حکومت رومیان غافل بود. اما وقتی که سمبات به سرزمین پارس می رود باجگیران رومی با سپاهی گران به مرزهای ارمنستان می رسند. آرتاشس باز هم مالیاتهارا پرداخته با خواهش و تمنا آنان را به مصالحه می کشد. الیمپیوس[۹۲۴] کاهن هانی[۹۲۵] این

---

۹۱۹ - t’ur به معني "دلاور"، شكل ايراني "تور" Thur براي نمونه تور پسر جمشيد و يا فريدون. (ا.گ.).
۹۲۰ - T’ruri خاندان فئودلالي در ارمنستان دوران اشكاني كه صاحب ۳۰۰ سوار بودند. در گاهنامه خورني صاحب مقام ۴۷ بودند. (ا.گ.).
۹۲۱ - bagaran
۹۲۲ - به ارمني ’mogapasht
۹۲۳ - masis قله معروف رشته كوههاي آرارات. (ا.گ.).
۹۲۴ - به ارمني ’voghyump، صاحب "تواريخ پرستشگاهي" و كاهن پرستشگاه آرامازد در آني داراناغي. (ا.گ.).
۹۲۵ - در چند متن دير بصورت آني آمده است. (ا.گ.).

مطلب را دقیقا" برای ما نقل می کند و آنرا در تواریخ پرستشگاهی و بسیاری آثار دیگر که ما تعریف خواهیم کرد و متون پارسی و آوازهای راویان[۹۲۶] ارمنی نیز بر آنها گواهی می دهند، نگاشته است.

۴۹
در باره بنای شهر آرتاشاد

بیشتر کارهای آرتاشس آخر از روایات راویان گوغتن[۹۲۷] برایت روشن می شوند. همچون بنای شهر، خویشاوندی سببی با آلانیان[۹۲۸] تولد نسل های او و گویا دلدادگی ساتنیک[۹۲۹] با اژدها زادگان افسانه ای یعنی نسل های آژداهاک که تمامی دامنه های ماسیس را در تصرف خویش دارند؛ جنگ با آنان، فروپاشی حکومت ایشان، کشته شدن آنان و به آتش کشیده شدن ساختمان هایشان و حسادت فرزندان آرتاشس و تحریک آنان بر علیه یکدیگر توسط زنان. تمام اینها چنانکه گفتیم از آوازهای راویان برایت روشن می شوند ولی ما هم مختصرا" یاد می کنیم و استعارات را می پیرائیم و تفسیر می کنیم {۱۲۴}.

آرتاشس به مکانی می رود که ارس و متسامور[۹۳۰] به هم می آمیزند و تپه ای را در آنجا برگزیده شهری بنا می نهد و آن را بنام خویش آرتاشاد[۹۳۱] می نامد. ارس نیز با چوب جنگلی خود به کارش می آید. لذا بدون دشواری بسرعت پرستشگاهی در آنجا بنا می کند و تندیس آرتمیس[۹۳۲] و تمام بتان پدری را از باگاران به آنجا منتقل می سازد. اما تندیس آپولون را در خارج از شهر در نزدیکی جاده ای برپا می کند. اسرای یهودی را که از آرماویر[۹۳۳] انتقال یافته بودند از شهر یرواند خارج نموده در

---

۹۲۶ - yergk- vip’asanats به معني آوازهاي داستان سرايان. (ا.گ.).

۹۲۷ - goghtn ناحیه اي در استان واسپوراکان ارمنستان بزرگ در ساحل چپ رود ارس. شامل ناحیه اردوباد جمهوري خودمختار نخجوان کنوني. این ناحیه بخاطر آوازها و داستان هاي مردمي باستاني و تاریخ خود (آوازهاي گوغتن) معروف است. (ا.گ.).

۹۲۸ - alan قومي ایراني زبان با منشا اسکیوتي- سرمتي. اینان در سده نخست میلادي در قفقاز شمالي پادشاهي نیرومندي بر پا ساخته دائما" به مناطق اطراف بویژه منطقه ویرك، آلبانیان، ارمنستان بزرگ، پارت و قلمرو امپراتوري روم لشکر کشي مي کردند. (ا.گ.).

۹۲۹ - satenik’

۹۳۰ - medsamor رودي که از دریاچه همنام (اکنون دریاچه آکن) سرچشمه مي گیرد. قلعه همنام نیز در نزدیکي سر چشمه رود در ۳۰ کیلومتري شهر ایروان بوده است. (ا.گ.).

۹۳۱ - art’ashat’

۹۳۲ - art’emis الهه باستاني یونان، دختر زئوس ولتو و خواهر آپولون. در ابتدا الهه ماه و حاصلخیزي بود و سپس الهه جانوران و شکار و حامي باداري و زنان باکره و مشابه دیان diane رم و لاتین بود. داراي پرستشگاههاي متعدد بود که معروفترین آن معبد افسوس یکي از هفت عجایب دنیا مي باشد. (ا.گ.).

۹۳۳ - armavir نخستین پایتخت ارمنستان در ساحل چپ رود ارس واقع در دشت آرارات. به نظر خورني باني آن آرامائیس نوه هایك ناهاپت پیشواي ارمنیان است. در سده ٤ پ.م. پایتخت سلسله یرواندوني آنگاه در ۱۸۹ پایتخت سلسله آرتاشسیان

شهر آرتاشاد اسکان می دهد. همچنین کلیه تسهیلات شهر یرواند و هر آنچه را که خودش ساخته بود به آرتاشاد می آورد و بسیاری چیزهای دیگر نیز بدست خود ساخته آنجا را بصورت شهر پادشاه نشین در می آورد.

۵۰
لشکر کشی آلانیان بسوی ما و شکست ایشان؛ پیوند خویشاوندی آرتاشس با آنان

در این هنگام آلانیان با تمامی کوهنشینان هم داستان شده بخشی از گرجستان را نیز به جانب خویش متمایل ساخته در کشور ما پراکنده شدند. آرتاشس نیز سپاهیان خود را گرد می آورد و جنگی میان دو ملت شجاع و کمانگیر روی می دهد. ملت آلان کمی عقب می نشیند و از رود بزرگ کور عبور نموده در ساحل شمالی رودخانه اردو می زند؛ آرتاشس نیز در سمت جنوبی رود اتراق می کند بگونه ای که رودخانه آنان را از یکدیگر جدا می سازد.

ولی چون سپاه ارمن پسر پادشاه آلان {۱۲۵} را اسیر نموده نزد آرتاشس می آورد پادشاه آلان خواستار مصالحه می شود و قول می دهد هر چه آرتاشس بخواهد، بپردازد؛ همچنین پیشنهاد می کند قسم یاد نموده پیمانی منعقد سازد که سپاهیان آلان ارمنستان را مورد تاخت و تاز قرار ندهند. هنگامی که آرتاشس راضی به استرداد نوجوان نمیشود، خواهر آن نوجوان به ساحل رودخانه به جایی مرتفع می آید و توسط مترجمان سپاه آرتاشس را ندا می دهد:

«سخن من با تو است ای آرتاشس دلاور
که شکست داده ای ملت دلیر آلان
بیا و بشنو درخواست دختر چشم رخشان آلان را
پس بده آن نوجوان
زیرا این آیین پهلوانان در کین خواهی نیست
که جان پسران پهلوانان دیگر را بگیرند
یا با زندانی ساختن ایشان، آنان را چون بندگان نگاه دارند،
و میان دو ملت دلیر
دشمنی جاویدان برپا سازند.».

بود. این شهر با شهر آرگیشتي خینیلي بنا شده در سال ۷۷٦ پ.م. بدست آرگیشتي پادشاه آراراتیان (اورارتو) تطابق دارد. (ا.گ.).

آرتاشس با شنیدن این سخنان خردمندانه و با دیدن دوشیزه زیبا و شنیدن این سخنان نیکو، شیفته او می شود. دایه اش سمبات را فرا می خواند و آرزوی نهفته در قلبش را برای ازدواج با دوشیزه آلانیان بر او می گشاید و خواستار انعقاد پیمان صلح با ملت دلیران و آزادی صلح جویانه آن جوان می شود. سمبات نیز موافقت نموده مردی را نزد پادشاه آلانیان می فرستد تا دوشیزه ساتنیک[۹۳۴] شاهدخت آلانیان را به همسری آرتاشس در آورد. پادشاه آلانیان می گوید:

«و از کجا می تواند آرتاشس دلاور بدهد
هزاران از پی هزاران و بیورها بر بالای بیوران
در ازای این دوشیزه از نسل دلیران
دوشیزه شاهزاده آلان»

راویان با خواندن آن در اینجا حماسه سرایی کرده می گویند:

«آرتاشس شاه دلیر سوار بر دیزه زیبای خویش گشت
و ریسمان چرم سرخ زرین حلقه اش را در آورد.
چون شاهینی تیزپر از رود گذشت،
و ریسمان چرم سرخ زرین حلقه اش را انداخت
بر دور کمر دختر آلانیان
درد بسیاری بر گرد کمر نرم دختر انداخت،
و بسرعت او را به اردوی خویش برد».

واقعیت چنین بوده است. از آنجا که چرم سرخ در نزد آلانیان گرامی است، (آرتاشس) چرم سرخ و زر فراوانی بعنوان مهریه می دهد و شاهدخت دوشیزه ساتنیک را به زنی می گیرد. این است که می گویند کمند میان سرخ با حلقه زرین. به همچنین در مورد عروسیش آواز می خوانند و افسانه سرایی می کنند:

«باران می بارید

---

۹۳۴ - satenik’ - آجاریان احتمال مي دهد از دو بخش sat (کهربا) و enik’ (پسوند نام) تشکیل شده باشد. لیکن نظر دانشمندان دیگر را نیز مي پذیرد که این نام با قهرمان زن افسانه اي Satana مرتبط باشد که خود اکثرا" در افسانه هاي ملل شمال قفقاز چون آس ها، چرکز ها، آوارها، چچن ها و تا حدي ابخازها وجود دارد. آس ها از نسل اقوام آلان، اسکیوت و سرمت هستند. (ا.گ.).

هنگامی که آرتاشس داماد شد؛
مروارید ها فرو می ریخت
چون ساتنیک عروس شد».

زیرا رسم و عادت پادشاهان ما چنین بود که بعنوان داماد وقتی که بجلو در دهلیز می رسیدند مانند کنسول های رومی سکه می افشاندند؛ همچنین ملکه ها نیز در اتاق حجله مروارید می افشاندند. مفهوم اصلی آواز این است.

او در میان زنان آرتاشس مقدم گردیده آرتاوازد[۹۳۵] و فرزندان متعدد دیگر را بدنیا می آورد و ما نیازی به نام بردن آنان در اینجا نمی بینیم زیرا بعدا" در جای خود یاد خواهیم کرد.

۵۱
قتل آرگام و فرزندانش

آرتاوازد پسر آرتاشس به سن بلوغ رسیده مردی بی باک، خودپسند و مغرور گردید. او بر آرگام پیر حسد برد و خشم پدرش را بر علیه آرگام بر انگیخت. با این مستمسک که او در اندیشه پادشاهی بر همگان است. بدین وسیله او را از مقام و منزلتش محروم ساخته خود اورنگ دوم را بچنگ می آورد. این سوء ظن را پیش می کشند که قصد خیانت به پادشاه نموده اند لذا پسران پادشاه فغان سر داده هنگام ظهر موهای سپید آرگام را می کشند. آرتاشس هراسناک به آرتاشاد باز می گردد و پسرش ماژان[۹۳۶] را با هنگی گران گسیل می دارد و فرمان می دهد اکثر افراد خاندان موراتسیان را بکشد، قصر آرگام را آتش زده معشوقه اش ماندو[۹۳۷] را که از زیبایی فوق العاده برخوردار و بسیار خوشخرام بود بعنوان معشوقه برایش بیاورد. دو سال بعد (آرگام را) دگر بار مطیع ساخته امر می کند دارایی او را بجز معشوقه اش به او باز گردانند.

اما آرتاوازد به این حد که مقام دومی را از او غصب کرده بود خوشنود نشده نخجوان[۹۳۸] و کلیه روستاهای واقع بین ارس تا شمال را بچنگ آورده عمارات و دژهای موجود در آنها را به مالکیت خویش درمی آورد. پسران آرگام این عمل را تحمل نکرده به مقابله می پردازند ولی شاهزاده پیروز

---

[۹۳۵] - art'avazd در پارسي باستان بصورت artavazdah، زند ashvazdah و artavazd به معني "آنکه همواره ساحل و پايدار است". (ا.گ.).

[۹۳٦] - mazhan ريشه اين نام نامشخص است. ليکن بدون ترديد ايراني است. گرجيان سپهسالاري بنام مائيژان داشتند که معاصر اردشير ساساني و خسرو اول پادشاه ارمنستان بود. (ا.گ.).

[۹۳۷] - mandu ماخوذ از نام mandoe اراني. دختر آژدهاك و مادر کوروش چنين نام داشت. (ا.گ.).

[۹۳۸] - nakhtchavan نخجوان امروزي ناحيه ٣٤ از استان واسپوراکان در ارمنستان بزرگ به وسعت ١٢٢٠ کيلومتر مربع. (ا.گ.).

شده کلیه فرزندان آرگام را همراه پدرشان و نیز کلیه افراد نامدار خاندان موراتسیان را بقتل می رساند و روستاها و سرتاسر ولایت آنان را متصرف می گردد. هیچیک از آنان جان سالم بدر نبرد بجز چند تن افراد بی نام و حقیر که به نزد آرتاشس گریخته در دربار او نجات می یابند. همین آرگام است که در افسانه از او بعنوان ارگاوان یاد می شود و علت جنگ با آرتاوازد نیز همین است.

۵۲
اینکه سمبات چگونه مردی بود و چه کارهایی در کشور آلانیان صورت داد و اسکان او در آرتاز[۹۳۹]

سخن گفتن در باره سمبات دلیر نیز برای من خوشایند است زیرا او بر پایه افسانه که چندان هم از حقیقت بدور نیست، قامت و ترکیبی متناسب شجاعتش داشت؛ با منش نیک خویش قلوب دیگران را می ربود و مزین به موهای سپید بود و اثر ناچیزی از خون در چشمانش داشت که چون نگین (سنگی قیمتی)(مزین) به زر و مروارید می درخشید؛ توام با بدن و جسمی سریع الحرکت در عین حال در هر چیزی هوشیار و بیش از تمام افراد دیگر شایسته پیروزی در جنگ ها بود. او پس از این همه دلاوری بفرمان آرتاشس همراه سپاه به سرزمین آلانیان جهت کمک به برادر ساتنیک می رود. زیرا پدر ساتنیک در گذشته و یک نفر بزور بر سرزمین آلانیان حاکم گردیده و برادر ساتنیک را بیرون رانده بود. سمبات وی را سرکوب و خلع کرد و برادر ساتنیک را سرور ملتش گردانید و کشور دشمنان را ویران کرده همگان را از آنجا به اسارت گرفته با انبوهی عظیم به آرتاشاد آورد. آرتاشس فرمان می دهد آنان را در سمت جنوب شرقی ماسیس که ناحیه شاوارشاکان نام داشت و (همراه این نام) عنوان بومی آرتاز را نیز حفظ می کرد، اسکان دهند زیرا تا امروز نیز سرزمینی که آنان در آنجا به اسارت در آمدند آرتاز نامیده می شود.

۵۳
ویرانی کشور کاسب ها[۹۴۰]، تحریک شدن پسران آرتاشس بر علیه سمبات و یکدیگر

[۹۳۹] - art'az یکي از ولايات استان واسپوراکان در ارمنستان باستان که قلمرو موروثي خاندان شاهزادگان فئودالي آماتوني بود و تقريبا" منطقه ماکوي فعلي ايران را شامل مي شد. (ا.گ.).

[۹۴۰] - k'asb يا k'asp يکي از اقوام باستاني قفقاز که در هزاره دوم پ.م. در حد فاصل ميان درياي خزر و کوههاي قفقاز مي زيستند. به نام ايشان درياي خزر به درياي کاسپين نيز معروف است. سرزمينشان واقع در استان پايتاکاران ارمنستان باستان بود که اکنون جزو جمهوري آذربايجان محسوب مي گردد. (ا.گ.).

پس از مرگ پادشاه آرشاک واپسین پارسی، آرتاشس ما فرزند او را که همنامش بود به پادشاهی سرزمین پارس می گمارد. ولی ساکنان کوهی که بزبانشان ناحیه پادیژاهار[۹۴۱] نامیده می شود و مربوط به قوم گغوم[۹۴۲] بود، همچنین ساکنان ساحل دریا و کسانی که بیشتر در این نواحی می زیستند سر از اطاعت او برتافتند. بدین علت کشور کاسب ها بر علیه پادشاه ما سر به شورش می نهد. لذا آرتاشس سمبات را با تمامی سپاه ارمن به جانب آنان گسیل می دارد و خود نیز هفت روز آنان را مشایعت می کند. سمبات می رود و همه آنان را مطیع می سازد. سمبات با ویران نمودن کشور کاسب ها بیش از اسرای آرتاز، اسیر وارد ارمنستان می کند که پادشاه آنان زاردامانوس[۹۴۳] نیز در جمع آنها بود. آرتاشس خدمات آنان را گرامی (می دارد) و زمینهای درباری واقع در روستاها گوغتن و سرچشمه های اوغت[۹۴۴] را به او پیشکش نموده بجز اینها تمامی غنایم را نیز به او واگذار می کند. آرتاوازد بر این امر حسد برده در صدد کشتن سمبات بر می آید ولی قصد و غرض او آشکار شده باعث آزردگی شدید پدرش می گردد. و اما سمبات عقب نشنین کرده به نواحی آشور می رود و به میل خویش فرماندهی سپاه ارمنی را که آرتاوازد چشم به آن دوخته بود رها می سازد. (سمبات) به دستور آرتاشس در تموریک[۹۴۵] که اکنون کوردریک[۹۴۶] نامیده می شود اسکان می یابد و اسرای متعددی را در آلکی[۹۴۷] استقرار می دهد. زیرا او در سن پیری از آسورستانیان آن نواحی زنی گرفته بود و او را بسیار دوست می داشت، بدین علت در این نواحی اقامت گزید.

اما آرتاوازد پس از رفتن سمبات فرماندهی کل سپاه را که آرزو داشت از پدرش دریافت نمود. برادران او بدین جهت از طرف زنانشان تحریک شده شروع به حسادت کردند؛ لذا آرتاشس ورویر[۹۴۸] را که مردی خردمند و شاعر بود بعنوان هزاربد[۹۴۹] گمارده کلیه امور خاندان درباری را به او سپرد اما ماژان را به ریاست کاهنان بت آرامازد در آنی منصوب کرد. فرماندهی سپاه را نیز به

---

۹۴۱ - p'at'ezhahar

۹۴۲ - geghum احتمالا" ناحیه گیلان است. (ا.گ.).

۹۴۳ - zardamanos

۹۴۴ Ught' به زبان ارمني به معني شتر است. (ا.گ.).

۹۴۵ - t'e'morik سرزمین شامل حوزه شرقي رود خابور با سه ناحیه کوردوك علیا، سفلا و میاني. در استان کورچایك. در منابع بابلي و آشوري بصورت Tumurru یاد شده و شامل ۲۷۲۵ کیلومترمربع است. در منابع آشوري قوم Tumurray در اینجا ذکر شده است. (ا.گ.).

۹۴۶ - k'ordrik ناحیه اي در استان k'ortchayk ارمنستان باستان که شامل سه قسمت علیا، سفلا و میاني است. (ا.گ.).

۹۴۷ - alk'I دژي واقع در سرزمین تموریك در منابع بابلي و آشوري elak'ush و اکنون elk یاد مي شود و درجنوب ارمنستان باستان واقع است. (ا.گ.).

۹۴۸ - Vruyr منشاء این نام مشخص نیست. وي فرزند آرتاشس دوم بود. (ا.گ.).

۹۴۹ - هزار بد (hazarap'et') سمتي در دربار ارمنستان در سده هاي میانه. در زمان اشکانیان ارمني (سده هاي ۱ تا ٤م.) بطور موروثي متعلق به خاندان آماتوني بود. وظیفه هزاربد تعیین و گردآوري مالیات، پاسداري از جاده ها، ساختمان، آبگذرها، غرس جنگل و جز آن ها بود. (ا.گ.).

چهار بخش تقسیم کرد. سپاه سمت شرقی را به آرتاوازد، غربی را به تیران[۹۵۰]، جنوبی را به سمبات اما شمالی را به زاره[۹۵۱] سپرد. زاره مردی مغرور، در شکار جانوران وحشی جسور، اما در نبرد ترسو و کند بود. شخصی به نام کاردزام[۹۵۲] پادشاه گرجستان با آگاهی تجربی بر این امر، این کشور را در برابر او می شوراند و زاره را دستگیر کرده در قفقاز زندان می کند اما آرتاوازد و تیران همراه سمبات در برابر او جنگیده برادر شان را از لجن {۱۲۶} در می آورند و او را باز می گردانند.

۵۴
جنگ در برابر سپاه دومتیانوس[۹۵۳] در باسیان[۹۵۴]

در غرب نوعی آشفتگی و آشوب بوجود می آید و آرتاشس جرأت یافته در برابر حکومت رومیان می شورد و مالیات نمی پردازد. قیصر دومتیانوس بر او خشم برده سپاهی به مقابله آرتاشس می فرستد. آنان آمده و به نواحی قیصریه می رسند. تیران را همراه سپاه مضطرب غرب به جلو رهسپار کرده تا جلگه پهناور و بزرگ باسیان می رانند. آرتاوازد در اینجا با سپاهیان شرقی و شمالی به همراه کلیه پسران پادشاه به مقابله آنان می رود ولی در حین جنگ در تنگنای شدید قرار می گیرد. در واپسین لحظات جنگ سمبات با سپاه جنوبی درمی رسد و پسران پادشاه را از خطر می رهاند و با کسب پیروزی به جنگ پایان می دهد. زیرا او به رغم پیری همچون یک جوان نبرد را سازماندهی کرد و مبادرت به حمله نمود و با تعقیب سپاه رومیان آنان را تا مرزهای قیصریه عقب راند.

در افسانه ها چنین آواز خوانده می شود که "شخصی دومت {۱۲۷} نام آمده بود" که مقصود خود دومتیانوس است. اما نه اینکه خودش به این نواحی آمدهً بلکه (افسانه ها) فرمان و سپاه او را بنام وی نامگذاری کرده اند.

اما از بخت خوش آرتاشس، دومتیانوس در این زمان در روم مرد؛ پس از او نرواس[۹۵۵] کمتر از یک سال پادشاهی کرد سپاهیان ارمنی و پارس با غرور از این امر حتی به سمت یونان تاختند. نواحی مصریان و فلسطینیان نیز به پیروی از اینان از دادن مالیات سرباز زدند.

---

[۹۵۰] - t'iran

[۹۵۱] - zareh

[۹۵۲] - kardzam

[۹۵۳] - Dometianos یا Dometianus قیصر روم (۸۱- ۹۶م.). (ا.گ.).

[۹۵۴] - basian ناحیه اول استان آیرارات در ارمنستان باستان به وسعت ۲۵۲۵ کیومتر مربع. اکنون نیز به همین اسم بصورت باسن یا پاسین ذکر مي گردد. (ا.گ.).

[۹۵۵] - nervas (از سپتامبر سال ۹۶ تا ژانویه ۹۸ حکومت کرد.) (ا.گ.).

۵۵
در باره ترایانوس[۹۵۶] و کارهایش، مرگ ماژان[۹۵۷] بدست برادرانش

در این زمان ترایانوس بر رومیان حکمرانی می کرد. او سرتاسر غرب را آرامش بخشیده بر مصر و فلسطین می تازد و انها را به تصرف خویش در آورده به سمت پارسیان حرکت می کند. آرتاشس شتابزده با هدایایی گزاف به پیشواز او می رود و تقصیر را شخصا" بعهده می گیرد و مالیات سالهای پیشین را نیز به او می دهد و با کسب بخشش به سرزمین ما ارمنستان بر می گردد. اما ترایانوس به سرزمین پارس رفته کمال مطلوبش را در آنجا به انجام می رساند واز طریق سوریه باز می گردد.

ماژان به پیشواز او آمده به برادرانش خیانت می کند: «می گوید، پادشاها بدان اگر آرتاوازد و تیران را از کشور بیرون نرانی و سپاه ارمنی را به زاره نسپری مالیاتها را بدون دشواری بدست نخواهی آورد». ماژان بخاطر کینه ای که به سمبات در دل داشت این عمل را انجام داد زیرا او را هم بزرگ کرده بود و در عین حال می خواست تیران را نیز کنار نهد تا خود هم رئیس کاهنان و هم اسپهبد (سپاه) غرب گردد. ترایانوس توجهی نکرده او را دست خالی باز می گرداند. اما آرتاوازد و تیران از این خیانت او آگاهی جسته در حین شکار در کمین می نشینند و ماژان را بقتل می رسانند و در آبادی باگین[۹۵۸] (باگاوان) آنگونه که در شأن رئیس مغان بود وی را بخاک می سپارند. اما آرتاشس از آن پس تا پایان زندگی بدون وقفه به ترایانوس و پس از او به قیصر آدریانوس[۹۵۹] مالیات پرداخت.

۵۶
اینکه آرتاشس جمعیت کشورمان را افزایش داد و حدود و ثغوری تعیین کرد.

---

۹۵۶ - trayanos، مارکوس اولپیوس ترایانوس (Marcus Ulpius Trajanus) یا تراژان (۵۳-۱۱۷) امپراتور روم. (ا.گ.).

۹۵۷ - mazhan

۹۵۸ - bagin

۹۵۹ - adrianos یا adrianus. الیوس آدریانوس پسر خوانده ترایانوس و امپراتور روم (۱۱۷-۱۳۸م).

آرتاشس پس از تمام پارسایی ها و اعمال درست امر به تعیین حدود برای روستاها و مزارع داد؛ زیرا او کشور ما را با آوردن مردمان بسیار پرجمعیت کرد و آنان را در کوهها، جلگه ها و دشتها ساکن نمود. او برای حدود، علائمی مقرر کرد، دستور داد سنگها را بصورت چهار ضلعی بتراشند و میانشان را همچون بشقات گود نموده در داخل زمین قرار دهند و روی آنها کمی بالاتر از زمین ستون هایی بر پا سازند. اردشیر پسر ساسان بر این امر حسد برده دستور می دهد در سرزمین پارس نیز چنین کنند و بنام خویش بنامند تا نام آرتاشس یاد نگردد.

اما می گویند که در زمان آرتاشس در ارمنستان خودمان زمین لم یزرع باقی نماند، نه کوهستانی و نه دشتی زیرا که کشور بسیار آباد گشته بود.

۵۷
در باره خاندان ناخارارى[۹۶۰] آماتونیان[۹۶۱]

می گویند که در زمان او طایفه آماتونیان از نواحی شرقی کشور آریائیان آمده است. اینان اصلاً" یهودی بوده از نسل شخصی بنام مانو[۹۶۲] هستند که پسری نیرومند و بلند بالا بنام سامسون داشت، چنانکه میان یهودیان مرسوم بود نام پیشینیان را به امید {۱۲۸} بهتر برای نوزادان انتخاب کنند. این امر صحیح است و اکنون نیز میان نسل آماتونیان مشاهده می شود و آنان مردانی بلند بالا، خوش اندام و نیرومند و در هر امری شایسته اند. اینان توسط آرشاک که نخستین پادشاه از نسل پارتیان بود کوچانده شده اند و با پیشرفت و ترقی در نواحی آهماتان[۹۶۳] نیز به مقام و منزلت رسیدند. اما علت آمدن آنان به کشور ما را نمی دانم، منتها از آرتاشس صاحب مقام و منزلتی بصورت کسب روستاها و دستگردها گردیده آماتونیان یعنی آیندگان نامیده می شوند. لیکن بخشی زا پارسیان آنان را بخاطر نیایشان مانویان[۹۶۴] می نامند.

---

[۹۶۰] - ناخارار یا شاهزاده فئودال. (ا.گ.).

[۹۶۱] - amat'uni خاندان اشرافي فئودال ارمني در ولايت آرتاز (ماكوي فعلي ايران) از استان واسپوراكان در ارمنستان باستان. در دربار ارمنستان مقام ۱۵ را داشتند و صاحب مقام هزاربدي بودند. (ا.گ.).

[۹۶۲] - manu

[۹۶۳] - ahmatan منظور همان همدان يا اكباتان (هگمتانه) پايتخت ماد است. (ا.گ.).

[۹۶۴] - manuyan

۵۸
در باره نژاد آراوغیان[۹۶۵] و
اینکه این طایفه از کجا ناشی گردیده است

در زمان او، آراوغیان که از ملت آلانیـان و نیـز از نزدیکـان سـاتنیک بودنـد همـراه او آمـده بـا قومشان در شمار ناخارارهای کشور ما بعنوان خویشان ملکه بـزرگ در آمدنـد. در زمـان خـسرو پـدر تیرداد، آنان با یکی از دلاوران مهاجر باسیلها[۹۶۶] خویشاوند سببی گشتند.

۵۹
پیشه و دانش در زمان آرتاشس

از آنجا که در زمان آرتاشس کارهای بسیاری صورت پذیرفتند لذا ما به فصل هـای متعـدد تقـسیم نمودیم تا اطاله کلام باعث ملالت خوانندگان نگردد؛ این فصل واپسین نیز در باره او است تا کارهـای دیگر انجام شده در زمان آرتاشس را نیز یاد کنیم. زیرا گرچه در فصول پیشین اصلاحات و رسوم نغز بدست واغارشاک و دیگر پادشاهان باستانی مقرر گردید. اما آنان از پیشه ها و علوم اعظم غافل مانـده بودند و بیشتر به چپاول و لشکر کشی می پرداختند در باب این گونه علوم یا بـی توجـه بودنـد و یـا دسترسی نداشتند. مثلا" (مقرر داشتن) هفته ها، ماه ها و سالها، آنان چنین چیزهایی نمی دانـستند بلکـه از دانسته ملل دیگر استفاده می کردند. نیز کشتیرانی روی دریاچه ها و نه مسافرت از طریق رودهـا و کاربرد وسایل ماهیگیری در کشورمان معمول نبود حتی زراعت در همه جا گسترش نیافته بود بلکه در نواحی کمی چنین بود؛ آنان همچون ملل شمال از گوشت خام و مانند اینها تغذیـه مـی کردنـد. کلیـه اینها در زمان آرتاشس اصلاح و تعیین گشت.

۶۰
در باره مرگ آرتاشس

آریستون[۹۶۷] پِلّایی {۱۲۹} نیز در باره مرگ آرتاشس به زیبایی روایت می کند. زیرا یهودیـان بـر علیه آدریانوس پادشاه رومیان سر به شورش نهاده به رهبری مردی یاغی بنام بارکوبا[۹۶۸] یعنی "فرزنـد

---

[۹۶۵] - araveghian خاندان اشرافي فئودال ارمني در فهرست رزمي ارمنـي داراي ۵۰۰ سـواره نظـام هـستند. در گاهنامـه داراي مقام ۴۹ مي باشند. (ا.گ.).

[۹۶۶] - basil اصلا" متعلق به نژاد هون و بلغاري هستند. (ا.گ.).

[۹۶۷] - Ariston of Pella

[۹۶۸] - barkoba

ستاره" در برابر روپوس[969] فرماندار جنگیدند؛ او مردی بدکار و آدمکش بود و گزافه گویی بسیار می کرد و به این امر مغرور بود که بعنوان منجی زجرکشان و اسیران از آسمان نازل شده است. او نبرد را چنان شدت بخشید که شام، میانرودان وسراسر سرزمین پارس از او ملهم شده از دادن مالیات به رومیان سرباز زدند بویژه آنکه شنیده بودند آدریانوس به بیماری جذام مبتلا گشته است. اما آرتاشس ما نسبت به او وفادار ماند.

اینک در همین هنگام بود که آدریانوس به فلسطین آمده شورشیان را در شهری نزدیک اورشلیم محاصره نمود و هلاک ساخت. او فرمان داد تمام این ملت یهود رانده شده ، از سرزمین پدریشان دور شوند، بگونه ای که از نواحی بسیار دور هم قادر به دیدن اورشلیم نگردند. و اما اورشلیم را که وسپاسیانوس[970]، تیتوس[971] و خودش ویران کرده بودند دگر بار ساخت و چنانکه خود آدریانوس نامیده می شد بنام خویش آن را "هلیا"[972] یعنی خورشید نام نهاد و مشرکان و مسیحیان راکه شخصی مارکوس نام اسقف آنان بود در اینجا اسکان داد. او در این زمان سپاهی به نواحی آشور فرستاد و آرتاشس ما نیز امر کرد با مردان برجسته خود به سرزمین پارس برود. این مرد (اریستون) که این تاریخ را به ما داد بعنوان کاتب همراه او بود. وی در مارک[973] در محلی بنام سْهوند[974] با آرتاشس ملاقات نمود

آرتاشس در مرند در آبادی باکوراگرد[975] بیمار شد. او شخصی آبغو[976] نام پیشوای خاندان آبغیان[977] را که مردی چالاک، چاپلوس و خوش صحبت بود، به خواهش وی راهی پرستشگاه آرتمیس در یریزا[978] واقع در ناحیه یکغیاتس[979] نمود تا از بتان شفابخشی و طول عمر بخواهد او هنوز

---

[969] - r'upus یا Rufus

[970] - vespasianos. تیتوس فلاویوس سابینوس وسپاسیانوس (۹- ۷۹م.) نخستین امپراتور از سلسله فلاویوسي که از ۶۹ تا ۷۹ میلادي امپراتور روم بود. (ا.گ.).

[971] - titos (Titus) پسر وسپاسیانوس امپراتور روم از سال ۷۹ تا ۸۱م. وي در زمان سلطنت پدر اورشلیم را تصرف و تخریب کرد (۷۰م.) پس از جلوس وي به سلطنت، طغیان آتشفشان وزوو (Ves'uve) اتفاق افتاد (۷۹م.) که به علت آن هرکولانوم و پومپئي منهدم شدند. (ا.گ.).

[972] - در ارمني Heghia، (Helia یا Elia). (ا.گ.).

[973] - mark. این نام را تامسون Media و تعلبندیان Marsk ترجمه کرده اند. باید افزود که سرزمین ماد "در جهان نما" یا "اطلس جهان" اثر آنانیا شیراکاتسي بصورت mark نیز آمده است. (ا.گ.).

[974] - sohund یا سهند کوهي در شرق دریاچه ارومیه به ارتفاع ۳۷۰۰متر. (ا.گ.).

[975] - bak'urak'ert' قصبه اي در نزدیکي شهر مرند بجاي روستاي باکران کنوني. این ناحیه بنام باکور یا پاکر برادر تیرداد اول اشکاني ارمني نامگذاري شده است و آرامگاه او نیز باید در همین جا بوده باشد. (ا.گ.).

[976] - abegho

[977] - abeghian خاندان اشرافي ارمني در ولایت آبغیانك. اینان در دربار اشکاني صاحب دو گاه و رتبه بودند وسپاهي متشکل از ۳۰۰ سوار داشتند. (ا.گ.).

[978] - yeriza شهري است که ارمنیان yerze'nk'a مي نامند و در ارمنستان غربي واقع بوده ارزنجان نیز نامیده مي شود. پرستشگاه آناهیتا در اینجا واقع بود. (ا.گ.).

[979] - yek'eghiats ناحیه چهارم از استان هایك علیا. به لاتین Acilisenae به وسعت ۲۲۵۰ کیلومتر مربع. (ا.گ.).

باز نگشته بود که آرتاشس جان سپرده بود. و (آریستون) می نویسد که در هنگام مرگ آرتاشس چند نفر جان خود را از دست دادند- زنان محبوب او، معشوقه ها و ملازمان نزدیک با شکوهی خاص جسد او را به رسم (ملل) متمدن و نه چون بربرها گرامی داشتند. می گوید، تابوت او زرین، اورنگ و تختش از بُز و کفنش زربفت بود و تاج بر سرنهاده سلاح زرین در کنارش قرار داشت. فرزندان و انبوه خویشاوندان برگرد اورنگش جمع شده بودند و در نزد آنان مقام های سپاهی ، پیشوایان، هنگ های ناخاراری و بطور کلی گروه های سپاهی، همگان مسلح، گویی برای جنگ آماده می شدند. پیشاپیش، شیپورهای مسین نواخته می شد و اما در پس، دوشیزگان فغان کنان و زنان گریان سیاهپوش {۱۳۰} بودند. پس از همه اینها. انبوه رامیکها[۹۸۰] قرار داشتند و با چنین تشییع جنازه ای او را بخاک سپردند. بر روی قبر چنانکه در بالا گفتیم، افرادی داوطلبانه خود را می کشتند. او چهل و یک سال پادشاهی کرد و برای کشورمان اینگونه محبوب بود.

۶۱

پادشاهی آرتاوازد، آزار رسانی وی به برادران و خواهرانش و داستان مرگ توام با استعاره او

پس از آرتاشس، فرزندش آرتاوازد پادشاهی می کند و کلیه برادرانش را از آیرارات[۹۸۱] به نواحی آغیویت[۹۸۲] و آربرانی[۹۸۳] راند تا در آیرارات یعنی در اراضی پادشاه زندگی نکنند؛ تنها تیران را بعنوان جانشین نگه می دارد زیرا خود فرزندی نداشت. او پس از آنکه چند روزی پادشاهی کرده بود، یکبار برای شکار خوک وحشی و گورخر در نزدیکی سرچشمه های گینا[۹۸۴] از پل شهر آرتاشاد می گذشت، ناگاه در اثر خیالی واهی پریشان و دیوانه شده از اسب به زیر و درون چاهی ژرف می افتد و در آن غرق و ناپدید می گردد {۱۳۱}.

در این باره، آواز خوانان گوغتن چنین افسانه سرایی می کنند؛ در هنگام مرگ آرتاشس به رسم آیین شرک کشتارهای بسیاری صورت می گرفت؛ می گویند آرتاوازد از این امر آزرده شده به پدرش می گوید:

---

۹۸۰ - r'amik' - شخص عامي، توده مردم. مأخوذ از شكل پهلوي ramik (رمه اي، مردمي). (ا.گ.).

۹۸۱ - ayrarat' استان مركزي در ارمنستان باستان به وسعت ۴۰۱۰۵ كيلومتر مربع. در زمان اشكانيان ارمني بيشتر به اين استان به دشت آرارات و نواحي اطراف اتلاق مي شد. (ا.گ.).

۹۸۲ - aghiovit' يكي از نواحي استان توروبران به وسعت ۱۵۷۵ كيلومترمربع. اين ناحيه سواحل شمالي درياچه وان را شامل مي شد. (ا.گ.).

۹۸۳ - a'rberani ناحيه هفتم واقع در استان واسپوراكان به وسعت ۱۰۲۵ كيلومتر مربع در سواحل شمال شرقي درياچه وان. (ا.گ.).

۹۸۴ - gina

«وقتی که تو رفتی
و تمام کشور را با خود بردی
من روی این خرابه ها
بر که پادشاهی کنم.».

آرتاشس از این رو وی را نفرین کرده چنین می گوید:

«گر سوار بر اسب به شکار روی
به کوه آزاد
یلان ترا بگیرند و ببرند
به آزاد، بسوی ماسیس
آنجا بمانی و نور نبینی».

پیران[۹۸۵] در باره او روایت می کنند که با زنجیرهای آهنین درون غاری محبوس است و دو سگ همواره زنجیرهای او را بدندان می گیرند و او تلاش در رهایی و پایان دادن به جهان دارد ولی می گویند از صدای پتک آهنگران بندها محکم تر می شوند. لذا تا کنون نیز بسیاری از آهنگران در پیروی از این افسانه روزهای یکشنبه سه یا چهار مرتبه (پتک را) به سندان می کوبند و چنانکه روایت می کنند، زنجیرهای آرتاوازد محکم تر شوند . ولی واقعیت امر چنان است که در بالا یاد کردیم.
اما برخی می گویند که در زمان تولد او واقعه ای روی داده است و گمان می رود که زنانی از اصل آژداهاک او را جادو کرده اند. از این رو آرتاشس نیز آنان را بسیار شکنجه داده همان آوازخوانان در این باره در افسانه چنین می گویند:

«اژدهانژادان آرتاوازد کودک را ربودند،
و بجایش دیوی نهادند».

اما این خبر بر من واقعی تر می نماید که او از همان لحظه تولد دیوانه بوده و به همین بیماری در گذشته است. برادش تیران پادشاهی را بدست می گیرد.

۶۲
آنچه که در باره تیران است

[۹۸۵] - به ارمني p’ar’av به معني زنان يا مردان پير است. (ا.گ.).

تیران پسر آرتاشس در سال سوم پادشاهی پیروز اول پارسی[986] بر ارمنیان پادشاه می گردد و هیچگونه کارهای بزرگ از او نقل نشده است. تنها این مطلب وجود دارد که او وفادارانه از رومیان اطاعت نمود و چنانکه می گویند در آرامش زیست و تسلیم شکار و تفریح گردید و دو اسب داشت، از پیگاسوس[987] سبکبالتر و بسیار تندپا، بطوری که گمان می رفت آنها نه از روی زمین حرکت می کردند که از هوا پرواز می نمودند. شاهزاده داتاکه[988] شخصی از خاندان بزنونیان که مدعی بود ثروتی بیش از پادشاه دارد خواهش کرد بر این (اسبان) سوار شود.

خویشاوندان قدیمی او از نسل اشکانیان که در نواحی هاشتیانک می زیستند نزد او آمده و می گویند: «(زمین های) موروثی ما را گسترش بده، زیرا ما کثرت یافته (اراضی موجود) برای ما تنگ است». ولی تیران توجهی نکرد و قاطعانه مقرر داشت هیچگونه (زمین) جدیدی به آنان ندهند و آنچه که دارند به تساوی میانشان تقسیم کنند. پس از تقسیم زمین به نسبت تعداد آنان، چنین معلوم شد که ارث ساکنان هاشتیانک کم است و لذا بسیاری از آنان رهسپار نواحی آغیویت و آربرانی شدند.

می گویند که در زمان او جوانی بنام یراخناوو[989] از خانواده آندزواتسی[990] در هر امری رشید بوده است؛ او آخرین زن آرتاوازد را که بدستور او از یونان آورده بودند وبه همسری گرفته بود و از آنجا که آرتاوازد فرزندی نداشت، پادشاه تمامی خاندان آرتاوازد را برای یراخناوو گذارد. می گویند او مردی ممتاز بود و در هر امری فروتن و در امیال جسمانی نیز پرهیزگار. پادشاه او را دوست داشته اورنگ دوم را که در تصرف آرتاوازد بود به او می بخشد، همچنین سرپرستی سپاه شرقی را نیز به او می سپارد و یک پارسی بنام درواسپ[991] را در نزد او می گمارد،که با خود صمیمی بود و با ناخارارهای واسپوراکان خویشاوند سببی شده بود؛ پادشاه آبادی تاتیونک[992] را با اراضی اش و تنها باغی را به او داده بود که جویبار بزرگی که از دریای گایلاتو {۱۳۲} منشعب می شد از

---

[986] - این پادشاه ساساني نیست. موسي خورني در جایي (کتاب ۲ فصل ٦٤) توضیح مي دهد که پیروز یك عنوان و به معني فتح و کامیابي است.شادروان آکادمیسین گاگیك سارگسیان مي نویسد که احتمال دارد این کلمه لقب تمام پادشاهان ساساني بوده باشد. (ا.گ.).

[987] - Pigasos (Pegasus) اسب بالداري که توسط بلروفون تربیت شد. (ا.گ.).

[988] - dat'ake

[989] - yerakhnavu منشاء آن نامعلوم است. (ا.گ.).

[990] - خانواده اشرافي که موطن آنها منطقه آندزواتسیك در استان واسپوراکان بود. آنان داري سپاه ۵۰۰ سواره بودند. (ا.گ.).

[991] - de'rvasp' در پارسي باستان بصورت 'duruvaspa که از دو بخش duruva (تند رست) و 'aspa به معني اسب تشکیل شده یعني کسي که اسبان را تندرست نگاه مي دارد. نیز مقایسه شود با 'dhruvasva سانسکریت (نام شاهزاده اي بود) و 'drvaspa زند (نام ایزدي). درواسپ از دوستان تیران بود. (ا.گ.).

[992] - t'at'yonk اکنون دیادین نامیده مي شود و در میان کوه آرارات و دریاچه وان واقع است. (طبق اطلس جهان نما). (ا.گ.).

درون آن می گذشت. اما پادشاه خود به نـواحی یکغیـاتس رفـت و دربـارش را در آبـادی چـرمس[۹۹۳] مستقر نمود. او بیست و یک سال در آرامش پادشاهی کرد و در سفر زیر بهمن مانده جان سپرد.

۶۳
در باره تیرداد باگراتونی و نامهای کهن قوم او

شخصی تیرداد نام از نسل باگراتونی و فرزند سـمباتوهی[۹۹۴] دختـر سـمبات دلاور، مـردی دلیـر و نیرومند بـا قـامتی کوتـاه و ظـاهری زشـت بـود. پادشـاه تیـران او را بـه دامـادی گرفـت و دختـرش یرانیاک[۹۹۵] را به ازدواج او در آورد. زن شـوهرش تیـرداد را دوسـت نمـی داشـت و او را مـورد بـی احترامی قرار می داد و همواره خم به ابرو داشت و به آه و افسوس می گذراند که زنی بـه زیبـایی و نجابت خویش مجبور بود با مردی زشت سـیما و از اصـل و نـژاد فرودسـت زنـدگی کنـد. از ایـن رو تیرداد روزی خشمگین شده او را شدیدا" کتک می زند و موهای زرینش را می برد و طره گیـسویش را کنده دستور می دهد او را کشان کشان از اتاق بیرون بیاندازنـد. خـود نیـز سـر بـه شـورش زده بـه نواحی مستحکم ماد می رود . وقتی که او به سیونیک رسید، خبر مرگ تیران در آنجا به او رسید لـذا در همانجا ماند.

یک روز باکور[۹۹۶] پیشوای سیونیک او را به شام دعوت کرد. وقتی که به میخواری مشغول بودند تیرداد زنی را دید که بسیار زیبا بود و با دستانش می نواخت و نازینیک[۹۹۷] نام داشـت. تیـرداد دل بـه عشق او بست و به باکور گفت: «این کنیزک (معشوقه) را به من بده». او پاسخ می گوید: «نمی دهـم زیرا معشوقه من است». اما تیرداد ایـن زن را گرفتـه بـه نـزد خـویش کـشید و در برابـر حـضار او را همچون جوانی عاشق و بی پروا نوازش می کرد و می بوسید. باکور از روی حسادت برخاست تـا زن را از دست او بگیرد. اما تیرداد به پا خاست و گلدان را همچون سلاح بکار برد و حضار را نیز از گرد سفره دور ساخت. گویی اودیسئوس[۹۹۸] جدیدی ظهور کـرده بـود و عـشاق پنلـه پـه[۹۹۹] را نـابود مـی

۹۹۳ - chrmes-

۹۹٤ - se'mbat'uhi

۹۹٥ - yeranyak'

۹۹٦ - bak'ur یا پاکر(در پارسي bag-pur که bag= خدا و pur= فرزند معادل ا وردي، خداداده، خدازاد) ایـن نـام در تازي تبديل به فغفور شده است که به پادشاهان چين نسبت مي دهند. (ا.گ.).

۹۹۷ - nazinik'

۹۹۸ - vodisevs منظور Odyssee اديسه منظومه حماسي اثر هومر حماسه سراي نامي يونان است. اين حماسه در مورد بازگشت اوليس Olysse يکي از پهلوانان نامدار يونان و سفرهاي او پس از جنگ تروا است. (ا.گ.).

۹۹۹ - پنلوپه يا پنلوپ Penelope، همسر اوليس در منظومه حماسي اديسه است. او مدت بيست سال از شوهرش دور بود و در اين مدت خواستگاران بسياري به نزد او آمدند و باعث تالم روحي وي شدند تا اينکه اوليس باز گشت. (ا.گ.).

ساخت و یا در عروسی پریتـوس[1000] جنگـی میـــــان قنطـورس[1001] و لاپیـت هـا[1002] رخ داد. بـدین ترتیب به اقامتگاهش رسیده بلافاصله سورا بر اسب همراه معشوقه به اسپر[1003] رفت. در واقـع روایـت در مورد دلاوری این مرد شهوتران کاری بیهوده و اضافی است.

اما بدان که مردان قوم باگراتونی با ارتداد از آیین پدرشان در آغاز نامهای بیگانه چـون بیـورات، تیرداد {۱۳۳} و جز اینها بر می گزیدند و از نامهای پیـشین خـویش همچـون باگادیـا[1004]، توبیـا[1005]، سنکیا[1006]، آسود[1007]، ساپاتیا[1008]، وازاریا[1009]، ینانوس[1010] محروم شدند. و من چنین گمـان مـی کـنم که از نامهایی که اکنون باگراتونیان استفاده می کنند، باگرات همان باگادیا، آسود همان آشوت است و نیز وازاریا به واراز و شامبات به سمبات (تبدیل شده اند).

۶۴

اینکه تیگران آخر چگونه بود و چه کارهایی انجام داد.

پس از تیران برادرش تیگران آخر جانشین وی می شود که در سال چهارم پادشاهی پیروز پارسـی به پادشاهی رسید. او عمری طولانی داشت، چهال و دو سال، ولی هیچگونه کار دلاورانه انجام نداد که قابل ذکر باشد مگر این مطلب که بدست یک دختـر یونـانی در زمـانی محبـوس گردیـد کـه تیتـوس دوم {۱۳۴} پادشاه رومیان که آنتونیوس اگوستوس نامیده شد، درگذشت و پیروز پادشاه پارسـی بـر حکومت رومیان لشکر کشید و از این رو لقب پیروز یافت که به معنی فاتح است زیـرا او در ابتـدا بـه زبان یونانی واغگسوس[1011] نامیده می شد اما این که به زبان پارسی او را چه می نامیدند، ایـن را نمـی دانم.

۱۰۰۰ - perit’os از مردم تسالي پسر زئوس و ديا و پادشاه لاپيت ها. او آنگاه که با هيپودام ازدواج کرد تـزه (The’se’e) از دلاوران آخائي و کنتاورها را به جشن عروسي خود دعوت کرد. (ا.گ.).

۱۰۰۱ - يا کنتورها، واژه ارمني ’hushap’arik يا ’hushk’ap’arik موجودات افسانه اي که مطابق اعتقادات کهـن در خرابه ها مي زيستند. (ا.گ.).

۱۰۰۲ - به ارمني ghap’ita مردمي اساطيري از سرزمين تسالي که به مناسبت پرورش اسب شهرت داشتند. (ا.گ.).

۱۰۰۳ - sp’er ولايتي در ارمنستان عليا. (ا.گ.).

۱۰۰٤ - bagadia نامي است که پيش از دوران ظهور خاندان باگراتوني بکار مي رفت و بعدا" تبديل بـه نـام باگـارات شـد. (ا.گ.).

۱۰۰۵ - t’ubia نامي است آسوري پيش از دوران باگراتوني. (ا.گ.).

۱۰۰٦ - senekia نامي پيش از دوران باگراتوني. (ا.گ.).

۱۰۰۷ - asud نامي کهن ويژه خاندان باگراتوني که بعدها تبديل به آشوت شد. (ا.گ.).

۱۰۰۸ - sapat’ia نامي يهودي است که ويژه باگراتونيان بود. (ا.گ.).

۱۰۰۹ - vazaria نامي پيش از باگراتوني که تبديل به واراز شد. (ا.گ.).

۱۰۱۰ - yenanos نامي است که پيش از باگراتونيان بکار مي رفت. (ا.گ.).

۱۰۱۱ - vaghegesos

اینکه که پیروز از طریق سوریه نواحی فلسطینیان را مورد تاخت و تاز قرار می داد به سبب فرمان او تیران ما نیز به آسیای صغیر[1012] تاخت جایی که بدست یک دختر که در آن نواحی حکمران بود و در همان زمان قیصر لوسیانوس {۱۳۵} پرستشگاهی در آتن بنا می کرد، دستگیر شد. او پس از مرگ پیروز با سپاهی گران به آسیای صغیر آمده ارمنستان را فتح کرد و تیگران را آزاد ساخت. او خویشاوندش دوشیزه روپی[1013] را به ازدواج تیگران در آورد و (تیگران) در بازگشت به ارمنستان او را از نزدش رها کرد اما چهار نوجوان مولود از او را اصلیت اشرافی ناخاراری بخشید. مادرشان روپی، آنان را روپسیان[1014] نامید تا اشکانی نامیده نشود، اما نخستین آنانرا پیشوای اشرافیت ناخاراری گردانید.

اما این تیگران مردانی از خانواده های کهتر اشرافیان ناخاراری را که از حیث سوراه نظام بی نام و نشان ولی شخصا" برجسته و نامدار بودند چه در اینجا نزد ما و چه در کرچک[1015] مستقر می کند و برای نجات او برخی از کرچک و برخی نیز از نواحی ما[1016] با یونانیان جنگیدند. سخنم به اقوام کهن خویشاوند با وچن {۱۳۶} از انساب هایک و همچنین چند نفر مهاجر مربوط می شود. ما اسم به اسم آنها را نقل نمی کنیم، تا حدی به این سبب که بر ما روشن نیستند و تا حدی هم برای پرهیز از دشواری کار زیاد و دیگر اینکه بعلت عدم اطمینان به بسیاری از آنان، تحقیق و بررسی جامعی نیاز خواهدبود. بدین سبب هم ما در مورد اقوام ناخاراری مستقر شده در زمان تیرگان آخر چیزی نمی نویسیم ولو اینکه تو بدفعات التماس کنی، لیکن فقط آنانرا که بعدا" مستقر شده اند و ما اطلاعات موثقی داشته باشیم ذکر خواهیم کرد. زیرا تا آنجا که مقدور بود ما از سخنان اضافی و پیچیده و هر گونه گمان و کار غیرموثق پرهیز کردیم و (با استفاده از) دیگران یا با کوشش خود تا جایی که در توان داشتیم تنها از صداقت و صحت پیروی کردیم. در اینجا نیز چنین رفتار کرده وقتی که متوجه می شوم چیزی نابجا و از نظر درستی قابل تردید است رشته سخن خود را قطع می نمایم و اکنون نیز همچون دفعات بسیار از تو التماس می کنم ما را مجبور به نوشتن مطالب زائد مکن، چه (ممکن است با چنین) نقل ها در روایات این اثر بزرگ و موثق ما به اثری بی فایده و پوچ بدل گردد که به تساوی هم برای تو و هم برای من مخاطراتی دارد.

[1012] - یا mijerk'rayk آسیاي صغیر و نواحي مدیترانه. (ا.گ.).

[1013] - r'opi

[1014] - ropsian یا rapsian خاندان اشرافي ناخارار صاحب گاه ۵۰ در گاهنامه خورني و در گاهنامه ساهاك در مقام ۳۲ بودند. در فهرست نظامي خاندان هاي اشرافي ناخارار تعداد یکصد سواره نظام براي آنان منظور شده بود. (ا.گ.).

[1015] - k'ortchek یا k'ortchayk یا k'ort'itchayk،استان ششم از ارمسنتان باستان (حدود ۱٤۷۰۰ کیلومتر مربع) واقع در میان رودهاي خابور شرقي و زاب بزرگ از شرق تا رشته کوههاي زاکرس و از غرب تا رود دجله کشیده شده بود. این استان شامل یازده ولایت بود. پس از قتل عام ارمنیان و آسوریان در سال ۱۹۱۵ توسط حکومت عثماني، کردان در این استان مسکون و مستقر شدند. (ا.گ.).

[1016] - در اینجا مشخص نیست که سخن خورني مربوط به زادگاه خود او است و یا بطور کلي ارمنستان بزرگ.

۶۵
در باره پادشاهی واغارش، بنای آبادی باسن[۱۰۱۷]محصور کردن شهر جدید با برج و بارو، جنگ او دربرابر خازیرها[۱۰۱۸] و مرگ وی

پس از مرگ تیگران پسرش واغارش در سال سی و دوم پادشاهی واغارش پادشاه همنام پارسی، پادشاه می شود. او در مکانی به ساختن آبادی می پردازد که مادرش هنگام بازگشت از یشلاق آیرارات ناگاه به درد زایمان گرفتار شده او را در ناحیه باسن در نزدیکی محل پیوند رودهای مورتس[۱۰۱۹] و ارس بر سر راه زائیده بود. او این آبادی را احداث و بنام خود واغارشاوان[۱۰۲۰] نام نهاد. او آبادی مستحکم واردگس[۱۰۲۱] را نیز به برج و بارو مجهز ساخت که بر ساحل رود کاساخ واقع بود و در باره آن نیز افسانه ها چنین می گویند:

واردگس کودک کوچید و رفت
از ولایت توه[۱۰۲۲]، نزد رود کاساخ[۱۰۲۳]

۱۰۱۷ - basen ولایتي در استان آیرارات از ارمنستان بزرگ. نام آن با قوم پاسیان و یا باسیان مرتبط است که گزنفون از آنان یاد کرده است. این ولایت در حوالي شعب شمالي رود ارس واقع است. (ا.گ.).

۱۰۱۸ - khazir یا قوم خزر، اینان ملتي متعلق به اقوام ترك زبان بودند و پس از لشکر کشي هون ها (سده ٤م.) به اروپاي شرقي رخنه کردند وسپس در حاشیه دریاي خزر و شمال کوه هاي قفقاز سکونت یافتند. در سال ٦٢٦ و ٦٢٧ با حکومت بیزانس در برابر ایران متحد شدند و در سال ٦٣٠ به جنوب سرازیر شده شهر تفلیس را ویران کردند و به آلبانیا رخنه کردند و در همین سال به ارمنستان لشکرکشي کرده در نزدیك دریاچه سوان سپاه ایران را شکست دادند. اما بعلت شورش هاي قومي در سرزمین خود مجبور به بازگشت شدند. از سده نهم لشکرکشي آنان متوقف گردید. (ا.گ.).

۱۰۱۹ - murts

۱۰۲۰ - vagharshavan

۱۰۲۱ - vardges

۱۰۲۲ - t’oh

۱۰۲۳ - kasakh یکي از شعب رود ارس. (ا.گ.).

آمد و نشست در تپه شرش[۱۰۲۴]
و شهر آرتمید، نزد رود کاساخ
تا بر در پادشاه یرواند حلقه زدند» {۱۳۷}

این جا سخن در باره نخستین، کوتاه- زندگانی[۱۰۲۵] در نسل هایک است که خواهرش را واردگس به همسری گرفت و این آبادی را بنا نهاد، جایی که تیگران میانی اشکانی نیمی از اسیران یهود را مستقر ساخت و در نتیجه این محل به شهرک پررونق بازرگانی تبدیل شد. اکنون واغارش آن را محصور به برج و بارو و سنگرهای مستحکم نمود و واغارشاباد نام نهاد که شهر جدید[۱۰۲۶] (نیز خوانده می شود.).

او پس از بیست سال پادشاهی درگذشت. دیگران نیز صرفا" زندگی کرده اند ولی من می گویم که او نسبت به بسیاری از پاداهان ضعیف، بعد از مرگ نیز با نام نیک خویش زنده است. زیرا انبوه ملل شمالی در زمان او یعنی خزیرها و باسیلها {۱۳۸} به رهبری شخصی وناسپ- سورهاپی[۱۰۲۷] از گذرگاه چورا {۱۳۹} خارج شد به این سوی رود کور می گذرند. واغارش با سپاهی عظیم و مردانی دلیر به مقابله آنان می رود و آنان را نابود ساخته اجسادشان را به دشت می اندازد و در مسیری طولانی آنها را تعقیب نموده از گذرگاه چورا عبور می کند. دشمنان اینجا را دوباره به صحنه کارزار بدل ساختند، گرچه دلاوران ارمن آنان را به فرار واداشتند لیکن واغارش بدست کمانگیران پرتوان کشته شد.

در سال سوم پادشاهی آرتاوان[۱۰۲۸] پارسی پادشاهی بدست پسرش خسرو[۱۰۲۹] افتاد. او بی درنگ سپاهیان ارمن را متحد ساخته برای گرفتن انتقام خون پدرش از کوه بزرگ گذشت، آنگاه بزور نیزه و شمشیر این ملل مقتدر را بیرون رانده و یکصدم مردان نخبه را به گروگان گرفت و تندیسی را با نوشته یونانی به نشانه حکومت خویش برپا ساخت تا فرمانبرداری خود را به رومیان نشان دهد.

۶۶

اینکه این مطالب از کجا اقتباس شده اند.

۱۰۲۴ - shresh
۱۰۲۵ - کوتاه زندگاني در برابر واژه ساکاواکیاتس (sak'avak'iats) ارمني آمده است. (ا.گ.).
۱۰۲۶ - به ارمني nor- kaghak.
۱۰۲۷ - vnasep'-surhap'i
۱۰۲۸ - art'avan یا اردوان، از artabanu پارسي باستان به معني پرتو دادگستري. (ا.گ.).
۱۰۲۹ - khosrov مطابق آگاتانگفوس تاریخنگار ارمني سده پنجم وي پدر تیرداد بزرگ بود. (ا.گ.).

این مطالب را بارداسان {۱۴۰} که اهل ادسا است برایمان نقل می کند زیرا او در زمان آنتونیوس آخر[۱۰۳۰] تاریخنگار بود. وی نخست پیرو فرقه والنتیانوس[۱۰۳۱] بود اما بعدها روگردان شده کذب آن را نمایان ساخت لیکن خود به حقیقت نایل نگردید بلکه تنها از او جدا گشته فرقه ای نو بنا نهاد. اما تاریخ را تحریف نکرد، زیرا در سخن پر توان بود، او حتی راضی به نوشتن صحیفه ای به آنتونیوس گردید و بر علیه فرقه مرقیونی[۱۰۳۲] و علیه تقدیر و در باره پرستش بتان کشور ما نگاشت.

زیرا او به این امید به سرزمین ما آمد تا پیروانی در میان مشرکان وحشی بیابد اما وقتی از او استقبال نشد، به دژ آنی وارد گردید و تاریخ پرستشگاهی را که شامل اعمال پادشاهان نیز بود مطالعه کرد. او رویدادهای زمان خویش را نیز بدان افزود و همه را به آشوری و آنگاه از آن به یونانی ترجمه نمود. وی در کتابش در باره عبادات پرستشگاهی نقل می کند که تیگران آخر پادشاه ارمن مزار برادرش ماژان، رئیس کاهنان را در باگاوان واقع در ناحیه باگراواند[۱۰۳۳] گرامی داشته بر مقبره محرابی بر پا می سازد تا کلیه رهگذران از قربانی های آنجا بهره ببرند و مهمانان برای بتوته پذیرفته شوند. آنگاه واغارش در اول سال نو در آستانه ناواسارد[۱۰۳۴] جشنی مردمی مقرر داشت. ما از پادشاهی آرتاوازد تا (بر پا ساختن) تندیس خسرو را از این کتاب تاریخ برگزیده و برایت به رشته تحریر در آوردیم.

۶۷

اینکه آگاتانگغوس چگونه [این رویدادها را] به اختصار روایت کرد

همانگونه که گفتیم، پس از پادشاهی واغارش پسرش خسرو که پدر تیرداد بزرگ قدیس بود جانشین وی گردید. آگاتانگغوس[۱۰۳۵] کاتب زبردست تیرداد در باره او و اصلش به اختصار سخن می

۱۰۳۰ - antonios

۱۰۳۱ - valentianos شخصي يهودي ساكن اسكندريه بود كه در نيمه نخست سده دوم در مصر متولد گرديد. (ا.گ.).

۱۰۳۲ - مرقيون يا ماركيون يا مارسيون (Marcion) بنيانگذار يكي از فرقه هاي بدعتگزار در مسيحيت بود. وي از اهالي بندر سينوپ (درياي سياه) و پسر اسقفي بود. در سال ١٤٠م. به روم رفت و در محفل مسيحيان شركت كرد اما كشيشان او را به دليل عقايد ويژه اش به عشاء رباني راه نمي دادند. لذا از كليسا جدا شده بدعتگزار فرقه جديدي شد. (ا.گ.).

۱۰۳۳ - bagrevand. ولايتي در استان آيرارات در ارمنستان بزرگ به وسعت ٥٢٧٥ كيلومتر مربع كه اكنون با جلگه هاي آلاشگرد تطابق دارد. (ا.گ.).

۱۰۳۴ - navasard نخستين ماه از سالنامه ارمني (١١اوت تا ٩ سپتامبر) مترادف na’va’sard پارسي متشكل از nava(نو) (در اوستايي، navaپارسي nav نو، كردي nu) و sard (سال) (اوستايي ’sare’za يعني سال) از همين كلمه nausardil آسوري (سال نو) اخذ شده است. (ا.گ.).

۱۰۳۵ - agatangeghos تاريخنگار سده پنجم ارمني صاحب "تاريخ آگاتانگغ" كه به زبانهاي يوناني، تازي، گرجي، حبشي، لاتين، اسلاوي و جز اينها ترجمه شده است. كتاب او در واقع "تاريخ ارمنيان" مي باشد. او در اين كتاب بويژه در مورد تيرداد سوم و داستان گرايش او به مسيحيت و شرح زندگاني گريگور روشنگر بنيانگذار رسمي مسيحيت در ارمنستان سخن مي گويد.اين نام از يوناني ماخوذ است كه به معني "فرشته نيك" مي باشد. (ا.گ.).

گوید و مرگ پادشاه آرتاوان پارسی، انقراض حکومت پارتیان بدست اردشیر پسر ساسان، مغلوب شدن در زیر فرمان او، انتقامجویی خسرو پدر تیرداد و ویران نمودن کشور پارس و آسورستان را کم و بیش نقل می کند. پس از آن می گوید که خسرو (پیغامی) برای کشور اصلیش، نواحی کوشانها، فرستاد تا اقوامش به کمک او بیایند و با اردشیر مقابله نمایند. اما می گوید که آنان به (خسرو) توجه نکردند، زیرا به حکومت اردشیر متمایل تر و هم پیمان تر بودند تا به هم اصلشان و حکومت برادریشان و لذا خسرو بدون آنان خواستار انتقامجویی می شود. (آگاتانگغوس) افزون بر این نقل می کند که (خسرو) بدین ترتیب در طول ده سال غالبا" سرتاسر کشور آنان را ویران و خالی از سکنه می کرد. پس از آن ورود ریاکارانه آناگ[۱۰۳۶] را نقل می کند که مجذوب قول اردشیرگردید که گفت: «من سرزمین بومی و موروثی تان پهلو[۱۰۳۷] را دگر بار به شما باز خواهم گرداند و ترا با تاج شکوهمند خواهم ساخت». لذا آناک نیز قبول کرده خسرو را بقتل می رساند.

اینک، اگر چه آکاتانگغوس این رویداد ها را به اختصار نقل کرد اما من مایلم تاریخ این زمان را از سرچشمه اصلی بطور مفصل و مملو از آگاهی های درست بنویسم.

۶۸
در باره خاندان های پادشاهی که اقوام پارتی از آنان منشعب شدند

کتاب مقدس برای ما روایت می کند که ابراهیم از زمان آدم بیست و یکمین پیشوا محسوب می گردد و قوم پارتیان از او ناشی شده است. زیرا (کتاب مقدس) می گوید ابراهیم پس از مرگ سارا[۱۰۳۸]، کتورا[۱۰۳۹] را بزنی گرفت که یمران[۱۰۴۰] و برادرانش از او زاده شدند و ابراهیم در زمان حیاتش آنان[۱۰۴۱] را از اسحاق جدا ساخته و کشور شرقی[۱۰۴۲] فرستاد. قوم پارتی از آنان پیدا گشت.

۱۰۳۶ - 'anak- پدر گریگور روشنگر که حاکم بلخ بود و زمانی که میان اردوان شاهنشاه اشکانی و اردشیر ساسانی جنگی رخ داد وی از اردشیر طرفداری کرد و با خسرو آرشاگونی (اشکانی ارمنی) پادشاه ارمنستان مخالفت نمود و او را بقتل رساند. این نام بزبان پهلوی معنی "ریاکار و جانی" را می دهد. چنانکه پیدا است ارمنیان آنرا بعنوان لقبی برای سورن قاتل شاه بکار برده اند زیرا نام اصلی پدر گریگور سورن بوده است. (ا.گ.).

۱۰۳۷ - p'ahlav یا پهلو یا پارت (پرتوه) زیستگاه پارتیان یا اشکانیان. (ا.گ.).

۱۰۳۸ - "سارا" یا "ساره". (ا.گ.).

۱۰۳۹ - ketura در کتاب مقدس (سفر پیدایش باب ۲۵ آیه نخست) بنام قطوره یاد شده است. (ا.گ.).

۱۰۴۰ - yemran

۱۰۴۱ - در کتاب مقدس، سفر پیدایش باب ۲۵، آیات ۱ تا ۵ فرزندان ابراهیم از قطوره چنین ذکر شده اند: زمران، یقشان، مدان، مدیان، یشباق، شوحا. (ا.گ.).

۱۰۴۲ - سفر پیدایش باب ۲۵ آیه ٦. (ا.گ.).

آرشاک دلیر از آنها است که در برابر مقدونیان شورش کرد و سی ویک سال در کشور کوشان و پس از او، فرزندش آرتاشس بیست وشش سال آنگاه فرزندش آرشاک پادشاهی کردند که ملقب به کبیر گردید و آنتونیوس را کشت و برادرش واغارشاک را به پادشاهی ارمنستان گمارده نایب خویش ساخت. اما خودش به بُهل کوچید و سی وسه سال پادشاهیش را در اینجا استوار نمود؛ از این رو اخلاف او پهلو نام یافتند، همانگونه که اعقاب برادرش واغارشاک به خاطر نیایشان اشکانی نامیده شدند.

و پادشاهان پهلویک اینانند. پس از آرشاک بزرگ، در سال سیزدهم پادشاهی واغارشاک ارمن، پادشاهی او بدست آرشاک می افتد که سی سال و آنگاه آرشاک، سی ویک سال، و پس از او آرشز بیست سال. آنگاه آرشاویر بیست وشش سال پادشاهی می کند. او سه پسر و یک دختر داشت و چنانکه پیشتر گفتیم نام ارشد آنان آرتاشس و دومی کارن و سومی سورن بود اما دخترش کوشم[۱۰۴۳] نام داشت.

اینک آرتاشس پس از مرگ پدرش در صدد حکومت موروثی بر برادرانش برآمد، پذیرش این امر توسط آنان بخاطر سخنان التماس آمیز و قانع کننده نبود بلکه او با تهدید و زور بر آنان قائق آمد و آبگار میان پیمان و قراردادی بر قرار ساخت تا آرتاشس بطور موروثی پادشاهی کند اما برادرانش در صورت فقدان در نسل او بترتیب ارشدیت از پادشاهی برخوددار گردند. و آرتاشس با کسب این (موافقت) از آنان مناطقی را به ایشان اعطاء نموده بنام هر یک خاندان های اشرافی ناخاراری بوجود می آورد و آنها را در میان ناخارارهای دیگر مقدم و ممتاز می گرداند و نام پیشین قومش را روی آنان تثبیت می کند تا چنین ملقب گردند؛ پهلو[۱۰۴۴] کارن، پهلو سورن، اما خوهرش پهلو آسپاهاپت[۱۰۴۵]، زیرا شوهرش بریاست سپاه (منصوب شده بود) و بدین ترتیب آنان سالیان دراز بدین گونه گذراندند تا اینکه حکومتشان منقرض شد.

ولی تو در اینجا ما را بعنوان اضافه گو سرزنش نکن که آنچه را قبلا" تعریف کرده بودیم دوباره ذکر کردیم. ولی بدان از آنجا که میل داشتیم. خوانندگان ما به اقوام و خویشان روشنگر[۱۰۴۶] ما آشنایی کامل داشته باشند دوباره نویسی کردیم.

۶۹
چگونگی خاندان آرتاشس پادشاه پارس

۱۰۴۳ - k’oshm

۱۰۴۴ - pahlav

۱۰۴۵ - asp’ahap’et’

۱۰۴۶ - منظور گریگور روشنگر مروج مسیحیت در ارمنستان است. (ا.گ.).

اینک پس از آن به برشماری پادشاهان نسل آرتاشس تا بپایان رسیدن حکومت آنان بپردازیم، چنانکه متذکر شدیم، پس از آرشاویر، آرتاشس سی و چهار سال پادشاهی کرد. آنگاه داریوش[۱۰۴۷] سی سال، آرشاک نوزده سال، آرتاشس بیست سال، پیروز سی و چهار سال، واغارش پنجاه سال، اردوان سی ویک سال. اردشیر اهل استخر پسر ساسان اور ا کشت و به پاشاهی پارتیان پایان داد و کشور موروثی ایشان را بتصرف در آورد. مورخان همعصر با این دوران در میان پارسیان، آشوریان و نیز یونانیان بسیارند. زیرا پارتیان از آغاز پادشاهیشان تا انقراض، با رومیان گاه به اطاعت و گاه با جنگ سر و کار داشتند. در این باره پالفاتوس {۱۴۱}، فرفوریوس و پیلمون[۱۰۴۸] و بسیاری دیگر روایت می کنند. ولی ما گزارش خود را از کتاب برسومه[۱۰۴۹] که خوروهبوت[۱۰۵۰] آورده است روایت خواهیم کرد.[۱۰۵۱]

۷۰

اینکه چه افسانه هایی درباره پهلویک ها موجود است

این خور و هبوت کاتب پادشاه شاپور پارسی بود. آنگاه که ژولیانوس که پاراباتوس[۱۰۵۲] نیز نامیده می شد با سپاهش بر تیسفون تاخت، به اسارت یونانیان در آمد؛ اما پس از مرگ وی همراه ژوویان[۱۰۵۳] به یونان آمد و به همراه خدمتگزاران دربار، آیین ما را پذیرفته و اله آزار[۱۰۵۴] نام گرفت و با فراگیری زبان یونانی تاریخ کارهای شاپور و ژولیانوس را به رشته تحریر در آورد. به همراه آن، کتابی مشتمل بر تاریخ (پادشاهان) کهن را نیز ترجمه نمود. این کتاب را یکی از رفقای دوران اسارتش شخصی بارسوما نام که پارسیان وی را راست سخن {۱۴۲} ملقب[۱۰۵۵] کرده اند نوشته

۱۰٤۷ - در ارمني dareh.

۱۰٤۸ - paghepat'os (Palephatos)، p'orpiur (Porphyry)، pilemon (Phylemon). پالپاتوس توسط استرابون یاد شده است. پیلمون ممکن است جغرافیدان بوده باشد. فرفوریوس یا بنام دیگرش مالخوس (Malchos) در سال ۲۳۳ در تبانیه فلسطین یا در صور زاده شد و سپس تا پایان عمر به روم رفت. وي شاگرد فلوطین، فیلسوف نوافلاطوني بود. شروحي بر آثر فلوطین، رساله موسیقي، بطلمیوس و بر مقولات ارسطو نوشت. نیز زندگینامه فیثاغورس افلاطون را نوشت. (ا.گ.).

۱۰٤۹ - ارمني barsuma (Barsomma)

۱۰۵۰ - khe'r'ohbut'

۱۰۵۱ - به فصل ۷۰ نگاه کنید.

۱۰۵۲ - p'arabat'os

۱۰۵۳ - ارمني hobianos (Jovian یا Jovien ژووین) (ا.گ.).

۱۰٥٤ - به ارمني Yeghiazar (Eleazar).

۱۰۵۵ - به ارمني rast-sohun، راست سخن. (ا.گ.).

بود و ما با استفاده از آن گزافه گویی افسانه ها را بدور نهاده مطالبی را در این کتاب تکرار می کنیم. از آنجا که ما تکرار آنها را در اینجا مناسب نمی دانیم، همچون خواب پاپاگ {۱۴۳}، بیرون آمدن ستون آتش از ساسان و احاطه گله، روشنایی ماه، پیشگویی جادوگران یعنی ستاره شناسان و رویدادهای پس از آن، نقشه شهوت آمیز اردشیر و کشتارهای متعاقب آن، سخنوری بی معنی دختر مغ در باره نُهاز و جز اینها. همچنین شیرخوارگی کودک توسط بز در سایه حمایت شاهین، پیشگویی کلاغ، نگهداری شیر پرافتخار، در معیت گرگ، و جنگ دلاورانه تن به تن و تکرار هر آنچه که به استعاره و کنایه تعلق دارد. ما تنها آنچه را که موثق است و تاریخ در خور و شایسته حقیقت را خواهیم نوشت.

۷۱
نخستین لشکرکشی خسرو به سوی آسورستان؛ به قصد کمک به اردوان

زمانی که اردشیر پسر ساسان، اردوان را بقتل رساند و خود پادشاه گردید، دو تیره پهلوی که آسپاهاپت و پهلو سورن نام داشتند با حسد بردن بر خاندان پادشاهی قوم هم خون خویش که متعلق به آرتاشس بود، پادشاهی اردشیر پسر ساسان را با کمال میل پذیرفتند ولی خاندان پهلو کارن با حفظ وفاداری خویش نسبت به خویشاوندی برادرانه به مصاف اردشیر ساسان رفتند. ولی بیشتر از این، خسرو پادشاه ارمن به محض آگاهی از این شورش شتابان به کمک اردوان آمد تا اگر امکان می داشت، لااقل جان اردوان را نجات دهد. اما وقتیکه وارد آسورستان شد، خبر غم انگیز مرگ اردوان و اتحاد کلیه سپاهیان و ناخارارهای پارس و نیز قوم خود پارتیان و پهلویک ها بجز از خانواده کارنیان (با اردشیر) را شنید، لذا خسرو نزد او سفیری فرستاده با غم و اندوه فراوان به کشورمان بازگشت و بی درنگ فیلیپوس قیصر رومیان را آگاه ساخته از او کمک خواست.

۷۲
خسرو با کسب کمک از فیلیپوس به جنگ در برابر اردشیر می رود

فیلیپوس بعلت اینکه شورشی در پادشاهیش رخ داده بود نتوانست هنگهای رومیان را به کمک خسرو بفرستد اما طی فرمانی به او کمک نمود تا سراسر آن نواحی به او یاری دهند. با دریافت این فرمان از مصر و صحرا تا نواحی ساحلی پونت به کمک او شتافتند. (خسرو) با برخورداری از چنین انبوه سپاهیان بسوی اردشیر لشکر کشیده و در نبردی او را به فرار واداشته آسورستان و سایر کشوهای پادشاه نشین را از چنگ او خارج ساخت.

باز هم سفیرانی برای ملل خویشاوند پارتی و پهلویک و کشورهای کوشان[۱۰۵۶] برای تمامی سپاهها فرستاد تا نزد او آمده از اردشیر انتقام بگیرند تا (آنگاه) خود تاج و تخت را به شایسته ترین آنان بدهد و حکومت از دست آنان خارج نگردد. اما، آنان یعنی آسپاهاپت و سورن پهلوی یاد شده در بالا، موافقت نکردند و از این رو خسرو به کشورمان بازگشت و در حالیکه از پیروزیش چندان شادمان نبود که از کنار کشیدن خویشاوندانش آزرده و غمگین. در این زمان چند تن از سفیرانی که نزد شریف ترین ملت به ژرفای گیتی[۱۰۵۷] یعنی بهُل[۱۰۵۸] اصلی رفته بودند نزد او می رسند و به او خبر می دهند که خویشاوندت وهساچان[۱۰۵۹] با دودمان پهلوی کارنیان از اردشیر فرمانبرداری نکرده با پیروی از ندای تو به نزدت می آید.

۷۳
حمله مجدد خسرو بر اردشیر بدون یاری رومیان

خسرو گرچه با شنیدن خبر ورود خویشاوندانش بسیار شادمان گردید، اما این شادی چندی نپائید زیرا بزودی این خبر غمناک به او می رسد که اردشیر شخصا" با سپاهیان متحد دودمان پهلوی کارنیان را تعقیب کرده تمام افراد ذکور از کودک شیرخوار تا جوانان بجز یک بچه را به هلاکت رسانیده است که شخصی بورز[۱۰۶۰] نام وفادار به خاندان آنان وی را نجات داده به کشور کوشان برده او را به چند تن از خویشاوندان نیرومند سپرده است. اردشیر تلاش و تقاضای فراوان کرد تا این بچه را به او دهند اما موفق نشد زیرا خویشاوندانش یک زبان (امتناع ورزیدند) بطوری که اردشیرناخودآگاه قسم یاد کرد که هیچگونه خطری بچه را تهدید نخواهد کرد. از این رو پارسیان افسانه های بیشماری در مورد او ساختند که بر اساس آنها (جانوران) بی زبان از او نگهداری کرده اند. او پروزامات[۱۰۶۱] نیای قوم بزرگ کامساراکان است که در جای خود در باره آن سخن خواهیم گفت.

اما (به رویدادهایی بپردازیم) که پس از کشتار قوم پهلوی کارنیان روی داد و پادشاه خسرو بخاطر آن شدیدا" در پی انتقامجویی برآمد. گر چه فیلیپوس درگذشته بود و پادشاهی رومیان در اوضاع آشفته ای بسر می برد، و در مدتی کوتاه یکی پس از دیگری حکومت را بچنگ می آورد.

۱۰۵٦ - kushan سرزميني بود در شرق ايران و در خاور كشور اشكاني كه در سده نخست ميلادي حكومت بزرگ كوشان در آن تشكيل يافت. سرزمين كوشان شامل تمام قسمت شرقي ايران، مغرب هند و افغانستان و تركستان امروزي بود. (ا.گ.).

۱۰۵۷ - منظور خورني دورترين نقطه سرزمين آنان است. (ا.گ.).

۱۰۵۸ - bahl، اين شهر در باكتريا (باختر) خاستگاه اصلي اشكانيان واقع بود در جلگه رود آموديا اكنون خرابه هاي آن در افغانستان واقع است. (ا.گ.).

۱۰۵۹ - vehsatchan به معني "دارنده پندهاي نيك". غير از اثر خورني در منبع ديگري ذكر نشده است. (ا.گ.).

۱۰٦۰ - burz يعني "بزرگ، بالا". (ا.گ.).

۱۰٦۱ - p'eruzamat' در منبع ديگري نيامده، براي توضيحات بيشتر به فصل ۸۷ كتاب دوم نگاه كنيد. (ا.گ.).

همچون قیصرهای دسیوس[1062]، گالوس[1063] و والریانوس[1064] که به خسرو کمک نکردند اما او با سپاهیان و دیگر یاران طرفدار خود و به کمک ملل شمالی بر اردشیر پیروز گشته او را تا هندوستان تعقیب کرد.

۷۴
در باره ورود آناک و پیدایی گریگور قدیس

بدین سان اردشیر تا هندوستان از دست خسرو گریخت و در تنگنای شدیدی قرار گرفته قولهای گزافی به اشراف و اعیان می داد مبنی بر اینکه اگر یکی از آنان با سم و یا به ضرب شمشیر او را کشته وی را از دست او رهایی بخشد، به مقامها و مناصب گوناگونی نائل خواهد گردید. او می گوید: "بویژه به شما ای پارتی نژادان دسیسه چینی بر علیه او به بهانه دوستی آسانتر خواهد بود؛ او بعلت خویشاوندی به شما اطمینان نموده فریب خواهد خورد". آنگاه قول بازگرداندن خاستگاه اصلی پارت که پهلو نام داشت، شهر پادشاه نشین بهل و سرتاسر کشور کوشان را به آنان می داد. همچنین تشریفات شاهانه و نیمی از کشور آریاها و نیابت خود را قول می داد. آناک که از نژاد سورنیان پهلوی بود مجذوب این قول ها شده کشتن خسرو را بعهده می گیرد و با حیله مهاجرت، از نزد اردشیر می گریزد؛ به ظاهر سپاهیان پارس نیز او را تعقیب می کنند، گویی او را به گریز واداشته از طریق آسورستان از درون کردوک به نزدیکی مرزهای آترپاتکان می رانند. خسرو بزرگ با کسب اطلاع از این امر ناحیه اوتیک گمان می برد که آیندگان کارنیان هستند، لذا هنگی را به کمک آناک می فرستد. اینان با آناک روبرو شده بفرمان پادشاه او را به ناحیه موسوم به آرتاز، به دشتستانی می برند که بقایای جسد تادئوس[1065] رسول مقدس و اعظم ما پیدا شد.

در اینجا روایت آن پیر والامنش {۱۴۴} را بیاد می آوردم که می گوید: "از پیشینیان عادت دارم این روایت ها را از نسلی به نسل دیگر نقل کنم، مانند احادیث المپیودور[1066] در باره کوه موسوم به

[1062] - ارمني dek’ios، دسیوس (لاتین Decius، فرانسه De’ce) امپراتور روم از ۲٤۹ تا ۲۵۱م. وي بشدت مسیحیان را شکنجه مي کرد. (ا.گ.).

[1063] - gallos - گـایوس وبیبـوس تربونیـانوس (Gallus Vibius Trebonianus, Caius) امپراتـور روم (۲۵۱-۲۵۳م.) وي به دسیوس خیانت کرد و دسیوس در نخستین هجوم گت ها بسال ۲۵۱م. کشته شد. سپاهیان او را به امپراتـوري برگزیدند و او با بربرها صلح کرد. (ا.گ.).

[1064] - valerianos والرین یا والریان امپراتور روم از ۲۵۳ تا ۲٦۰. (ا.گ.).

[1065] - tadeos (از ریشه یوناني taddaios او یکي از ۱۲ رسول عیسي مسیح بود که براي ترویج مسیحیت به ارمنـستان آمد و در اینجا بدست پادشاه ساناتروك کشته شد (سال ٤٦م.). بنا به روایات او کلیساي تادئوس مقدس (قره کلیـسا، واقـع در شمال آذربایجان غربي را بنا نموده است. (ا.گ.).

[1066] - به ارمني volimp’iodor (Olympiodorus). بنظر مي رسد تاریخنگار سده پنجم اهل تبه در مصر باشد. اما با توجه به آشنایي نزدیك او با نامهاي اماکن ارمني، بیشتر احتمال دارد که المپیودرس یکي از نامهاي مستعار خـورني باشـد. در این فصل او راوي داستان هاي مربوط به تارون محسوب مي شود. (ا.گ.).

تارون و سیم. وقتی که آناک در دشت آرتاز اسکان یافت خوابگاه او بـدون خیمـه ای واقـع در کنـار مقبره رسول مقدس گسترده بـود. می گویند مادر روشنگر مقدس ما در اینجا باردار شد و لذا از منش و خوی والای همین رسول بهره مند گردید و در نزدیکی مزار او زاده شده کمبود فرهنگ معنـوی او تکمیل شد.

آناک، دو سال پس از ورودش به ارمنستان، در سال سوم خسرو را که چهل و هشت سال پادشاهی کرد، بقتل رساند. خود او (آناک) و تمام نزدیکانش مردند و موهبت الهی تنها شامل حـال او گردیـد که می توان گفت به خواست خداوند و به لطف رسول زاده شده و یـا در رحـم مـادر تنـویر یافـت و منش و همت رسولی اش را نیز به او بخشید. آگاتانگغوس بقیه این احادیث را برایت توضیح می دهد.

۷۵
در باره پرملیانوس سکوبای[۱۰۶۷]
قیصریه کپدوکیه و تاریخش

پرملیانوس {۱۴۵} سـکوبای قیـصریه کپدوکیـه در دانـش دوسـتی شـگفت انگیـز بـود و در سـن کودکی نزد وریگینس[۱۰۶۸] به تحصیل پرداخت. او آثار متعددی نگاشت و تاریخ آزارهای کلیسا یکـی از آنها است که نخست در زمان ماکسیمیانوس و دسیوس {۱۴۶} و سـرانجام در دوران دیوکلتیـانوس پیدایی یافته آنگاه اعمال پادشاهان را نیز به آن افزود. او در این کتاب افـزود. او در ایـن کتـاب مـی گوید پتروس که در سال نهم آزارها به شهادت رسید بعنوان شانزدهمین سکوبای اسکندریان برگزیـده شد. همچنین می نویسد که درکشور ما نیز افراد بسیاری بدسـت خـسرو و نیـز بـسیاری دیگـر بدسـت دیگران به شهادت رسیدند. ولی از آنجا که بطور موثق و مرتب مطالب را نقل نمی کند، نـه اسـامی را ذکر می کند و نه محل شهادت ها را ، لذا ما نیز تکرار آنها را مناسب نمی بینیم. همچنـین مـی نویـسد که آنتونیوس[۱۰۶۹] پسر سورس[۱۰۷۰] در بین النهرین (میانرودان) با بلاش پادشاه پارس جنگیده میان ادسا و حران در گذشته است؛ اما خسرو ما به جمع هیچیک از آنان نپیوست.

[۱۰٦۷] - به معني اسقف. (ا.گ.).

[۱۰٦۸] - vorigines یا اریگن (Origen) یکي از دانشمندان و نویسندگان بزرگ مسیحي. او که در سال ۱۸۵ در اسکندریه زاده شد به دلیل گرایش به مسیحیت از سوي امپراتور دسیوس (مخالف مسیحیان) تحت آزار و شکنجه قـرار گرفـت و بـسال ۲٥٤ وفات یافت. (ا.گ.).

[۱۰٦۹] - آنتونیوس Antonius فرزند سورس (Sererus) همان اولیوس آنتونیـوس (کاراکـالا) امپراتـور روم در ۲۱۷-۲۱۱ است. وي بین راه حران و ادسا ترور شد. (ا.گ.).

و اما آنچه را که او پس او پس از مرگ تا پادشاهی تیرداد، درباره سالهای دوره فقدان حکومت تعریف می کند، ما موثق دانسته به اختصار برایت تکرار مـی کـنم. امـا آنچـه کـه در زمـان پادشـاهی تیرداد، در باره سالهای دوره فقدان حکومت تعریف می کند، ما موثق دانسته به اختصار برایت تکرار می کنم. اما آنچه که در زمان پادشاهی تیرداد و پس از او روی داده نه با نادرسـتی هـای ناشـی از بـی توجهی و بی دقتی و نه با اشتباهات عمدی ، داستانسازی نکرده ام بلکه با پیروی از یادداشتهای مولفان دیوانهای یونانی و اطلاعات پژوهشگران و دانشمندان باستانی، دقیقا" آگاهی یافته، براسـتی و صـحت برایت روایت کردم.

۷۶
حمله اردشیر به ما و پیروزی بر قیصر تاسیتوس[۱۰۷۱]

همین مرد می گوید که پس از تکه تکه شدن خسرو توسط شمشیر، اشراف ارمنی متحد شده سپاه یونانی واقع در فریگیه[۱۰۷۲] را برای مقابله با پارسیان و صیانت از ارمنستان بـه کمـک خواسـتند. و بـی درنگ به قیصر والریانوس خبر فرستادند. اما از آنجا کـه گوتهـا بـا گـذر از رود دانـوب، روسـتاهای بسیاری را چپاول کرده جزایر کیوکغاگ {۱۴۷} را[۱۰۷۳] به یغما بردند، لذا والریانوس قادر به حمایـت از کشورمان نمی شود، از سویی نیز عمرش کفاف نداده کلاودیوس پادشاهی را از او می گیرد و پس از او نیز اولیانوس بسرعت جانشین یکدیگر مـی شـوند؛ حتـی بـرادران کیونتـوس[۱۰۷۴] و تاسـتیوس و فلوریان[۱۰۷۵] چند ماه پادشاهی کردند. از این رو اردشیر[۱۰۷۶] گـستاخانه بـه کـشور مـا تاختـه، سـپاهیان

۱۰۷۰ - Severus سورس ها خاندان امپراتوري روم بين سالهاي ۱۹۳ تا ۲۳۵م. بودند. اينان عبارتنـد از سـپتميوس سـورس (۲۱۱-۱۹۳)، کاراکالا (۲۱۷-۲۱۱)، گدا (برادر کاراکالا ۲۱۲-۲۱۱)، آلکساندر سورس (۲۳۵-۲۲۲). (ا.گ.).

۱۰۷۱ - به ارمني t'ak'itos (Tacitus) امپراتور روم (و ۲۰۰م. ۲۷٦). وي خويشاوند تاسيتوس مورخ و پادشاهي سختگير و پاکدامن بود و پس از ده ماه سلطنت کشته شد. (۲۷٦- ۲۷۵م.). (ا.گ.).

۱۰۷۲ - فريگيه يا فريجيه، سرزمين تاريخي در غرب مرکز آناتولي امروزي. (ا.گ.).

۱۰۷۳ - k'yuk'oghag

۱۰۷٤ - k'iont'os يا Quintus يا Quintillus برادر کلاوديوس، او بسال ۲۷۰ توسط سنا به رسميت شناخته شد. امـا در سال ۲۷۰ خودکشي کرد. (ا.گ.).

۱۰۷۵ - فلوريان (ارمني pe'ghorianos) برادر ناتني تاستيوس، امپراتور روم به مدت ۲/۵ سال در سال ۲۷٦. (ا.گ.).

۱۰۷٦ - در اينجا خورني اردشير ساساني را معاصر والريانوس و امپراتوران پس از او (از ۲۵۳ به بعد) دانسته است. اما مي دانـيم که اردشير در ۲٤۱ درگذشت و فرزند او شاپور اول (۲۷۲- ۲٤۱) حکومـت کـرد. شـاپور اول در سـالهاي ۲٦۱- ۲۱۲ بـا فـتح ارمنستان فرزندش هرمزد- اردشير (۲۷٦- ۲٦۲) را در آنجا به حکومت مي رساند و در اينجا شباهت نامهاي اين دو (اردشير و اردشير اول بابکان) باعث سوء تفاهم خورني شده است در نتيجه فعاليت هاي اردشير در ارمنستان بايـد بـه هرمـزد- اردشـير "پادشاه بزرگ ارمنستان"منتسب گردند و نه اردشير بابکان. (ا.گ.).

یونانی را بیرون راند و بخش بزرگی از کشورمان را به ویرانه تبدیل نمود. ناخاراهای ارمنی همراه خاندان اشکانی (با گریز) از او کوچیدند و به یونانیان پناهنده شدند. آرتاوازد ماناداگونی[۱۰۷۷] نیز یکی از اینان بود که با گرفتن تیرداد[۱۰۷۸] پسر خسرو او را دربار به قیصر رساند. لذا تاسیتوس بناچار در نواحی پونت بر اردشیر لشکر کشید و اما برادرش فلوریان را با هنگ دیگری به جانب کیلیکیه فرستاد. آنگاه اردشیر به تاسیتوس رسیده او را به گریز وادار نمود و بدست نزدیکانش در چانیوک[۱۰۷۹] پونت یعنی در خاغتیک[۱۰۸۰] کشته شد و بدین ترتیب برادرش فلوریان نیز هشتاد و هشت روز بعد در تارسون[۱۰۸۱] (کشته شد).

۷۷
برقراری صلح میان پارسیان و یونانیان و ایجاد نظم در ارمنستان بدست اردشیر در سالهای فقدان حکومت

پروبوس[۱۰۸۲] بر یونانیان پادشاه گردیده با اردشیر پیمان صلحی منعقد نمود و کشور ما را با حفر خندق های مرزی تقسیم کرد. اردشیر بر خاندانهای ناخاراری فائق آمده مهاجران را باز گردانید و کسانی را که در استحکامات مستقر شده بودند پایین آورد بجز اوتا[۱۰۸۳] ناخارار قوم آماتونی را که داماد قوم سلگونی بود و خسرودخت[۱۰۸۴] دختر خسرو را در دژ آنی نگهداری می کرد گویی در لانه ای امن پنهان شده بودند.

۱۰۷۷ - خاندان اشرافي ناخارهاي منداگوني (mandak’uni)، طبق روایات این خاندان پس از پیشواي خود مینداك چنین نام یافت و واغارشاك پادشاه ارمنستان به او مقام ناخاراري داده وي را مسئول شكارگاه دربار گردانید. اینان صاحب ۳۰۰ سواره نظام بودند و در گاهنامه خورني مقام ۳۰ و در گاهنامه ساهاك صاحب گاه ٤٧ بودند. (ا.گ.).

۱۰۷۸ - مطابق خورني، تیرداد همان تیرداد سوم پادشاه آتي ارمنستان و فرزند خسرو اول است. در واقع تیرداد سوم فرزند خسرو دوم بود. (ا.گ.).

۱۰۷۹ - t’chanyuk یا tchanik’ لازستان كنوني. (ا.گ.).

۱۰۸۰ - khaghk’e’tik

۱۰۸۱ - t’arson

۱۰۸۲ - p’robos (Probus) امپراتور روم (۲۸۲- ۲۷٦). (ا.گ.).

۱۰۸۳ - ot’a

۱۰۸٤ - khosrovadukht’

و اما اردشیر، ارمنستان را بـه زیبـایی اصـلاح و مرتـب کـرد و نظـام پیـشین را احیـا نمـود. و نیـز اشکانیانی را که از تاج و تخت و حق اسکان در آیرارات کناره گیری کرده بودند، او در همان مکـان ها توام با درآمدها و ارزاق همچنانکه پیشتر بودند مستقر ساخت. عبادات پرستشگاه ها را نیز گسترش بخشید و دستور داد آذر هرمزدی را بر محراب باگاوان[۱۰۸۵] همـواره روشـن نگـاه دارنـد. امـا تنـدیس هایی را که واغارشاک با تصویر پیشینیانش همچنین با تصویر ماه و خورشید در آرماویر ساخته بود و از آرماویر به باگاوان و دوباره به آرتاشاد منتقل شده بودند، بفرمان اردشیر ویران شدند. او کشورمان را خراجگزار خود کرده در هر چیزی نام خویش را استوار کرد.

همچنین وی مرزهای تعیین شده توسط آرتاشس را توسط استقرار سنگ در زمین، مرمـت نمـود و بنام خویش اردشیراکان[۱۰۸۶] نامید. او کشورمان را بیست و شش سـال همچـون یکـی از سـرزمین هـای خود بدست کارگزاران پارسی اداره کرد و پس از او فرزندش که شاپور[۱۰۸۷] نام داشـت یعنـی فرزنـد شاه، تا پادشاه تیرداد یکسال پادشاهی کرد.[۱۰۸۸]

۷۸
کشتار خاندان منداگونی بدست اردشیر

اما اردشیر شنیده بود که یکی از ناخارارهای ارمنی، یکی از فرزنـدان خـسرو را نجـات داده و بـه قـصر قیـصر گریختـه بـود. و بـا تحقیـق در بـاره ایـن مـرد، دریافـت کـه او آرتـاوازد اسـت از قـوم منداگونیان؛ لذا فرمان داد کلیه اعضاء خاندان او را به هلاکت رساندند. زیرا وقتی که ارمنیان از نـزد اردشیر کوچیدند، منداگونیان نیز بسان دیگر اقوام اشفی ناخارار کوچ کردند. و زمانی که اردشیر بر دیگران پیروز شد، آنان نیز بازگشته تمام شان از دم تیغ گذشته. امـا شخـصی تاچـات[۱۰۸۹] نـام از نـژاد

۱۰۸۵ - bagavan (از نظر لغوي به معني شهر خدا و ایزد) محل مسکوني و مرکز پرستشگاهي در جنـوب ولایـت واگروانـد واقع در استان آیرارات. (ا.گ.).

۱۰۸۶ - art'ashirak'an

۱۰۸۷ - خورني در اینجا فرزند اردشیر بابکان یعني شاپور اول شاهنشاه ایران را مورد نظر دارد. در اینجا نیـز سـوء تفـاهمي رخ داده است. پس از هرمزد- اردشیر در ارمنستان نرسي ساساني (۲۹۳- ۲۷۲) پادشاهي مي کند که بعدها شاهنشاه ایران (۳۰۲-۲۹۳) مي گردد. (ا.گ.).

۱۰۸۸ - مطابق پژوهش هاي اخیر، تیرداد سوم بسال ۲۸۷ از سوي رومیان بعنوان پادشاه ارمنستان برسمیت شناخته شده بود و در سال ۲۹۸، از سوي ساسانیان نیز بعنوان پادشاه ارمنستان بزرگ شناخته شد. (ا.گ.).

۱۰۸۹ - tat'chat' منشاء این نام مشخص نیست. شخصیت هاي متعدد تاریخ و مذهبي با این نام بوده اند. (ا.گ.).

اشوتسان[۱۰۹۰] و تیره گوشار[۱۰۹۱] هایکیان، دوشیزه ای زیباروی را از میان خواهران آرتاوازد ربـوده بـه شهر قیصریه گریخت و از کشتار رهانید و شیفته زیبایی او شده با او ازدواج کرد.

۷۹

دلاوری های تیرداد در دوران فقدان حکومت در ارمنستان

(پرملیانوس) در باره دلاوری های تیرداد حکایت می کنـد؛ او اسـب سـواری را از سـن کـودکی دوست می داشت و اسب سوار ماهر بود. در کاربرد سلاح موفق بود و فنون سـپاهیگری را نیـک فـرا گرفته بود. آنگاه بعلت الهام هفائیـستوس[۱۰۹۲]، پلوپونزیـان[۱۰۹۳] در میـدان مـسابقه بـر کلیتوسـترادوس هرودی[۱۰۹۴] فائق آمد، زیرا با گرفتن گردن پیروز می شد و نیز بر کراسـوس آرگیـائی توفـق یافـت. زیرا او سم گاو نر را کند، اما (تیرداد) شاخ دو ثور وحشی را با یک دست جدا سـاخت و گـردنش را چرخانده خرد کرد[۱۰۹۵] و در میدان بزرگ هنگام اسب سواری برای کسب افتخار در اثـر چـالاکی و زرنگی رقیب از گردونه ای که بر آن سوار بـود بزیـر افتـاد؛ او بـی درنـگ از گردونـه گرفتـه آن را متوقف ساخت و باعث شگفتی همگان شد و زمانی که پروبوس با گوتها می جنگیـد، قحطـی شـدیدی حادث شد و سپاهیان بـه علـت کمبـود ارزاق شـورش کـرده او را کـشتند بـه همـین ترتیـب بـا کلیـه فرمانروایان رفتار کردند. اما تنها تیرداد مقاومت کرده به هـیچکس اجـازه ورود بـه قـصر لیکیـانوس {۱۴۸} که خود تیرداد نیز در نزد وی بود، نداد.

اما کاروس[۱۰۹۶] به همراه فرزندانش کارینوس[۱۰۹۷] و نومریانوس[۱۰۹۸] پادشاهی نموده سـپاهی گـرد آورد و بر علیه پادشاه پارسیان جنگید و پیروزمندانه به روم برگشت. لذا اردشیر از ملل متعدد کمـک گرفته صحرای بزرگ عرب را پشتیبان خویش ساخت و دوباره در دو محل در دو سوی فرات با سـپاه

[۱۰۹۰] - ashotsan آشوتسان، آشوتسك ولايتي در استان آيرارات ارمنستان باسـتان بـود و در سـنگ نبـشته هـاي اورارتـو بصورت ایشکیگولا (Ishk'igula) ذکر شده است. این ولایت قلمرو موروثي خاندان ناخاراري آشوتسان بود. اینـان صـاحب مقام ۳۳ دربار بوده داراي سپاهي متشكل از ۵۰۰ سواره نظام بودند. (ا.گ.).

[۱۰۹۱] - gushar منشاء این نام مشخص نیست. (ا.گ.).

[۱۰۹۲] - Hephaistos (Hippide) هفائیستوس خداي آتش، پسر زئوس و هرا مي باشد. (ا.گ.).

[۱۰۹۳] - پلوپونز (Peloponnese یا Peloponnesos) شبه جزیره جنوبي یونان است که خود به شبه جزیره هاي متعـدد تقسیم شده. (ا.گ.).

[۱۰۹۴] - Clitostratos of Rhodes

[۱۰۹۵] - خورني خلاصه اي از بازي هاي المپيك را ارائه مي دهد. (ا.گ.).

[۱۰۹۶] - k'aros (Carus) امپراتور ۲۸۳-۲۸۲. (ا.گ.).

[۱۰۹۷] - k'arinos (Carinus) فرزند کاروس. (ا.گ.).

[۱۰۹۸] - numerianos (Numerian) فرزند کاروس، کارینوس و نومریانوس بعنوان قیـصر بـا پدرشـان از ۲۸۳ تـا ۲۸۵ حکومت کردند. (ا.گ.).

رومیان جنگید. کاروس در هرینون[1099] کشته شد. کارینوس نیز که تیرداد همراه وی بود، برای مقابله با کورناک[1100] به صحرا رفت و همراه سپاه کشته شد، بازماندگان نیز پا به گریز نهادند. اما تیرداد بعلت زخمی بودن اسبش نتوانست همراه فراریان برود بلکه سلاحها و وسایل اسب را برداشته از رود پهناور فرات گذشت و به نزد سپاه اصلی خودشان رسید جایی که کیلیانوس واقع بود. نومریانوس نیز در همان روزها در تراکیان کشته شد و دیوکلتیانوس عهده دار پادشاهی گردید. اما کارهایی را که تیرداد در زمان او صورت داده بود، آگاتانگغوس به تو می آموزد [روایت می کند].

۸۰

آگاهی مختصری رد باره گریگورس قدیس و پرورش و اخلاق فرزندانش (برگزیده) از نامه آرتیتس[1101] سکوبا که در پاسخ مارکوس راهب هانگروچان[1102] نوشته بود

شخصی پارسی بوردار[1103]، فردی بزرگ و برجسته که از پارس خارج شده به حوالی گامیرک[1104] آمده بود، در قیصریه مستقر گردید. او زنی سوپی[1105] نام از دینداران را که خواهر شخص ثروتمندی بنام اوتالیوس[1106] بود به همسری گرفت و همراه او دوباره به پارس بازگشت. اوتالیوس از پس او رفته وی را قانع و منصرف ساخت. در این زمان روشنگر ما[1107] متولد شد و از قضا او (سوپی) وظیفه دایگی اش را پذیرفت؛ اما وقتی که مصیبت رخ داد[1108] اوتالیوس خواهرش را به همراه شوهر و فرزندش برداشته به کپدوکیه بازگشت. اما این رویدادها بنا به پیشبینی خداوندی و همه آنها در جهت آماده شدن راه نجات و رهایی ما بود و گرنه با چه امیدی کودک پهلویک را در قلمرو رومیان پرورش می دادند و مطابق آیین مسیحیت تربیت می کردند؟

وقتی که کودک به سن بلوغ رسید، شخصی متدین بنام داویت دخترش مریم را به او داده وی را داماد خویش ساخت. اما سه سال بعد که صاحب دو بچه شدند، با توافق دو جانبه از یکدیگر جدا شده

۱۰۹۹ - hrinon (Rinon).

۱۱۰۰ - k'ornak' (kornak).

۱۱۰۱ - art'ites

۱۱۰۲ - hangrotchan

۱۱۰۳ - burdar

۱۱۰٤ - gamirk، روستايي در سرزمين كپدوكيه. (ا.گ.).

۱۱۰٥ - sopi

۱۱۰٦ - به ارمني Yevtaghios (Euthalius). (ا.گ.).

۱۱۰۷ - گريگور روشنگر مروج مسيحيت در ارمنستان.(ا.گ.).

۱۱۰۸ - كشتار خانواده آناك در خونخواهي كشتن خسرو. (ا.گ.).

و دوری جستند. مریم با بچه کهتر وارد دیر زنان شده به لباس مذهبی در آمد و این بچه بزرگ شده پیرو شخص راهبی بنام نیکوماکوس[۱۱۰۹] گردید و از طرف او به صحرا فرستاده شد. اما فرزند ارشد نزد دایگان مانده در لباس دنیوی ازدواج کرد. اما پدر آنها گریگور برای ادای دین پدرش و در واقع برای آموزش و آمادگی برای رسالت و ریاست کاهنان کشورمان و نیز برای شهادت نزد تیرداد رفت.

اما براستی که پدر شگفت آور دارای فرزندانی شگفت انگیزتر گردید. زیرا وقتی که همراه تیرداد بازگشت نه جویای حال فرزندانش بود و نه آنان نزد وی آمدند و این بعلت ترس از آزار و تعقیب نبود، چون حتی وقتی که پدرشان کشیش شده صاحب شکوه و جلال گردید، آنان نیامدند تا سرافراز گردند. او نیز مدت درازی را در قیصریه نماند بلکه بزودی به سباستیا[۱۱۱۰] بازگشته به منظور گردآوری مطالب برای وعظ هایش در آنجا ماند. اما حتی اگر مدت درازی هم در قیصریه می ماند هیچکاری که می توان اندیشید نمی کردند بلکه تنها به نظاره ابدیت و جهان باقی نشسته بودند؛ آنان در پی منزلت و احترام نبودند بلکه منزلت و احترام در پی آنان بود، چنانکه آگاتانگغوس به تو آگاهی می دهد.

۸۱
اینکه قوم مامیکنیان از کجا پیدایی یافته است

اردشیر پسر ساسان درمی گذرد و پادشاهی پارسیان را برای فرزندش شاپور[۱۱۱۱] باقی می گذارد. می گویند که نیای قوم مامیکنیان در زمان او از کشور ممتاز و عالی نسب شمال شرقی از چین[۱۱۱۲] که میان همه مردمان شمالی آنان را برتر می دانم به ارمنستان آمده است. در باره آنان چنین روایت می شود.

در واپسین سالیان زندگانی اردشیر چنانکه لقب پادشاهی، چنانــکه به زبان آنان گفته می شود، یک چن- باکور[۱۱۱۳] بنام آربوک[۱۱۱۴] بوده است. او دو دایه زاده بنام های بغدوخ[۱۱۱۵] و مامگون[۱۱۱۶]

[۱۱۰۹] - nik'omak'os (Nichomachus). (ا.گ.).

[۱۱۱۰] - sebastia شهري است كه اكنون سيواس ناميده مي شود. و در آسياي صغير، در كنار رود قزل ايرماق واقع است. (ا.گ.).

[۱۱۱۱] - شاپور اول (جلوس ٢٤١، تاجگذاري رسمي ٢٤٢، وفات ٢٧٢ يا ٢٧٣م.) (ا.گ.).

[۱۱۱۲] - ن. آدونتس اين سرزمين چن chen را كه خورني بصورت Tchenasta'n بكار مي برد، معادل tzan مي داند و نه چين. (آدونتس، "ارمنستان"، ص ٣١٣) سواجيان tchen، سرزمين ميان رودهاي آمودريا و سيردريا مي پندارد. وارتان تاريخنگار مي نويسد كه مردم Tchenk در قفقاز و در حوالي "در بند" زندگي مي كنند. (ا.گ.).

[۱۱۱۳] - tchen-bak'ur، شامل دو قسمت tchen و bak'ur كه خود Bag + Pur مي باشد در كل به معني "فرزند بغ". (ا.گ.).

[۱۱۱۴] - 'arbok احتملا" يكي از اشكال نام ايراني آرباك ('arbak) چندين شخصيت ايراني، ارمني و گرجي با اين نام بوده اند. (ا.گ.).

داشت که از اشراف بزرگ بودند. بغدوخ در باره مامگون سخن چینی می کند و آربوک پادشاه چین فرمان به قتل مامگون می دهد. مامگون این مطلب را شنیده به فرمان پادشاه تن درنمی دهد و با اهل خانه نزد اردشیر پادشاه پارسیان می گریزد. آربوک نمایندگانی برای بازگردانیدن آنان می فرستد و چون اردشیر موافقت نمی کند پادشاه چین در تدارک جنگ با وی بر می آید. اردشیر بزودی درمی گذرد و شاپور به پادشاهی می رسد.

اینک شاپور اگر چه مامگون را بدست سرورش نمی سپارد اما در اینجا هم نمی گذارد اقامت کند. بلکه با تمام اهل خانه بعنوان تبعیدی به ارمنستان نزد کارگزارش می فرستد و برای پادشاه چین پیامی می فرستد و در آن می گوید: "آزرده مباش که من نتوانستم مامگون را بدست تو بدهم، زیرا پدرم به روشنایی آفتاب برای وی قسم یاد کرده بود؛ برای اینکه ترا آسوده سازم، من او را از کشورم به نواحی غربی، به آن سر دنیا تبعید کردم که برای او با مرگ تفاوت چندانی ندارد. پس بگذار میان من و تو جنگی در نگیرد". و آنگونه که می گویند، چون ملت چین صلح دوست ترین ملتی است که بر پهنه گیتی زندگی می کند. پس تن به آشتی می دهد. از این امر بوضوح پیدا است که ملت چین براستی صلح دوست و دوستدار زندگی است.

کشور آنان از نظر فراوانی همه گونه میوه ها شگفت انگیز است و مزین به گیاهان زیبا است، طاووس فراوان داد و زعفران و پارچه تولید می کند، جانوران عجیب الخلقه[۱۱۱۷] و گوزن- خر[۱۱۱۸] در آنجا بی اندازه فراوان است. می گویند قرقاول، قو و مانند اینها که در نزد ما خوراکی اشرافی بوده کمتر کسی به آنها دسترسی دارد، غذای عمومی آنجا هستند. نیز می گویندکه حساب سنگ های گرانبها و مرواریدها را نمی دانند و جامه هایی که در نزد ما اشرافی بوده کمتر کسی را از آن بهره است در نزد آنان جامه های معمولی هستند. این مختصر هم در باره کشور چین و بس.

اما مامگون که به رغم میلش به ارمنستان آمده بود و این امر با ورود تیرداد مصادف گردیده بود، همراه سپاهیان پارس به (پارس) باز نگشت، بلکه با تمام خانه و بستگانش و با هدایای گرانبها به پیشواز تیرداد رفت. تیرداد او را پذیرفت اما او را همراه خود به پارس نبرد بلکه به خاندان او پس از سالها انتقال از محلی به محل دیگر مکانی برای اقامت و وسایل معاش داد.

۸۲

[۱۱۱۵] - be’ghdokh

[۱۱۱۶] - mamgon. در چيني mam-gun به معني "شاهزاده اقوام جنوبي آرايي" مي باشد. در مورد انتساب اين قوم به چينيان نخست پاوستوس بوزاند تاريخنگار ارمني سده ۵م. در فصل ۳۷ کتاب پنجم تاريخ خود اشاره مي کند. ن. آدونتس آن را با mama گرجي به معني "پدر" مقايسه مي کند. سبئوس مورخ سده هفتم ميلادي نيز در فصل چهارم کتاب خود قوم ماميکنيان را به چين منتسب مي نمايد. (ا.گ.).

[۱۱۱۷] - به ارمني hresh.

[۱۱۱۸] - ish-aydsian

از آنجا که تاریخ موثقی بدون وقایع نگاری وجود ندارد، لذا چنین یافتیم که تیرداد در سال سوم حکومت دیوکلیتانوس پادشاهی کرده با سپاهی گران به این نواحی آمده است. آنگاه که او به قیصریه رسید بسیاری از ناخارارها به پیشواز او رفتند. و وقتی که به کشور ما رسید، مشاهده کردکه اوتا خواهرش خسرودخت و گنج ها و دژ را با پایداری عظیم نگاهداری کرده است؛ و براستی که او صبور، پرهیزگار و بسیار خردمند بود زیرا گرچه پی به واقعیت خداوندی نبرد لیکن کذب بتان را نیک دریافت. شاگردش خسرودخت نیز همچون خودش دوشیزه ای متین و نیک منش بود و مانند زنان دیگر اصلا" بی در و پیکر نداشت.

تیرداد، اوتا را به مقام هزاربدی ارمنستان منصوب می کند و با سپاسگزاری او را احترام می نهد بویژه از دایه زاده اش آرتاوازد ماندا گونی تجلیل می کندکه باعث رهایی او و بازگشتش به شکوه پدری گردید؛ لذا اسپهبدی سپاهیان ارمنی را بدو می سپارد. به همین دلیل تاچات شوهر خواهر او را (حاکم) ناحیه آشوتسک می گرداند. هم او است که بعدها به پدرزنش آرتاوازد و او نیز به پادشاه نخست درباره اینکه گریگور پسر آناک است و سپس در باره پسران گریگور، آگاهی می دهد؛ وی این مطالب را هنگامی که در قیصریه می زیست دریافته بود.

اما تیرداد دلیر بسرعت جنگ های متعددی را ابتدا در ارمنستان و آنگاه در سرزمین پارس انجام داده خود شخصا" به پیروزی می رسد. یکبار او (دلاوری بیشتری از خود نشان داد) تا یلیانان {۱۴۹} در زمان باستان[۱۱۱۹] و نیزه اش را بیاری همان تعداد مجروح بلند کرد. بار دوم سرداران پرتوان پارسی با آگاهی از نبردی عظیم پیلتن و استحکام زیاد سلاح ها در آزمایش، تیرهایی رها ساخته زخم های بسیار بر اسبش وارد آورده آن را کشتند و اسب روی زمین غلتیده پادشاه را بزیر انداخت و او از زمین برخاست و پای پیاده حمله کرد و بسیاری از دشمنان را بر زمین غلتاند و اسب یکی را گرفته دلاورانه سوار آن شد. بار سوم داوطلبانه از اسب پیاده شده پای پیاده حمله کرد و دسته های پیلان را با شمشیر پراکنده کرد. او با چنین دلاوری ها در سرزمین پارس و آسورستان زمانی دراز ماند و از تیسفون نیز آن سوتر رفت.

[۱۱۱۹] - الحانان (کتاب مقدس، کتاب دوم سموئیل، باب ۲۳، آیه ۲٤) یکي از سرداران دلیر داوود شاه اسراییلیان. (ا.گ.).

۸۳
در این باره که تیرداد با آشخن[۱۱۲۰] و کستاندین[۱۱۲۱] با ماکسیمینا[۱۱۲۲] ازدواج کرد و اینکه چگونه (کستاندین) ایمان آورد[۱۱۲۳]

تیرداد به کشور ما بازگشته، سمبات اسبد پدر باگارات را گسیل می دارد تا دوشیزه آشخن دختر آشخادار[۱۱۲۴] را که از نظر قامت کمتر از پادشاه نبود، به همسری او بیاورد. آنگاه فرمان می دهد او را به اشکانی ملقب ساخته وی را با لباسهای زردآلویی رنگ بپوشانند و تاج بر سرش نهند تا عروس پادشاه شود. از او فرزندش خسرو زاده شده که با قامت والدینش سازگار نبود.

در همان روزها عروسی ماکسیمینا دختر دیوکلتیانوس در نیکومیدا[۱۱۲۵] انجام شد که قیصر کستاندیانوس، پسر کوستور پادشاه روم داماد وی بود. او نه از دختر ماکسیمیانوس بلکه از هلن روسپی زاده شده بود[۱۱۲۶]. این کستاندیانوس در حین عروسی با پادشاه ما تیرداد دوست شده بود. پس از چند سال ، کستاند بدرود زندگی می گوید و دیوکلتیانوس بجایش پسر او را که فرزند خوانده اش شده بود گسیل می دارد.

او پیش از پادشاهی، تا زمانی که قیصر بود، در جنگ دچار شکست سنگینی شد و با افسردگی بزرگی به خواب رفت؛ در خواب چلیپایی ستاره گونه از آسمان بر او نازل شد که کنارش نوشته شده بود «با این پیروز شو!». او این (چلیپا) را نشان جنگی ساخت و با حمل در جلو (سپاه) در جنگهای پیروز شد. اما سپس مفتون زنش ماکسیمینا دختر دیوکلتیانوس گردید و شروع به آزار و اذیت کلیسا کرده بسیاری را به شهادت رساند و به علت همین جسارت، خود با تمام بدنش آلوده به جذام فیلی {۱۵۰} گردید ، جادوگران آریولی یا پزشکان مارسی {۱۵۱} در معالجه درماندند لذا از تیرداد تقاضا کرد تا پیشگویانی از سرزمین پارس و هندوستان بفرستد اما این نیز سودی به همراه

۱۱۲۰ - ashkhen- در پهلوي akhshen، فارسي خشين khashin (خاكستري، كبود يا سبز) اوستايي Akhshaena (مشكي، تيره). (ا.گ.).

۱۱۲۱ - k’onst’andin (كنستانتين).

۱۱۲۲ - maksimina

۱۱۲۳ - ايمان آوري به مسيحيت. (ا.گ.).

۱۱۲٤ - Ashنadar معادل askudar يا iskudar فارسي است. به نظر يوستي به معني "حاكم، رئيس حكومت" است. اين آشخادار بعدا" توسط نويسندگان بعنوان پادشاه آلانيان معرفي گرديده است كه پدرزن تيرداد شاه ارمنستان مي باشد. (ا.گ.).

۱۱۲۵ - Nicomedia

۱۱۲٦ - اين قسمت از متن نامشخص است زيرا كنستانتين با دختر ديوكليتانوس ازدواج نكرد بلكه نخست از همسرش مينروا (minerva) جدا شد تا با فاوستا (Fausta) دختر ماكسيميانوس ازدواج كند (۳۰۷م.). كنستانتيوس (پدر كنستانتين) از هلن جدا شده بود تا با تئودورا (Theodora) دختر ماكسيمينيانوس ازدواج شد(۲۹۳م.). يعني در همان سالي كه گالرلوس با والريا(Valeria) دختر ديوكلتيانوس ازدواج كرد. (ا.گ.).

نداشت. در این زمان چند کاهن که از دیوان پند گرفته بودند دستور دادند تا بچه های کوچک بیشماری در حوض سر بریده و در خون گرم آنان شنا کند و بدین ترتیب شفا یابد. (کستاندیانوس) وقتی که گریه بچه ها و شیون مادرانشان را شنید با حسن انساندوستی به حال آنان رحم کرد و رهایی آنان را بر خویشتن ترجیح داد. به همین خاطر او از خداوند پاداش گرفت و در خواب از رسولان فرمان یافت که پس از شستشو در حوض حیات بخش بدست سلبستروس[۱۱۲۷] سکوبای روم که در اثر آزار او به کوه سراپتیون[۱۱۲۸] پناهنده شده بود، پاک خواهد شد. او از آنان آموخت و ایمان آورد و خداوند کلیه مستبدان را در برابر او نابود ساخت همانگونه که آگاتانگغوس نیز به اختصار تعریف می کند.

۸۴
نابودی سلکونیان بدست مامگون چینی نسب

آنگاه که شاپور پادشاه پارسیان از جنگها آسوده شد و ذهنش سرگرم امور دیگر نبود، با عزیمت تیرداد به روم نزد کستاندیانوس، دست به اعمال پلید بر علیه کشور ما زد. او تمام (ملل) شمالی را بر انگیخت تا به ارمنستان لشکرکشی کنند و خود نیز قرار گذاشت از سوی دیگر با سپاهیان آریایی حمله کند. سلوک[۱۱۲۹] پیشوای قوم سلکونی مجذوب قولهای او شده دامادش اوتای[۱۱۳۰] پیر را که از خاندان آماتونی و دایه خسرودخت خواهر تیرداد بود بقتل رساند. تیرداد بزرگ بزودی از غرب بازگشت و تمامی این ها را شنید و چون دریافت که شاپور چنانکه برای آمدنش قول داده بود، عمل نکرد، به حرکت در آمده بر شمالی ها حمله کرد. اما پیشوای قول سلکونی در دژی موسوم به وغاکان[۱۱۳۱] موضع گرفته ساکنان کوه سیم[۱۱۳۲] را نیز پشتیبان خویش داشت. او در عین مقابله با پادشاه، کشور را تحریک نمود، هیچکس را در حوالی کوه نمی گذاشت مشغول بکار باشد. پادشاه به تمامی ناخارارهای ارمنستان متوسل شده چنین گفت: «آن که پیشوای قوم سلکونی را نزد من بیاورد، کلیه روستاها، دستگردها سلکونی و حاکمیت کامل آنان را به وی خواهم داد». مامگون چینی نسب این وظیفه را بعهده گرفت.

۱۱۲۷ - یا سیلوستر (Silvester) به ارمني seghbestros. (ا.گ.).

۱۱۲۸ - Seraption

۱۱۲۹ - به ارمني se’ghuk منشاء این نام نامشخص است و ظاهرا" تنها در همین مورد بکار رفته است.

۱۱۳۰ - ot’a شاید با avto baris یوناني (دارنده اندیشه دیني) معادل باشد. در زند اوستا Aota، در زبان آسي Od (اندیشه). (ا.گ.).

۱۱۳۱ - voghak'an یا اُغاکان واقع در استان تارون ارمنستان باستان. (ا.گ.).

۱۱۳۲ - sim

وقتی که پادشاه در حمله بر شمالیان راهی نواحی آلبانیا شد. مامگون نیز با تمام خانواده و ملازمانش به نواحی تارون رفت بعنوان اینکه بر علیه پادشاه شوریده است. هنگام حرکت، او پیکی را مخفیانه نزد پیشوای قوم سلکونی فرستاد و به او خبر داد که پادشاه به نواحی آلبانیا رفته است و چنین می گوید «خطری بزرگ پادشاه را تهدید می کند از این رو وی به نواحی آلبانیا رفته است تا با ملل ساکن در دامنه های کوه بجنگد، لذا برای ما موقعیت مناسبی است تا هر آنچه نخواهیم بیاندیشیم و عمل کنیم؛ زیرا بعلت بیحرمتی هایی که از پادشاه متحمل شدم تصمیم گرفته ام با تو هم پیمان شود». پیشوای قوم سلکونی بسیار شادمان گردیده او را با قسم هم پیمانی می پذیرد اما اجازه ورود به دژ را نمی دهد تا میزان وفاداریش نسبت به قسم و پیمانش را بسنجد اما مامگون یاد شده به هر نحوی سعی در اثبات وفاداری به شورشی می کند تا اینکه اعتماد او را بعنوان همکار واقعی و وفادار جلب می کند بطوری که اجازه یافت آزادانه به دژ رفت و آمد داشته باشد.

پس از جلب اطمینان پیشوای قوم سلکونی از بسیاری جهات یکی از روزها او را برای خروج از دژ و شکار قانع می سازد. وقتی که به شکار می پردازند او تیری به پشت او می زند و شورشی را بزمین می افکند و بی درنگ با مردانش به دروازه استحکامات رسیده دژ را فتح و کلیه افراد داخل را به بند می کشد. او در صدد نابودی تمامی قوم سلکونی بر می آید و همگان را به هلاکت می رساند تنها دو نفرشان به سرزمین سوفن[۱۱۳۳] می گریزند. مامگون بی درنگ به پادشاه خبر می رساند. تیرداد با شادمانی فرمانی می نویسد که بر پایه آن وی را بر آنچه که قول داده بود حاکم می کند؛ اورا بجای آن شورشی، مقام اشرافی ارزانی داشت و خاندان ناخاراری وی را مامگونیان ملقب نمود. نیز دستور داد به بقیه سلکونیان آزاری نرسانند.

۸۵
دلاوری های تیرداد در جنگهای آلبانیا جایی که پادشاه باسیلها را از وسط دو نیم کرد

و اما پادشاه تیرداد با تمامی سپاهیان ارمنستان وارد دشت گارگاریان[۱۱۳۴] شده با شمالیان روبرو می گردد و با آنها می جنگد {۱۵۲}. وقتی که دو طرف به یکدیگر می رسند او همچون پیلتنان می تازد و انبوه دشمنان را بدو نیم می شکافد. از توصیف سرعت دست او عاجزم و اینکه چگونه مردان بیشماری از او ضربت خورده در می غلتیدند و مانند ماهیانی که از تور پر ماهیگیر ماهر بزمین افتاده

[۱۱۳۳] - یا dsopk (یا هايك چهارم) استان دوم ارمنستان بزرگ که شامل ۸ ولایت و ۱۵۸۹۰ کیلومترمربع مساحت بود (واقع در جنوب پونت و شرق دریاچه وان). این استان شامل قلمرو پادشاهي هلنيستي سوفن بود. پس از سال ۳۸۷م. قلمرو آن متعلق به ۵ خاندان اشرافي ناخارار (ساتراپ) بود و در زمان ژوستينين اول بسال ٥٣٦ تبدیل به هايك چهارم (یا ارمنستان چهارم، Armenian Quanta) شد. (ا.گ.).

[۱۱۳۴] - دشت گارگار واقع در شمال شرق دریاچه سوان. (ا.گ.).

و بالا- پائین می جستند، به زمین می افتادند. پادشاه باسیلیان با مشاهده این امر نزد پادشاه آمده طناب چرم پوش بافته شده از تار را از روی اسب برداشته از پشت با تمام قدرت پرتاب می کند و با موقعیت از شانه چپ تا زیر بغل راست او می افکند، زیرا (تیرداد در این لحظه) دستش را بلند کرده بود تا با شمشیرش یک ضربه وارد سازد؛ او زره ای با حفاظهای محکم بر تن داشت که تیرها بر آن حتی خطی نمی اندختند. چون پادشاه باسیل ها قادر به حرکت پیلتن نشده از جایش (طناب) را بر سینه اسب انداخت، اما نتوانست بر اسب تازیانه زند بنابراین تهمتن با چالاکی طناب را با دست چپ گرفته با قدرت به طرف خویش کشید و با ضربه موفق شمشیر دولبه اش آن مرد و گردن و سر اسبش را به دو نیم کرد.

اما چون کلیه سپاهیان دیدند که پادشاه و جنگجوی نیرومندشان چگونه توسط چنان بازوی پرتوان بدو نیم شده پای به فرار نهادند؛ تیرداد آنان را تعقیب نموده تا کشور هون ها[۱۱۳۵] راند، اگر چه ضربه کوچکی به سپاهش وارد نشد و بسیاری مردان بزرگ جان باختند و آرتاوازد ماندا کونی اسپهبد کل ارمن جان از کف داد، اما تیرداد به رسم اجدادی از آنان گروگانهایی گرفت و بازگشت. بدین ترتیب سرتاسر شمال را یکپارچه نموده سپاه گرانی گردآورد و بر علیه شاپور پسر اردشیر به پارس حمله کرد و چهار تن از افرادش را به فرماندهی سپاه گماشت: نخست به مهران[۱۱۳۶] پیشوای گرجیان بخاطر دیانت مسیحی اش اطمینان کرد سپس اسبد باگارات، منوچهر[۱۱۳۷] پیشوای رشتونیان و واهان پیشوای آماتونیان. اما در باره مهران و ایمان آوری گرجستان بعدا" سخن خواهیم گفت.

۸۶
در باره نونه[۱۱۳۸] پرسعادت و اینکه چگونه باعث گرویدن گرجیان به مسیحیت گردید

زنی نونه نام که یکی از دوستان پراکنده شده هریپسیمه مقدس بود و به متزخیتا[۱۱۳۹] پایتخت گرجستان گریخته بود. او با تلاش بسیار به مقام پزشکی نایل آمد و بیماران بسیار و حتی زن مهران پیشوای گرجستان را شفا بخشید. از این رو مهران از او پرسید که با چه قدرتی این معجزات را انجام می دهد. موعظه انجیل مسیح را از او شنید و شنیده اش را پسندیده با ستایش و تمجید آنها را برای ناخارارهایش نقل کرد. بزودی در باره معجزاتی که در ارمنستان برای پادشاه و ناخارارها پیش آمده

۱۱۳۵ - هون ها. این نام توسط نویسندگان باستانی ارمنی بطور نامشخصی بکار رفته است. اینان را با کوشانیان برابر دانسته اند [مطابق آگاتانگغوس]. (ا.گ.).

۱۱۳۶ - mihran

۱۱۳۷ - به ارمنی manatchihr. (ا.گ.).

۱۱۳۸ - nune

۱۱۳۹ - me'dskhita

بود و نیز در باره دوستان نونه آگاهی یافت. او با شیفتگی بر این مطالب آنها را بـرای نونـه پرسعادت نقل کرد و توسط او بطور دقیق بر تمام جزئیات آگاه گردید.

در همان روزها چنین اتفاق افتاد که مهران به شکار رفت و در محلهای صعب العبور کوهها راهـش را گم کرد اما نه بخاطر تیرگی چشمان بلکه بعلت تیرگی هوا، چنانکه نوشته انـد: "بـا سـخنش مـه مـی آورد" یا "روز را به شب تاریک مبدل می ساخت". چنین تیرگی مهران را احاطه کرد و باعـث تنـویر همیشگی اش گردید. زیرا او وقتی آنچه را که در باره تیرداد شنیده بود بیاد آورد، هراسید و آن ایـن بود که وی وقتی می خواست به شکار برود از جانب خداوند ضرباتی بر او وارد آمد؛ او گمـان کـرد که برای خودش نیز چنین اتفاق خواهد افتاد. او کـه شـدیدا" ترسـیده بـود بـه دعـا و نیـایش متوسـل گردید تا هوا روشن شود و براحتی بـه خانـه اش بـاز گـردد و قـول داد خـدای نونـه را بپرسـتد. لـذا تقاضایش برآورده شده آن گفتار به حقیقت پیوست.

اما نونه پرسعادت افرادی وفادار درخواست نمود و آنان را نزد گریکور قدیس فرستاد تا هـر چـه دستور دهد انجام دهند، زیرا گرجیان به میل خود مکتب انجیل را پذیرفتند. او فرمـانی یافـت کـه بـر اساس آن می بایست بتان را می شکست چنانکه خود نیز چنین کرده بود و باید نشان چلیپای شریف را برپا می کرد تا خداوند رهبری روحانی به آنان عنایت کند. (نونه) بی درنگ تندیس آرامـازد خـدای رعد و برق را که دور از شهر نصب شده و رود بزرگ[1140] از میان آندو می گذشت، در هم شکست و چنین مرسوم بود که در برابر این تندیس بامدادان بر بامشان سجده می کردند زیرا در مقابلشان دیده می شد اما اگر کسی می خواست قربانی ذبح کند از دود گذشته در برابر قربانگاه و ذبح می نمود.

ناخارارهای شهر بر او تاختند که بجای بتان چه کـسی را بایـد بپرسـتند؟ (نونـه) گفـت کـه نـشان چلیپای مسیح را. لذا (چلیپایی) بر بالای تپه ای مصفا در سمت شرقی شـهر کـه همانگونـه توسـط رود کوچکتری[1141] از شهر جدا می شد برپا کردند. صبح انبوه جمعیت باز هم هر کدام از بـام خانـه خـود آن را سجده کردند. اما وقتی که به بالای تپه رفته دیدند که تنها چوب تراشیده شده اسـت و نـه کـار دستان ماهر، بسیاری از آنان با بی احترامی گفتند که جنگلشان پر از چنـین چوبهـایی اسـت و آنجـا را ترک کردند. خداوند بخشایشگر این لغزش آنان را مشاهده کرده ستونی از ابر از آسمان نازل کـرد و بویی خوش کوه را فرا گرفت و صدای خوش ماده ای زبور خوان بگوش رسید و نوری مانند چلیپا و بقرینه و اندازه چلیپای چوبین نمایان گردید و با دوازده ستاره روی آن ایستاد. از این رو همگان ایمان آورده به سجده پرداختند وپس از آن باعث معجزات شفابخشی می گردید.

و اما نونه خوش سعدت آنجا را ترک کرد تا سایر نواحی گرجستان نیز بازبان پـاکش بـا سـیاحت بسیار بی آلایش و ساده بدون هیچگونه تند روی دنیوی و منصرف از تمام مواهب گیتی و بـه عبـارت بهتر توسط مطلوب شدن و زندگی را وسیله ای در جهت آمادگی برای مرگ در آوردن و با میل خود

[1140] - منظور رود کورا است. (ا.گ.).
[1141] - رود آراگوا. (ا.گ.).

به لقاح الله پیوستن، موعظه کند. به جرأت می توانم بگویم که او بصورت یک رسول زن، از گغارچک[۱۱۴۲] و حوالی گذرگاه های آلان و کاسپ تا مرزهای ماسکوت ها[۱۱۴۳] به موعظه پرداخت چنانکه آگاتانگغوس نیز برایت تعریف می کند. اکنون به داستان حمله تیرداد به پارس بپردازیم.

۸۷
شکست شاپور و اطاعت ناخواسته وی از کستاندیانوس بزرگ، تصرف اکباتان بدست تیرداد و آمدن خویشاوندانش و کشف چلیپای رهایی بخش

تیرداد اگر چه به پیروزی رسیده بود اما بخاطر ترس از هلاکت سپاه خود و بسیاری از ناخارارهایش از جنگ در برابر شاپور تنها توسط نیروهای خود باز ایستاد، تا اینکه انبوه سپاه رومیان که از طریق آسورستان حمله کرده بود در رسید و آنگاه شاپور را به فرار واداشته تمام کشور را چپاول کرد. تیرداد نیز با تمامی افراد خودی و سپاهیان تحت فرماندهیش طی تاخت و تاز یکساله به نواحی شمالی حکومت سرزمین پارس حمله کرد.

در این زمان کامسار[۱۱۴۴] خویشاوند صمیمی اش و پسر ارشد پروزامات[۱۱۴۵] نزد او آمد. این پروزامات همان پسری است که بورز[۱۱۴۶] وی را هنگامی که ادرشیر قوم پهلوی کارنیان را نابود می کرد، فرار داده بود. وقتی که او به سن جوانی رسید، اردشیر او را از مقام و منزلت پدرش بهره مند ساخته برای جنگ بر علیه ملل وحشی به فرماندهی سپاه گمارد و حیله گرانه چنین اندیشید که بدین ترتیب او را بدست بربرها می سپارد. اما او مرد شجاعی بود و جنگها را بطور عالی به انجام می رساند و زمانی که بر وزریک [۱۱۴۷] که به خاکان[۱۱۴۸] ملقب بود، پیروز شد، وی با پذیرش شکست دخترش را به همسری او درآورد. او زنان دیگری نیز از میان نزدیکان اردشیر گرفت و صاحب فرزندان متعدد گشته با کسب قدرت قویا" بر آن نواحی چیره گشت. گرچه او در شمار (فرمانبرداران) اردشیر بود

۱۱۴۲ - k'e'gharjk. در گرجي بصورت کلارجتي (Calarzene, Klarjeti) ولايت نهم از حکومت محلـي گوگـارك. پس از سال ۳۸۷ (سال تقسيم ارمنستان به دو نيمه شرقي و غربي) توام با کليه نواحي گوکارك جزو قلمرو گرجستان در آمـد. وسعت اين ناحيه ۱۲۸۰ کيلومتر مربع بود. (ا.گ.).

۱۱۴۳ - يا ماساژت. (ا.گ.).

۱۱۴۴ - k'amsar

۱۱۴۵ - p'eruzamat

۱۱۴۶ - burz

۱۱۴۷ - ve'zrik' (نامي است به معني بزرگ). (ا.گ.).

۱۱۴۸ - khakan به معني رئيس، پيشوا. منابع ارمني اين لقب را براي خزران بکار مي برند. (ا.گ.).

اما او را ندید و پس از مرگ وی نیز سر از اطاعت شاپور سپس او برتافت، جنگید و در نبرد های بسیار پیروز شد اما از جانب نزدیکان شاپور مسموم شد و درگذشت.

در این زمان ها وزریک خاکان دیگری بقدت رسید که در قبال فرزندش کامسار رفتار خصمانه ای در پیش گرفت. اما کامسار زندگی در میان دو پادشاه مقتدر متخاصم را دشوار یافت بویژه آنکه برادرانش با وی همبستگی نیافته از این رو با تمام خانواده و دارایی هایش نزد تیرداد پادشاه ما آمد در حالی که برادرانش به شاپور تقرب جستند. این کامسار در زمان پدرش در جنگها رزمنده ای شجاع و یکه تاز بود و در حین جنگ یک نفر با تیر به سر او کوبید و بخشی از فرقش را قطع کرد. اما توسط دارو شفا یافت لیکن گردی سرش ناقص شد و بدین علت نیز به کام- سار {۱۵۳} ملقب گردید.

اما تیرداد، اکباتان را که دارای هفت حصار بود تصاحب نموده نایب و کارگزارانش را در آنجا گذارده به ارمنستان بازگشت و کامسار را با تمام دارایی اش به همراه آورد. اما شاپور از کستاندیانوس فاتح برای انعقاد پیمان صلح و استواری آن التماس کرد. کستاندیانوس این را اجرا کرد و پس از آن مادرش هلن را برای جستجوی چلیپای شریف به اورشلیم گسیل داشت و او چوب رهایی بخش را همراه پنج میخ بوسیله یک نفر یهودی بنام یهودا که بعدا" سکوبای اورشلیم شد، پیدا کرد.

۸۸
به بند کشیده شدن لیسینیوس[۱۱۴۹]، انتقال دربار از رم و بنای قسطنطنیه

زمانی که خداوند کلیه مستبدان را در برابر کستاندیانوس نابود ساخت او لیسینیوس را احترام فراوان نهاد و خواهر ناتنی از طرف مادرش را به ازدواج او در آورد و او را با پوشاک زردآلویی رنگ و تاج امپراتوری آراست و او را به مقام نیابت رسانده پادشاه سرتاسر شرق زمین گردانید. اما همانگونه که این سخن الهی در باره عبرانیان گفته شده که تغییر اهل شَرً ناممکن است، همین امر در اینجا نیز مصداق یافت؛ چنانکه یوزپلنگ نمی داند خالهایش و اتیوپیائی سیاهیش را تغییر دهد، انسان شرور نیز نمی تواند رفتارش را دگرگون سازد.

زیرا نخست اینکه او از آئین خود روگردان شد و دیگر اینکه در برابر خیرخواه و نیکوکار خویش شورید. او کلیسا را آماج آزارها قرار داده به کستاندیانوس خیانت کرد بطور کلی بر دیگران

۱۱۴۹ - ارمني Lik’ianos (Licinus). (ا.گ.)..

که تحت حکومت او زندگی می کردند مصائب متعدد وارد ساخت. ایـن پیرمـرد شـهوتران و نفـرت انگیز که موهایش را رنگ می کرد و به زنش آزار بسیار می رساند، دل به عشق کلاپیورای[۱۱۵۰] خوش سعادت داد و به خاطر او باسیلوس[۱۱۵۱] مقدس سکوبای آماسیای پونت را بقتل رساند.

زمانی که توطئه او آشکار شد و دریافت که کستاندیانوس خاموش نخواهد نشـست، سـپاهی گـرد آورد تا به مقابله او برود. او در برابر تیرداد پادشاه ما روش ملایمت آمیزی در پیش گرفت زیرا از او همچون دشمن اصلی می ترسید و می دانست که هرگونه مظاهر بی عدالتی برای مرد عادل مورد تنفر است. اما وقتی که کستاندیانوس فاتح آمد، خداوند لیسینیوس را بدست او داد و او نیز بـا وی بعنـوان یک پیرمرد و شوهر خواهرش مدارا نموده دستور داد او را با بندهای آهن به معدن گالیا[۱۱۵۲] ببرنـد و در آنجا نگاه دارند تا خدایی را دعاگو باشد که در برابرش مرتکـب گنـاه شـده بـود، باشـد کـه او را بیامرزد. و اما خود با فرزندان خویش اعلام کرد که پادشاهی رومیان یک امپراتـوری واحـد اسـت؛ و بیستمین سال حکومتش را در شهر نیکومیدیان جشن گرفـت؛ زیـرا او از سـال چهـارم آزارهـا تـا سـال سیزدهم آرامش و صلح پادشاهی کرده بود. این عید را تا امروز نیز جهانیان جشن می گیرند.

و نیازی برای بازگشت به روم نیافته و چنانکه امر بر وی مشتبه شده بـود دربـار را در بیـزانس[۱۱۵۳] مستقر ساخت. او عمارات باشکوهی برپا ساخته شهر را پنج برابر گسترش داد. زیرا هـیچ پادشـاهی در آنجا چنین اقدامی نکرده بود بجز از چند چیز مثلا" (بناهای) اسکندر مقدونی جهانگـشا در زمـانی کـه او در اینجا در تدارک جنگ در برابر داریوش بود و لذا بنای موسوم به استراتگیون[۱۱۵۴] را به یادگـار خویش ساخت زیرا او تدارک جنگی را در اینجا بعمل آورد. پس از آن قیصر سـوریوس[۱۱۵۵] رومیـان آن را مرمت کرد و از جانب خویش در محل ستونی به احداث گرمابـه پرداخـت کـه روی آن کلمـه مرموز آفتاب به زبان تراکیائیان[۱۱۵۶] بـصورت زوکـسیپون[۱۱۵۷] نوشـته شـده بـود و گرمابـه نیـز چنـین نامگذاری شد. او همچنین تئاتر، میدان های اسب سواری، و بازی ها وکارزار انسان با درندگان بنا نهاد ولی به پایان نرساند. اما کستاندیانوس آن را از هر نظر اصلاح و تکمیل نمـود و آن را روم جدیـد نـام نهاد و اما جهان آن را شهر کستاندیانوس نامید. ایـن را هـم مـی گوینـد کـه کنـده کـاری موسـوم بـه

۱۱۵۰ - ارمني Glapiura (Glophyra). (ا.گ.).

۱۱۵۱ - Basilios (Basil)

۱۱۵۲ - به ارمني gaghia (Gaul)

۱۱۵۳ - بیزانس یا بوزانطه (Byzantium یا Byzantine) شهر باستاني یوناني نشین در آسیاي صغیر که نام خـود را بـه امپراتوري روم شرقي داد. (ا.گ.).

۱۱۵۴ - Strategion

۱۱۵۵ - ارمني Severios (Severus). (ا.گ.).

۱۱۵۶ - تراکیا (به فرانسه Thrace) ناحیه اي در شمال یونان قدیم که یك بخش آن امروز جنوب بلغارستان را تشکیل مـي دهد. قسمت یوناني تراکیا، بلغارستان را از درباري اژه جدا مي کند. (ا.گ.).

۱۱۵۷ - zevksip’on (Xeuxippus).

پالادیون {۱۵۴} را در نهان از روم خارج ساخته به آنجا آورد و زیر ستون پورن[1158] قرار داد که خود بر پا ساخته بود. اما این امر برای ما باور کردنی نیست، لیکن باید دید که دیگران چه فکر خواهندکرد.

۸۹
در باره آریوس[1159] بدعت گذار و شورای تشکیل شده در نیقیه[1160] خاطر او و در باره معجزه ای که برای گریگوریس رخ داد

در این زمان ها آریوس اسکندرانی ظهور کرد که کفر و الحاد می آموخت مبنی بر اینکه فرزند برابر پدر نیست و حتی از طبیعت و ماهیت پدر نیز بهره ندارد و هرگز نیز از پدر زاده نشده است. این آریوس خبیث چنانکه سزایش بود در مستراح بدرک واصل شد. بخاطر او دستوری از جانب کستاندیانوس مستبد رسید که در شهر نیقیه بیوتانیا شورایی از سکوبایان متعدد تشکیل شود و بیتُن[1161] و بیکند[1162] کشیش از شهر رم بفرمان کتبی سلبستروس قدیس سکوبایان آلکساندروس از اسکندریه، یوستاویوس[1163] از انطاکیه، ماکاریوس از اورشلیم و آلکساندروس از قسطنطنیه شرکت کردند.

در این زمان از کستاندیانوس حاکم مطلق فرمانی برای تیرداد پادشاه ما می رسد که در معیت گریور قدیس در شورا شرکت جوید اما تیرداد نپذیرفت زیرا شنیده بود که شاپور با پادشاه هندوستان و خاکان شرقی پیوند خویشاوندی بسته بود و نرسه که نه سال پادشاهی کرده بود سرداری سپاه را بعهده دارد؛ و به همان ترتیب نیز سه سال با دلاوری تمام پادشاهی کرد؛ لذا مردد بود که شاید (شاپور) پیمانش را به رسم آئین شرک بشکند؛ از این رو کشور ما را بدون حضور خویش باقی نگذاشت. اما گریگور قدیس نیز حاضر به عزیمت نشد تا بعنوان خستو متحمل احترام گزاف از جانب شورا نگردد، زیرا که او را به این آرزو و اشتیاق و شتاب فراوان دعوت می کردند. آنان آریستاکس[1164] را همراه با اعتراف نامه راستین و با امضاءشان بجای خود گسیل داشتند. (آریستاکس) رفت و به غوند[1165] بزرگ رسید و موقعی با او ملاقات کرد که وی گریگور پدر گریگور خداشناس

۱۱۵۸ - poron (در لاتین بصورت Forum به معني ميران) . (ا.گ.).
۱۱۵۹ - arius
۱۱۶۰ - nik’ia (nicaea یا Iznik یا Nice) شهري در شرق آناتولي امروزي. (ا.گ.).
۱۱۶۱ - bit’on
۱۱۶۲ - bik’end
۱۱۶۳ - Eustathius
۱۱۶۴ - آریستاکس فرزند کوچك گریگور روشنگر. (ا.گ.).
۱۱۶۵ - ghevond (Leontius).

را غسل تعمید می داد و پس از اینکه از آب بیرون آمد در اطراف وی نوری درخشید و بجز غوندیوس که تعمید می داد و آریستاکس ما و اوتالیوس ادسا[۱۱۶۶]، هاکوپ سکوبای نصیبین و هوهان[۱۱۶۷] سکوبای پارس که از همان طریق راهی شورا بودند، هیچکس از جمعیت آنرا ندید.

۹۰
بازگشت آریستاکس از نیقیه، ایمان آوری خویشاوندان او و بناهای موجود در گارنی

آریستاکس همراه غوند بزرگ به نیقیه رسید جایی که سیصد و هجده پدر روحانی برای نابودی آریانوس ها گرد آمده بودند و آنان را تقبیح کرده از تماس با کلیسا محروم ساخته و حاکم مطلق او را به معدن تبعید کرد. آنگاه آریستاکس با آئین راستین و بیست فصل قانون شوار بازگشت و به واغارشاباد آمده با پدر و پادشاه ملاقت کرد. گریگور قدیس شادمان شده برای توجه بیشتر به مریدانش از جانب خویش فصل هایی نیز به قوانین شورا افزود.

در این زمان خویشاوندشان کامسار نیز همراه نزدیکان خود بدست گریگور بزرگ تعمید یافت و پادشاه او را از آب پذیرا شده[۱۱۶۸] دستگرد بزرگ آرتاشس را که اکنون در اسخاناگرد[۱۱۶۹] نامیده می شود و ولایت شیراک[۱۱۷۰] را بعنوان خویشاوند و محرم خود به وراثت او در آورد. لیکن او پس از تعمید بیش از هفت روز نزیست و روی در نقاب خاک کشید. اما پادشاه تیرداد آرشاویر فرزند ارشد کامسار را تسلی بخشیده به جای پدرش گماشت و بنام پدر وی برایش خاندان اشرافی ناخاراری مقرر داشت و در شمار ناخارارها وار نمود. هدایایی دیگر، شهر یرواند و حومه آن، تا انتهای دره بزرگ را نیز به او بخشید. تنها به این شرط که وی یادگار کشور بومی را که پهلو نام دارد از سر بدر کند تا در اعتقادش پا بر جا باشد و اما این ناحیه بسیار مورد پسند آرشاویر قرار گرفت و او آنجا را آرشارونیک[۱۱۷۱] نام نهاد که قبلا" یراسخادزور[۱۱۷۲] نامیده می شد. بدین سان انگیزه آمدن دو قوم پارتی و پهلویک را بر شمردیم.

[۱۱۶۶] - Euthalius of Edessa.

[۱۱۶۷] - hovhan یا یوحنا.

[۱۱۶۸] - عبارت "او را از آب پذیرا شد"، به معنی "بعنوان پدر تعمیدی عمل کردن" می باشد. (ا.گ.).

[۱۱۶۹] - draskhanak'ert' دستگردی در استان آیرارات ارمنستان بزرگ. (ا.گ.).

[۱۱۷۰] - شیراک واقع در استان آیرارات ارمنستان بزرگ. (ا.گ.).

[۱۱۷۱] - arsharunik ولایت پنجم استان آیرارات به وسعت ۱۲۲۵ کیلومتر مربع. (ا.گ.).

[۱۱۷۲] - yeraskhadzor

در این زمان تیرداد بنای دژ گارنی[۱۱۷۳] را بپایان برد که از تخته سنگهای بزرگ تراشیده شده با میخ های آهنین و سرب به یکدیگر متصل شده بود. در داخل آن اقامتگاهی با تندیس ها و قطعات شگفت انگیز و کنده کاری های مرتفع، برای خواهرش خسرودخت ساخت و بر روی آن یادگار خویش را به زبان یونانی نوشت.

اما گریگوریس قدیس به همان کوه ها باز گشته پس از آن تا درگذشتش از چشم همگان ناپدید گردید.

۹۱
در باره مرگ گریگور و آریستاکس و اینکه چرا کوه را "غارهای مانیا"[۱۱۷۴] نام نهادند

ما دریافتیم که گریگور قدیس، پدر و سرور ما مطابق انجیل، در سال هفدهم پادشاهی تیرداد بر کرسی تادئوس رسول مقدس نشست. وقتی که او سرتاسر ارمنستان را روشن و منور ساخت و تیرگی شرک را برطرف و تمامی نواحی را پر از سکوباها و آموزگاران دینی نمود، از آن پس دل به کوهها و بیابان بست تا با خیالی آسوده در عالم خویش فرو رفته رها از هر گونه مشغولیت با خداوند راز و نیاز کند. او پسرش آریستاکس را جانشین خویش تعیین کرد و خود در نزد کوه غارهای مانیا واقع در ناحیه داراناغی ماند.

اما بگوییم که چرا غارهای مانیا گفته می شود. زیرا در میان دوستان هریپسیمه مقدس زنی مانی[۱۱۷۵] نام همچون نونه تعلیم دهنده گرجستان وجود داشت که وقتی نزد ما می آمدند از رسیدن (به دوستان) و همراهی آنان عاجز شد و با آگاهی از اینکه همه جا از آن خداوند است در این کوهها و در داخل این غارها اسکان گزید و به همین دلیل کوه به غارهای مانیا اشتهار یافت؛ گریگور قدیس نیز در همین غار اقامت کرد.

گرچه او در آنجا اقامت نمود اما گاه ظاهر می شد و درکشور ما می گشت و شاگردان را در ایمان پایدار می کرد. لیکن وقتی فرزندش آریستاکس از شورای نیقیه بازگشت، گریگوریس قدیس ازآن پس از دید همگان ناپدید گردید. لذا با احتساب آغاز دوران کشیشی او یعنی سال هفدهم پادشاهی تیرداد تا سال چهل و ششم که دیگر بر کسی ظاهر نشد، سی سال بدست می آید.

پس از او، آریستاکس هفت سال، از سال چهل و هفتم تا پنجاه و سوم پادشاهی تیرداد که مرگ آریستاکس بوقوع پیوست (جانشین او بود). چنانکه گفته اند، از آنجا که او واقعا" شمشیر معنوی بود،

۱۱۷۳ - garni-دژ گارني بسيار مشهور است و نخستين بار توسط تاكيتوس بصورت Gorneae ياد شده است و اكنون نيز چنين ناميده مي شود. (ا.گ.).
۱۱۷۴ - mania-ayrk
۱۱۷۵ - mani

لذا تمام اشخاص خلافکار و شرور او را همچون دشمن می پنداشتند. از این رو آرکلایوس[۱۱۷۶] که بعنوان حاکم هایک چهارم تعیین شده بود، از جانب او سرزنش شده در جستجوی روز مناسبی بود و یک روز در ولایت سوفن در سر راه با او روبرو شده وی را با شمشیر کشت اما خود به (کوه) تاورس کیلیکیه گریخت. اما شاگردان آن خوش سعادت جسم او را برداشته به ناحیه یکغیاتس[۱۱۷۷] آورده در تیل[۱۱۷۸] آبادی خویش بخاک سپردند. و ورتانس[۱۱۷۹] برادر ارشد او پس از سال پنجاه و چهارم حکومت تیرداد صاحب کرسی شد.

اما گریگور قدیس سالیان دراز در غارهای مانیا زندگی پوشیده ای داشته پس از مرگ به شمار فرشتگان پیوست. چوپانان او را مرده یافته در همانجا به خاک سپردند بدون آنکه پی به هویت او برده باشند و آنانکه در شورای تولد منجی ما شرکت داشتند براستی سزاوار بود در تشییع جنازه شاگرد او نیز خدمتگزار باشند و بدین سان گویی در پرتو توجهات الهی همچون موسی در زمان های قدیم (جسم) او سالیان دراز در خفا ماند تا از جانب ملل بربر تازه ایمان پرستیده نشود. اما آنگاه که ایمان و اعتقاد در نواحی ما ریشه دواند و استحکام یافت، پس از گذشت زمانهای دراز بر یک گوشه نشین بنام گارنیک[۱۱۸۰] ظاهر گردید و آنگاه جسد گریگور قدیس در روستای توردان[۱۱۸۱] به خاک سپرده شد.

چنانکه بر همه آشکار است او از سرزمین پارتیان، از سرزمین پهلو ها و نسبش اشکانی منشعب شده از خاندان پادشاهی از قوم سورن و از پدری بنام آناک بود؛ او از نواحی شرقی کشورمان برای ما همچون شرق راستین و آفتاب نمایان و پرتو روحانی، چاره ای در برابر شرارت بت پرستانه، نیکی راستین و دیو ستیز، نقطه تلاقی سعادت و بنای معنوی و در واقع نخل الهی کاشته در بیت صاحب ما و روییده در سرای خداوند ما، طلوع کرد. او شمار (معتقدان را) در میان مردمان افزون نمود و برای مدح و شکوه الهی، ما را به پیری غنی معنوی رساند.

۹۲
در باره مرگ پادشاه تیرداد و نیز آن تهمت اسفناک

۱۱۷۶ - ارمني arkeghayos (Archelaeus) - (ا.گ.).

۱۱۷۷ - yek’eghiats - ولایت چهارم استان هایك علیاي ارمنستان بزرگ که اکنون ارزنجان نامیده مي شود. وسعت آن ۲۲۵ کیلومترمربع بود و مناطق یریزا (yeriza) یا یرز (yerz) (اکنون ارزنجان) که پرستشگاه آناهیتا در آن واقع بود و شهر زومینا(dsumina) یا (che’rmer یا tchimin) و تیلtil از مناطق این ولایت بودند. (ا.گ.).

۱۱۷۸ - til

۱۱۷۹ - ve’rtanes این نام با نام گرجي ort’ane قابل مقایسه است. (ا.گ.).

۱۱۸۰ - gar’nik’

۱۱۸۱ - tordan روستایي است که اکنون نیز چنین نامیده مي شود ودر استان هایك چهارم واقع است. (ا.گ.).

با سخن در باره سرپرست روحانی روشنگری ما و شهید دوم و بزرگ و قدیس، زیرا شاه راستین موجود است که همانا مسیح است، بعنوان یک ریاضت کش برابر با نسب پیشوای روشنگری ما باید راجع به او با سخنان اعجاز انگیز نوشت. زیرا اعطاء ارشدیت به روشنگر من و تنها خستو ، برای روح القدس مطلوب بود، لذا لقب رسالت را نیز اضافه خواهم کرد، اما خارج از آن در عمل و در سخن برابرند. اما من برتری پادشاه را مشاهده می کنم، زیرا در اندیشه راجع به خداوند و در انزوا ، آن دو برابر بودند اما در سخنان قانع کننده و ضروری برای مطیع (آیین نو) ساختن، شأن پادشاه بیشتر بود زیرا عمل و ایمان او هماهنگ و یکسان بودند. این است دلیل اینکه من او را راهنما و پدر دوم روشنگری ما نامیدم. اما از آنجا که اکنون زمان مدیحه سرایی نیست بلکه زمان تاریخنویسی است و بویژه آنکه این قطعه بر اساس بیانات جداگانه تاریخنویسان نوشته شد و نه خاصه توسط ما، به رشته تاریخ مربوط به او می پردازیم.

او پس از ایمان آوری به مسیح در هر گونه پارسایی درخشید و برای (ایمان) مسیح چه در عمل و چه در سخن کوشش بسیار می کرد؛ برای (اعتقاد) واقعی به مسیح ناخارارهای بزرگ و نیز توده عظیم افراد عامی را تهدید و اقناع می کرد تا کارهای آنان با ایمانشان مطابقت یابد. اما من در اینجا سنگدلی و نیز تکبر ملت ما را از آغاز تا کنون مورد تاکید قرار می دهم که آنان با بی تفاوتی نسبت به نیکی و خیر و با بیگانگی در برابر راستی و صداقت و یا خودپسندی و خودکامگی طبیعی، با رأی پادشاه در رابطه با آیین مسیحیت مخالفت کرده از رأی زنان و معشوقه هایش پیروی کردند. و پادشاه نتوانست این امر را به دیده اغماض بنگرد و لذا در پی افسر ملکوتی رفته بزودی به محلی می رسد که زاهد گوشه نشین مسیح (مانی) در غارهای کوه می زیست.

من در اینجا از گفتن حقیقت و بویژه بی شریعتی و بی صداقتی ملت ما، کارهای در خور شیون و زاری بزرگ آنان شرمنده ام. زیرا (باقول) انجام رأی وی شخصی را در پی او فرستادند تا به پادشاهیش باز گردد. اما وقتی که قدیس نمی پذیرد، آشامیدنی (زهرآگینی) به وی می دهند مانند آتنیانی که در قدیم به سقراط شوکران دادند و یا همان مورد ما که عبرانیان به خداوند ما آشامیدنی مخلوط با صفرا دادند. آنان با چنین عملی پرتو نورانی حمایت خداوندی را از سرشان قطع کردند.

بدین سبب، آنگونه که پولس به (مردمش) در باره دشمنان صلیب مسیح گفته است من هم با ترحم به حال (مردم) خود می گویم؛ اما نه سخنان خود را بلکه سخن روح القدس را می گویم، - ای ملت شرور و عیاش، ملتی که قلب خویش را تصحیح نکرد و روانش مطیع خداوند نگردید ، نسل آرام تا کی باید بی احساس باقی بماند؟ چرا از الحاد و پوچی پیروی می کنید؟ آیا ندانستید که خداوند قدیسش را معجزه گر نمود و وقتی که نفیرکشان به درگاه او روی آوردی او به شما گوش فرا نمی دهد؟ شما با غضب خود مرتکب گناه شدید، اما در بستر هایتان احساس پشیمانی کردید، زیرا قربانی مخالف آیین انجام داده به او که امید به خداوند بسته بود، بی حرمتی کردید. بدین جهت بلایی بر شما نازل خواهد شد که شما ندانستید و نخجیری که شما شکار کردید، گریبانتان را خواهدگرفت و

در همان دام خواهید افتاد. و شخص او با خداوندش شاد خواهد شد و با نجاتش شادمان گردیده با تمام وجود خواهدگفت: خدایا چه کسی همچون تو است؟

و از آنجا که تمام اینها دقیقا" همینگونه است، پس ما هم با زحماتمان تسلی خواهیم یافت. مسیح می گوید"اگر درخت روییده و سبز را چنین کردند پس با خشک آن چه خواهند کرد". اینک که آنان با قدیسان خداوند چنین رفتار کردند و آنان (با انصراف از) پادشاهی برای خدا تن به ذلت دادند، ما دیگر در باره بلایایی که از جانب شما به ما که با رنج و تهیدستی خو گرفته ایم ، رسیده است به خداوند چه می توانیم بگوییم؟ اما همچنان خواهم گفت، چه کسی از شما برای ما معیشت، چه کسی در نزد آموزگاران شفاعت، چه کسی سخن قانع کننده و یا مشوقانه، چه کسی در عزیمت ما باربران، چه کسی زمان رسیدن ما آسایش، چه کسی برای ما خانه و کاشانه مهیا ساخت؟ بقیه مطالب را باقی می گذارم زیرا شما زبان بدگویان را که با حرافی شدید توام بود کوتاه نکردید و جهالت را که توام با تجمل پرستی پوچ بود مزمت نکردید بلکه با رفتار دانش ستیزانه خود بی اندیشگی آنان را تحریک و ملتهب تر از کوره بابل کردید.

بدین علت هر یک نفر، برای من کاهن و صاحب منزلت محسوب می شود چنانکه کتاب مقدس می گوید و با شرایط کنونی مطابقت دارد، زمانی که بسیاری در باره مباحث الهی سخن می گویند اما کنه مطلب را درک نمی کنند گویندگان مزبور نه به خواست روح القدس که به رای بیکانه برگزیده شده اند و لذا این سخنان برای افراد متفکر و تعجب آور و وحشتناک هستند زیرا ناطق در مورد خدا و مباحث الهی سخن می گوید اما فکر و اندیشه او بسوی بیگانه معطوف است زیرا او نه مطلب دلسوزانه بیان می کند و نه سخن او متین و باوقار است با وجود اینکه توصیه شده است "هیچکس صدای او را بیرون نشنود" بلکه در پی کسب نام و افتخار انسانی بوده سخنان خود را به گوش مردم طنین انداز می کنند و چنانکه یکی از قدما گفته است پرحرفی آنان طغیان کنان همچون از چشمه جاری است و ضیافت ها و مجالس را گسترش می دهند. کدام انسان متفکر به حال آنان و نیز آنانکه باعث تشویق ایشان به چنین اعمالی می شوند نمی گرید، دیگر بگذار کسی نرنجد. من خود را از تکرار سخن مسیح منع می کنم که آنان باید از خون پاک هابیل تا خون ذکریا که در پرستشگاه جلوی میز بزمین ریخت انتقام پس دهند.

در اینجا سخن ما راکوتاه نموده برای سخن گویی در گوش مردگان، زحمت بیهوده به خود نمی دهیم. اما مطلب نقل شده ما در باره تیرداد قدیس راست است؛ به او دوای مرگبار خورانده از پرتو نیرومند تعمت او محروم گشتند. او پنجاه شش سال پادشاهی کرد.

کتاب دوم تاریخ بزرگان ارمن به پایان رسید

کتاب سوم

پایان تاریخ میهن ما

۱

در میهن ما نه تاریخنگاری باستانی داشته و نه ما بخاطر کمی وقت موفق به مطالعه تمام (منابع) یونانی شدیم و نه نوشته های دیودور {۱۵۵} در دسترس ما قرار دارد که با نگاه بر آن ها تماما" بدون فراموشی بنگاریم تا از هیچ امر اساسی و مهم که شایسته ذکر در تاریخ ما بود اغماض نکنیم. بلکه تا اندازه ای که کوشش و حافظه اجازه داد ما از اسکندر کبیر تا مرگ تیرداد قدیس که از نظر زمانی بسیار بیشتر و کهن تر از دوران ما است دقیقا" تعریف کردیم. لذا نباید ما را سرزنش و نکوهش کنی، زیرا اینکه هر آنچه که در زمان ما و کمی پیشتر روی داده بدون سهو برایت نقل خواهم کرد و با آغاز کتاب سوم، رویدادهای پس از تیرداد قدیس تا باز ایستادن پادشاهی قوم اشکانی و پایان خلافت نسل گریگور قدیس از کاهنی اعظم، بزبانی ساده تمام این وقایع را می گویم تا چنین بنظر نرسد که کسی با مجذوبیت سخن شیوا مشتاق به (خواندن) آن است بلکه با اشتیاق به صحت مطالب تعریف شده ما، تاریخ میهن مان را پیوسته و اغلب بخواند.

۲

در این باره که پس از مرگ تیرداد بر سر
ورتانس بزرگ و سه خاندان ناخاراری چه آمد

در زمان مرگ تیرداد، ورتانس بزرگ بطور تصادفی در شهادتگاه یوحنای[۱۱۸۲] قدیس بود که وی در تارون بنا کرده بود. در اینجا ساکنان این کوه به دستور ناخارارها دامی نهادند تا او را بقتل برسانند. اما توسط دستان غیبی بسته شدند مانند زمان الیشع {۱۵۶} در قدیم و یا در زمان خداوند ما مسیح، یهودیان به زمینی کوبیده شدند (بطوریکه ورتانس) بدون هیچگونه آسیبی گذشت و به آبادی تیل واقع در ولایت یکغیاتس رفت جایی که آرامگاه برادرش آریستاکس واقع بود و در سوک ارمنستان نشست که با غرق در هرج و مرج اقوام ناخاراری برای نابودی یکدیگر یکی بر علیه دیگری

۱۱۸۲ - به ارمني hovhannes

برخاسته بود و در نتیجه خاندان های بزنونی[۱۱۸۳]، ماناوازیان[۱۱۸۴] و وردونی[۱۱۸۵] یکی بدست دیگری نابود شدند.

۳
مرگ گریگوریس قدیس بدست بربرها

تیرداد خوش سعادت با عزمی جزم بخاطر ایمان و آیین انتقام می جست بویژه در برابر آنانکه در اقصی نقاط حکومتش می زیستند. لذا کارگزاران نواحی شمال – شرقی، حکام شهر دور دست موسوم به پایتاکاران[۱۱۸۶] نزد پادشاه آمده به او گفتند: «اگر میل داری مردمان آن نواحی را به آیین راستین اداره و حکومت کنی، سکوبایی از نسل گریگور قدیس بر ایشان بفرست، زیرا با اشتیاقی فراوان تقاضا می کنند و ما بطور قطع می دانیم که بخاطر خوشنامی گریگور اخلاف او را نیز بدیده احترام خواهند نگریست و مطابق فرمان او عمل خواهند کرد. تیرداد خوش سعادت موافقت نموده گریگوریس کودک فرزند ارشد ورتانس را بعنوان سکوبا به آنان سپرد. گر چه این امر به علت کمی سن، خارج از آیین بود اما با در نظر گرفتن عظمت روح او و بیاد آوردن اینکه سلیمان در سن دوازده سالگی بر اسراییل پادشاهی کرد، او را در معیت شخص معتمدی بنام ساناتروک از تبار اشکانی گسیل داشت.

او رفت و گام در وادی پارسایی اجداد خویش نهاد و در پاکدامنی بر پدران پیشی گرفت و اما از حیث سزا و پاداش با پادشاه برابر گردید. ولی وقتی که خبر مرگ تیرداد رسید، بربرها با دسیسه همان ساناتروک و چند تن دیگر از آلبانیایی های دروغگو، (گریگوریس) خوش سعادت را در دشت واتنیان[۱۱۸۷] در نزدیکی دریای موسوم به کاسبی[۱۱۸۸] در زیر پاهای اسبان بقتل رساندند. شماسان او جسد وی را به سیونیک صغیر[۱۱۸۹] آورده در آبادی آماراس[۱۱۹۰] بخاک سپردند. اما ساناتروک تاج بر سر نهاده شهر پایتکاران را متصرف کردید و در صدد تصاحب سرتاسر ارمنستان به کمک ملل بیگانه بود.

[۱۱۸۳] - be'znuni

[۱۱۸٤] -manavazian

[۱۱۸۵] - vorduni

[۱۱۸٦] - payt'akaran استان یازدهم ارمنستان بزرگ با وسعت ۲۱۰۰۰ کیلومتر مربع. این استان رد منابع یونانی و رومس بصورت Kaspianac و Patria Caspia دکر شده. تها رد "جهان نما" بـا یـان نـام آمـده و رد منـابع خـارجی بـصورت kaspk، kazpk، سرزمین kasp و baghasakan. در منابع تازی بـصورت balasakan و balasadan قیـد شـده است. (ا.گ.).

[۱۱۸۷] - vat'e'nian

[۱۱۸۸] - منظور دریای کاسپین یا خزر است. (ا.گ.).

[۱۱۸۹] - pokr-syunik (pokr به معنی کوچك یا صغیر) و آن نام دیگر استان آرتساخ (قراباغ فعلی) است. (ا.گ.).

[۱۱۹۰] - amaras روستایی در سیونیك سفلا (واقع در قراباغ کوهستانی فعلی). (ا.گ.).

۵
جدایی با کور بدشخ از اتحاد ارمنیان و
شواری ناخارارها برای به پادشاهی رساندن خسرو

چنانکه در کتاب مقدس می خوانیم، ملت عبری پس از حکومت قـضات در دوران نـاآرام فقـدان حکومتی، پادشاهی نداشت و هرکس خودکامانه رفتار می کرد، همین امر در کشور ما نیز صادق بود. زیرا وقتی که تیرداد خوش سعادت درگذشت باکور حاکم بزرگ، که به بدشخ ناحیه آغزنیک ملقـب بود با مشاهده اینکه ساناتروک در پایتاکاران پادشاهی کرد، در صدد بـر آمـد خـود نیـز چنـان کنـد، لیکن پادشاهی نکند، زیرا که او اشکانی نبود، بلکه مایل به خود مختاری بود. لذا از اتحـاد ارمـن جـدا شده دست به سوی هرمزد پادشاه پارسیان دراز کرد. آنگاه ناخارارهای ارمنی با اندیشه و تعقل در نزد ورتانس بزرگ گرد آمدند و دو تـن از حاکمـان شـریف، مـار[۱۱۹۱] حـاکم سـوفن و گـاگ[۱۱۹۲] حـاکم هاشتیانک را با هدایا و نامه ای که به قرار زیر است به شـهر شاهنـشین نـزد قیـصر کـستاندوس فرزنـد کستاندیانوس فرستادند.

۵
نامه ارمنیان

«ورتانس سکوبای بزرگ و سکوباهای تحت سرپرستی او و کلیه ناخاراهـای ارمنـستان بـزرگ بـه سرور خویش قیصر کستاندوس، حاکم مطلق درود می فرستند.

عهد و پیمان پدرت کستاندیانوس را با پادشاه ما تیرداد به یـادآور و کـشور مـا را بـرای پارسـیان خدانشناس مگذار، بلکه ما را برای به پادشاهی رساندن خـسرو فرزنـد تیـرداد بـا سـپاه یـاری ده. زیـرا خداوند شما را نه تنها بر اروپا بلکه سرتاسر آسیاسی صغیر[۱۱۹۳] صاحب نمود و آوازه قدرت شما تا آن سر جهان گسترش یافت. و ما تقاضا می کنیم هر چه بیشتر صاحب گردید. سلامت باشید».

قیصر کستاندوس با توجه به آن، رئیس دربار، آنتوکوس را با سپاهی گران و نیز لباس ارغـوانی و تاج و نامه ای به قرار زیر گسیل داشت:

نامه کستاندوس

[۱۱۹۱] - mar از نام mara آشوري به معني "صاحب" بویژه بصورت mari "خداي من" بكار مي رود. (ا.گ.).

[۱۱۹۲] - gag نامي است آشوري قابل مقایسه با gagu شاهزاده مردمي كه در شمال آسورستان زندگي مي كردند در عبـري بصورت gog. (ا.گ.).

[۱۱۹۳] - منظور mijerkrayk است. (ا.گ.).

«حاکم مطلق، قیصر اگوستوس کستاندوس به تو، ورتانس بزرگ و به کلیه افراد غیر روحانی درود می فرستد.

سپاه بزرگی را با فرمان پادشاهی خسرو فرزند تیرداد پادشاه شما به یاری فرستادم تا در نظم و آرامش مستقر شده وفادارانه از ما اطاعت کنید. سلامت باشید».

۶
ورود آنتیوکوس و کارهای او

آنتیوکوس آمد، خسرو را به پادشاهی رساند و چهار اسپهبد را بر همان مقام سپاهی گمارد که تیرداد در زمان زندگانیش و پس از مرگ دایه اش آرتاوازد مانداگونی که تنها اسپهبد و سردار تمام (سپاههای) ارمن بود ،مقرر داشته بود. نخست باگارات اسبد به سمت سرداری هنگ غربی، دوم مهران پیشوای گرجیان و بدشخ گوگارک به اسپهبدی سپاه شمالی، سوم واهان پیشوای آماتونیان به سرداری هنگ شرقی و چهارم منوچهر پیشوای رشتونیان به اسپهبدی سپاه جنوب گمارده شدند. و سپاه را تقسیم نموده به هر یک سهم خود را داد. منوچهر را با سپاه جنوب و به همراهی سپاه کیلیکیه به نواحی آسورستان و آسیای صغیر فرستاد اما واهان پیشوای آماتونیان را با هنگ شرقی و با همراهی سپاه گالاتیا به نواحی آترپاتکان فرستاد تا (کشور) را در برابر پادشاه پارس حفاظت کند.

اما خود، پادشاه خسرو را باقی گذارد- زیرا از حیث جسمی کوچک و استخوانهایش ضعیف بود با قامتش برای جنگیدن تناسب نداشت. او مهران و باگارات را با سپاهیانشان برداشته با همراهی کلیه سپاه یونانی بر ساناتروک تاخت. او پایتاکاران را پر از سپاهیان پارسی نموده پس از چندی همراه ناخارارهای سرزمین آلبانیا به پادشاه شاپور پناهنده شد. آنتیوکوس با مشاهده اینکه آنان به اطاعت در نیامده با آرامی مغلوب نشدند، فرمان داد حکومت پراکندگان را با گرفتن غنیمت جنگی تضعیف کنند و اما خود غنایم را جمع کرده به نزد قیصر بازگشت.

۷
گناه منوچهر در برابر
هاکوپ[۱۱۹۴] بزرگ و مرگ او

منوچهر با هنگ جنوبی و سپاه کیلیکیه به نواحی آسورستان رفته با باکور بدشخ جنگید و او را بقتل رساند، اما سپاهیان او و پارسیانی را که به یاری او آمده بودند، تعقیب نمود؛ هشا[۱۱۹۵] فرزند باکور را دستگیر نموده با غل و زنجیر نزد خسرو فرستاد و نه تنها جنگاوران بلکه روستاییان عامی نواحی تحت حکومت او را بی مضایقه از دم تیغ گذرانید. و افراد بسیاری از اطراف نصیبین از جمله

[۱۱۹۴] - hakop یا یعقوب. (ا.گ.).

[۱۱۹۵] - hesha منشاء این نام مشخص نیست. ظاهرا" نام آسوري است. (ا.گ.).

هشت شماس هاکوپ سکوبای بزرگ را به اسارت گرفت. هاکوپ از پس آنان آمده منوچهر را به آزاد سازی اسرای عامی ترغیب می کرد زیرا آنان بی گناه بودند اما منوچهر موافقت نکرده به پادشاه استناد می کرد.

هاکوپ به پادشاه متوسل شد و منوچهر بدین خاطر از او خشمگین تر گردید و به اصرار اهالی دستور داد هشت نفر شماس او را که در بند بودند به دریا افکنند. زمانی که هاکوپ بزرگ آگاهی می یابد، شدیدا" خشمگین شده همچون موسی که از نزد فرعون دوری جست به مقر خویش باز می گردد و به بالای کوهی می رود که تمام آن ناحیه از آنجا نمایان بود و منوچهر و قریه اش را نفرین می کند. و جزای الهی بزودی فرا می رسد زیرا منوچهر مانند هرودس به انواع دردها گرفتار شده می میرد و زمینهای حاصلخیز و قابل آبیاری به نمکزار تبدیل می شوند و آسمان بر طبق کتاب مقدس بر سرشان تبدیل به مس می شود و دریا نیز به مخالفت برخاسته حدود مزارع را فرا می گیرد. وقتی که ورتانس بزرگ و پادشاه خسرو بر این امور آگاهی می یابند خشمگین شده دستور آزادی اسرا را می دهند و با پشیمانی به همان شخص متشبث می شوند تا شاید غضب خداوندی فرو نشیند. و فرزند وارث منوچهر پس از رخت بربستن هاکوپ از این جهان با اظهار ندامت زیبا و با اشکهای روان و ناله های بسیار، بنا به شفاعت او سمت پزشکی ولایت را بدست آورد.

۸
پادشاهی خسرو صغیر، انتقال دربار و غرس جنگل

خسرو در سال سوم پادشاه هرمزد پارسی و سال هشتم حکومت کستاندوس با کمک وی به پادشاهی رسید؛ او نیز همچون پدرش هیچگونه اعمال دلاورانه انجام نداد، وی حتی در قبال مناطق تجزیه شده که یکبار توسط سپاهیان یونانی تصرف شده بودند، مخالفتی از خود نشان نداد و نیز پادشاه پارسی را به میل خود گذارده با وی پیمان صلح منعقد کرد و به حدود و ثغور باقی مانده اکتفا نموده به هیچ وجه از اندیشه های نیکو پیروی نکرد، زیرا گرچه از حیث جسمی کوچک بود ولی نه به اندازه اسکندر مقدونی که تنها سه ذراع[۱۱۹۶] قامت داشت و این امر مانع شوق روحی او نبود. او در قبال شجاعت و یادگارهای نیک بی توجه بوده وقت خود را مصروف تفریح، شکار پرنده و سایر شکارها می کرد و بدین جهت نیز در حوالی رود آزاد جنگلی غرس نمود که تا امروز نیز بنام او خوانده می شود.

[۱۱۹۶] - مقیاس قدیمي طول معادل ۱۸ تا ۲۲ اینچ. (ا.گ.).

همچنین دربار را به تپه ای واقع در بالای جنگل منتقل نموده قصری سایبان دار بنا نمود. (آن محل) بزبان پارسی دوین[۱۱۹۷] گفته می شود که به معنی تپه است. زیرا در آن زمان بهرام هم تراز خورشید بود و هوای گرم آلوده بوی متعفن داشت، لذا ساکنان آرتاشاد با این عمل مخالفت نکرده داوطلبانه این انتقال را پذیرا شدند.

۹
لشکرکشی ملل شمالی بسوی ما در زمان او،
و دلاوری های واهان آماتونی

در زمان او ساکنان قفقاز شمالی متحد شدند با آگاهی از سست دلی و کاهلی او، بویژه با تحت تاثیر قرار گرفتن از تحریکات ساناتروک، بفرمان پنهانی پادشاه شاپور پارسی با انبوهی در حدود دو بیور لشکرکشی کرده به نواحی مرکزی کشور ما رسیدند. سپاه های شرقی و غربی ارمن با سردارانشان یعنی باگارات اسبد و واهان پیشوای آماتونیان به مقابله آنان شتافتند. زیرا هنگهای جنوبی ما در سرزمین سوفن نزد خسرو بودند، و اما دشمنان مهران را کشته هنگ شمالی ما را در هم شکسته و محاصره کرده بودند. سپاه های شرقی و غربی ما با حمله ناگهانی آنان را به طرف اُشاکان عقب رانده به آنان اجازه ندادند طبق عادت خویش پراکنده شده و به تیراندازی بپردازند. بلکه سواره نظام برخوردار از اسبان تیزتک، شتابان و بسرعت آنان را تعقیب کرده به محل های سنگلاخی و صعب العبور راندند بطوری که دشمنان به ناچار تن به نبرد دادند.

رئیس نیزه داران آنان، پیلتنی بزرگ بود که بدن او با نمد کلفت پوشیده بود؛ بدین سان او در میان سپاه می تاخت، دلاوران ارمنی چشمان خویش را به او دوخته بر وی حمله ور شدند ولی نتوانستند آسیبی وارد سازند زیرا وقتی که با نیزه ضربه وارد می کردند نمد پوش بر می گشت. در این زمان واهان آماتونی دلیر خطاب به کلیسای جامع[۱۱۹۸] گفت: "خدایا به من کمک کن، تو که سنگ آسیای داود را به پیشانی گولیات[۱۱۹۹] متکبر زدی، نیزه مرا بر چشم این مرد نیرومند بنشان». این خواهش او بی نتیجه نماند؛ به ترک اسب زد و آن پیلتن سهمگین را بزمین افکند. این صحنه باعث گریز دشمنان شد و سپاه ارمن را برای پیروزی نیرومند ساخت.

باگارات از اینجا به سرزمین سوفن بازگشته بدون حس حسادت درباره دلاوری های واهان و این ماجرای قهرمانانه به پادشاه گزارش داد. لذا پادشاه نیز نبردگاه یعنی اشکان را که واهان داوطلبانه به

۱۱۹۷ - de’vin : اکنون خرابه هاي آن وجود دارد. این شهر در زمان خسرو سوم کوتاك (۳۳۲-۳۳۸) بنا شده در دهه ٤٦٠م. پایتخت ارمنستان بود. این شهر در نزدیکي رود آزاد و آرتاشاد بود. (ا.گ.).

۱۱۹۸ - yek’eghetsin-k’atoghik’e (Cathedral). (ا.گ.).

۱۱۹۹ - Goghoiat یا Goliat (کتاب مقدس، کتاب اول سموئیل، باب ۱۷، آیه ٤۹). (ا.گ.).

جنگ تن به تن رفت، به او اعطا نمود. اما گارجویل ماغخاز [1200] پیشوا و جد خورخورونیان[1201] را بجای مهران به سرداری سپاه گماشت.

۱۰
مرگ خسرو و نبرد ارمنیان با پارسیان

خسرو پس از آن با آگاهی بر این امر که شاپور پادشاه پارسیان درگیر جنگ با دشمنان است پیمان صلح منعقده با وی را نقض کرده مالیاتهای ویژه را قطع می کند وبه قیصر می دهد، سپاهیان یونانی را فرا خوانده در برابر پادشاه پارسیان مقابله می کند. زندگی او بدرازا نکشید و پس از نه سال پادشاهی درگذشت. جسد او را برداشته در کنار پدرانش در آنی به خاک سپردند. اما ورتانس بزرگ کلیه ناخارارهای ارمنی را با سپاهیان و سرداران گردآورده کشورمان را به آرشاویر کامساراکان {۱۵۷} بعنوان رئیس و شخص اول متنفذ پس از پادشاه، محول می کند؛ اما خودش تیران[1202] پسر خسرو را برداشته به نزد قیصر می رود تا جانشین پدر وی منصوب کند.

اما وقتی پادشاه شاپور پارسی از مرگ خسرو اطلاع یافت، و اینکه پسرش تیران نزد قیصر رفته است، سپاه گرانی تحت فرماندهی برادرش نرسی گردآورده در ظاهر به منظور اعطاء اورنگ پادشاهی ارمنستان وی را بعنوان پیشوا به کشور ما فرستاد. آرشاویر کامساراکان دلیر با تمامی سپاه ارمنی به مقابله او می رود و در دشتی بنام مروغ[1203] جنگ بوقوع می پیوندد و گرچه بسیاری از ناخارارهای بزرگ در نبرد جان می بازند، اما سپاه ارمن پیروز شده سپاهیان پارسی را به گریز وادار می کند. بدین سان از کشورمان تا زمان ورود تیران نگهداری می کند.

۱۱
در باره پادشاهی تیران، چشم ازجهان فرو بستن ورتانس بزرگ و جانشینی هوسیک[1204] قدیس

آگوستوس کستاندوس پسر کستاندیانوس در سال هفدهم حکومت خود، تیران پسر خسرو را به اریکه پادشاهی نشاند و همراه ورتانس بزرگ راهی ارمستاتان گرد. او پس از بازگشت با پارسیان صلح

[1200] - garjuyl-maghkhaz

[1201] - khor’khor’uni خاندان اشرافي فئودال (ناخارار) در ارمنستان باستان زیستگاه موروثي آنان ولایت خورخورونیك در استان توروبران ارمنستان بزرگ بود. آنان با یکهزار سواره نظام در سپاه ارمني شرکت مي کردند و در گاهنامه نرسس داراي چهار شعبه خانواده بودند. (ا.گ.).

[1202] - t’iran نامي ایراني است شامل Tir نام خداي تیر. (ا.گ.).

[1203] - me’r’ugh

[1204] - husik’ منشعب از واژه huys (به ارمني به معني "امید"). (ا.گ.).

کرده بدون جنگ کشورمان را در آرامش تصاحب کرد. با پرداخت مالیات به یونانیان، مقداری جزئی نییز به پارسیان می دهد و مانند پدرش در آرامش زندگی کرده مانند او دست به هیچگونه کارهای دلاورانه نمی زند , حتی از پارسایی اجدادی نیز پیروی نکرده در هر گونه پرستش های نیک در نهان سست شده بود زیرا در برابر ورتانس جسارت نمی کرد علنا" خود را تسلیم امیال شهوانی کند.

سرانجام ورتانس بزرگ پس از پانزده سال سکوبایی در سال سوم پادشاهی تیران چشم از جهان فروبست. بفرمان پادشاه او را به روستای توردان برده بخاک سپردند،گویی با چشم پیامبرانه پیشبینی می کردند که پس از گذشتن زمان دراز، اجزا و اجساد پدران وی می بایست در همانجا بخاک سپرده می شدند. در سال چهارم حکومت تیران، فرزندش هوسیک جانشین وی شده تماما" از پارسایی اجدادی پیروی می کرد.

۱۲

نبرد شاپور در برابر کستاندوس

و اما شاپور پسر هرمز با پادشاه ما تیران صمیمیت بیشتری برقرار نمود و حتی یار و پشتیان او گردیده وی را از حملات ملل شمالی که متحد شده از پاسگاه چور {۱۵۸} خارج شده چهار سال در مرزهای آلبانیا اردو زده و مستقر شده بودند، آسوده ساخت. شاپور بر بسیاری از پادشاهان دیگر نیز چیره شد و از بسیاری ملل بربر کمک دریافت کرده بر آسیای صغیر و فلسطین لشکر کشید. اما کستاندوس، ژولیانوس را به اریکه قیصری نشانده خود بر علیه پارسیان به تدارک پرداخت. هر دو طرف نیز در جنگ متحمل شکست شدند زیرا از هر دو طرف افراد بسیاری کشته شدند و هیچکس بر دیگری پشت نکرد، بگونه ای که به توافق رسیده برای چندین سال پیمان صلح منعقد ساختند. کستاندوس از سرزمین پارس بازگشت و پس از بیماری دراز مدت در شهر مومپسیوست[۱۲۰۵] واقع در کیلیکیه پس از بیست و سه سال پادشاهی در گذشت. در زمان او چلیپائی منور در آسمان اورشلیم بر تمام ایمان آوردندگان و بی ایمانان، در زمان کوریلوس خوش سعادت، نمایان شد.

۱۳

پیشواز تیران از ژولیانوس و دادن گروگانهایی به او

در این زمان ها، ژولیانوس {۱۶۰} بی ایمان بر یونانیان حکم می راند؛ او خدا را انکار می نمود و بتان را می پرستید و در صدد ستم و آزار کلیسا بر می آمد و به هر نحو می کوشید ایمان مسیحیت را

۱۲۰۵ - ‘mompsuest (یا mospuestia).

خاموش سازد ولی با توسل به زور مطیع نمی کرد بلکه با حیله گری در جستجوی تدابیر خاص بود تـا عبادت مسیح مختل شده دیوان را سجده کنند. وقتی که بر علیه پارسیان مجازا" مسلح شد {۱۶۱} و از طریق کیلیکیه به میانرودان رسید، سپاهیان مرزی پارسی، طنابهای پل کشتی های رود فرات را بریدند و از گذرگاه دفاع کردند. اما تیـران پادشـاه مـا بـه پیـشواز ژولیـانوس آمـده بـا اظهـار خـدمتگزاری، ژولیانوس بی ایمان و تمام سواره نظام را از رودخانه می گذراند و از طرف ژولیـانوس مـورد سـتایش فراوان قرار می گیرد.

و از او خواهش می کند تا او را همراهش به سرزمین پارس نبرد و چنـین اسـتدلال مـی کنـد کـه اسب در سواری ناتوان است. ژولیانوس موافقت می کند اما از او سپاه و گروگان می خواهـد. تیـران از پسر دومش آرتاشس مضایقه نموده تیرداد پسر سومش را با همسر و فرزندان و نوه اش تیریـت[۱۲۰۶] پسر آرتاشس فرزند ارشد و متوفی خویش را نیز می دهد. ژولیانوس او را گرفته بی درنگ به بیزانس می فرستد. اما تیران را به کشورش گسیل می دارد. تصویر خویش را که روی تخته ای نقش شده بود و تصویر چند دیو نیز روی آن وجود داشت به وی می دهد و امر مـی کنـد در سـمت شـرقی کلیـسا نصب کنند و می گوید که کلیه خراجگزاران حکومت رومیان چنین می کنند. تیران نیز بعهده گرفته همراهش می آورد، در حالی که نمی دانست تصاویر دیوان به حیله مورد پرستش قرار می گیرند.

۱۴
شهادت هوسیک قدیس و دانیل

تیران به ناحیه سوفن رسید و در صدد بر آمد تصویر را در کلیسای دربارش نصب کند. هوسـیک قدیس تصویر را از دست پادشاه ربود، روی زمین افکند و لگد مالی و خرد کـرد و بـدین سـان حیلـه گری در این امر را به پادشاه فهماند. تیران با ترس از ژولیانوس به حرف او گوش فرا نداد زیرا فکـر کرد که خود ممکن بود بعنوان پایمال کننده تصویر پادشاه، جانش را از دست بدهد. لذا آتش خشمی که در برابر هوسیک قدیس بعلت سرزنش پیاپی گناهانش در او وجود داشت افروخته تر شد و فرمان داد با ترکه آنقدر او را کتک زدند تا جان به جان آفرین سپرد.

تیران پس از مرگ او، از جانب دانیل کشیش پیر که شـاگرد و خـدمتگزار گریگـور قـدیس بـود مورد سرزنش و نفرین قرار گرفت ولذا دستور داد او را خفه کردند. شاگردان جسد او را برداشته در محل عزلت وی که بهشت هاتسیاتس[۱۲۰۷] نامیده می شد بخاک سپردند. و اما پیکر هوسـیک قـدیس را برداشته به نزد پدرش در روستای توردان بردند. او شش سال در مقام سکوبایی خدمت کرد.

۱۲۰۶ - tirit’.

۱۲۰۷ - hatsiats-drakht’

۱۵
اینکه زورا[1208] چگونه سپاهیان ارمنی را از نزد ژولیانوس باز می گرداند و همراه با خاندانش کشته می شود

خبر کشته شدن هوسیک قدیس و گله و شکایت کلیه ناخارارها به گوش زورا پیشوای رشتونیک رسید که جانشین منوچهر فرمانده هنگ جنوبی ارمنی بود و به فرمان تیران با سپاهش همراه ژولیانوس رفته بود. او با شنیدن این خبر به سپاهش گفت: "به فرمان مردی عمل نکنید که باعث انحراف در ستایش مسیح می شود و قدیسان او را می کشد. همراهی با این پادشاه بی ایمان جایز نیست". او سپاه را با خود هم داستان نموده باز می گردد و در تموریک[1209] مستقر می شود تا ببینند ناخارارهای دیگر چه باید بکنند. اما چاپارهای ژولیانوس پیش از آمدن او می رسند و نامه ای بقررار زیر برای تیران می آوردند:

نامه ژولیانوس به تیران

«حاکم مطلق ژولیانوس از نسل ایناک، فرزند آرامازد که جاودانگی سرنوشت او است، به کارگزار ما تیران درود می فرستد.

فرمانده سپاهی که به همراه ما فرستادی آن را برداشته و بازگشت. ما می توانستیم با هنگهای بیشمارمان آنان را تعقیب و گرفتار سازیم اما بدو دلیل نکردیم: نخست ، برای اینکه پارسیان در مورد ما چنین داوری نکنند که سپاه را بطور قهرآمیز وعلی رغم میلشان می آوریم دوم، برای اینکه وفاداری تو را آزمایش کنیم. اکنون اگر او این عمل را بدون رای تو انجام داده او را با تمام نسلش نابود کن تا بازمانده ای باقی نماند. در غیر اینصورت به راس {۱۶۲} که این پادشاهی را به ما ارزانی داشت و به آتناس[1210] که به ما پیروزی اعطا کرد قسم می خورم که در بازگشت هم ترا و هم کشورت را با قدرت شکست ناپذیرمان غرق خواهیم نمود".

تیران با ملاحظه این امر شدیدا" می هراسد و یک خواجه باسنی بنام هایر[1211]را می فرستد و زورا را با قسم نزد خویش می خواند. سپاه او با مشاهده اینکه تمامی ناخارارها خاموش شده اند با بی حوصلگی مختص به ملت ما پراکنده شده به خانه های خود رفتند. زورا تنها مانده و علی رغم میلش

۱۲۰۸ - zora

۱۲۰۹ - te'morik'

۱۲۱۰ - atenas - آتنا (Athena) ربة النوع یونانی مظهر اندیشه، هنر، دانش و صنعت که اسم خود را به شهر آتن داد. (ا.گ.).

۱۲۱۱ - hayr

نزد پادشاه می آید. پادشاه او را دستگیر می کند و آغتامار دژ مستحکم او را متصرف شده تمام آنـان را به قتل می رساند. اما دایگان، مهنداک[۱۲۱۲] بچه کوچک برادرش را با فرار نجـات مـی دهنـد. و امـا پادشاه، ساغاموت[۱۲۱۳] مالک آنزیت[۱۲۱۴] را به جای او می گمارد.

۱۶
مرگ فرزندان هوسیک و جانشینی پارنرسه[۱۲۱۵]

و اما ناخارارهای ارمنی از تیران خواهش می کنند سـکوبایی شایـسته بجـای هوسـیک بگمـارد. از آنجا که فرزندان او رفتار و اعمال در خور ستایش نداشتند و سزاوار این مقر رسالت نبودند و بجز این ها، در آن روزها مرگ بر آنان سایه افکند و باعث ترس ولـرز و هـراس شـنونده گردیـد و دو تـن از آنان در محلی دچار صاعقه شدند که نام آنان پاپ[۱۲۱۶] و آتاناگینس[۱۲۱۷] بود، آنان فرزند بالغی برازنده این مقام بجای نگذاشتند بجز یک فرزند آتاناگینس به نام نرسس[۱۲۱۸] که در آن زمان مـشغول تحـصیل در قیصریه بود و در آن هنگام راهی بیزانس شده بود تا با دختـر شخـصی بنـام آسـپیون[۱۲۱۹] فرمانـدار بزرگ ازدواج کند. لذا از آنجا که هیچکس از نسل گریگور باقی نبود شخـصی بـه نـام پارنرسـه را از آشتیشاد واقع در تارون در سال دهم حکومت تیران بعنوان کشیش بزرگ انتخاب کردند. او چهار سال در مقامش باقی ماند.

۱۷
اینکه تیران چگونه از شاپور فریب خورد و
دعوت وی را پذیرفت و بدست او کور شد

ژولیانوس بی ایمان پس از تمام اینها از ناحیه شکم زخمی شد و چنانکه شایسته امیال شیطانی اسـت در پارس به درک واصل گردید. سپاه او بازگشت و ژولیانوس را به پادشاهی برگزید، او نیز هنوز بـه

۱۲۱۲ - mehendak’ از نام ایراني mihravandak که در پارسي باستان بـصورت mithrabandaka "نـوکر مهـر" مي باشد. (ا.گ.).
۱۲۱۳ - saghamut
۱۲۱۴ - andsit- دژي در سده هاي ميانه واقع در جنوب شرقي خاربرد کنوني. نيز ولايـت شـشم اسـتان هايـك چهـارم در ارمسنتان باستان بود. (ا.گ.).
۱۲۱۵ - par-nerseh
۱۲۱۶ - p’ap’
۱۲۱۷ - atanagines
۱۲۱۸ - nerses
۱۲۱۹ - asp’ion

بیزانس نرسیده بود که درگذشت . اما شاپور پادشاه پارسی آنان را تعقیب کرده تیران را با حیله گری نزد خویش خواند و چنین نامه ای نوشت:

نامه شاپور به تیران

«شاپور دلیر مزدیسن {۱۶۳} و همنشین آفتاب، شاه شاهان به تیران پادشاه عزیز ارمن که با حسن نیت ما یاد شده است، درود فراوان می فرستد.

ما دقیقا" ناظریم که تو علاقه ات را نسبت به ما مستحکم نگهداشتی و همراه قیصر به کشور ما نیامدی و هنگی را که (ژولیانوس) از تو گرفت با اعزام شخصی باز گرداندی و تمام آنچه که نخست انجام دادی ما می دانیم برای آن کردی تا از کشورت نگذرد، یعنی کاری که او باید انجام می داد. لذا پاسداران ما هراسناک دور شدند و ترا بهانه می کردند که ما بخاطر آن خشمگین شده به فرمانده آنان خون گاو دادیم بنوشد. ما به پادشاهی تو هیچگونه آسیبی نخواهیم رساند و به مهر خدای بزرگ قسم یاد می کنیم، تنها برای مشاوره در مورد منافع مشترک شتابان به دیدار ما بیا».

تیران بدین سان عقل از سرش پرید و به نزد او رفت، زیرا عدالت او را به تاوانگاه می برد. شاپور او را دیده با سخنانش در برابر سپاهیان به او بی احترامی کرد و چشمان او را کور نمود، همچون صدقیا {۱۶۴} در قدیم. شاید او بدین طریق انتقام آن شخصیت مقدس را گرفت که کشور ما بواسطه او که نور جهان بود مطابق کلام انجیل روشنایی می یافت. تیران نور را در ارمنستان به تاریکی تبدیل کرد و خود هم پس از یازده سال پادشاهی خاموش شد.

۱۸
پادشاه شدن آرشاک بدست شاپور و لشکرکشی به یونان

و اما شاپور فرزند او آرشاک را به احترام سپاهیان ارمنی اورنگ پادشاه داد تا به هیچ وجه مخل اقداماتش نگردند. او چنین مناسب یافت با نیکوکاری کشور ما را کاملا" به جانب خویش متمایل سازد و با گرفتن گروگان از تمامی خاندان های ناخاراری آنان را تحت انقیاد در آورد و بجای واهان آماتونی، واغیناک[۱۲۲۰] سیونی وفادار به خویش را بعنوان اسپهبد برگزید و ارمنستان را به او سپرده به تعقیب سپاه یونانی رفت؛ و تا بیوتانیا رسیده ماههای بسیاری در آنجا اقامت گزید. هیچ کاری نمی تواند صورت دهد و در کنار دریا ستونی بر پا می سازد و بر بالای آن شیری نصب می کند که در زیر پاهایش کتابی قرار داشت بدین معنی که همانگونه که شیر در میان درندگان قوی ترین حیوان

[۱۲۲۰] - vaghinak’

است همانگونه نیز شاه پارسیان در میان پادشاهان است، اما کتاب شامل و نشانه دانشی چون حکومت رومیان می باشد.

۱۹
اینکه آرشاک چگونه به پادشاه یونان بی احترامی کرد

در این زمان، از جانب ملل شمالی بر علیه پادشاه شاپور پارسی شورشی پدید آمد. والنتیانوس نیز بر یونانیان پادشاه گشته، گردانی از سپاهش را به آسیای صغیر فرستاد تا سپاهیان پارسی را مورد تعقیب قرار دهد. آنگاه نامه ای بدین مضمون برای پادشاه ما آرشاک می فرستد:

نامه والنتیانوس به آرشاک

«حاکم مطلق، والنتیانوس اگوستوس همراه هم منصب و هم اورنگ ما قیصر والس به آرشاک پادشاه ارمن درود می فرستد.

تو باید تمام بلایایی را که از پارسیان بی خدا به شما رسید و نعماتی که از زمان های قدیم تاکنون از طرف ما یافته اید بیاد می آوردی و باید از آنان دوری جسته به ما نزدیک می شدی. تا با پیوستن به سپاه ما بر علیه آنان بجنگیم. همراه این نامه تشکر آمیز، فرماندهان ما در آنجا را با خراجهای کشورتان گسیل بدار تا برادرت و گروگانهای همراه او را گرفته بیرون آورند. توام با اطاعت کامل از حکومت رومی ما، سلامت باش".

اما آرشاک حتی به این نامه پاسخ نداد بلکه با بی توجهی به آن ایشان را مورد بی احترامی قرار داد؛ در عین حال او با کمال میل به شاپور متمایل نگردید. با خودپسندی در زمان عیش و نوش ها مغرور بود و آواز خوانانی را به خدمت گرفته بود به عنوان اینکه از آشیل نیز دلیرتر و شجاع تر است، اما در واقع شبیه ترسیتس[۱۲۲۱] لنگ و کله تیز بود که از جانب بزرگان خویش طرد شده سرانجام سزای تکبر خود را دریافت کرد.

۲۰
در باره نرسس قدیس و اصلاحات او

[۱۲۲۱] - Thersites

نرسس بزرگ پسر آتاناگینس در سال سوم پادشاهی آرشاک، سکوبای بزرگ ارمن گردید. (آتاناگینس) پسر هوسیک بود و او هم پسر ورتانس اما این آخری پسر گریگور قدیس بود. او پس از بازگشت از قیصریه بیزانس، به ارمنستان آمدو تمام ارکان صحیح پدرانشان را تجدید نمود و بلکه بیشتر، زیرا اصلاحاتی را که بویژه در شهر پادشاه نشین در یونان دیده بود همان را نیز برای کشور ما مقرر داشت. او شورایی از سکوبایان و اشخاص دنیوی تشکیل داد و ترحم را با حدود قانونی مستقر و بی رحمی را که در کشور از ابتدا مرسوم بود ریشه کن ساخت. زیرا جذامیان بعنوان کسانی که از دیدگاه شریعت، آلوده و ناپاک محسوب می شوند، تحت تعقیب قرار داشتند و مبتلایان به داءالفیل را وادار به فرار می کردند تا بیماری آنان به دیگران سرایت نکند، اقامتگاه آنان بیابانها و مکان های لم یزرع و پوشش شان سنگها و بوته ها بودند، آنها بخاطر مصیبت خود از طرف هیچکس مورد دلجویی قرار نمی گرفتند بجز اینان به معلولین نیز توجه نمی شد، از مهمانان ناآشنا پذیرایی بعمل نمی آمد و غریبان پشتیبانی نمی یافتند.

او دستور داد تا در هر ناحیه نوانخانه هایی را بطور مجزا در محلهای غیر مسکون بسازند تا همچون بیمارستان های یونان غمزدگان جسمانی تسلی یابند. آبادی ها و مزارعی به این (بیمارستان ها) بخشید تا از محصول زراعی، شیر و پشم دامهای چراکننده روزی خویش را بدست آورده و بناچار حوایج آنها را دورادور مهیا سازند و اما ایشان از ساختمان های محل اقامتشان خارج نشوند. او انجام این امر را به شماس خویش مردی بنام خاد[۱۲۲۲] سپرد که از مارگک[۱۲۲۳] در کارین[۱۲۲۴] بود. همچنین مقرر داشت تا منزلگاه هایی در همه روستاها برای غریبان، محل های تغذیه برای یتیمان و پیران احداث نموده از تهیدستان دستگیری شود. همچنین در محل های بیابانی و غیر مسکونی، دیرها و خانقاهها و کلیدهایی برای منزویان ساختند. شاغیتا[۱۲۲۵]، اپیپان[۱۲۲۶]، یپرم[۱۲۲۷] و گیند[۱۲۲۸] را از نسل سلکونی و چند تن دیگر را راهب و سرپرست آنها تعیین کرد.

و این دو امر را از میان خاندان های ناخاراری منسوخ نمود، نخست ایجاد پیوند خویشاوندی سببی میان خویشاوندان نزدیک، که بخاطر حفظ اصلت اشرافی بعمل می آوردند، دوم اینکه مطابق سنت مشرکی بر مردگان مرتکب جنایب می شدند. از آن پس مردم کشور ما همچون بربرها شنیع نبودند بلکه چون شهرنشینان پاکدامن بودند.

۱۲۲۲ - khad- از واژه khad به معني تيغ و شمشير. (ا.گ.).
۱۲۲۳ - margk به معني مرغزار. (ا.گ.).
۱۲۲٤ - k'arin ولايت و شهري بود. ولايت نهم در هايك عليا و شهر ارزروم فعلي. (ا.گ.).
۱۲۲۵ - shaghita
۱۲۲٦ - yepipan
۱۲۲۷ - yeprem
۱۲۲۸ - gind

۲۱

کشته شدن تیرداد برادر آرشاک، عزیمت نرسس قدیس به بیزانس و باز پس گرفتن گروگان ها

والنتیانوس در قبال افراد نادرست بسیار سختگیر و سهمگین بود؛ او شاهزادگان بسیاری را بعلت غصب و چپاول کشت و یک خواجه باشی بنام رودانوس[۱۲۲۹] را زنده-زنده آتش زد، زیرا سه مرتبه به او امر کرد اما او خواسته های غصب شده از یک زن بیوه را باز پس نداد. در همین روز سفرای او که به ارمنستان فرستاده بود وارد شدند و با بازگویی تکبر آرشاک ، وی بسیار خشمگین شد. واز آنجا که در حالت خشمالود بسر می برد دستورداد تیرداد برادر آرشاک و پدر گنل[۱۲۳۰] کودک را بکشند و به تئودوس سفارش کرد با سپاهی گران بر ارمنیان بتازد. وقتی که او به مرزهای ارمنستان رسید، آرشاک به هراس افتاد و نرسس بزرگ را به پیشواز او فرستاد و تقاضای صلح نمود و قول داد مالیات عقب مانده را کاملا" بپردازد و نرسس را با هدایای گرانبها همراه او (به بیزانس) بفرستد. او عازم شد و باعث آسودگی پادشاه گردیده از جانب آنان مورد احترام فراوان قرار گرفت و گروگانها را تقاضا کرده آنان را باز پس گرفت و بازگشت. و از طرف قیصر دوشیزه ای بنام المپیاد را برای آرشاک آورد. اما قیصر با نیکی به گنل را برای قتل پدر او تیرداد بی گناه که توسط ایشان صورت گرفت، به او لقب کنسول اعطا نموده گنج های بسیاری به او داد تیریت[۱۲۳۱] بدین جهت حسادت برده مدام در اندیشه یافتن روزی مناسب برای رساندن آسیب به او بود.

۲۲

اینکه چگونه میان آرشاک و گنل اختلاف افتاد و مرگ تیران

اما گنل به آبادی کواش[۱۲۳۲] در دامنه های کوه آراگاتس نزد جد کور شده پیرش تیران آمد که هنوز زنده بود. تیران با تلخی برای فرزندش تیرداد، پدر گنل گریه و زاری می کرد و خود را مسبب قتل او می دانست؛ لذا کلیه دارایی ها، اراضی و روستاها و دستگردهایش را به گنل می دهد و امر

۱۲۲۹ - rodanos

۱۲۳۰ - ge'nel

۱۲۳۱ - tirit

۱۲۳۲ - k'e'vash

می کند در همان آبادی کواش اسکان یابد. پس از آن گنل با پاراندزم[۱۲۳۳] زنی از اصل سیونی ازدواج می کند و با جشن عروسی شاهانه هدایای کلانی به کلیه ناخارارها می بخشد. اینان وی را دوست مـی دارند و می پسندند وفرزندانشان را به او می سپارند و وی با سلاح هـا و زیورهـای باشـکوهی آنـان را مزین می سازد. بدین جهت او را هر چه بیشتر دوست می داشتند. در اینجا تیریت برای خیانت فرصت می یابد . او با خویشاوندش وارتان که حامل سلاح و از اصل ماميکنیان بود نزد پادشاه می آید و مـی گوید: «مگر نمی دانی،گنل در صدد قتل تو و بدست گرفتن پادشاهی است. اکنـون، پادشـاها، دلایـل این امر را ملاحظه کن؛ گنل در آیرارات و در اراضی شما اسکان یافت و کلیه ناخارارها از صمیم قلب طرفدار او هستند. قیصرها با این دسیسه چینی، عنوان کنسول و گنجی بسیار بـزرگ بـه او دادنـد و او توسط آن ناخارارها را بسوی خود جلب کرد». وارتان به جان پادشاه قسم یاد نموده می گوید: «من با گوش خود از گنل شنیدم که می گفت، من انتقام قتل پدرم را برای عمویم بی اجر نمی گذارم که بـه سبب او انجام شد».

آرشاک اینها را باور نموده همین وارتان را نزد گنل می فرستد که «چرا در آیرارات ساکن شدی و رسم اجدادی را زیر پا گذاشتی؟ (زیرا چنین مرسـوم بـود کـه تنهـا پادشـاه و یـک پـسر او بعنـوان جانشین شاه پرورش یافت، باید در آیرارات اقامت داشته باشد. اما سایر اشکانیان بایـد بـا در آمـدها و ارزاق درباری در نواحی هاشتیانک، آغیویت[۱۲۳۴] و آربران[۱۲۳۵] زندگی کنند). اکنون تو باید یکی را انتخاب کنی. یا مرگ را پذیرا باشی، و یا آیرارات را ترک نموده فرزندان ناخارارها را از خـود دور سازی». گنل با شنیدن این سخنان فرمان پادشاه را انجام داده به آغیویت و آربـران رفـت. امـا جـد او تیران سخنان شدیدی خطاب به پسرش آرشاک بیان کرد و به همین جهت نیز بفرمان مخفـی آرشـاک روسای تشریفات درباری او را خفه کرده در همـان آبـادی کـواش بخـاک سـپردند و او بـه آرامگـاه پدرانش نایل نشد؛ شاید او برای مرگ دانیل آن مرد خدا به کیفر رسید. با هر میزانی که سنجش کـرد خود نیاز با همان سنجیده شد، چنانکه در کتاب مقدس مذکور است.

۲۳
حسادت مجدد آرشاک به گنل و کشتن او

۱۲۳۳ - par’andzem

۱۲۳۴ - aghiovit’

۱۲۳۵ - arberan

پادشاه پس از آن برای شکار به ناحیه محبـوب خـویش گوگایویـت[۱۲۳۶] واقـع در پـشت ماسـیس رفت. شکار بسیار بزرگی بچنگ آورد و آرشاک هنگام شرابخواری فخر می فروخت که در زمان هیچ پادشاهی این همه نخجیر کشته نشده است. در اینجا تیریـت و وارتـان حیلـه گـری خـویش را تجدیـد کرده می گویند که گنل در این روزها نخجیرهای بیشتری در کوه خود کشته است که شاهاپیوان[۱۲۳۷] نامیده می شود و از جد مادرش، گنل گنونی[۱۲۳۸] به او به ارث رسیده بود. لذا فرمانی به این مضمون برای او می فرستد.

نامه آرشاک به گنل

«آرشاک پادشاه ارمنستان بزرگ[۱۲۳۹] به فرزندش گنل درود می فرستد.

در آنجا، بر کوه زاغکاتس {۱۶۵} ناحیه ای جنگلی و پر آب، محلی پر از شـکار انتخـاب و مهیـا کن تا ما بیائیم و با شکاری در خور پادشاهان روبرو شویم».

آرشاک بی درنگ پس از فرستادن فرمان، با این اندیشه عازم شد که اگر گنل مطابق فرمـان عمـل نکرده باشد او را بعنوان کسی که باعث خلال در شادی پادشاه شده دستگیر کنـد. ولـی آنگـاه کـه بـه مقصد می رسد چنان تدارک عظیم شکار و فراوانی نخجیر مشاهده می کندکـه هرگـز ندیـده بـود، از حسادت و تردیدها قلبش جریحه دار می شود و به همان وارتان دستور می دهـد گنـل را در شـکارگاه بقتل برساند، با این بهانه که بطور اتفاقی صورت گرفته و تیـر بجـای اصـابت بـه شـکار بـه او خـورده است. وی نیز با دریافت این فرمان بی درنگ آن را به اجرا گذاشت و این کار را نه تنها بخاطر فرمـان پادشاه بلکه بیشتر برای اجرای خواسته تیریـت عزیـزش انجـام داد. آرشـاک پیکـر گنـل را بـه دشـت آغیویت برده در شهر سلطنتی زاریشاد[۱۲۴۰] بخاک سپرد و بـا تظـاهر بـه معـصومیت بـه شـیون و زاری پرداخت.

۲۴

اینکه چگونه آرشاک جسارت به ازدواج با زن گنل کرد و در نتیجه پاپ زاده شد

۱۲۳۶ - k’ogayovit’

۱۲۳۷ - shahap’ivan

۱۲۳۸ - ge’nel ge’nuni

۱۲۳۹ - ارمنستان بزرگ ترجمه meds- hayk است. در آغاز براي تشخيص از حكومت هايك صغير (pokr-hayk) كـه در آن سوي رود فرات واقع بود حكومت ارمني موجود در ارمنستان اصلي را هايك بزرگ ناميدند. در الواح پارسي سده نخست ميلادي واژه Vazurg Armenan بكار رفته است. پس از تقسيم ارمنستان (۳۸۷م.) بجـاي هايـك بـزرگ تنهـا هايـك (Armenia) بكار رفت. (ا.گ.).

۱۲۴۰ - zarishat’ شهري نزديك آرچش. (ا.گ.).

گرچه آرشاک فکر می کرد این شرارت ها را در نهان انجام داده است اما آنچه که در برابر چشمان بینای خداوندی پوشیده نیست، با هراس گناهکاران همچون مرگ تیران و گنل بر زمین نیز آشکار می شود. وقتی که همگان بر این امر آگاهی یافتند، نرسس بزرگ نیز آگاه شد و با نفرین به آرشاک و مسببان قتل روزهای مدیدی را همچون سموئیل برای شاول به سوگواری نشست[۱۲۴۱] اما آرشاک اظهار پشیمانی نکرد و معترف نشد، بلکه بی شرمانه چشم به ارث و گنجهای مقتول دوخته، زن او را نیز به ازدواج خویش در آورد و از او کودکی صاحب شد که پاپ نام یافت.

این پاراندزم گناهی ناآگاهانه و غیر مجاز مرتکب شد که شنوندگان این خبر باید بهراسند. او بدست کاهنی بی لیاقت و کاذب دارویی مرگ آور با داروی زندگی آمیخته هنگام تناول عشاء ربانی به المپیادا همسر اول آرشاک داد و با حسد بر بانویی وی او را از زندگی محروم ساخت. همچنین واغیناک را نیز بدست آرشاک بکشتن داد و به جای او پدرش آنتیوک[۱۲۴۲] را گماشت.

۲۵
قتل تیریت

زمانی که شاپور از سوی ملل شمالی آسوده شد و از جنگ با آنان رهایی جست، خشم و غضب خویش را بر آرشاک بیان کرد که آنهمه سال مالیات را نه به خود بلکه به قیصر می پرداخت. بدین جهت آرشاک، تیریت و وارتان محبوبش را برای درخواست صلح همراه با هدایایی شایسته گسیل داشت. اما شاپور چون می خواست از یونانیان بخاطر جنگهای پیشین انتقام بجوید لذا از پادشاه ما آرشاک تقاضا کرد با تمامی سپاه ارمن نزد وی برود. ولی آرشاک عللی را بیان کرده نخواست شخصا" عازم گردد بلکه هنگ کوچکی از پس شاپور فرستاد.

اما خودش بر تیریت خشمگین شده از مقام و منزلتش محروم ساخت بعنوان اینکه این امر به دستور او انجام شده زیرا او نسبت به یونانیان نفرت داشت. واساک سلاحدار پادشاه بواسطه برانگیختن حس حسادت برادرش بر سر یک کنیزک آن را هر چه بیشتر تحریک می نمود .لذا پادشاه آنها (تیریت و وارتان) را با سخنان خجالت آور و جریحه دارکننده شدیدا" تقبیح کرد. اما آنان نتوانستند این بی احترامی و تحقیر را تحمل کنند و لذا از (آرشاک) جدا شده نزد شاپور رفتند. آرشاک بدین جهت نسبت به آنان خشمناک گردید و به همان واساک دستور داد آنان را با هنگ متعدد تعقیب کرده هر جا که به آنها برسد ایشان را بقتل برساند. واساک در انجام (این فرمان) درنگ نکرد، اگر چه

۱۲۴۱ - samvel (Samuel) و savugh (Saul)، کتاب مقدس، کتاب اول سموئیل، باب ۱۵، آیه ۳۵. (ا.گ.).
۱۲۴۲ - ant’iok

وارتان برادرش بود. بدین سان انتقام خون پاک گنل را از تیریت شرور که نرسس او را نفرین کرده بود و نیز از وارتان که توسط برادر تنی اش بقتل رسید ، گرفته شد.

۲۶
شکست شاپور در تیگراناگرت[۱۲۴۳]

و اما زمانی که شاپور به شهر تیگراناگرد رسید، ساکنان شهر و سپاه محافظ شهر با او مقابله کردند زیرا آنتیوک رهبر سیونیک که پدر زن آرشاک و فرماندار شهر بود، فرمان به بستن دروازه های شهر در برابر شاپور را داد و نه تنها مانع ورود او گردید بلکه نمایندگانی نزد او نفرستاد و فرستادگان وی را نیز نپذیرفت. جنگ سختی در گرفت و در طول آن پارسیان بسیاری کشته شدند؛ سپاه شاپور با تحمل شکست دوباره به نصیبین بازگشت. آنگاه که سپاه استراحت کرد و در برابر زحمات متحمل شده تقویت گردید، (شاپور) در صدد تصرف تیگراناگرد بر آمد اما هنگ های پیش قراول و جاسوسان وی را از این کار برحذر داشتند (و چنین گفتند که) بدین طریق اقدامات بر علیه یونانیان مختل می شود و شاپور به پیش رفته نامه ای به این مضمون نوشت:

نامه شاپور به تیگراناگرد

از شاپور دلاور شاه شاهان مزدیسنان به اهالی تیگراناگرد که دیگر در میان آریائیان و غیر آریائیان یاد نخواهید شد.

من مایل بودم به تمام شهرهای میان راه از شما به بعد را با آرامش و اشرافیت در خور دلاوران وارد شوم. ولی شما اهالی تیگراناگرد که نخستین شهر هستید در برابر من که مهاجم نبودم بلکه به قصد مسافرت آمده ام، به مخالفت برخاستید، بنابراین دیگران نیز از شما تاسی خواهند جست. اما در بازگشت با خشم خود چنان زیانی به شما وارد خواهم کرد که بار دیگر سرمشقی برای حیله گران بی خرد شوید».

۲۷
احداث و ویرانی آرشاکاوان و
چگونگی تسخیر آنی

[۱۲۴۳] -تیگراناگرت یا تیگراناگرد t'ik'ranak'ert' ولایتی در حوالی شهر باستانی تیگراناگرد. این شهر در دهه ۷۰پ.م. توسط تیگران بزرگ بنا نهاده شد و بنام خود او پایتخت پادشاهی او بود. خرابه هاي آن در نزدیکي روستایي فارقین موجود است. (ا.گ.).

آرشاک با ادامه گستاخی هایش کاری ناخردانه مرتکب شد. در پشت کوه ماسیس دستگردی بصورت محل تجمع افراد گناهکار بنا نهاد؛ و فرمان داد کسانی که بتوانند در آنجا اسکان یابند، قانون جزا بر آنان بلا اجرا خواهد بود. بلافاصله تمامی جلگه دریای پر از انبوه مردمان گردید؛ زیرا مرتهنین و بدهکاران، نوکران و گناهکاران، دزدان و جانیان، فرار دهندگان زنان دیگران و دیگر افراد شبیه اینان می گریختند و به اینجا پناهنده می شدند، و بازجویی و دادگاهی برای آنان وجود نداشت. ناخرارها چندین بار اعتراض کردند اما آرشاک به آنان گوش فرا نداد تا جایی که ایشان به شاپور متوسل شدند و زمانی که شاپور از یونان باز می گردید یکی از اسپهبدان را با هنگ ارمنی گسیل داشت تا در زمانی مناسب آرشاک را دستگیر کند اما او از آنان دوری جست وبه نواحی قفقاز گریخت و با گرجیان هم پیمان گردید.

اما اسپهبد پارسی به ارمنستان آمد و به کمک ناخرارها دژ آنی را تسخیر کرد[۱۲۴۴] و کلیه گنج های درباری محفوظ در آنجا و نیز استخوان پادشاهان را به غنیمت گرفت که این رفتار نمیدانم به منظور تحقیر آرشاک بود و یا برای سحر مشرکان. اما ناخرارها بعدا" خواستار استرداد (استخوان ها) شده آنان را در آبادی آغتسک[۱۲۴۵] که در دامنه کوه آراگاتس بود بخاک سپردند. از آنجا که آنان در تشخیص استخوان های مشرکان و مومنان باز ماندند، زیرا چپاولگران آنها را به هم آمیخته بودند، لذا شایسته دفن در آرامگاه قدیسان در شهر واغارشاباد ندانستند.

اما ناخرارهای ارمنی با گرد هم آیی بسوی آرشاکاوان[۱۲۴۶]، دستگرد پادشاهی تاختند و مردان و زنان بجز کودکان شیرخوار را هلاک ساختند، زیرا هر یک از ایشان نسبت به نوکر و یا گناهکار خویش خشمناک بود. گرچه نرسس بزرگ از آن واقعه آگاه گردید اما نتوانست پیش از کشتار خود را برساند بلکه در آخر کار رسید یعنی زمانی که بچه های کشته شدگان را جدا نموده می خواستند همچون بچه های دشمنان دور دست به اسارت ببرند. نرسس بزرگ آنان را آزاد ساخت و فرمان داد توسط زنبیل هایی به طویله حمل کنند؛ و برایشان غذا و پرستار تعیین نمایند. آنان پس از (بزرگ شدن) به تشکیل یک آبادی همت گماشتند که بدین مناسبت ورتک[۱۲۴۷] (زنبیل ها) نامیده شد.

۲۸
تصرف تیگراناگرد و از بن ویران شدن آن

[۱۲۴۴] - پاوستوس بوزاند (کتاب ٤ فصل ٢٤) مي نويسد كه تسخير آني توسط پارسيان بعلت خيانت مهروژان و تدفين مجدد استخوانهاي پادشاهان در آغتسك بوده است. (ا.گ.).

[۱۲۴۵] - aghtsk

[۱۲۴۶] - arshak’avan شهري در ولايت گوگويت (k’ogovit’) استان آيرارات واقع در ارمنستان بزرگ. (ا.گ.).

[۱۲۴۷] - vortk در ارمني به معني تاك و زنبيل است. (ا.گ.).

و اما زمانی که شاپور به تیگراناگرد آمد، باز هم دروازه ها را بروی او بستند و بر بالای بارو رفته فریاد می زدند: «از ما دور شو، شاپور، وگرنه با توسل به جنگ مصائب بیشتری از بار نخست به تو خواهیم رسانید». اما او پاسخ گفت:«ای ارمنیان دلاور، که خودتان را د پشت باروهای تیگراناگرد زندانی کرده اید و از درون تهدید می کنید، مردان دلیر در دشت باز و محل آزاد می جنگند؛ این زنان هستند که با ترس از جنگی که در پیش است خود را زندانی می کنند». با گفتن این سخنان خطاب به سربازان اسیر یونانی گفت: «اگر با جنگیدن شما این شهر را تصرف کنم، تمامی شما را به همراه خانواده هایتان آزاد خواهم نمود»، اما به سپاهیان پارسی فرمان داد برگرد شهر بچرخند و افراد مستقر روی بارو ها را با نیزه هدف قرار دهند.

اما یونانیان به باروها نزدیک شده با نیرویی زیاد وسایلی بنام خرک[۱۲۴۸] را در کنار آنها قرار دارند. این یک دستگاه چرخدار است که آن را سه نفر می رانند و می برند؛ در پایین آنها تبر و تیشه های دو لبه و پتک های لب تیز برای حفر پی ها وجود دارد ، بدین وسیله دیوارهای ضخیم و محکم بنا شده توسط تیگران هایکازیان را از بن کنده ویران ساختند و بر دروازه و تمام جهات آتش افروختند و سنگ و تبر و نیزه جاری کردند. نیروهای ما متحمل زخم و جراحات گردیده دچار آشفتگی شدند. تمام سپاه داخل شد و دست پارسیان از آغشتن شمشیرهای بسیار مهلک خود به خون خسته نمی شد بطوریکه پی ها پر از خون کشتگان گردید. اما دست یونانی ، ساختمان های چوبی را طعمه حریق می کرد. شاپور بازماندگان کشتار را به اسارت گرفته راهی سرزمین پارس شد و اما برای هنگ های موجود در ارمنستان قاصدانی فرستاده فرمان داد تا خاندان سیونی را از وجود فرزندان محروم سازند {۱۶۶} .

۲۹
جنگ آرشاک در برابر ناخاراهایش
و عزیمت پاپ به بیزانس بعنوان گروگان

باز هم همان ملل (شمالی) بر علیه شاپور شورش کردند و آرامش به یونانیان بازگشت، به مصداق این سخن که متناوبا" تلافی می کنند، آرامش اینان در شورش آنان و شورش آنان در آرامش اینان است، بطوری که پایان یکی آغاز دیگری است. زیرا والنتیانوس {۱۶۷} در دژی موسوم به برگیتیون[۱۲۴۹] بیمار شده جان می سپارد و حکومت بدست برادرش والس[۱۲۵۰] می افتد که جنگی

[۱۲۴۸] - خورني واژه eshk را بکار مي برد که esh به معني "خر" مي باشد. (ا.گ.).

[۱۲۴۹] bergit'ion-

[۱۲۵۰] - ارمني vaghes . (ا.گ.).

موفقیت آمیز با هون ها انجام داده پیروز می شود و باز می گردد آنگاه بی درنگ سپاهی برای کمک به شاپور به میانرودان و ارمنستان می فرستد.

اما آرشاک همراه هنگ گرجی سپاه قلیلی نیز از نزدیکانش گرد می آورد و به انتقام دستگرد آرشاکاوان جنگ را با ناخارارهایش آغاز می کند. آنان نیز متحد شده به رهبری نرسه[1251] پسر کامسار به مصاف آرشاک می روند. جنگ سختی روی می دهد و از هر دو جناح افراد بسیاری جان می بازند؛ مرد در برابر مرد قرا می گیرد بگونه ای که هیچیک مایل به شکست نبود. وقتی که اینان مشغول نبرد بودند، سپاهیان قیصر فرا می رسند. در این هنگام آرشاک با مشاهده دشمنی شاپور و والس و ناخارارهایش، خود در حالی که از طرف همگان رانده شده بود به کرات مردانی نزد نرسس بزرگ فرستاده به التماس می پردازد وقول می دهد از تمام اعمال خلاف دوری کند و به رای او عمل نمود با خرقه و خاکستر توبه کند، تنها مشروط بر اینکه او بیاید و آرامش را برقرار و خود را ازدست یونانیان نیرومند نجات دهد. از جانب ناخارارها نیز در همین مورد اغلب تقاضایی ارائه می شد، بدین ترتیب سکوباها شورایی تشکیل داده با التماس از او خوهش می کردند که نسبت به نابودی (کشورش) بی تفاوت نباشد.

از این رو نرسس بزرگ موافقت نموده می آید و میان آنان صلح برقرار می کند زیرا هم پادشاه و هم ناخارارها به او گوش فرا دادند بجز مهروژان[1252] رهبر آرزرونی ها[1253] و واهان مامیکنیان شوهر خواهرش که به اندرزهای او گوش فرا نداده سر به شورش نهادند و به نزد شاپور رفتند. اما کلیه ناخارارهای دیگر پیمان بستند که پادشاه از آن پس با عدالت رفتار کند و خودشان وفادارانه به او خدمت کنند. بدین سان پیمان (میان آنان) برقرار شد. اما نرسس بزرگ نزد سپاهیان یونان نیز رفت تا به کشورمان خسارتی وارد نکنند بلکه مالیاتها را دریافت دارند و همراه آن با گروگان گیری پاپ پسر آرشاک و فرزندان ناخاراها باز گردند. تئودوس[1254] اسپهبد بزرگوار و شریف موافقت نمود و به همراه گروگان ها نزد قیصر بازگشت و نرسس بزرگ را با نامه آرشاک که به شرح زیر است با خود برد:

نامه آرشاک به والس

[1251] - nerseh
[1252] - mehruzhan
[1253] - ardsruni
[1254] - teodos

«آرشاک پادشاه ارمنستان بزرگ و کلیه ناخارارهای ملت آرامیان[1255] به تو سرورمان، حاکم مطلق والس اگوستوس و به فرزندت گراتیانوس[1256] درود می فرستند.

بگذار آن حاکم مطلق چنین فکر نکند که ما در اثر نفرت به شما اهانت کردیم و یا ما را نیرومند پنداشتند هنگ تازنده به سرزمین یونان فرستادیم؛ با آگاهی از اینکه شورش بزرگی میان شما حادث شده هیچکس ما را از دست شاپور نجات نخواهد داد، در اثر ترس او را با هنگ کوچکی کمک کردیم؛ اما خودم آرشاک، با او نیامدم و به شما وفادار ماندم و بدین جهت او کشورمان را ویران کرد و حتی گورهای پدرهایمان را نیز ویران نمود و استخوان ها را بیرون کشید. اینک با اعتقاد به این حقایق، علاقه پیشین خود را نسبت به ما مستحکم بدارید و ما وفادارانه به شما خدمت خواهیم کرد».

اما والس نه نامه را خواند و نه به دیدیر نرسس بزرگ رغبت نشان داد، بلکه صراحتا" فرمان داد او را تبعید کنند و تمام گروگان ها را از دم تیغ بگذرانند.

۳۰
تبعید نرسس بزرگ و رانده شدن او به جزیره غیر مسکون، و اینکه آنان چگونه از مواهب آسمانی تغذیه می شدند

در این زمان مقر سکوبایی بیزانس در گرو ماکدون خداستیز[1257] بود. هنگامی که از طرف دربار فرمان تبعید نرسس بزرگ بعنوان کسی که یکبار قیصر را فریب داده و نسبت به او پیمان شکنی کرده دریافت شد، چند تن بدعت گذار از فرقه آریوس[1258] نزد او آمده گفتند: «اگر به فرقه ما بپیوندی، پدرمان ماکدون ترا نجات خواهد داد. او موافقت نکرد و تبعید شد. وقتی که سوار کشتی بودند بادهای شدید زمستانی کشتی را به طرف جزیره نا آبادی راند و غرق کرد. ملوانان به دریانوردی با قایق اطمینان نداشتند لذا مردد در آنجا ماندند و با ریشه درختان جنگل تغذیه می کردند. اما به عنایت خداوندی هشت ماه توسط ماهیانی تغذیه شدند که دریا آنها را زنده به ساحل می اندخت. پاپ و تمام گروگان ها تعهد کردند[1259] و ماکدون آنان را آزاد نمود.

۳۱
کشته شدن ناخارارها بدست آرشاک و

[1255] - منظور ارمنیان است. (ا.گ.).
[1256] - gratianus امپراتور روم در سالهاي ۳۸۳-۳۶۷ و برادر زاده والس. (ا.گ.).
[1257] - خورني واژه ’hogemart يعني ستيزنده با روح القدس را بكار مي برد. (ا.گ.).
[1258] - Arios. آریوس (Arius) کشیش (و. اسکندریه حدود ۲۵٦ ف.۳۳٦م.) رافضي مشهور و پايه گـذار فرقـه آريائيـسم. (ا.گ.).
[1259] - منظور پذيرفتن پيشنهاد ماكدون است. (ا.گ.).

زمانی که نرسس در تبعید بود، آرشاک از تمام پیمان هایی که با ناخارارها بسته بود سرباز زد و در صدد انتقام بخاطر دستگرد آرشاکاوان برآمد. او بسیاری از ناخارارها را بقتل رساند بویژه نسل کامساراکان ها را نابود ساخت در حالیکه چشم به دژ آرتاگرس[۱۲۶۰] و شهر یرواندا‌شاد (وستان)[۱۲۶۱] پایتخت {۱۶۸} آنان دوخته بود. آنان را بعنوان خویشاوندان خود و برای احترام و بزرگداشت نزد خویش به قصر متروک آرماویر دعوت کرد و فرمان داد مردان، زنان و بچه ها را یکباره به هلاک رسانند. هیچیک از آنان نجات نیافت بجز اسپاندارات[۱۲۶۲] پسر آرشاویر که زنی از (نژاد) اشکانی داشت و به عنوان اعتراض و ناخوشنودی از عمویش نرسه[۱۲۶۳] به سرزمین موروثی او در نواحی تارون و هاشتیانک رفت و در آنجا اسکان گزید؛ بدین جهت نیز در زمان کشتار آنان در آنجا نبود. اما وقتی که خبر (کشتار قوم خود را) دریافت کرد، همراه پسرانش شاوارش[۱۲۶۴] و گازاوُن[۱۲۶۵] و تمام اهل خانواده به یونان گریخت.

اما نرسس بزرگ پیش از عزیمت به یونان خاد شماس را به سکوبائی باگروانـد[۱۲۶۶] و آرشارونیک[۱۲۶۷] تقدیس نموده سرپرستی کلیه امور کشومان را تا زمان بازگشتش به او سپرد. این خاد در همه امور شبیه نرسس بزرگ بود بویژه در دستگیری از بیچارگان. انبارهایش نیز به نحوی شگفت آور همچون چشمه وافر مانند الیاس[۱۲۶۸] و الیشع[۱۲۶۹] گردیده بودند؛ و در تقبیح پادشاه نیز سخت گیر، مخوف و بی باک بود. شیطان به هیچ وجه در نفوذ بر او موفق نگردید، جز یک مورد و آن اینکه او از نظر پوشاک تجمل پرست و نیز اسب دوست بود و بدین جهت کسانی که او تقبیح و ملامت می کرد، متقابلا" وی را سرزنش و استهزا می کردند. بدین سبب او از پوشاک های فاخر چشم پوشید و خرقه بافته شده از مو به تن کرد و تا روز مرگش تنها سوار الاغ می شد.

۱۲۶۰ - art’agers

۱۲۶۱ - vostan

۱۲۶۲ - e’sp’andarat’ نامي در پهلوي اشكاني بصورت spandasat و در اوستا spe’ntodata (spanta= مقدس و data= داده) مي باشد و به معني "خداداد" است. (ا.گ.).

۱۲۶۳ - یا "نرسي" . (ا.گ.).

۱۲۶٤ - shavarsh. از نام ایراني shavarsh، در زند syavarshan در پهلوي siyavakhsh. (ا.گ.).

۱۲٦٥ - gazavon

۱۲٦٦ - bagrevand ولایت ششم استان آیرارات ارمنستان باستان، معادل آلاشگرد امروزي. (ا.گ.).

۱۲٦٧ - arsharunik ولایت پنجم از استان آیرارات ارمنستان باستان در ساحل چپ ارس در شمال کاغزوان واقع بود. دژ معروف آرتاگرس (اکنون کرس Kers) در آنجا واقع بود. (ا.گ.).

۱۲٦٨ - Elias، ارمني yeghia ، الیاس یا ایلیاد انگلیسي. (ا.گ.).

۱۲٦٩ - ارمني yeghishe، انگلیسي Elisha. (ا.گ.).

۳۲
اینکه چگونه آرشاک می خواست خاد خوش سعادت را برای به رخ کشیدن تقصیرهایش تنبیه و سنگسار کند

زمانی که آرشاک قوم کامساراکان را نابود ساخت فرمان داد پیکرهایشان را بر روی زمین بکشند و بدون بخاک سپاری به دور افکنند تا طعمه سگها شوند، اما خود بخاطر کسب این پیروزی بزرگ چند روزی را بشادمانی گذراند و فرمان داد تا آذوقه های آنان را برگیرند و در آرماویر انبار کنند. دو چاه بسیار ژرف و پهن آنان در روستای نخجوان را کندند و گشودند و با ارابه های متعلق به آبادی آنان حمل کردند. ارابه چیان با مشاهده استخوانهای انسانی که در نزدیک چاه ریخته شده و طعمه درندگان گردیده بود پرسیدند و آگاه شدند که استخوان های سرورانشان است؛ آنها در ارابه جمع کردند با نی پوشاندند و در همان چاهها بخاک سپردند. آرشاک بر این امر اگاهی جست و فرمان داد تا ارابه چیان را روی همان چاهها به دار بیاویزند.

خاد که شاهد اولین رویداد نبود این بار رسید و شروع به سرزنش پادشاه نمود. آرشاک فرمان داد او را کتک زده سنگسار کردند و از آنجا که دختران او برادر شوهرانی از خاندان های ناخارای بزرگ، از نسل دلاور و نیرومند آپاهونی داشتند، شمشیر هایش را در آورده کتک زنندگان را نیمه جان کردند و خاد را از دستشان رهانیده به ولایت خویش بردند. آرشاک به مخالفت بر نخاست و پنهان شد تا تمام ناخاراها تحریک نشوند.

۳۳
پادشاهی تئودوس بزرگ و در باره شورای تشکیل شده بخاطر منکران وجود روح القدس

و اما قیصر والس دوزخ جاودانی را در همین جا پذیرا شده در آدریانوپلس[۱۲۷۰] آتش گرفت و به جهنم واصل شد و بسزای نیات بد خود رسید. اورنگ حکومت به تئودوس رسید. او بتکده هایی را که کستاندیانوس مقدس تنها در آنها را بسته بود، یعنی (بتکده های) آفتاب، آرتمیس و آفرودیته در بیزانس از بیخ و بن ویران کرد. نیز پرستشگاه دمشق را ویران نمود و تبدیل به کلیسا کرد؛ به همین ترتیب پرستشگاه شهر هلیوپلیس {۱۶۹} ساختمان های سه سنگی مشهور و بزرگ لیبانوس.

[۱۲۷۰] - adrianup’olis شهري است در بخش اروپايي تركيه امروزي. توسط آدريانوس قيصر روم (۱۳۸-۱۱۷) بنا شده و بنام خود او نامگذاري گرديده است. (ا.گ.).

او همه پدران مقدس را که بعلت ایمان راستین خویش به معادن تبعید شده بودند باز گرداند و نرسس بزرگ را نیز در جمع آنان به نزدش در بیزانس آورد و او را نیک گرامی داشت تا ایمان راستین وی نسبت به ناسزا گویی های ماکدون {۱۷۰} شرور ثابت شود، زیرا او از روح القدس بعنوان خداوند پیروی نمی کرد و حتی پدر و فرزند را قابل پرستش و ستایش نمی شمرد بلکه آنرا با طبیعت پروردگار بیگانه، اکتسابی، بنده و کارگزار دانسته و یک شخصیت بلکه تصوری بیش نمی پنداشت. و داماسیوس[۱۲۷۱] روم، نکتاریوس[۱۲۷۲] قسطنطنیه، تیموتئوس[۱۲۷۳] اسکندریه، ملیتوس[۱۲۷۴] انطاکیه، گوریلوس[۱۲۷۵] اورشلیم گریگوریس نیسا، باگلاسیوس[۱۲۷۶] قیصریه، گریگوریوس نازیانزی[۱۲۷۷] آمفیلوسیوس[۱۲۷۸] قونیه و سایر سکوبا ها، جمعا" صد و پنجاه پدر روحانی در شهر پادشاه نشین بیزانس گرد هم آمده ماکدون و کلیه منکران روح القدس را طرد و نفرین کردند.

۳۴
اینکه آرشاک با بی میلی نزد شاپور رفت و باز نگشت

شاپور باز هم از جنگ فارغ شده شخصی پهلویک بنام آلاناوزان[۱۲۷۹] را که با آرشاک خویشاوند بود با هنگی نیرومند به سوی آرشاک گسیل داشت. آرشاک از او دوری جست زیرا بسیاری از ناخارارها با نفرت از پادشاه آرشاک دست به سوی آلاناوزان دراز کرده به میل خویش نزد شاپور می رفتند و از طرف او مورد تقدیر قرار می گرفتند و به کشور ما باز می گشتند، به او کمک و یاری ندادند. آرشاک با تردید از این امر، پیغامی برای فرمانده سپاه پارسی فرستاد مبنی بر اینکه "تو همخون و خویشاوند من هستی، چرا با چنین شدت مرا تحت فشار قرار می دهی؟ می دانم که تو علی رغم میلت (برمن) لشکر کشیده ای زیرا نمی توانستی با فرمان شاپور برای حمله به خویشانت یعنی من مخالفت کنی اکنون (فشار و تعقیب را) کمی سست تر کن تا من خویشاوندت بتوانم مدت کوتاهی را در محلی پنهان شوم و نفسی تازه کرده بتوانم به کشور یونان بروم و اما تو کشور ما را تصرف خواهی کرد و نعمات عظیم از من بعنوان خویشاوند صمیمی خواهی یافت".

[۱۲۷۱] - (Damasus) damasios
[۱۲۷۲] - (Nectar) nek’t’arios
[۱۲۷۳] - (Timothy) t’imoteos
[۱۲۷۴] - (Melitius) melit’os
[۱۲۷۵] - در ارمنی (Cyril) k’yurghos
[۱۲۷۶] - (Gelasius) Geghasios
[۱۲۷۷] - (Gregory of Nazianz) Grigorios-Nadziandzi
[۱۲۷۸] - (Amphilocius of Iconium) ampyuloksios
[۱۲۷۹] - alanaozan

آلاناوزان به او چنین پاسخ داد: «اگر تو به کامساراکان های خویشاوند با ما که از نظر آیین و کیش خویشاوندان نزدیک تر از من به تو بودند و در همان کشور سکنی داشتند، امان ندادی، چگونه می توانی امیدوار باشی که من بتو امان دهم که چه از نظر آیین و چه اقامتگاه از تو دورم و بر چه اساسی دل به نعمات تو ببندم که معلوم نیست به آن برسم و از نعمت های پادشاه خود چشم پوشی کنم".

سپس آرشاک در تنگنای شدید قرار گرفت و بر خلاف میلش نزد شاپور رفت و زندانی شد. تحت زور و اجبار به زنش پاراندزم می نویسد که به قصر بیاد و شاپور فرمان می دهد که کلیه بزرگان همراه پاراندزم بیایند.

۳۵
در باره مصیبت هایی که شاپور برای ارمنستان موجب شد و چگونگی مرگ آرشاک

آن دسته از شاهزادگان اشراف ارمنی که پیش از آرشاک به شاپور پادشاه پارسیان متشبث شده بودند زمانی که آگاهی یافتند زنانشان را نیز همانند همسران شاهزادگان وفادار به آرشاک فرا خوانده است، نیز وقتی دیدند که آلاناوزان رفته و هنگ کوچکی مامور این امر گردیده، متحد شدند و آنان را تعقیب کردند و با زنان و فرزندانشان به یونان گریختند. ملکه پاراندزم نیز بنا به ندای شوهرش نرفت بلکه با گنج هایش در استحکامات آرتاگرس مستقر شد، او پیغامی برای فرزندش پاپ فرستاد و امید داشت از دست شاپور رهایی یابد. شاپور بدین سبب برآشفت پاهای آرشاک را با زنجیرهای آهنین بست و به دژ آنهوش {۱۷۱} واقع در خوژاستان[۱۲۸۰] فرستاد و سپاهی گران بدست مهروژان آرزرونی و واهان مامیکنیان که مسیح را انکار کرده بودند گردآورد و به سرزمین ما ارمنستان گسیل داشت. آنان آمده و دژ آرتاگرس را محاصره کردند. و اگر چه به سبب استحکام و غیر قابل دستیابی دژ کاری نمی توانستند از پیش ببرند، اما از آنجا که خشم خداوند متوجه آرشاک بود، مردان دژ منتظر خبر پاپ نشدند بلکه با میل خود و بدون مقاومت تسلیم شدند. آنان و بانو پاراندزم را به اسارت کشیده همراه گنج هایش به آسورستان بردند و در آنجا بر بالای دیرک ارابه بردند و بقتل رساندند.

در همان زمان از پادشاه شاپور فرمانی رسید که استحکامات کلیه شهرها را ویران کرده یهودیان را به اسارت بکشند و بیاورند؛ همچنین یهودیانی را که با آیین یهودی در شهر وانِ توسپ[۱۲۸۱] می

[۱۲۸۰] - khuzhastan (خوزستان). (ا.گ.).

[۱۲۸۱] - t'osp ولایت دوم از استان واسپوراگان، این نام را براي قلمرو شهر توشپا (وان فعلي) پایتخت حکومت آراراتیان (اورارتو) بکار مي برند. (ا.گ.).

زیستند و بارزاپران رشتونی در زمان تیگران بـه اسـارت آورده بـود. شـاپور اینـان را در آسـپاهان[۱۲۸۲] مستقر ساخت. همچنین یهودیان ساکن در آرتاشاد و واغارشاباد را که پادشاه تیگـران ایـشان را آورده بود و در زمان گریگور مقدس و تیرداد به مسیح ایمان آورده بودند، به اسارت بردند؛ زویتا[۱۲۸۳] کاهن آرتاشس نیز همراه آنان بود. آنگاه مهروژان و واهان نزد شاپور رفتند و در باره زویتا به سـخن چینـی پرداختند مبنی بر اینکه او بدین منظور همراه اسیران آمده تا آنان را معتقد به سخت کوشی در حفـظ آیین مسیح سازد. لذا شاپور فرمان به شکنجه زویتا داد تا ایمان به مسیحیت را رها سـازد و او موافقـت نکرد و کشته شد. آرشاک با آگاهی از تمامی این بلایا و مصایب همچون شـاوُل {۱۷۲} پـس از سـی سال پادشاهی به زندگیش پایان داد[۱۲۸۴].

۳۶
بلایایی که مهروژان بر ما روا ساخت و
پادشاهی پاپ بر ارمنستان

شاپور پس از مرگ آرشاک توسط مهروژان سپاهی گـران گـرد آورد و راهـی ارمنـستان کـرد و کشورمان را بدو سپرد. خواهرش هرمزدخت را به ازدواج وی در آورد و همچنین فرمان هایی صـادر نمود که بر اساس آنها روستاها و دستگرهای بسیاری در سرزمین پارس (به او اعطا می کرد). پادشاهی ارمن را به او قول داد تنها به این شرط که شاهزادگان و اشراف را به اطاعت خـود و کـشورمان را بـه آیین مزدیستی در آورد. او پذیرفت و آمد و فرمان داد زنان بسیاری از آنان را در دژهـای گونـاگون نگهدارند بدین امید که شوهرانشان از دیـن خـود برگردنـد. او در صـدد اخـتلال در کلیـه نظـام هـای مسیحی بود و سکوباها و کشیشان را به علت مالیاتشان دستگیر و راهی پارس نمود. هـر کتـابی را کـه می یافت آتش می زد و فرمان می داد تا کتابت یونانی نیاموزند بکله پارسی فرا گیرند و کسی اقـدام به سخن گفتن و یا ترجمه به زبان یونانی نکند. و آنهم به ایـن دلیـل کـه ارمنیـان هیچگونـه آشـنایی و مناسبات دوستانه ای با یونانیان نداشته باشند لیکن هدف او توقف تعالیم مسیحیت بود زیرا ارمنیـان در آن زمان صاحب خط و کتابت نبودند و مراسم کلیسایی به زبان یونانی صورت می گرفت.

اینک وقتی که نرسس بزرگ از تمام این بلایایی که بر ارمنستان روا داشته شد بود و نیز به مرگ آرشاک آگاهی یافت، برحاکم مطلق تئودوس ملتمس شد و از او طلب یاری نمـود. (تئـودوس) پـاپ پسر آرشاک را به تخت پادشاهی نشانده سپاهی گران تحت اختیار سپهسالار ترنتیانوس شجاع قرار داد. و نرسس بزرگ تمام شاهزادگان واشراف را با خود همداستان نمود چه آنانکه خواهان حکومت پـاپ

۱۲۸۲ - asp'ahan

۱۲۸۳ - ze'vita

۱۲۸٤ - savugh (انگلیسي Saul، کتاب مقدس، کتاب اول سموئیل، باب ۳۱، آیه ٤). (ا.گ.)

بودند و چه مخالفین را، همچنین اسپاندارات گامسارکان را با اتحاد آنان، پاپ را به سرزمین مان آورد. آنان وقتی که می رسند مهروژان شرارت پیشه را بر تخت شاهی ارمنستان می یابند. او را تحت تعقیب قرار داده کشورمان را از دست او باز پس می گیرند. اما مهروژان به نگهبانان دژ فرمان می دهد زنان شاهزادگان را از باروهای دژها بیاویزند تا بمیرند و اجسادشان را بر دار باقی گذارده تا متلاشی شده و بریزند و خوراک پرندگان گردند.

۳۷

در باره نبرد بزرگ دزیراو[۱۲۸۵] و هلاکت مهروژان شریر

مهروژان در کشور خراسان به شاپور آگاهی داد که توئودوس چگونه به پاپ یاری بسیار داد؛ لذا شاپور به تمام سپاه پارس فرمان داد همراه مهروژان برای جنگ به ارمنستان برود. بدین سان، پاپ و ترنتیانوس به تئودوس خبر می دهند که شاپور فرمان به جنگ به تمام سپاهیانش بجز سپاه دربار[۱۲۸۶] در برابر ما داده است. آنگاه تئودوس اگوستوس به کنت بزرگ آده[۱۲۸۷] فرمان داد به کمک پاپ برود و کلیه سپاه یونان حتی پاسداران پیاده شهرها را نیز که درفش های ابریشمی منقش به نشان اژدها با خود حمل می کردند، فراموش نکنند.

نبرد در دشتی بنام دزیراو روی داد و طرفین به یکدیگر نزدیک شدند. جوانان دلیر اشراف و شاهزادگان ارمنی با میل خود دلاورانه وارد صحنه شدند در حالیکه توسط سپهسالار سمبات اسبد پسر باگارات که از نسل باگراتونیان بود رهبری می شدند. افراد آنان نیز از صفوف پارسیان بیرون آمدند و در میان دو جبهه به این سو یا آن سو حرکت می کردند و پراکنده می شدند. هنگامی که جوانان پارسی باز می گشتند، جوانان ما بی درنگ از پس آنان می رسند و همچون توفان که برگ درختان جنگل را می ریزد با نیزه هایشان آنان را به سرعت از اسبشان به زیر می اندازند و پیکر سرد آنها را نقش بر زمین می سازند، زیرا ایشان توان ورود به صفوفشان را نداشتند. وقتی که پارسیان افراد ما را پس می راندند اینان وارد جبهه یونانیان می شدند که در پس سپرها پشتیبانی می شدند و همچون شهری مستحکم هیچگونه آسیبی دریافت نمی کردند. زیرا گورگونوس[۱۲۸۸] فرمانده سپاه پیاده، بدین گونه جبهه پاپ را همچون بارو با سپر محافظت نمود.

از آنجا که سپاهیان یونان با سلاحهای زرین و سیمین مسلح بودند و اسبانشان نیز همانگونه آراسته بودند، لذا آنان همانند بارو بودند و بسیاری از آنان با زره های چرمی و زنجیره ها لباس هایی چون

۱۲۸۵ - dzirav دشتي است واقع در ولايت باگرواند از استان آيرارات ارمنستان قديم (در نزديكي رودخانه آرازاني و كوه نپات) جنگ در سال ۳۷۱م. در اينجا رخ داد و به پيروزي سپاه ارمن انجاميد. (ا.گ.).

۱۲۸۶ - سپاه دربار يا dranik'

۱۲۸۷ - adde

۱۲۸۸ - gorgonos

سنگهای سخت بتن داشته گیسوان صاف بر روی آنها همچون نشانهایی ویژه مانند برگ های درختان پر برگ در اهتزاز بودند و اما اژدهایان (نقش بسته بر درفش ها) که در اثر باد متورم شده دهانشان را بگونه ای ترسناک باز کرده بودند به هیچ چیز نمی توانم تشبیه نمایم بجز یک کوه الماس که بطرف دریا سرازیر است یعنی تمامی جبهه یونان بطرف سپاه پارسی، زیرا اینان نیز همچون رودی نیرومند بودند که به یک سو جاری بود و زره های تن آنان براستی رنگ آب را در فکر انسان مجسم می ساخت.

آنگاه که نرسس بزرگ همه اینها را دید، بر بالای کوه نپات[۱۲۸۹] رفت و دستانش را بسوی آسمان دراز کرد و بدون اینکه پایین بیاورد همچون موسی مقدم پیغمبران۱۷۴} دست به نیایش بر داشت تا دومین عمالیق[۱۲۹۰] تن به شکست داد.

اما وقتی که آفتاب رو در روی سپاهیان ما طلوع کرد بازتاب سپرهای مسین گویی از ابری بزرگ بر کوهها درخشیدن گرفت و (از این جبهه) افراد متعلق به شاهزادگان واشراف ارمنی که نیک زره پوشیده بودند همچون پُرتُوان درخشان چنان بیرون می جهیدند که هنگ پارسی تنها از ظاهر آنها به هراس می افتاد. اما هنگ ما نیز کمی در هراس بود زیرا بعلت آفتاب طلوع کرده (از روبرو) نمی توانست به روبرو نگاه کند. اما زمانی که با یکدیگر درگیر شدند، ابری سایه انداخت و از جانب ما بادی شدید بر علیه هنگ پارسیان وزیدن گرفت. در گرماگرم نبرد، اسپاندارات کامساراکان با گروه بزرگی رویارو شد که شرگیر[۱۲۹۱] پادشاه غک های[۱۲۹۲] دلیر در میان آنان بود و در مرکز جبهه استوار ایستاده و فرمانده هنگ میانی بود. اسپاندارات دست به حمله زد و گروه را شکافت و آن دلیر را همچون یک صاعقه زده بر زمین غلتاند و گروه را به گریز واداشت. و بدین سان سپاهیان یونانی و ارمنی بطور کلی با برخورداری از نیروی ملکوتی، سرتاسر دشت را مملو از اجساد دشمنان کردند و بازماندگان را وادار به گریز نموده سپس دست به تعقیب زدند اورنایر[۱۲۹۳] پادشاه آلبانیا که بدست موشغ پسر واساک مامیکنیان زخمی برداشته و از نبرد بیرون کشیده شده بود همراه اینان بود.

اما مهروژان شریر بعلت زخمی شدن اسبش نتوانست همراه فراریان بسرعت دور شود و سمبات سپهسالار ارمن، بی درنگ به او رسید و سپاهیان همراه او را نابود ساخت و آن عاجز را در کنار نیزار گوگایویت[۱۲۹۴] دستگیر نمود، با این اندیشه که شاید نرسس بزرگ او را نجات خواهد داد، بدین علت سپاه را همراهش نبرد بلکه برای نیستی آن مرد شریر در همان محل ها، چادر نشینانی می یابد که آتش

۱۲۸۹ - ne'p'at'

۱۲۹۰ - ارمني amaghek' (Amalek) کتاب مقدس، سفر خروج، باب هفدهم آیه ۸: "پس عمالیق آمده در رفیدیم با اسراییل جنگ کردند". (ا.گ.).

۱۲۹۱ - Shergir به معني شیرگیر. (ا.گ.).

۱۲۹۲ - غك ها Ghek' گزلیان. (ا.گ.).

۱۲۹۳ - u'rnayr

۱۲۹۴ - gogayovit'

افروخته بودند تا با سیخ آهنین گوشت کباب کنند. او با گرم کردن سیخ دو حلقه گرد مانند افسر ساخت و آنرا سرخ کرده گـــــفت: « مهروژان تو را افسر می دهم زیرا مایل بودی بر ارمنیان پادشاهی کنی و این دین من اسبد است تا به رسم حکومت پدرانم افسر بر سرت نهم" و (سیخ) سرخ شده همچون آتش را بر سر مهروژان نهاد و بدین سان آن شیطان به درک واصل شد. پس از آن کشور با به تصرف در آمدن توسط پاپ آرامش یافت.

۳۸

اینکه پاپ چگونه به نرسس قدیس داروی مرگ آور داده او را از زندگی محروم کرد

آنگاه که نبردا پایان یافت و کشور در آرامش قرار گرفت، نرسس بزرگ میان پادشاه پاپ و اشراف و شاهزادگان پیمانی برقرار نمود که در مسیر عدالت گام بردارند تا اعمالشان مطابق آیین مسیحیت باشد و پادشاه همچون پدرش عمل نکند بی عدالتی از او سر نزدند و باعث محرومیت نگردد. بلکه در قبال شاهزادگان عدالت را با توجه پدرانه مراعات کند آنان نیز به او بی احترامی نکنند و از وی دوری نجویند و وفادارانه خدمت کنند. پاپ در این موقع تمامی چیزهایی را که پدرش آرشاک از اسپاندارات کامساراکان غصب کرده بود یعنی شیراک و ناحیه آرشاگونی که متعلق به تیره کامسارکان بود، به او باز پس داد و آنهم نه بعنوان بی عدالتی آزمندانه پدرش آرشاک بلکه بعنوان پیشکشی در برابر خدمت اسپاندارات دلیر که پادشاه غک ها را به هلاکت رساند. شاهزادگان دیگر را نیز در برابر محرومیت هایشان پاداش داد؛ او رفتاری غیر مالپرستانه از خود نشان می داد و سخاوتمندانه می زیست.

و اما از آنجا که بواسطه شهوات شرم آور زندگی نفرت انگیزی را می گذراند و بدین سبب توسط نرسس بزرگ سرزنش و تقبیح می شد، با چشم تردید به او می نگریست و در صددآسیب وی بود اما (از ترس) حاکم مطلق تئودوس جرات نمی کرد آشکارا به او آسیبی برساند؛ (لذا) مخفیانه دوای مرگباری به نرسس قدیس که سی وچهار سال کرسی اسقفی را در اختیار داشت، خوراند و او را از زندگی محروم ساخت {۱۷۵}. نرسس خوش سعادت از این جا به ولایت یکغیاتس و روستایی موسوم به خاخ[۱۲۹۵] منتقل شد. پادشاه پاپ پیکر او را به آبادی تیل[۱۲۹۶] برده بخاک سپرد و واقعیت را پنهان داشت.

۳۹

khakh - ۱۲۹۵
til - ۱۲۹۶

در باره جلوس ساهاک و کشته شدن پاپ بدست تئودوس

پس از آن، پادشاه پاپ با مشاهده اینکه کلیه ارمنیان در سوک نرسس خوش سعادت نشسته اند، بناچار شخصی از اصل و نسب آغبیانوس بنام ساهاک را جستجو کرد و یافت که دور از تقدیر و ستایش نبود و او را بدون سکوبای بزرگ قیصریه جانشین نرسس نمود. او چهارسال مقر را در اختیار داشت.

اما پاپ شنید که تئودوس بزرگ هنگام عزیمت به روم با سپاهش وارد تسالونیکه[۱۲۹۷] شد و بعلت مسئله اقامت میان او و شهرنشینان اختلاف افتاد و جنگی در گرفت و حاکم مطلق پیروز گردیده پانزده هزار نفر از شهر نشینان را به هلاکت رساند. پاپ با آگاهی از این امر چنین گمان کرد که اختلافات دیر زمانی طول خواهد کشید، لذا به او بی احترامی کرد و بر علیه وی شورید و با ترس از کشتار خود تهییج و تحریک گردید و ترنتیانوس و سپاه او را تحت تعقیب قرار داد و به تدارک نبرد پرداخت. اما ترنتیانوس دلیر از تئودوس بزرگ فرمانی دریافت کرد و بی درنگ باز گشت و بخت با او چنین یاری کرد که ناگهان بر سپاه (پاپ) حمله نمود، برخی را با شمشیر بقتل رساند و دیگران را به گریز واداشت. در اینجا گنل رهبر آندزواتسیک[۱۲۹۸] و اسپهبد سپاه شرقی پاپ دلیرانه به مقابله با او پرداخت. ترنتیانوس که بر او پیروز شد وی را شخصا" بقتل رساند، سر او را با شمشیر به دو نیم کرد و پادشاه پاپ را دستگیر نمود. پاپ به او التماس کرد تا وی را نکشد و خود به حضور قیصر برود. ترنتیانوس شجاع به او رحم کرد و خواهش وی را پذیرفت. او با زنجیرهای آهنین نزد تئودوس بزرگ برده شد و پس از هفت سال پادشاهی به نشانه پاداش بی شرمی هایش توسط تبر سر از تنش جدا شد.

۴۰
در باره پادشاهی و دستگیری وارازدات

و اما تئودوس اگوستوس نیکوکار ملقب به بزرگ در بیستمین سال (پادشاهیش) شخصی وارازدات نام از همان نسل اشکانی را بجای پاپ به تخت پادشاهی نشاند. این وارازدات از حیث سن

۱۲۹۷ - (Thessalonica) tesaghonike

۱۲۹۸ - andzevatsik ولایت یازدهم استان واسپوراکان. مقر و اقامتگاه خاندان ناخاراري همنام. در قدیم آغري نام داشت و وجود روستاي آخسي فعلي گواه این امر است. در الواح آشوري-بابلي بصورت Alzi، Anzi یا Enzi یاد شده است. (ا.گ.).

جوان، بی باک، چهارشانه، نیرومند و برخوردار از همه ویژگی های دلاوران و بسیار پرتوان در تیراندازی بود. او با فرار از نزد شاپور به دربار قیصر رفته در آنجا دلاوری خویش را نشان داده بود. نخست در پیسا {۱۷۶} بر مشت زنان پیروز گشت و بدین خاطر در جشن المپیایی بازی های کشتی گیران شکوه وجلال و احترام کسب نمود و اما اعمال دلاورانه و جسورانه ای که بر علیه ملت لانگوباردها[۱۲۹۹] از خود نشان داد، به جرات می گویم که با کارهای تیرداد قدیس برابر بودند، زیرا باز جانب دشمنان پنج حریف بر او تاختند و او آنان را یکی پس از دیگری به هلاکت رساند و راهی دژی شده هفده جنگنده را از بالای سنگر دژ مورد اصابت تیر قرار داد و چون انجیرهای زودرسی که در اثر توفان شدید می ریزند آنان را یکی پس از دیگری بر زمین افکند.

آنگاه که در سال پنجاه و پنجم پادشاهی شاپور بعنوان پادشاه به کشور ما آمد در اولین نبرد با چند راهزن و اوباش آشوری در محلهای صعب العبور داراناغی روبرو شد، آنها را به فرار واداشت و به تعقیبشان پرداخت. اما آنها در محل تنگ فرات از پل گذشته چوب را به رودخانه اندختند، اما او رسید و در حالی که می دوید از روی فرات پرید، یعنی بیشتراز کیون لاکونی {۱۷۸} به اندازه بیست و دو آرنج[۱۳۰۰]؛ در اینجا آشیل جدیدی با پرش از رود اسکاماندروس {۱۷۹} پا به منصد ظهور می نهاد. راهزانان از او هراسیده سلاحهایشان را بر زمین اندخته تسلیم شدند.

بدین سان با سرمستی از دلاوریهای دوران جوانی، در هنگام پادشاهی نیز از توصیه های سپاهیان ناظر یونانی پیروی نکرد، بلکه سفیرانی نزد شاپور فرستاد تا یکی از دخترانش را به ازدواج وی در آورد و خود ارمنستان را به او بازگرداند. سرداران یونانی با آگاهی، این امر را به قیصر خبر دادند. تئودوس حاکم مطلق فرمان داد در صورتی که بمیل خویش نزد قیصر نرود وی را دستگیر کنند. لذا بناچار با میل خود نزد قیصر رفت به این امید که گفته های اگوستوس را تکذیب نماید، اما قیصر حتی او را شایسته دیدار هم ندید بلکه فرمان داد او را پس از چهار سال پادشاهی با بندهای آهنین به جزیره تولیس {۱۸۰} اقیانوس ببرند.

زاون که از خویشاوندان آغبیانوس بود در سال دوم پادشاهی وارازدات سکوبای بزرگ ارمنیان گردید.

۴۱
پادشاهی آرشاک و واغارشاک

[۱۲۹۹] - ارمني'ghank'vart، شاخه اي از نژاد ژرمن که در سده نخست میلادي در کرانه غربي رود البا سکونت داشتند. بتدریج به سوي دانوب و کوه هاي آلب حرکت کرده شمال و مرکز ایتالیا را تسخیر کردند. خودشان نیز در اقوام محلي مستحیل شدند و پس از سده هشتم میلادي دیگر نامي از آنان یاد نمي شود. استان بزرگ شمالي ایتالیا به نام ایشان لمباردیا نامیده مي شود. (ا.گ.).

[۱۳۰۰] - آرنج یا ذراع، مقیاس قدیمي طول معادل ۱۸ تا ۲۲ اینچ، معمولا" بطول آرنج تا نوك انگشت وسط. (ا.گ.).

تئودوس بزرگ بجای وارازدات دو فرزند پاپ، یعنی آرشاک و واغارشاک را بر ارمنستان پادشاه گردانید با این فکر که دو نفر برای شورش متحد نمی شوند. مادر این نوجوانان را پیش خود نگاه داشت و آنان را با سپاهی گسیل کرد و ناظران معتمدی را نیز از سوی خود تعیین کرد. اینان راهی شده با جنگهای دلاورانه بر علیه پارسیان کشورمان را متصرف و صاحب شدند. از آنان، آرشاک دختر بابیک[۱۳۰۱] پیشوای سیونیک، اما واغارشاک دختر اسبد ساهاک را به ازدواج خویش در آوردند. او[۱۳۰۲] در همان سال در گذشت.

و اما در سال دوم پادشاهی ارشاک، آسپوراکس[۱۳۰۳] خویشاوند ساهاک و زاون به مدت پنج سال سکوبای بزرگ بود.

تئودوس بزرگ به جنگ پرداخت و در شهر میدولانن {۱۸۱} بیمار شده در گذشت و پادشاهی را برای پسرانش باقی گذارد، بیزانس را برای آراکادیوس و روم را برای هونوریوس که اینان شایسته و سزاوار حسن اخلاق پدر خویش نبودند.

۴۲
تقسیم ارمنستان بدو بخش تحت حکومت دو پادشاه اشکانی و فرمانبرداری از دو ملت پارس و روم

شاپور با آگاهی از اینکه آرکاد درست اندیش نیست، با اوصلح برقرار می سازد، زیرا بدست پدر وی تئودوس بزرگ منهزم و متلاشی شده بود. آرکاد نیز با انعقاد صلح موافقت می کند بویژه به خواست سرداران سپاهش زیرا اگر چه در زمان تئودوس خوش سعادت، خداوند پیروزی را به او ارزانی داشته بود. لیکن سرداران از مشقات جنگ دائمی خسته و بیزار شده بودند. لذا تن به موافقت داده داوطلبانه تعهد نمود بین النهرین و سرزمین ما ارمنستان را تقسیم کرده مرزهای نو برقرار سازد. بدین جهت، آرشاک پادشاهی اصلی پدرانش- آیرارات- و تمامی نواحی واقع در بخش پارسی را رها کرده برای حکومت به بخش غربی کشورمان رفت و نه بخاطر مادرش که در شهر قیصر اقامت داشت بلکه ترجیح داد برطرف ضعیف صاحب گردد و از پادشاه مسیحی فرمانبرداری کند تا بر نواحی بسیار حکومت کند و تحت یوغ مشرکان درآید. شاهزادگان ارمنی ساکن در بخش شاپور از او پیروی کرده همراه زنان و فرزندانشان مال و روستاها و دستگردهایشان را گذرانده و رفتند.

شاپور بدین خاطر غضبناک شده به آرشاک می نویسد: "چرا با بردن شاهزادگان بخش من باعث تحریک جنگ میان من و قیصر شدی؟". او از آرشاک چنین پاسخ می گیرد: "زیرا آنان با حکومت

۱۳۰۱ - babik'

۱۳۰۲ - منظور واغارشاك. (ا.گ.).

۱۳۰۳ - asp'urak'es

یک رهبر پارسی موافق نبودند، لذا از پس من آمدند. اکنون اگر حکومت بخش ترا به من بسپاری همچون بخش قیصر، من حاضرم هم به تو و هم به قیصر خدمت کنم. اما اگر این امر برایت دلپسند نیست و شاهزادگان و اشراف به میل خود بخواهند به طرف تو بیایند من جلوگیری نخواهم کرد".
شاپور با شنیدن این مطلب، شخصی خسرو نام از همان خاندان اشکانی را در ارمنستان به پادشاهی رساند و به اشراف و شاهزادگان بخش خویش که همراه آرشاک رفته بودند فرمانی با این مضمون نوشت:

نامه شاپور به ناخارارها

«من شاپور شاهنشاه دلیر در میان پهلوانان به آن دسته از ناخارارهای ارمن که زمین های حکومتی شان جزو بخش من در آمده است، درود می فرستم.
گر چه شما به نیکی رفتار نکردید و قلمروتان را ترک نمودید و اگر چه بواسطه آنها خسارتی به ما روا نشد، لیکن من با توجهات سرورانه خویش بر شما و کشورتان ترحم کردم با این اندیشه که گله بدون چوپان نمی تواند باشد و نه چوپانان بدون ناظر و قیم خوب. بدین علت شخصی خسرو نام را برای شما بر تخت شاهی نشاندیم که از آیین خودتان و از نسل حکومتی بومی شما است. بنابراین دوباره بازگردید و هر یک بر دارایی خویش صاحب گردید چنانکه تاکنون بوده است. ما به آتش، آب و به شکوه نیاکان جاودانی مان سوگند یاد می کنم که ما این کار را بدون حیله گری و فریبکاری انجام می دهیم و آن را استوار خواهیم داشت. اما کسانی که به فرمان ما گوش فرا ندهند ما دستور دادیم خانه های آنان را همراه روستاها و دستگردهایشان بنفع دربار ضبط کنند. سلامت باشید».

۴۳

تغییر مکان اشراف ناخارار ارمنی به مایملک خود
و خدمت هرکدام به پادشاه خویش

آن دسته از شاهزادگان ارمنی که در نواحی واقع در بخش پارسی صاحب قلمرو بودند وقتی که شنیدند شاپور، پادشاه اشکانی مومنی را به پادشاهی رسانده سوگند نامه او را دیدند، آرشاک را ترک کرده به موطن خویش باز گشتند. بجز سه جوان که همشیران و از نزدیکان صمیمی پادشاه بودند. یعنی دارا که پسر بابیک پدر زن آرشاک و رهبر سیونیک بود، گازاون که پسر اسپاندارات صاحب شیراک و آرشارونیک بود و پروز که از نسل گاردمانیان[۱۳۰۴] بود. آتات[۱۳۰۵] از نسل گنونی، کنان[۱۳۰۶]

[۱۳۰٤] - gardman ولایتي باستاني در استان اوتیك مترادف غازاخ، تووز و شامکور واقع در جمهوري آذربایجان امروزي. این سرزمین موطن خاندان ناخاراري گاردمان بود. (ا.گ.).
[۱۳۰۵] - At'at'

از نسل آماتونی، سورا[1307] از نسل موک رُستُم آراونیان[1308] و چند نفر افراد بی نشان دیگر از آنها پیروی کردند. خسرو بدین جهت بفرمان شاپور املاک موروثی آنان را به نفع دربار ضبط کرد و زمینهای پسر را برای پدر و زمینهای برادر را برای برادرش باقی نگذارد.

و اما در میان ناخارارها افرادی هم یافت می شدند که حکومتشان در بخش یونانی و نزد آرشاک واقع بود مانند ساهاک اسبد که پدر زن واغارشاک برادر آرشاک بود و مایل بود نزد خسرو بیاید. آرشاک با چشم بد به او می نگریست و پیوسته توسط زنش تحریک می شد مبنی بر اینکه در نزد زر و زیور درباری قرار دارد که از دامادش باقی مانده بود. در این زمان خویشاوندان او و از ناحیه اسپر بر علیه او به دسیسه چینی پرداختند و به همین جهت آرشاک او را شکنجه کرد. پس از آن ساهاک در جستجوی فرصت برای گریز از نزد آرشاک و رساندن خود به خسرو بود. سورن خورخورونی[1309]، واهان آراوغیان و آشخاردار[1310] از نسل دیماکسیان[1311] با او همداستانی و مشاورت می کردند. اما هنگام عزیمت ساهاک آنان توسط سپاهیان آرشاک توقیف شده موفق نشدند به او برسند، لذا (نیت) خویش را پشت نقات ریاکاری پنهان ساخته در انتظار روز مناسبی نشستند.

۴۴
اینکه خسرو چگونه از ساهاک اسبد تجلیل کرد و دلاوری های وی در مقابله با راهزانان قوم واناندیان[1312]

خسرو از آمدن ساهاک اسبد بینهایت شادمان شد و او را اسپهبد سپاه خویش ساخت. اراضی اجدادی را به او باز گردانید، مال و مزارعی نیز از ارث آنان[1313] از بخش پارسی که نزد آرشاک باقی ماندند، اعطا کرد.

۱۳۰۶ - k’enan
۱۳۰۷ - sura
۱۳۰۸ - rost’om
۱۳۰۹ - suren khor’khor’uni
۱۳۱۰ - ashkhadar
۱۳۱۱ - dimaksian
۱۳۱۲ - vanand ولایت نهم از استان آیرارات. در دره رود آخوریان. شهرکارس (قارص امروزي) مرکز آن بود و به همین مناسبت این ولایت به نام قارص معروف گردید. (ا.گ.).

در این زمان، گروهی از قوم واناندیان بر خسرو شوریدند و به هیچکس پناه نبردند. بلکه در جنگل های کوهها و گذرگاه های تنگ میان صخره های تایک استحکام یافتند؛ آنها همچون راهزنان به مرزهای هر دو پادشاه ارمنی می تاختند، کشورمان را دچار ناامنی کرده باعث ناراحتی و آزار می شدند . اسبد ساهاک اسپهبد خسرو بر آنها لشکر کشید؛ بسیاری از آنان را به هلاکت رساند و بسیاری دیگر را تا نواحی هایک چهارم تعقیب کرد. زیرا آنان نه به کشور خاغتیک[۱۳۱۴] رفته تا به یونانیان پناهنده شوند و نه پیش پادشاه آرشاک شتافتند مانند چند راهزن که در نواحی هایک چهارم بودند، برای پناه یافتن به مرزهای شام شتافتند. زیرا واناندیان با اشتیاق فراوان کار راهزنی را انجام می دادند که بعنوان کاری درست مطلوب آنان بود. ساهاک راهی دراز آنان را تعقیب کرده به مناطق دور تا مرزهای ماناناغی می راند.

۴۵
در این باره که سورن، واهان و آشخادار با گنجهای آرشاک نزد خسرو آمدند

سورن خوخورونی، واهان آراوغیان و آشخادار دیماکسیان وقتی که آرشاک گنجهایش را از دژ هانی بیرون آورده به سوفن منتقل می کرد فرصتی مناسب یافتند. آنان (این گنج را) غصب کردند و در صدد عزیمت به نزد خسرو بر آمدند، اما نتوانستند به موقع انجام دهند. زیرا سامول مامیکنیان از نزدیکان آرشاک، با هنگی نیرومند، به تعقیب آنان پرداخت و ایشان با گریز درون غارهای مستحکم و امن ناحیه ماناناغی رسیدند. محلی برای ورود به غار نبود، تنها از یک سو گذرگاه تنگی برای بالا رفتن از سربالایی تند وجود داشت. در جلو مدخل نیز تخته سنگ یکنواختی راست ایستاده بود اما در بالایش صخره ای به طرف بیرون بصورت برجسته و مشرف به دره های ژرف بود و هر چه که می افتاد با شدت غیر قابل مقابله، بی امان به زیر می غلتید و مانعی برای برخورد نمی یافت. لذا سامول بعلت صعب العبور بودن محل مردد مانده بود. او به آرشاک خبر داد تا برای ساختن صندوق آهنین فرمان دهد و مردان دلیری در درون آن بنشاند و چون طناب از بالا بطرف پایین آویزان کند و به مدخل غار فرود آورد . اما این (وسیله) نیز خطری باعث نشد زیرا بوته ها (صندوق) را دور نگه می داشتند.

وقتی که آنها سرگرم این کار بودند از بخت نیک اسبد ساهاک با تمام هنگ خسرو که راهزنان را تعقیب می کرد به آنجا رسید. آنها را رها کرده به مقابله ایشان می پردازند که با غار دست و پنجه نرم

[۱۳۱۳] - یعني ناخارارها

[۱۳۱٤] - khaght'ik سرزمین باستاني در آسیاي صغیر واقع در جنوب شرقي درياي سیاه. در زمان باستان گهگاه تحت حکومت ارمنستان قرار مي گرفت. این سرزمین تا سال ۱۹۱۵ عمدتا" ارمني نشین بود. (ا.گ.).

می کردند. آنها را تعقیب کرده سورن، واهان و آشخادار را همراه گنجها بیرون می آورد و شتابان نزد خسرو می رساند. خسرو گنج ها را دریافت کرده بخش شاپور را بر می دارد و به فرمان او روستاها و دستگردهایی عالی و مناسب از ارث آن (ناخارار ها را) که از بخش پارسی بودند اما نزد آرشاک مانده بودند به ایشان می دهد. بدین سبب میان آرشاک و خسرو جنگی در می گیرد.

۴۶
آرشاک در جنگ مغلوب خسرو شده
بعلت بیماری می میرد

اگر چه شاپور و آرکاد از خسرو و آرشاک برای جنگ با یکدیگر دستگیری نکرده و به آنان یاری ندادند ولی ممانعت نیز نکردند. از این رو وقتی که مذاکرات سفرا بپایان رسید، آرشاک سپاهش را آماده ساخت و بر خسرو لشکر کشید. خسرو نیز از اقامتگاه خویش که در نزدیکی دریای گغام[۱۳۱۵] و موسوم به مورس[۱۳۱۶] بود به مقابله آرشاک رفت تا وارد مرزهایش نشود اما بدان سرعت نتوانست برسد که آرشاک وارد مرز یعنی ناحیه واناند شده بود. آنها در دشت یرول[۱۳۱۷] به یکدیگر رسیدند، جنگ بسیار سختی در گرفت. سپاه آرشاک متلاشی و اسپهبد او دارا سیونی وارد جنگ شد و آرشاک با مردان قلیلی ناچار به گریز شد. اسبد ساهاک دلاور، اسپهبد خسرو از پس او می رفت و شدیدا" تعقیب می کرد. در اینجا گازاون پسر اسپاندارات با دلاوری های بزرگ و حملات پی در پی تعقیب کنندگان را پراکنده می سازد و فرصتی برای آرشاک بوجود می آورد تا فرار کند.

خسرو به محل خویش باز گشت، اما آرشاک به ناحیه یکغیاتس رفت. او در آنجا به سل مبتلا گشته از تب مضمحل شده درگذشت. در حالی که پنج سال بر تمام ارمنستان و دو سال و نیم بر نیمی از ارمنستان پادشاهی کرده بود. از آن پس یونانیان در بخش خود پادشاهی تعیین نکردند بلکه شاهزادگان آن طرف را گازاون دلیر رهبری می کرد و یونانیان کنت هایی برای اداره حکومت کشور بخش خویش گماردند.

۴۷
در باره مسروپ خوش سعادت

[۱۳۱۵] - gegham دریاچه سوان امروزي در جمهوري ارمنستان. (ا.گ.).
[۱۳۱۶] - mors
[۱۳۱۷] - yerevel

مسروپ با مشاهده اینکه پایان پادشاهی ارمنیان فرا رسیده است، اختلافات (کشور) را موضوع صبر وبردباری خویش ساخت. او اهل هاتسک[1318] در تارون[1319] بود. در نزد نرسس بزرگ پرورش یافته کسب علم نموده بود و پس از مرگ او بعنوان کاتب دربار گمارده شد. او راه گوشه نشینی را برگزید و چنانکه یک نفر گفته است، کشتی گرفتار در دریای متلاطم بسوی بندر می شتابد اما انسان پرهیزگار در جستجوی بیابان است. او نیز اینگونه از اشتغالات دنیوی دوری جست و شرف جسمانی را بدور انداخت و به دنبال ارج ملکوتی رفت. به ناحیه گوغتن رفت و در انزوا زیست. فرقه مشرکان پنهان شده در اینجا را که از روزهای تیرداد تا آن زمان مخفی مانده و در دوران ضعف پادشاهی اشکانی دوباره نمایان گردیده بود، او به کمک حاکم محل که شابیت[1320] نام داشت از بین برد. در اینجا چون زمان گریگور قدیس معجزات خدایی نمایان شد؛ دیوها با شکل و هیبت جسمانی و به نواحی ماد رانده می شدند. به کمک واغیناک حاکم سیونیک کارهایی انجام داد که کمتر از این ها نبود.

زمانی که مسروپ خوش سعادت به تعلیم مشغول بود، زحمت کمی متحمل نمی شد، زیرا خود هم خواننده بود و هم مترجم و آنگاه که او در آنجا نبود اگر کس دیگری می خواند بعلت نبودن مترجم مطالب برای مردم قابل درک نبود. از این رو وی تصمیم گرفت راه چاره ای بیابد و حروفی برای زبان ارمنی ابداع کند و مشغول کار شده با آزمایش های گوناگون متحمل رنج و زحمت گردید.

۴۸
بازگشت ناخارارها از نزد آرشاک پیش خسرو

ناخارارهای ارمنی با مشاهده این که یونانیان بر ایشان پادشاهی تعیین نکردند، فقدان رهبری را دشورا یافتند و داوطلبانه حاضر به فرمانبرداری از پادشاه خسرو شدند. از این رو نامه ای بدین مضمون برای وی نوشتند:

نامه ناخارارها به خسرو

[1318] - hatsek'

[1319] - Taron ولایت سوم در استان توروبران. تا سده نهم موطن خاندان ماميکنیان بود. سپس جزو قلمرو شاخه تاروني خاندان باگراتوني در آمد. (ا.گ.).

[1320] - shabit

«سپهسالار کازاون و همه ناخارارهای ارمنی بخش یونانی به سرورمان خسرو پادشاه سوی آیرارات درود می فرستند.
سرورا، تو خود از وفاداری ما نسبت به آرشاک پادشاه فراموش نشدنی ما که تا مرگ او استوار نگه داشتیم، آگاه هستی. اکنون ما تصمیم گرفته ایم با چنین وفاداری بتو خدمت کنیم، اگر این سه امر را طی قرار دادی بر ما به اثبات رسانی؛ نخست گناه ما را بیاد نمی آوری که بناچار بر علیه تو جنگیدیم و نه به میل خویش؛ دوم، تمام مایملک موروثی ما را که در بخش پارسی واقع است به تصرف دربار در آوردی به ما باز خواهی گرداند؛ و سوم، به هر تدبیری ما را از دست قیصر نجات خواهی داد تا زندگی حاکمان این بخش دچار خطر نشود. و این پیمان را می نویسی و با مهر چلیپا تأیید می کنی، ما با ملاحظه آن سعی در خدمت به تو خواهیم کرد. سلامت باش، ای سرور ما».
خسرو پاسخ می دهد:

نامه خسرو به ناخارارها

«خسرو اشرف انسان ها پادشاه ارمنیان به گازاون و تمام ناخارارهای ما درود های فراوان می فرستد.
شاد باشید و ما نیز تندرستیم و با کسب خبر سلامت شما شادمان شدیم. اینک پیمان و قرار داد را مطابق تقاضایتان برایتان می فرستیم. نخست، اینکه گناهتان را یاد نمی کنیم که البته ما گناه هم نمی شماریم، بلکه وفاداری مردان حق شناس نسبت به پادشاه اشکانی می دانیم که به او خدمت می کردید، همانگونه امیدواریم که نسبت به ما خواهید بود. دوم اینکه آن مایملک موروثی را که به تصرف دربار در آورده بودیم به شمار باز خواهیم گرداند بجز آنهایی که به برخی پیشکش کرده ایم، زیرا هدایای پادشاهان اگر (ستانندگان) گناهی مرتکب نشده باشند، پس گرفته نمی شود، بویژه آنکه اینها وارد دیوان سرور ما شاهنشاه شاپور شده است. اما بجای آن کمی و کسری های (ارثی) شما را از دربار جبران خواهیم کرد. سوم اینکه شما را از دست گماشتگان یونانی آزاد خواهیم کرد ولو اینکه به جنگ با قیصر متوسل شویم و یا با آرامش.
و اما ای گازون {۱۸۲}، ای همخون و صمیمی من، ترا احترام خواهم گذارد نه بخاطر خویشاوندی دیرینه تو، بلکه برای اصلیت فعلی اشکانی مادرت آرشانوش، از این رو ترا از (قوم) اجدادی کامساراکان خارج نموده بنام اشکانی وارد قوم مادری یعنی وارد نسب من خواهم نمود».
گازاون با مشاهده این امر بزودی همه ناخارارها را نزد خسرو می فرستد و به تمام تقاضاها و قولهای داده شده نایل شده خوشبخت و از احترام بسیار برخوردار می شود. اما ساموِل مامیکنیان با دستیابی به نامه خسرو و نسخه نامه ناخارارها از آنان جدا شده نزد قیصر آرکاد می رود. زیرا او پدرش وارتان و نیز مادرش تاچاتوهی را بعلت ارتداد کشته بود، لذا با ترس از پارسیان و آرزرونیان یعنی از دایی هایش جرأت نمی کرد از یونانیان جدا شود. آرکاد به او نیکی کرد و فرمان داد نسخه

های این نامه ها را به کتابت یونانی در دیوانش نگهدارند تا یادگار قومهای شورشی حفظ گردد و تا امروز نیز باقی است.

۴۹
حکومت استبدادی خسرو بر ارمنستان و انتقال سکوبایی بزرگ به ساهاک بزرگ

آنگاه که خسرو بر همه ناخارارهای ارمنی مسلط گردید، چنانکه مایل بود، خطاب به آرکاد از او تقاضا نمود تا بخش یونانی ارمنستان را نیز به وی بسپارد و او با آباد نگهداشتن آن همچون گماشتگان وی خراج ها را با صداقت خواهد پرداخت. و آرکاد با سوءظن از یکپارچگی ناخارارهای ارمن و اینکه آنان با اتحاد یکدیگر بخش مربوط به خود را از او گرفته به پارسیان خواهند داد، لذا تقاضای خسرو را انجام می دهد.

سپس، آسپوراکس رهبر سکوباها چشم از جهان فرو بست و خسرو،ساهاک پسر نرسس بزرگ. پسر آگاتانگینس، پسر هوسیک، پسر ورتانس،پسر گریگور قدیس را به جانشینی او برمی گزینند. او با همه پاکدامنی ها شبیه اجدادش بود و از حیث دعا و نیایش مقدم بر آنها. زیرا او مانند اسپوده های {۱۸۳} پایتخت ها شصت شاگرد، مردان متدین، ملبس به پوشاک مویین، پوشیده از آهن، پا برهنه، گرد آورد که همواره با او می گشتند و توسط آنان مراسم عبادات کلیسایی را بی وقفه مانند بیابان نشین ها انجام می داد و مانند صاحب منصبان دنیوی به امور کشورمان توجه می نمود. مسروپ به مناسبت مسئله حروف ارمنی نزد او آمد و دید که وی آرزوی بیشتری در این خصوص دارد. پس از تلاش فراوان که بی نتیجه ماند، باز هم برای التماس از خداوند دست به دعا و نیایش برداشتند. از یکدیگر جدا شدند، مسروپ به اقامتگاه خود رفت و تسلیم زندگانی پرریاضت شده هر چه بیشتر کوشش و تلاش می کرد.

۵۰
به بندکشیده شدن خسرو و پادشاهی برادرش ورامشاپوه[۱۳۲۱] به جای او

شاپور از خسرو خشمگین بود زیرا وی شخصا" با آرکاد دوستی برقرار کرده بدون فرمان (وی) ساهاک بزرگ را سکوبا تعیین نمود لذا او را تهدید نموده تقصیرهایی را به او نسبت داد. خسرو

۱۳۲۱ - ve'ramshap'uh

مغرور شده با تکبر و جسارت پاسخ داد و سفیران را با بی احترامی پس فرستاد و بی درنگ بـا آرکـاد به مذاکره نشست تا پیمانی را که با شاپور بسته بود نقض کرده با سپاه به او یاری دهد و اما خود تمام کشورمان را به او بسپارد. شاپور با فریب از ناخارارهای جاسوس ما بـی درنـگ پسرش اردشـیر را بـا سپاهی گران به ارمنستان می فرستد و از آنجا که آرکاد از یاری به خسرو امتناع ورزیـد، وی از سـایر ملل کمکی دریافت نکرده نه از عهده مقابله با شاپور و نه گریز از او برنیامده نزد وی رفت.

اردشیر او را از پادشاهی عزل کرده به جایش برادر او وارمشاپوه را تعیین نمود، اما نه سـاهاک را ابقاء کرد و نه هیچیک از ناخارارهای گمارده شده از طرف خسرو را، بلکه آنان را از مقام و منزلتشان محروم ساخت؛ همچنین فرمـان داد تـا نظـام پیـشین را بـا یونانیـان حفـظ کننـد و هنـگ بزرگـی (در ارمنستان) باقی گذارده خود بی درنگ راهی تیسفون شد زیرا پیری پدرش را در نظـر داشـت، ضـمن اینکه خسرو را پس از پنج سال پادشاهی برای زندانی کردن به دژ آنهوش می برد. به همراه او گازاون را نیز با غل و زنجیر برد زیرا به دلاوری او مضنون بود و فرمان داد خانـدان او و نیـز (خانـدان هـای) برادرش شاوارش و پارگو آماتونی [۱۳۲۲] را جزو دارایی دربار در آوردند. از آنجا که ایندو با هفتـصد سربار خویش بر سر راه کاروانی کمین کرده در پی فرصت مناسب نشسته بودند تا پادشاهشان خـسرو را آزاد کنند، اما موفق نشدند زیرا پاهای او با زنجیر بسته شده بود. لذا جنگ سختی روی داد کـه در طی آن شاوارش و مانول[۱۳۲۳] پسر پارگو کشته شدند و بسیاری دیگر که همراه اینان بودند. اما با بستن پارگو او را به نزد اردشیر بردند و او فرمان داد تا از او خیک بـسازند و بـاد کـرده همـواره در پـیش روی خسرو قرار دهند.

۵۱
عزیمت ساهاک بزرگ به تیسفون و
بازگشت توام با تقدیر و احترام

چند تن افراد مقدس و برجسته که در میان شاهزادگان و ناخارارها و سکوباهای مـا جـزو نخـستین افراد و بانیان و باعثان روشنگری ما بودند با تناسل و زاد و زه تا ساهاک بـزرگ رسـیدند، کـه فرزنـد مذکری نداشت بلکه دختری بنام ساهاکانویش[۱۳۲۴] داشت که به ازدواج هامازاسپ مامیکنیان در آمـد. و زمانی که اسبد ساهاک، اسپهبد شجاع ارمنی درگذشت ساهاک قدیس از پادشـاه خـسرو امـا پـس از دستگیری وی از برادر او وارمشاپوه التماس می کرد تا (هامازاسپ) را (بجای اسبد ساهاک) بگمـارد، ولی ورامشاپوه از انجام این مار بدون فرمان پادشاه امتناع می ورزید و متـذکر مـی شـد کـه بـرادرش

۱۳۲۲ - pargev-amat'uni، پارگو به معنی هدیه و پیشکش. (ا.گ.).
۱۳۲۳ - manvel
۱۳۲۴ - sahak'anuysh

خسرو توسط همینگونه اعمال ما متحمل درد و غم می شود. لذا (ساهاک قدیس) به استدعای دختـرش نامه هایی (از پادشاه) گرفت و شخصا" نزد پادشاه اردشیر پارسی رفت که پس از هفتاد سال پادشـاهی پدرش، چهارسال پادشاهی کرد.

او توسط آنان مورد احترام فراوان قرار گرفت نخست به علـت قـوم اشـرافی پهلویـک هـا و دوم بعلت اینکه خداوند خدمتگزاران خویش را در برابر بی ایمانان محتـرم و گرامـی مـی دارد. (پادشـاه) تقاضاهای او را کـاملا" جامـه عمـل پوشـانید، نخـست در قبـال دامـاد او و هامازاسـپ و سـپس در بـاره بازماندگان تیره هاب کامساراکان و اماتونی،که در مکـان هـای نـامعین پنهـان شـده بودنـد. (سـاهاک قدیس) خواهش ترحم به حال آنان را کرد چنانکه فرمان خداوندی است که فرزنـدان بخـاطر گناهـان پدرانشان محاکمه نشوند[١٣٢٥] بویژه آنکه پدران گناهکار بخاطر همان گناهانـشان مردنـد. (پادشـاه) بـه بازماندگان آنان زندگانی ارزانی داشت و دستور داد خانه های این دو قـوم کـه بـه تـصرف دربـار در آمده بود به آنان باز پس دهند، اما آنها را در مقام پیشین اجدادی مستقر نسازند، بلکه بسیار پایین تر از اکثر ناخارارها و در ردیف کهترین ناخارارها قرار دهند. اما قوم هامازاسپ یعنی خاندان مامیکنیـان را تعالی بخشید تا پنجمین مکان را در میان شاهزادگان اشرافی ارمنی بخود اختصاص دهنـد و در دیـوان خویش نیز چنین بنویسند.

از آنجا که (پارسیان) این دو نظام را محفوظ می داشتند،آنگاه که پادشاه جدیـد صـاحب اورنـگ شاهی می شد بی درنگ سکه های موجود در خزانه دربار را تغییر می دادند و تمثال پادشاه جدیـد را ضرب می کردند و نوشته های دیوان را بنام او تغییر می دادند و کهنه را نابود نمی ساختند بلکه کمی دگرگون می نمودند. اما اگر مدت طولانی پادشاهی می کرد و آمارگیری جدیدی صـورت مـی داد، در این صورت آنچه را که از قدیم دگرگون شده بود بدور می ریختند تا تمامشان بنـام جدیـد نوشـته شود. اینکه اردشیر بعلت پادشاهی کوتاه مدت مهلت انجام آمارگیری جدید را نیافت بلکه فرمـان داد در (دیوان) دگرگون شده از دوران کهن تمامی آنها را بنویسند و مقام و منزلت (یاد شده) بـه همـراه حکومت بر روستاها و دستگردها و نیز اسپهبدی ارمن را که خواهان آن بود به هامازاسپ بدهند؛ و بـه پادشاه ما ورامشاپوه فرمان زیر را نوشت:

نامه اردشیر به ورامشاپوه

«اردشیر شاهنشاه دلیر مزدیسنان درودهای بیکران خود را به برادرمان ورامشاپوه پادشاه ارمن نثار می کند.

نامه هایت را که در باره سکوبا ساهاک نوشته بودی دریافت کـردم و حـق شناسـی پیـشینیان او را بیاد آوردم که شاهزادگان سورن پهلوی بودند و با کمال میل حکومت و سرداری اردشیر همنام مـن و

[١٣٢٥] - کتاب مقدس، سفر خروج، باب ٣٤، آیه ٧. (ا.گ.).

جد مرا پذیرا شدند و آنقدر او را بیشتر از خویشاوندانشان دوست می داشتند که به جنگ بر علیه ایشان تنها در سرزمین پارس اکتفا نکردند بلکه بخاطر او (اردشیر) به کشورتان آمده خسرو نیای شما را کشتند و سزای قتلی را که مرتکب شده بودند با مرگشان دریافت کردند. اما گریگور پسر قاتل، تیرداد بیمار را شفا داده زندگانی و پادشاهی از دست رفته وی را باز گردانید و بدین سبب حق شناسی بیشتری در قبال شما نشان دادند. لذا هامازاسپ فرزند خوانده (سکوبا ساهاک) را به فرمان ما به اسپهبدی سپاهت بگمار و گاه پنجم افتخار را در میان ناخارارهایت به او بده و بگذار آنان بر روستاها و دستگردهایی صاحب گردند که پیشینیان تو به اجداد او داده اند. همچنین خانه های آن (دو) قوم گناهکار را که به تصرف دربار در آمده بود، رها سازد تا بازماندگان آنان بدون ترس به ارث برند اما مقام و منزلت اجدایشان را به آنها ارزانی مکن، چنانکه ما هم فرمان دادیم و در دیوان نوشتند. سلامت باش».

آنگاه که ساهاک بزرگ آمد و کلیه سفارش های اردشیر را مقرر داشت، اردشیر پادشاه پارس درگذشت و ورام[۱۳۲۶] که کرمان[۱۳۲۷] نیز نامیده شده جانشین او گردید و ده سال پادشاهی کرد. او تنها دوستی خود را با ورامشاپوه پادشاه ارمنستان و ساهاک بزرگ حفظ کرد؛ میان بهرام و آرکاد نیز آرامش برقرار بود و ورامشاپوه بر کشورمان حکم می راند و از دو پادشاه تبعیت می کرد. بخاطر بخش پارسی به بهرام و برای بخش یونانی به آرکاد باج می پرداخت.

۵۲
در باره حروف دانیل

در آن زمان آرکاد بیمار شد، در بیزانس توسط یوحنای بزرگ {۱۸۴} جنبشی عظیم و آتش سوزی هایی روی داد و پادشاه یونان دچار آشفتگی گردید؛ سپاهیان بر علیه یکدیگر و پارسیان می جنگیدند. لذا بهرام به پادشاه ما ورامشاپوه فرمان داد تا به میانرودان برود و آنان را آرام نموده به نظم و آرامش در آورده در باره (اختلافات) گماشتگان دو طرف تصمیم گیری کند. آنگاه او رفت و تمامی اینها را به نظم درآورد و به سبب کاتب زحمت کمی متحمل نشد. زیرا از آن روز که مسروپ از دربار دوری جست، او هیچ کاتب زبردستی نمی توانست بیابد زیرا حروف پارسی بکار می بردند. بدین مناسبت کاهنی هابیل نام به حضور او رسید و قول ابداع حروف ارمنی را داد که اسقف دانیل از نزدیکانش مرتب کرده بود. پادشاه بی توجه ماند و با ورود به ارمنستان مشاهده کردکه کلیه سکوبایان برگرد ساهاک بزرگ و مسروپ جمع شده اند و درباره ابداع حروف ارمنی می اندیشند.

۱۳۲۶ -vram یا بهرام -(ا.گ.).
۱۳۲۷ - k’rman

زمانی که پادشاه را در این باره آگاه ساختند، او آنچه را که راهب گفته بود برای آنان شرح داد. آنگاه که این را شنیدند، از او تقاضا کردند تا در باره این امر مهم توجه مبذول دارد.

لذا او شخصی واهریچ[۱۳۲۸] نام از قوم خادون[۱۳۲۹] که در ارمنستان صاحب احترام و نسبت به او وفادار و بسیار مشتاق این امر بود بعنوان نماینده نزد هابیل یاد شده گسیل داشت. او را با خود برداشته با هم رهسپار شدند و رشته حروفی که توسط دانیل از دیر باز به نیکی ساخته و پرداخته شده و همانند یونانی مرتب گردیده بود آوردند و به ساهاک بزرگ و مسروپ {۱۸۵} تقدیم کردند و اینان خود آنان را فرا گرفته به بچه ها نیز سالیان کمی یاد دادند و بدین نتیجه رسیدند که این حروف و آن ترسیم خواسته شده برای تلفظ صحیح واکهای کلمات ارمنی هماهنگی و تطابق لازم را ندارند.

۵۳
در باره حروف مسروپ که با موهبت ملکوتی اعطاء شد

پس از آن خود مسروپ همراه شاگردانش راهی میانروادان و نزد همان دانیل می شود و چیزی افزون بر مورد پیشین نیافته عازم ادسا نزد افلاطون یک ناطق مشرک که ریاست دیوان را داشت می شود. او با شادمانی استقبال کرد و هر قدر که سخنان ارمنی بیاد می آورد و گرد می آورد لیکن با تلاش بسیار خویش این سخنور کمکی نتوانست بکند و به نادانی خود اقرار کرد. ولی گفت که خودش قبلا" آموزگاری داشته که مردی بسیار زبر دست بود وبعدها با برداشتن نوشته های سخنوران از دیوان ادسا رفته و آیین مسیح را برگزیده است و نامش اپیپانوس بود؛ «گفت، اور ا بجوی و بیاب تا آرزویت را برآورده سازد».

آنگاه مسروپ با کسب یاری از سکوبا بابیلس[۱۳۳۰] از طریق فینیقیه عبور کرده به ساموس می رود زیرا اپیپانوس در قید حیات نبود، اما شاگردی باقی گذارده بود بنام هروپیانوس[۱۳۳۱] که هنر شگفت انگیز نوشتن یونانی را نیک می دانست و در ساموس منزوی شده بود. مسروپ نزد وی می رود و از او نیز ثمری نمی یابد و دست به دعا بر می دارد و نه رویایی در خواب می بیند و نه شبهی در بیداری، بلکه در کارگاه قلبش کف دست راستش به چشمان روح و روان او نمایان می شود که بر روی سنگ می نوشت بطوری که سنگ اثر خطوط را همچون روی برف محفوظ می داشت {۱۸۶} و نه تنها ظاهر می شد بلکه چگونگی نمای (حروف) در فکر او همچون درون یک ظرف تجمع کرده و

[۱۳۲۸] - vahritch
[۱۳۲۹] - khadun
[۱۳۳۰] - babilos
[۱۳۳۱] - یا روفینوس

از پای دعا و نیایش برخاست و حروف ما را ابداع کرد و همراه روفینوس حروف آماده شده مسروپ را شکل داد و حروف ارمنی را دقیقا" مطابق واکهای یونانی گردانید و بی درنگ دست به ترجمه زد و مخصوصا" از امثال (سلیمان) آغاز کرده بیست و دو کتاب نامدار و کامل و عهد جدید را به زبان ارمنی {۱۸۷} ترجمه می کند و نیز فن نگارش را به شاگردانش هوهان یگغتساتسی و هوسپ پاغناتسی در عین حال به شاگرادان کهتر می آموزد.

۵۴
در باره کتابت ارمنی، گرجی و آرانی

پس از مرگ آرکاد پسرش تئودوس کهتر جانشین وی گردید؛ او نیز با کشورمان و پادشاه ورامشاپوه پیوند مودت و دوستی حفظ کرد ولی بخش مربوط به خویش را به او نسپرد، و به گماشتگان خود واگذار کرد. نیز با یزدگرد پادشاه پارس پیمان صلح بست. مسروپ در این اوان بازگشت و حروف زبان ما را با خود آورد. او بفرمان ورامشاپوه و ساهاک بزرگ بچه های هوشیار و تندرست، دارای صدای خوش و پرنفس {۱۸۸} برگزید و در تمامی نواحی مدرسه هایی بنیان گذاشت و در همه مناطق بخش پارسی (ارمنستان) به آموزش پرداخت البته بجز از بخش یونانی زیرا آنان تابع حوزه قیصریه بودند و اجبارا" می بایست، کتابت و زبان یونانی را بکار می بردند و نه حتی آشوری.

مسروپ رهسپار گرجستان شد تا برای آنان نیز با برخورداری از موهبت ملکوتی اعطاء شده همراه شخصی جاغا[۱۳۳۲] نام که مترجم زبانهای یونانی و ارمنی بود، حروفی پدید آورد، و در این راه از یاری و کمک پادشاه آنها باکور[۱۳۳۳] و سکوبا موسی برخوردار گردید. او بچه هایی برگزید و آنان را به دو دسته تقسیم کرد و از میان شاگردانش ترخوردزاتسی[۱۳۳۴] و موشه تاروناتسی[۱۳۳۵] را بعنوان آموزگار گماشت.

خود نیز راهی آران نزد پادشاهشان آرسواغن[۱۳۳۶] و ارمیا[۱۳۳۷] رئیس سکوبایان شد و آنان تعالیم او را با کمال میل پذیرا شدند و بچه های برگزیده ای به او سپردند. او مترجم زبردستی بنام بنیامین را فراخواند و واساک[۱۳۳۸] جوان والی سیونیک[۱۳۳۹] او را بوسیله سکوبا آنانیا بی درنگ گسیل داشت و

۱۳۳۲ - jagha
۱۳۳۳ - bak’ur یا پاکر paker.
۱۳۳٤ - t’er-khordznatsi
۱۳۳٥ - mushe- t’aronatsi
۱۳۳٦ - arsvaghen
۱۳۳۷ - ارمني yeremia
۱۳۳۸ - vasak’

(به یاری) آنان حروفی برای زبان چاکنائی[۱۳۴۰]، خشن و ناهنجار و ناپرورده گارگاریان[۱۳۴۱] پدید آورد. شاگردش هونانتان[۱۳۴۲] را به سرپرستی آنجا گمارد و چند نوکشیش را برای دربار تعیین کرده خود به ارمنستان بازگشت و مشاهده کرد که ساهاک بزرگ سرگرم ترجمه (کتاب مقدس) از زبان آشوری است چون یونانی آن را نیافته بود. زیرا نخست اینکه مهروژان کتابهای یونانی را در سراسر کشورمان سوزانده بود و سپس آنکه وقتی ارمنستان تقسیم شد، سرپرستان پارسی به هیچکس اجازه آموختن یونانی را نمی دادند بلکه تنها آشوری را مجاز می دانستند.

۵۵
پادشاهی مجدد خسرو بر ارمنستان و پس از او
(پادشاهی) شاپور پارسی

ورامشاپوه پس از بیست و یک سال پادشاهی درگذشت و پسری یازده ساله بنام آرتاشس از خود بجای گذارد. در آن زمان ساهاک بزرگ به دربار یزدگرد پادشاه پارس رفت و تقاضای استرداد خسرو را کرد که پس از مرگ اردشیر (از بند و زنجیر) رها شده در زمان بهرام[۱۳۴۳] آزادانه در دژ آنهوش[۱۳۴۴] نگهداری می شد. یزدگرد با خواهش او موافقت کرده حکومت را (به خسرو) داد و به ارمنستان گسیل داشت. او هراهاد[۱۳۴۵] پسر گازاون را تقاضا کرد که پس از مرگ پدرش از دژ آنهیشلی[۱۳۴۶] خارج کرده (همراه سپاه) به ناحیه ای آنسوی سگستان {۱۸۹} فرستاده بودند. خسرو دیگر قادر به دیدن او نشد و اینبار تنها یک سال پادشاهی کرد.

پس از او یزدگرد نه از میان آنان بلکه پسر خود شاپور را با این نیت به پادشاهی ارمنیان گمارد که ناخارارها به او تقرب جسته با همنشینی و حسن روابط، ضیافت ها و سرگرمی شکار و نیز

۱۳۳۹ - syunik

۱۳٤۰ - چاکنائي به معني گلوئي و حلقوي، اصطلاح زبانشناسي در برابر glottal و guttural انگليسي. (ا.گ.).

۱۳٤۱ - سرزمين گارگاريان در جلگه رود گارگار واقع در دشت كنون ميلي (Mili). (ا.گ.).

۱۳٤۲ - hovnatan

۱۳٤۳ - Vram ارمني. (ا.گ.).

۱۳٤٤ - anhush

۱۳٤٥ - 'hrahat از نام پهلوي frahat، فرهاد پارسي و afrahat آشوري. (ا.گ.).

۱۳٤٦ - anhisheli به معني غير قابل يادآوري ، دژ فراموشي . (ا.گ.).

خویشاوندی سببی به او خو گرفته و با خویشاوندی جدید نزدیکتر شده شاید به آیین مزدیسنی گرویده بدین وسیله بکلی از یونانیان جدا شوند. نادان نمی دانست که "خداوند نیات مشرکان را در هم می پاشد" اگر چه تا مدتی (اندیشه او) موفق شد. از آنجا که هامازاسپ درگذشت و ساهاک نیز در سوکی بزرگ نشست. هیچکس هنگهای ارمن را گرد نیاورد و متحد نساخت. از این رو شاپور به آسانی وارد سرزمین ما شد و فرهاد و تمامی تبعیدیان را همراه خویش آورد؛ اما او موفق به جلب همکاری ناخارارها نشد بلکه همه از او نفرت داشتند و در هنگام شکار یا بازی به او بعنوان پادشاه احترام نمی نهادند.

یکبار چنین رخ داد که گستاخانه در پی رمه های گورخر از نواحی ناهموار و سنگلاخی گذشتند، شاپور عقب افتاد. آتوم موکاتسی[۱۳۴۷] با سرزنش به او چنین گفت: «خدازاده[۱۳۴۸] پارسی، اگر مرد هستی برو، برو». یکبار دیگر چنین اتفاق افتاد که با آتش در نیزارها به شکار خوک وحشی رفتند، شاپور جرأت نکرد اسبش را در انبوه نی ها بخوبی براند بگونه ای که آتش او را در خود بلعید و او به دو طرف می نگریست و با اسبش به این سو و آن سو حرکت می کرد. آتوم باز هم می گوید: «خدازاده پارسی، آخر پدر تو خداوند است چرا می ترسی؟». شاپور می گوید: «مزاح را کنار بگذار و نگاه کن تا از آتش بگذری تا من هم از پشت سر تو بیایم، زیرا اگر من جلو بروم، اسبم رم می کند». در آن وقت آتوم با تقبیح به او گفت: «مگر اینها هم سنگ هستند که من جلوتر بروم، اینک اگر اهالی موک[۱۳۴۹] را از اصل و نسب دیوان میدانی منهم شما ساسانیان را زن صفت می خوانم» و به اسب شلاق زده از میان آتش همچون از جلگه پر گل گذشت و شاپور را نجات داد. اما با علم به اینکه شاپور از آن پس خاموش نخواهد نشست آنجا را ترک کرده به موکس رفت.

یک بار در حین بازی چوگان شاواسپ آرزرونی موفق شد توپ را دوبار از شاپور برباید. او با چوگان به او زده گفت: «خودت خویشتن را بشناس!» و او پاسخ داد: «آری می شناسم که من هم شاهزاده ام، از نسل ساناسار و حق دارم مانند برادرانت چنانکه نامیده شده ام به بالش پادشاه بوسه زنم». با چنین گفتاری با بی اعتنایی تمام از میدان اسب سواری بیرون تاخت{۱۹۰}.

یک بار دیگر در حین مجلس مهمانی، خسرو گاردماناتسی[۱۳۵۰] مست از میخوارگی در حضور شاپور همچون عاشق مجنون بدنبال زنی افتاد که با انگشتان ماهر خود چنگ می نواخت. شاپور با عصبانیت فرمان داد او را بگیرند و در دهلیز نگاهدارند، اما او دست راستش را بر شمشیر گذارده بسان

۱۳۴۷ - At'om-Mok'atsi

۱۳۴۸ - خورني واژه ast'vadsordi (فرزند ordi + خدا ast'vads) را بکار برده است. (ا.گ.).

۱۳۴۹ - mok'k یا moks استان پنجم ارمنستان باستان به وسعت تقریبا" ۲۹۶۲ کیلومترمربع، موطن خاندان ناخاراري همنام. به لاتین Mokhoene، آشوري Bet Moksaije. (ا.گ.).

۱۳۵۰ - khosrov- gardmanatsi، خسرو اهل گادمان. (ا.گ.).

تیرداد باگراتونی گذشت و به خانه اش رفت و هیچیک از خدمتگزاران دربار جرات نکردند او را دستگیر کنند زیرا آن مرد را از پیش آزمایش کرده بودند.

درخواست بیجا تو ما را ناچار به تعریف این مطالب نمود.

۵۶
رویدادهایی که پس از رفتن شاپور از ارمنستان روی دادند و هرج و مرج ناشی از آن

شاپور پس از چهار سال پادشاهی خفت بار از بیماری پدرش آگاهی یافت و شتابان رفت و به جانشین و فرمانده سپاهش فرمان داد تا بزرگان ارمن را دستگیر کرده به سرزمین پارس ببرد. اما زمانی که شاپور به تیسفون رسید پدرش یزدگرد پس از یازده سال پادشاهی درگذشت. در همان روز خود نیز توسط توطئه افراد دربار کشته شد. اما نرسس چیچراکاتسی[۱۳۵۱] دلیر و خوش بخت که فرمانده سپاه شده بود، ناخارارهای ارمنی را با سپاهیانشان برداشت و بر علیه هنگ پارسی جنگید و سپاه آنان را درهم شکست، اما آپرسام اسپاندونی[۱۳۵۲] سردار آنان را کشت، سپس خودشان نیز پراکنده شدند و خودسرانه در نواحی کوهستانی و مستحکم گذران زندگی می کردند تا گلیم خود را از آب بیرون بکشند. در این زمان تمام اهالی واناند با دلاوری برجسته خویشتن ظاهر شدند. بدین سان کشور ما سه سال بی سرور باقی مانده طعمه جنگ و شورش گردید و ویران و خالی از سکنه شد ، خراج های دربار کاهش یافت، راههای آمد و شد مردم بسته شد و هرگونه نظم و اصلاحات مختل و محو گردید.

در همین روزها بهرام دوم بر پارسیان پادشاه گردید و در صدد انتقامجویی از کشورمان برآمد، لیکن با بخش یونانی (ارمنستان) برخورد نکرد و صلح را با آنها حفظ نمود.

۵۷
فرستاده شدن مسروپ به بیزانس و نسخه های پنج نامه

زمانی که ساهاک بزرگ تمام این بلایا را در بخش پارسی (ارمنستان) مشاهده نمود، به نواحی غربی کشورمان و بخش یونانی (ارمنستان) رفت اما چنانکه در شان او بود مورد استقبال قرار نگرفت؛ لذا مسروپ و نوه اش وارتان را با نامه ای به قرار زیر به بیزانس نزد قیصر تئودوس فرستاد.

[۱۳۵۱] - nerses- tchitchrak’atsi

[۱۳۵۲] - ap’rsam- e’sp’anduni

نامه ساهاک به تئودوس {۱۹۱}

«ساهاک سکوبای ارمن توسط خداوند به قیصر صلحدوست، سرورم اگوستوس تئودوس درود می فرستد.

می دانم که آوازه زحمات ما به سمع آن حاکم مطلق باید رسیده باشد. لذا با امید بستن به نیکوکاری و ترحم تو، به سویت پناه آوردم؛ اما بفرمان والیان اینجا در شأن خویش مورد استقبال قرار نگرفتم. آنقدر از ما متنفر بودند که حتی آن حروف را نیز نپذیرفتند که همین شخص آورده بود و او را نزد آن نیکوکار فرستادم؛ او (این حروف را) پس از تلاش سخت و طولانی در آشور یافته بود. از این رو الطاف و عنایات آن سرور را خواهانم تا ما را در اینجا از مقام و منزلت مان در بخش خویش محروم نسازند؛ فرمان دهید تا ما و تعالیمان را بپذیرند. سلامت باشید».

نامه زیر را نیز به سکوبای شهر پادشاه نشین نوشت:

نامه ساهاک به آتیکوس[۱۳۵۳]

«ساهاک سکوبای ارمن به آموزگارمان آتیکوس، سکوبای دربار پادشاهی با دعای خیر درود می فرستد.

با امیدواری به آن حضرت، آموزگار کشورمان، مسروپ و نوه ام وارتان را گسیل داشتیم تا بلایا و مشکلات ما را از آنان بشنوید و همچون برادری واقعا" عزیز نزد پادشاه بزرگ برای کمک به ما شفاعت کنید. سلامت باشید».

برای آناتولیوس سردار نیز چنین نوشت:

نامه ساهاک به آناتولیوس

«ساهاک سکوبای ارمن به آناتتولیوس سردار دلیر درود می فرستد.

از خداوند سپاسگزارم که ترا برای امنیت و پناه ما آماده ساخت، از اینرو معروض می دارم که برای یافتن راه چاره ای برای مشکلات ما طلبه مان مسروپ را همراه نوه ام وارتان به دربار فرستادم و از آن دلاور مستدعی هستم به آنان در مسافرت یاری دهد. سلامت باش».

[۱۳۵۳] - Atticus بطریق شهر قسطنطنیه از ٤۰۵ تا ٤۲۵م. (ا.گ.).

آناتولیوس با ملاحظه نامه، یک باره آوازه رسالت مسروپ را به خاطر آورد که از پیش در باره او گسترش یافته بود و استقبالی شایسته از آنـان بعمـل آورد و در ایـن مـورد توسـط قاصـدها بـه قیـصر گزارش داد و از او فرمان یافت تا با احترام و بگونه ای شایسته بیدرنگ آنان را گسیل دارد. از این رو در شهر ملطیه[۱۳۵۴] جمـع شـاگردان را در نـزد سـکوبا آکـاک[۱۳۵۵] کـه (مـسروپ) بـا سرپرسـت آنـان غوند[۱۳۵۶] همراه خود بـرده بـود نگـاه داشـت امـا خـود مـسروپ و وارتـان را بـه گینـد[۱۳۵۷] سـکوبای درجان[۱۳۵۸] سپرده و با شکوه تمام بدرقه کرد. بدین ترتیب آنان وارد بیزانس شدند و به حضور پادشاه بزرگ رسیدند و به آنچه که آرزومند بودند و آنچه که آرزومند نبودند نایل آمدند و با چنین نامه ای باز گشتند:

نامه تئودوس به ساهاک

«حاکم مطلق تئودوس اگوستوس قیصر رومیان به ساهاک سکوبای بزرگ ارمن درود می فرستد.

ما نامه ات را دیدیم و به نوشته هایت رسیدگی کردیم. ترا بسیار سرزنش نمودیم که با دل و جـان سمت پادشاهان مشرک متمایل شدی و حتی جایز نشمردی ما را با نوشته ای آگاه سازی. بویژه در این باره تقصیر کار می دانیم که با بی حرمتی به خبرگان شهر ما، حکمت را در نزد آشوریان جستجو مـی کردی. بدین علت زمانی که خدمتگزاران ما در آنجا آن تعلیم را تقبیح کردند ما خوشنود گـشتیم. امـا از آنجاکه مسروپ بعدا" برای ما توضیح داد که این فن با موهبت ملکوتی صورت پذیرفت ما نوشتیم تا با جدیت تمام یاد بگیرند و ترا بعنوان آموزگار اصلی خویش گرامی بدارند و مانند سکوبای بزرگ قیصریه هزینه ها و ارزاق از دربار داده شود. و فرمان دادیم آنجا در ارمنستان شهری برای پناه شـما و سپاه ما بنا کنند. به (احترام) تو وارتان پسر فرزند خوانده ات (دامادت) را بعنوان سردار سـپاه تعیـین کردیم و مسروپ را در ردیف آموزگاران قرار دادیم. سلامت باش».

نامه آتیکوس سکوبای بزرگ نیز بقرار زیر نوشت:

[۱۳۵۴] - شهر ملطیه یا ملیتینه شهري در هایك كوچك (ارمنستان كوچك) واقع در جنوب غرب خاربرد و كنار رود فـرات بـود. در سنگ نبشته هاي هتي (Melita) آشوري (Melid، Melida، Melide) اورارتو (Melit'ena) و آثـار اسـترابون و غیره یاد شده است. (ا.گ.).

[۱۳۵۵] - ak'ak'

[۱۳۵۶] - ghevond

[۱۳۵۷] - gind

[۱۳۵۸] - derjan ولایت ششم استان هایك علیا. اكنون ترجان نام دارد و در جلگه رود فرات واقع اسـت. پرسـتـشگاه مـشهور مهر در باگاریچ bagaritch در اینجا قرار دارد. (ا.گ.).

«آتیکوس سکوبای مستقل قسطنطنیه به برادر گرامی و هم کرسی ما ساهاک سکوبای ارمنی بحق خداوند درود می فرستد.

از خداوند بخاطر آوازه نیک تو در میان آن ملت بربر کاملا" خوشنودم، اما از اتهام مبرا نمی داریم که بیشتر محبوبیت گریگور و نرسس پیشینیان خوش سعادتت را بیاد نیاوردی و بیشتر به این خاطر در شگفیم که چگونه چشمه کلیسا را برای پدر هوانس[۱۳۵۹] قدیس ما باقی گذاردی که با تعالیمش نه تنها این پایتخت جهانی را که تمام مسیحیان گیتی را روشنایی بخشید و به همین علت او را زرین سخن[۱۳۶۰] نامیدند. اما شما با غفلت از او سعی در فرو نشاندن تشنگی تان با آبهای باران کردید تا اینکه قادر مطلق با ملاحظه زحمت و رنج بیهوده شما را قرین نعمت و لطف روح القدس گردانید. و به همین خاطر اکنون شادمان هستیم. اینکه بفرمان اگوستوس حاکم مطلق مان به تو اجازه داده می شود تا در (ارمنستان) طرف ما به آموزش بپردازی و فرقه بوربوریتون ها {۱۹۲} را متقاعد و سر براه بسازی و یا از موضع خود مورد تعقیب و آزار قرار دهی. و مسروپ فرستاده ترا به عضویت کلیسای ارتدکس {۱۹۳} تقدیس نمودیم».

۵۷
آموزش نواحی غربی؛
برقررای آرامش عمومی و پادشاهی اردشیر

مسروپ و وارتان سپهسالار، سردار آناتول را در نزدیکی مرزمان یافتند. او با دریافت فرمان درباری با اطمینان و جدیت و توجه بیشتر کارها را نظم داد. زیرا حاکمان، گماشتگان، سران و بطور کلی شخصیت های برجسته آن نواحی با کمال میل و گویی با ندای خداوندی دعوت شده باشند و همراه تمام طبقه کاهنان در یکجا گرد هم آمدند و بی درنگ کار آموزش را آغاز کرده بخش غربی را نیز به سرعت مانند بخش شرقی (ارمنستان) آموزش دادند.

در این زمان بسیاری از ناخاراهای ارمنی برای دعوت از ساهاک بزرگ آمدند تا او با شفاعت همگان را متحد سازد. چون پادشاه بهرام پارسی با آگاهی بر اینکه بدون شاهزادگان ارمنی نمی تواند کشورمان را حفظ کند لذا توسط اسبد سمبات مذاکرات صلح را آغاز کرد. از این رو (ساهاک) کار آموزش در بخش غربی (ارمنستان) را به مسروپ واگذار نموده نوه هایش همایاک[۱۳۶۱] و

۱۳۵۹ - یوحنا

۱۳۶۰ - یا زرین دهان (ارمني vosk'eberan) [Chrysostom]- (ا.گ.).

۱۳۶۱ - he'mayak'

هامازاسپیان[۱۳۶۲]، برادران سپهسالار وارتان را نزد او باقی گذارد و فرمان داد به کار بوربوریتون های تباهکار رسیدگی کنند و اگر با ملایمت و یا سختگیری به راه راست نیایند، با شکنجه و آزار مورد تعقیب قرار دهند و چون دشمن از آنان انتقام بجویند تا با مرگ مستحق، مرگ ناحق روانشان رسوا شود و اما خود راهی ناحیه آیرارات شد و تمامی ناخارارها را گرد هم آورده اسبد سمبات و نوه اش سپهسالار وارتان را به دربار پادشاه پارس گسیل داشت.

اما پادشاه با برقراری صلح نامه ای با مضمون بخشش و فراموشی گناهان (ناخارارها) منعقد ساخت و به خواهش آنان آرتاشس پسر ورامشاپوه را بعنوان پادشاه، اردشیر نامیده ارمنستان را بدون قَیِم پارسی به او سپرد. وی شش سال حکومت کرد.

۵۹
بنای شهر کارین[۱۳۶۳] که تئودوپلیس نامیده می شود

سردار آناتول با دریافت فرمان دربار به کشورمان آمده با گشت و گذر از نواحی متعدد برای بنای شهری حاصلخیز، پرآب و پرثمر ناحیه کارین را پسندید و با این حساب که آنجا در مرکز قرار دارد و از جاهایی که چند سرچشمه فرات آغاز می گیرند و با جریان ملایم پیش رفته به دریا می ریزند و شکل باتلاق بخود می گیرند، زیاد دور نیست، در اینجا ماهیان بیشمار و انواع مختلف پرندگان وجود دارند که رشد می کنند و ساکنان تنها با تخم های آنان تغذیه می نمایند و در کناره باتلاق نیزارهایی مملو از نی قرار دارند. در دشتها علفهای بلند و گیاهان بذری بسیار می رویند. کوهها پر از نخجیرهای نشخارکننده و سم شکافته می باشد. جانوارن شاخدار اهلی بزرگ پیکر و درشت، با بدنی پر و چاق بوفور در اینجا پرورش می یابند.

او در دامنه یک کوه زیبا منظر محلی یافت که چشمه های متعدد کوچک با آبی زلال می جوشیدند و در آنجا محل شهر را طرح ریزی کرد. با خندقی ژرف آن را محصور نمود و پی حصار را عمیق ساخت و برجهای بسیار بلند بر روی آن بنا کرد که اولی را به گرامیداشت قیصر، تئودوس نام نهاد. کمی آنسوتر برجهای صخره مانند {۱۹۴} شبیه دماغه کشتی ها و گذرگاههایی با گودی فرو رفته که بطرف کوه مشرف بودند، بنا نمود. (در ناحیه مشرف) دشت شمالی نیز شبیه آن را ساخت. اما (در سمت های مشرف به) شرق و غرب، برجهای مدور بر پا کرد. و اما درون شهر بر فراز تپه ای انبارهای متعدد بنا نمود و به افتخار اگوستوس، آگوستیون[۱۳۶۴] نامید. و از جاهای متعدد از طریق مسیرهای پوشیده و پنهان آب را وارد شهر کرد. شهر را پر از سلاح و هنگ های نگهبانی نمود و

۱۳۶۲ - hamazasp'ian

۱۳۶۳ - k'arin شهر ارض روم فعلي. (ا.گ.).

۱۳۶۴ - ogost'ion

تئودوپلیس نامید تا با ذکر نام شهر، نام (پادشاه) جاودانی شود و اما چشمه های جوشان آب گرم را توسط سنگهای تراشیده پوشانید.

۶۰
موعظه مجدد مسروپ و عزیمت مترجمان به بیزانس

مسروپ در بیابان شاغگومک[۱۳۶۵] و جاهای خنک مانده آموزش نخستین گروه ها را بپایان برد. او به آنان هنر نمی آموخت بلکه گویی چون رسولان به شاگردانش الهام می داد. سپس سرپرستانی از شاگردانش، غوند و ینوک را در اسپر، گیند سکوبای آنان را در درجان، اما دانان[۱۳۶۶] را در ناحیه یکغیاتس می گذارد و خود به آیرارات آمده به گوغتن نخستین محل اقامتگاهش می رود.

از آنجا که ریشه ناگوار باقی مانده از آیین شرک در دوران هرج و مرج دگرگون نمایان گشته و در میان بسیاری از افراد گسترش یافته بود، آن خوش سعادت به کمک گیت[۱۳۶۷] پسر خلف شابیت[۱۳۶۸] که حاکم آن ناحیه بود، آنان را نابود ساخت. نیز آگاهی یافت که آموزگاران اصلی این آیین دروغین در نواحی باغاس[۱۳۶۹] هستند. او بدانجا رفت و بسیاری را ارشاد نموده افراد کمی را به گونه ای بازگشت ناپذیر به کشور هونها راند. کار آموزش آن نواحی را به سکوبایی بنام موشغ[۱۳۷۰] سپرده خود به نواحی دره گاردمان بازگشت زیرا شنید که پیروان همان فرقه در آنجا نیز بوده اند. با یافتن ایشان، آنها را نیز به راه راست راهنمایی کرد. حاکم گاردمانیان را که نامش خورس[۱۳۷۱] بود دگر بار به راه راست رهنمون گردید. آشوشا بدشخ[۱۳۷۲] گوگاریان[۱۳۷۳] از او دعوت بعمل آورده در خواست می کند تا برای همان کار به ناحیه تاشیرک[۱۳۷۴] قلمرو تحت حاکمیتش بیاید. او نیز راهی

۱۳۶۵ shaghgomk

۱۳۶۶ - danan

۱۳۶۷ - git’ یا giut’ نام و واژه ارمني به معني "كشف، پيدايي". (ا.گ.).

۱۳۶۸ - shabit یا savat نامي آشوري به معني شنبه. (ا.گ.).

۱۳۶۹ - baghas یا baghasak’an-ashkharh یا baghsak’an-k’oghmer یا پايتاكاران استاني در ارمنستان بزرگ بوسعت ۲۱،۰۰۰ كيلومتر مربع. اين نام احتمالا" ازنام قوم "بال" يا "باغ" گرفته شده است. چندين نام جغرافيايي ديگر از اين قوم تا كنون باقي مانده است. (ا.گ.).

۱۳۷۰ - mushegh

۱۳۷۱ - khurs

۱۳۷۲ - ashusha

۱۳۷۳ - مردم گوگارك gugark. يكي از استانهاي ارمنستان باستان و يكي از چهار قلمرو بدشخ ها (مرزبان ها) در زمان اشكانيان ارمني. (ا.گ.).

۱۳۷۴ - tashirk ولايت چهارم از سرزمين بدشخي گوگارك. (ا.گ.).

آنجا گردید. بهتر و اساسی تر از شاگردان دیگران به تعلیم پرداخت. در این زمان شخصی بنام آردزیل[۱۳۷۵] پادشاه گرجستان شده بود.

مسروپ سپس بازگشته او و ساهاک بزرگ همان شاگردان، هوسپ[۱۳۷۶] و دوست دیگرش که از روستای کوغب[۱۳۷۷] بود و یزنیک[۱۳۷۸] نام داشت را به شهر ادسیای میانرودان گسیل داشتند تا کتابهایی را در آنجا از نخستین پدران مقدس بیابند و بی درنگ به زبان ما ترجمه کرده همراه خود بیاورند تا با همین گونه کارها به بیزانس فرستاده شوند. آنان از چند تن دروغگو نامه های فریبنده دریافت کردند مبنی بر اینکه ساهاک بزرگ و مسروپ در تدارک فرستادن دیگران به بیزانس می باشند، از این رو آنان نسبت به تعالیم خیر علاقه مند شده بدون فرمان آموزگاران از آنجا مستقیما" راهی بیزانس شدند و با کسب تبحر کامل در ادب یونان اقدام به ترجمه و نگارش نمودند. دوستان هم شاگردی آنها که نامشان غوند و کوریون[۱۳۷۹] بود به آنان حسد بردند و خودکامانه برخاسته و به بیزانس نزد ایشان رفتند. آنگاه هوهان[۱۳۸۰] و آردزان[۱۳۸۱] نیز نزد آنان شتافتند که ساهاک و مسروپ پیشتر به آنجا فرستاده بودند و اما ایشان با مسافرت آرام در قیصریه مدتی دراز اقامت کردند. سکوبا ماکسیمیانوس بیزانس از تمام آنها پیشواز پرشکوهی بعمل آورد.

۶۱

در باره شورای افسوس که بعلت نسطور شرور تشکیل شد

در این زمان نسطور شرور بر مقر سکوبائی بیزانسیان تکیه زد وبا پیروی از تفسیر عبرانی به مقدس ترین دوشیزه بی احترامی کرده (چنین گفت که) او مادر یک انسان است و نه خدا. زیرا (او می گفت) که مولود از او نشأت گرفت؛ فرزند زاده شده از مریم فردی دیگر و فرزند زاده شده از پدر پیش از زمان های جاودانی نیز فردی دیگر بود؛ بگونه ای که آنان دو فرزند هستند و تثلیث به تربیع بدل می شود. بدین مناسبت پدران روحانی با قرائت اسناد کتبی در شهر آسیایی افسوس مشرف به دریا گرد آمدند که عبارتند از: کلستینوس سکوبای رم[۱۳۸۲] سیریل از اسکندریه[۱۳۸۳]، هبناغیوس از

[۱۳۷۵] - ardzil

[۱۳۷۶] - hovsep

[۱۳۷۷] - koghb روستایي رد ولایت tchak’at’k واقع در استان آیرارات. (ا.گ.).

[۱۳۷۸] - ’yeznik. یزنیك اهل کوغب که به کوغباتسي معروف است. فیلسوف مشهور ارمني و یکي از برجسته ترین اندیشمندان و شخصیت هاي اجتماعي و فرهنگي سده پنجم میلادي است. (ا.گ.).

[۱۳۷۹] - k’oriun صاحب تذکره مسروپ ماشتوتس. (ا.گ.).

[۱۳۸۰] - hovhan

[۱۳۸۱] - ardzan نام مذکر منشعب از واژه ardzan به معني تندیس همانند نام صنم که همان معني را دارد. (ا.گ.).

[۱۳۸۲] - ارمني k’elest’inos یا سلستین (Celestine). (ا.گ.).

[۱۳۸۳] - ارمني kiuregh نام مرد از ریشه یوناني Kyrulos، فرانسه Cyril . (ا.گ.).

اورشـلیم[۱۳۸۴]، یوحنـا از انطاکیـه[۱۳۸۵]، ممنـون از افـسوس[۱۳۸۶]، پـولس از همـس[۱۳۸۷]، تئودوتیـوس از آنگیورا[۱۳۸۸] و بسیاری دیگر جمعا" دویست پدر روحانی که با نفرین به نسطوًر، حضرت عیـسی مـسیح ما را فرزند خدا دانستند و مقدس ترین مریم عذرا را خدازا شمردند.

او از آنجا که نرسـس بـزرگ و مـسروپ در آن شـورا شـرکت نجـستند لـذا اسکوبا هـا، سـیریل اسکندرانی، پروکلوس قسطنطنیه و آکاک ملطی بوسیله نامه به ایشان هشدار دادند زیرا شـنیده بودنـد که برخی از شاگردان بدآیین به ارمنستان آمده اند و کتابهای تئـودوروس مـامو- اسـتی {۱۹۵} را بـا خود برده اند که آموزگار نسطور و شاگرد تئودور بوده است. آنگاه مترجمان که نامشان را پـیش تـر ذکر کردیم بازگشتند و ساهاک بزرگ و مسروپ را در آشتیـشاد یافتنـد. نامـه هـا و قـوانین شـورای افسوس شش قانون وضع شده و نیز نسخه های مستند کتاب مقدس را تحویل ایشان دادند.

ساهاک بزرگ و مسروپ با دریافت (نـسخه کتـاب مقـدس)، ترجمـه ای را کـه شـتابان صـورت گرفته بود، یکبار دیگر ترجمه کردند وبار دیگر همراه آنها اصلاح و تجدید نظر کردنـد. امـا از آنجـا که ایشان به فن {۱۹۶} ما آشنایی نداشتند، از این رو کار از بسیاری جهات ناقص در آمد. بدین سبب، ساهاک بزرگ و مسروپ ما را برای فراگیری زبان پرافتخار و کـسب کمـال در دارالعلـوم واقعـی بـه اسکندریه گسیل داشتند {۱۹۷}.

۶۲
در باره آموزگاران، سفرهای علمی و خود او
همانند زینت آسمانی {۱۹۸}

آنان که مدام از حکمت پیروی می کنند و علوم ریاضـی را بررسـی مـی نماینـد مـی گوینـد کـه ستارگان روشنایی خود را از ماه می گیرند، ماه از نور آفتاب پر می شـود امـا آفتـاب نیـز از آسـمان اثیری؛ بگونه ای که اثیر نور را در دو نوار می گستراند و این دو نوار بر حسب ترتیـب و حرکـت و زمان از آفتاب روشنایی می گیرند. ما هـمماننـد آن همـواره از پرتـو هـای تجـسمی پـدران روحـانی نورانی شده با گشت و گذار در نواحی جنوبی به شهر ادسا رسیدیم. کمی در ژرفای دیوان سیرکردیم واز آنجا برای عبادت و زیارت سرزمین مقدس و مدت کوتاهی برای مطالعه رهسپار شدیم.

[۱۳۸٤] - ارمني hobnaghios یا Juvenal. (ا.گ.).
[۱۳۸٥] - ارمني hovhannes (John) اهل همس یا Emesa. (ا.گ.).
[۱۳۸٦] - memnon
[۱۳۸۷] - ارمني p’oghos (یا Paul). (ا.گ.).
[۱۳۸۸] - ارمني Teodotios (Theodotius of Ancyra). آنگیورا شهر آنکاراي فعلي در ترکیه است. (ا.گ.).

پس از چنین گشت و گذاری وارد مصر شدیم، سرزمین نام آوری که از سرما و گرمای بی حد و سیل و خشکسالی بری بوده در محلی زیبا بر روی زمین قرار داشت و مملو از انواع میوه و بطور طبیعی محصور توسط رود نیل بود که نه تنها آنجا را حفاظت می کند بلکه قادر است خوراک کافی و خشکی یا رطوبت کشور را بوسیله آبیاری برای کشت و زراعت میسر سازد. و آنچه که در سرزمین موجود نیست این رودخانه به آسانی می آورد و باعث فراوانی می شود و با تقسیم به دوازده شعبه همچون جزیره، تمام کشور را می پیماید و در همه جا جریان دارد. در اینجا شهر بزرگ اسکندریه در موقعیتی مناسب بنا شده و از آب و هوای پر برکت دریای بزرگ برخوردار است؛ و دریاچه ای مصنوعی ساخته شده است و بواسطه آن هوای دلنشین چه از آنجا که آبهای دریاچه به دریا می ریزند و چه از مکان های نزدیک دریا پدید می آید؛ در اینجا اغلب باد می وزد که از سوی دریا، ملایم و از سوی دریاچه غلیظ می باشد و آمیزش آن دو برای سلامتی بسیار نافع و مفید است.

اکنون پلوتنیوس[۱۳۸۹] با پنج قله خود در جلو (شهر) قرار ندارد تا جهان بی حد را محصور کند بلکه مارکوس با تبلیغ و وعظ انجیل خویش؛ مقبره های پهلوانان اژدها نژاد وجود ندارند؛ بلکه قربانگاه های قدیسان نورافشانی می کنند. نه جشن کاذب و تحریف شده بیست و پنجم ماه توبی[۱۳۹۰] بر پا می شود که با نهادن افسر بر سر جانوران باربر و با خدمت به مارهای بی زهر و تقسیم کلوچه ها برگزار می شود بلکه در یازدهم همان ماه توبی جشن ظهور و تجلی الهی گرفته می شود و جانباختگان پیروزمند را ستایش می کنند، بیگانگان را پذیرا می گردند و به فقرا صدقه می دهند. دیگر برای ساراپیس[۱۳۹۱] دیو شریر قربانی نمی کنند بلکه خون قربانی مسیح را تقدیس می نمایند و دیگر از پروتئوس[۱۳۹۲]ساندارامت {۱۹۹} پیام نمی خواهند بلکه دانش های گوناگون را از افلاطون {۲۰۰} نوین می آموزم یعنی از معلم من که شاگرد نالایق او نبودم و علوم خود را بدون نقص و در کمال از او کسب نمودم.

خواستیم با کشتی به هلاس[۱۳۹۳] برویم، لیکن بعلت توفان شدید اجبارا" راهی ایتالیا گشتیم و آرامگاه های پتروس و پولس مقدس را زیارت کردیم ولی مدتی دراز در شهر رومیان نماندیم و از

۱۳۸۹ - یا پلوتون (Pluto). (ا.گ.).

۱۳۹۰ - tubi یکي از ماههاي مصري. (ا.گ.).

۱۳۹۱ - sarap'is یا Serapis یکي از خدایان افسانه اي مصر که در زمان بطالمه مقامي بزرگ در میان خدایان مصري داشت و فرمانرواي آبها و بویژه رود نیل و نیز خداي زمین و دوزخ بود. (ا.گ.).

۱۳۹۲ - ارمني p'rodeiad، پروتئوس Proteus خداي دریا در اساطیر یونان قدیم بود. پدرش پوزیدون موهبت پیشگویي و تغییر صورت بدلخواه را بدو ارزاني داشت. (ا.گ.).

۱۳۹۳ - Hellas نام دیگر یونان به ارمني yellada. (ا.گ.).

طریق هلاس به آتیکه[۱۳۹۴] رهسپار شدیم و مدتی کوتاه در آتن ماندیم. زمستان را گذراندیم و با عشق دیدار وطن راهی بیزانس گشتیم.

۶۳
در باره اتحاد شوم ارمنیان که نابودی خویش را دنبال می کرد

اردشیر پادشاه ارمنستان چنان در امیال نفسانی غرق شد که همه شاهزادگان و اشراف از او متنفر شدند. آنان به ساهاک بزرگ مراجعه نمودند و بانگ اعتراض سر داده او را نیز به یاری خواستند تا از (اردشیر) نزد پادشاه پارس سعایت و بدگوی کند و پادشاه خود را معزول نموده یک پارسی را برای اداره کشور سرکار بیاورند. اما (ساهاک بزرگ) گفت: «گفته های شما را رد نمی کنم، من نیز در مورد کردار دردناک و شرم آور او شنیده ام. بدفعات او را سرزنش کرده ام اما وی انکار کرده است. اکنون باید مدتی کوتاه او را تحمل نمود تا راهی برای کمک به تئودوس قیصر یونان بیابیم لیکن او را تسلیم بی ایمانان نخواهیم نمود تا در معرض رسوایی و استهزا قرار گیریم».

اما آنان نمی پذیرفتند و کوشش می کردند وی را با خود هم داستان سازند. لیکن او گفت: «هرگز، غیر ممکن است که من گوسفند گمراه خود را تسلیم گرگ ها کنم و از بیمار و مجروح دلسوزی و دستگیری نمایم و مخلوعش سازم. اگر من در نزد و مقابل پادشاه مومن بودم درنگ نمی کردم به امید آنکه یک سرنگون شده را سر پا نگاه دارم. اما تسلیم کردن او به مشرکان سرنگونی بزرگتری را بدنبال خواهد داشت که من بعهده نمی گیرم. به مصداق این سخن که: «آنرا که به تو اقرار کرده است طعمه درندگان نگردان». زیرا اگر چه بدکار و فاسق است اما مهر تعمید خورده است. او بدکار است. لیکن مسیحی است، جسما" پلید و آلوده است اما از نظر روح بی ایمان نیست. دارای کرداد ناپاک است اما آتش پرست نیست. او نسبت به زنان ضعیف است اما در برابر نیروهای عناصر طبیعی سر فرود نمی آورد. و چگونه می توان این گوسفند بیمار را با یک جانور درنده سالم تعویض نمود که همین سلامتی او برای ما بلا و مصیبت است».

و اما شاهزادگان با این اندیشه که وی بقصد فریب آنان چنین می گوید تا عملیات آنان را بتعویق بیاندازد و پادشاه را آماده سازد لذا چنین می گویند: «از آنجا که تو نخواستی با ما هم رای و هم داستان شوی تا او بر ما پادشاهی نکند، لذا ما نیز نمی خواهیم تو کشیش ما باشی». و همه آنان یک دل و یک رای همراه کشیشی جاه طلب بنام سورماک[۱۳۹۵] اهل آرتسکه[۱۳۹۶] نزد بهرام[۱۳۹۷] پادشاه

[۱۳۹۴] - At’t’ik’e یا Attica یا آتیك قسمتي از سرزمين يونان در شمال شرقي پلوپونز، روبروي جزيره او به . اينك يكي از شهرستان هاي يونان بشمار مي رود. (ا.گ.).

[۱۳۹۵] - surmak’

پارس رفتند. تا از اردشیر پادشاه خود و نیز ساهاک بزرگ بدگویی کنند دال بر این که آنان به سمت یونانیان متمایل شده اند.

۶۴
انقراض پادشاهی ارمنیان بنا به درخواست خودشان و بی احترامی به مقر سکوبایی بزرگ

سپس بهرام پادشاه پارس، اردشیر شاه ارمن و ساهاک بزرگ را به دربار خویش خواند. از او[۱۳۹۸] می خواستند[۱۳۹۹] تا اردشیر را متهم و محکوم کند لیکن او از ابراز هر گونه گفتار خوب یا بد امتناع کرد. آنگاه (بهرام) هزاربد آریائیان که از خاندان پهلوی سورن بود فرمان داد تا بعنوان خویشاوند خود او را دوستانه نصیحت کرده متقاعد سازد. و او با سخنان گیرای خود می گفت: «از آنجا که همخون و خویشاوند من هستی، لذا خیر ترا خواسته می گویم که اگر اکنون با شاهزادگان و اشراف متحد شوی مورد احترام و بزرگداشت شاه پارس قرار خواهی گرفت. و او نوه ات وارتان را در مقام برابری با یک پادشاه محترم چون او بر ارمنستان می گمارد». اما او قبول نمی کرد و می گفت: «چگونه می توانم در اثر جاه طلبی و مقام پرستی در باره یک دوست سخن چینی و بدگویی کنم و یا اینکه چرا شما می خواهید اردشیر را اینگونه سرنگون سازید؟ کلا" برای من روشن نیست که او قصد شورش داشته باشد. و اگر او را بخاطر کردار ناشایست متهم و محکوم می کنند، اگر چه مطابق مذهب ما محکوم است اما طبق مذهب ناپاک شما او شایسته احترام است. در هر صورت هیچگونه سخنی از طرف من نخواهید شنید».

در این زمان بهرام برآشفت و در صحن بزرگ دادگاه به تحقیق می پردازد بدون اینکه به سخنان اردشیر گوش فرا دهد در حالیکه به سخنان ساعیان و بدگویان بویژه گفته های بسیار شنیع سورماک توجه می کند. از آنجا که شاهزادگان مقر و مقام سکوبایی بزرگ را به او قول داده بودند، لذا در اثر تحریک خودپسندی زبانش را چون تیغ برنده بکار می برد. سرانجام بهرام فرمان داد تا پادشاهی از

[۱۳۹۶] - ardsk'e ناحیه اي در ولایت بزنونیك be'znunik واقع در شمال غرب دریاچه وان. در سنگ نوشته هاي اورارتو بصورت شهر ziukuni یاد شده تازیان آن را dat-al-chauz نامیده اند که تبدیل به الجواز یا ادیلجواز کنوني شده است. (ا.گ.).

[۱۳۹۷] - vram، بهرام پنجم ۴۳۹-۴۲۱م. (ا.گ.).

[۱۳۹۸] - یعني ساهاك بزرگ سکوباي بزرگ ارمن. (ا.گ).

[۱۳۹۹] - منظور شاهزادگان. (ا.گ).

اردشیر گرفته شده او را (در پارس) زندانی کنند. تمام دارایی وی بسود دربار مصادره کنند. در مورد ساهاک بزرگ نیز همانگونه عمل کردند تا خاندان جاثلیقی در تصرف دربار قرا گیرد و بجای او، سورماک عهده دار مقام سکوبایی بزرگ گردد و اما هدایای گران همراه مرزبان پارسی که نامش وه میهرشاپوه[۱۴۰۰] بود برای شاهزادگان فرستاد.

و اما سورماک بیشتر از یک سال در مقامش باقی نماند و بدست همان شاهزادگان خلع شد. او بعدها مقام موروثی سکوبایی ولایت بزنونیک را از شاه پارس دریافت کرد. ولی شاهزادگان ما از بهرام مسئول دیگری را می خواستند و او شخصی آشوری بنام برکیشو[۱۴۰۱] را تعیین نمود. او با همراهانی بدتر آمد وزنانی کدبانو همراه خود آورد و زندگی فاسد و پرتجمل می گذراند و دارایی های سکوبایان در گذشته را چپاول می کرد. بدین سان او سه سال در مسندش باقی ماند . شاهزادگان نتوانستند اینگونه اعمال وی را تحمل کنند و بار دیگر از بهرام التماس کردند او را عوض کرده شخص دیگری را مطابق با آیین و مذهبشان معرفی کند. گروهی نیز ساهاک بزرگ را می خواستند.

۶۵
رهایی و اعزام ساهاک بزرگ و جانشینش شامول[۱۴۰۲] از پارس

همانگونه که گفتیم، شاهزادگان ارمنی بدو دسته تقسیم شدند و مردانی را برای درخواست جانشین مقدم سکوبایی نزد پادشاه پارس گسیل داشتند: واچه پیشوای آرزرونیان و همایاک فرمانده آشوتسک[۱۴۰۳] خواهان کسی بودند که پادشاه مایل باشد اما مانچ[۱۴۰۴] پیشوای آپاهونیان و اسپاندارات پیشوای آرشارونیان، خواستار ساهاک بزرگ شدند. همچنین آناتول سردار یونانیان هاووک[۱۴۰۵] اهل کوکایاریچ[۱۴۰۶] را از کارین گسیل داشت و درخواست نمود که اگر پادشاه (پارس) مایل به نگاهداری

۱۴۰۰ - veh-mihr-shap'uh
۱۴۰۱ - be'rkisho
۱۴۰۲ - shamvel
۱۴۰۳ - ashotsk
۱۴۰۴ - manetch
۱۴۰۵ - havuk'
۱۴۰۶ - k'uk'ayaritch

وی در بخش پارسی (ارمنستان) نیست به بخش یونانی تحویل دهد. قشر سکوبایان نیز همـراه مـسروپ خـوش سـعادت و تمـام مقـام هـای کلیـسا، کـشیش تیـروک[۱۴۰۷] فرزنـد موسـسیک[۱۴۰۸] از روسـتای زاریشاد[۱۴۰۹] واقع در واناند[۱۴۱۰] را با همین درخواست گسیل داشتند، بهرام حاضر به انجام در خواسـت های طرفین گردید و یک آشوری بنام شامول را بعنوان دارنده مقام سکوبایی بـزرگ برگزیـد تـا در برابر و رقیب ساهاک بزرگ قرار گیرد و وظیفه او را مشخص می کنـد تـا بـا مرزبـان از در دوسـتی برآید و بر امر تقسیم خراجهای دریافتی دادگاه ها و سایر نظام های دنیوی نظارت کند. و اما سـاهاک بزرگ را آزاد نموده چند روستا از حوزه (جاثلیقی) وی را برایش گذارد تا تنها در موضع خود بـاقی بماند و بتواند به تعلیم و آموزش عادی پرداختـه آنـان را کـه شـامول موافقـت کنـد بعنـوان روحـانی تقدیس نماید.

لیکن پیش از فرستادن وی (بهرام) او را در برابر دیـوان پـس از حاضـران فـرا مـی خوانـد و مـی گوید: «ترا به ایمانت قسم می دهم تا تحت تابعیت ما وفادار بمانی و در اثر فریب هـم کیـشان یونـانی در اندیشه شورش و نافرمانی نیفتی و باعث شوی ما ارمنستان را به نیستی بکشانیم و کـار خیرخواهانـه خود را به شر تبدیل نماییم». در این زمان ساهاک بزرگ بپا خواست و در حالیکه قیافـه متواضـعانه و محجوب همچون زمان نطق و خطابه بخود گرفته بود بـا نگـاه باوقـار و صـدای فروتنانـه تـر بـه ایـراد سخنرانی پرداخت و خدماتی را که در حق آنان انجام داده بود و ناشکری آنان نـسبت بـه خـود را بـر شمرد. در عین حال سخنان مغرضانه شیرین و مقاصد و کردار شـوم آنـان را فـاش سـاخت. توامـا" در ضدیت با توهین نامعقولانه (پادشاه) که گفته بود "هم کیشان گمراه" سخن گفت و کیش آنان را رسوا کرده نطق خود را تا آنجا که گوش مشرکان می توانست تحمل کند با فلسفه شگفت انگیـز مبتنـی بـر الهیات بپایان برد بدون اینکه آیین درخشان را کلا" جهت استهزاء بـی ایمانـان مطـرح نکـرد تـاماننـد مروارید زیر پای خوک ها له نشوند بلکـه همچـون رعـد آنقـدر آنـان را درخـشاند تـا زبـان مغـان را خاکستر کرد و خود پادشاه متعجب و شگفت زده ماند و همه جمعیت حاضـر و تمـام پارسـیان خـوش اندام گوشها را تیز کرده با دقت گوش می کردند بطوری که بهرام دستور داد بعنوان یک سـخنران و ناطق جسور که با چنان جسارتی در برابر پادشاه سخن می گوید، سیم فراوان به او بدهند.

لیکن او نپذیرفت و به خویشاوند خود از نسل سورنیان پهلوی چنین گفت: «بگـذار سـیم او بـرای خودش بماند، ولی تو او را قانع کن تا این دو مطلب را برایم انجام دهد، نخست ایـن کـه فرمـان دهـد گاه {۲۰۱} و مقام شاهزادگان همانگونه که اردشیر تعیین کرده بود و تا امروز حفظ مـی شـود، بـاقی بماند و مرزبانان پارسی حق دادن گزارش های اغراق آمیز و تغییر خودکامانـه آنهـا را نداشـته باشـند.

۱۴۰۷ - t'iruk'

۱۴۰۸ - movsesik'

۱۴۰۹ - zarishat' روستاي زاوشاد فعلي كه اخيرا" به آريا چاي تغيير نام يافته است. (ا.گ).

۱۴۱۰ - vanand

دوم این که خاندان و مایملک گازاون {۲۰۲} فرزند جوان فرهاد خویشاوند من و تو بازگردانده شود و در غیر اینصورت با توجه به نفرتی که نسبت به نام اشکانی دارد، حداقل او را در هر گـاه و مقـامی که مایل است در سلک شاهزادگان قرار دهـد، همانگونـه کـه در مـورد خویـشاوند او کامـساراکان و آماتونی انجام داد و آنان را از مقـام نخـست مـوروثی بـه پـایین تـرین درجـه تنـزل داد و یـا حـداقل کارگزاری دربار را به او (آماتونی) و فرزندانش با اعتمادی متساوی واگذار نماید. تا اینکـه بـه لطـف رحمت خداوندی گاه و مقام پدری بدست هر یک از پادشاهان به او بازگردانده شود. اکنون کوشـش کن همچون میانجی ماهر او را متقاعد سازی».

بهرام متقاعد شده فرمان داد تمام درخواست ها را انجام دهند و نوه او سپهسالار وارتان را مجـدا” به فرمانروایی قوم مامیکنیان گماشته به ارمنستان گسیل داشت.

اما اگر کسی بگوید که ما باید سخنان ساهاک بزرگ در دیوان پارسیان را باید می نوشتیم، بگذار بداند که تمام واقعیت امر از طریق هیچکس به گوش ما نرسیده است و لذا ما مایل بـه یـادآوری آنهـا در کتاب تاریخ خود نیستیم. زیرا من هم مردی پیر، بیمار و گرفتار در کـار ترجمـه هـستم. مـن بـدون توجه به زیبایی سخن شتابان نوشتم تا بتوانم خواسته ترا بر آورده سـازم و از سـخنان و خـواهش هـای مصرانه تو رها شوم. من بر خلاف اینکه برخی از شعرا پادشاهان را از نسل و نـژاد و از نزدیکـان و دم خور خدایان می دانند، از نظر نیازها ترا یک انسان برابر با ما می پنداریم.

۶۶
کردار های شامول همقطار ناشایست ساهاک بزرگ

شامول فرا رسید و مقر سکوبایی را متصرف گردید و از راه و روش برکیشو پیروی نموده از نظر طمعکاری از او نیز پیشی گرفت. زیرا او تنها اموال سکوبایان در گذشته را بتصرف خود در می آورد لیکن وی اموال و حوزه سکوبایی زندگان را نیز تصاحب نمود. چون اجازه نمـی داد سـاهاک بـزرگ (سکوبایان) جدیدی را تقدیس و دستگذاری نماید و جانشین در گذشتگان سـازد و از طرفـی امـوال و حوزه سکوبایی همه زندگان را بخاطر کوچکترین تعلل در پرداخت خراج به دربار، مصادره می نمود. بدین سان وی مورد نفرت و سرزنش و تقبیح همه سکوبایان قرار گرفت و حتی اگر هزاران مصیبت و ستم از سوی او بر آنان وارد می آمد رغبت نمی کردند نزد وی بیایند، بجز از آن سورماک که حوزه سکوبایی اش را بدستور دربار و با غضب اموال دیگران بزرگ تر نمـود. سـکوبایان دیگـر نیـز بـر او حسد برده با جسارت همین کار را در برابر او انجام داده توسط شاهزادگان خـویش بـه پادشـاه پـارس روی آوردند.

و اما ساهاک بزرگ بـا همکـاری مـسروپ یـک دم از تغذیـه معنـوی و روحـانی فرزنـدان کلیـسا فروگذاری نکرده وی را در کلیسای جامع شهر واغارشاباد مستقر نمود و اما خود در ولایت باگروانـد در مکانی که گریگور مقدس تیرداد شاه و همه ارمنیان را غسل تعمید داد، باقی ماند.

اما شامول در سرزمین ما پنج سال زندگی کرد و درگذشت. در این هنگام همه شاهزادگان و ناخارارها گرد هم آمدند و نزد ساهاک بزرگ رفتند و به گناهکاری خویش اقرار نموده التماس کردند تا دوباره به مقر خود بازگردد. نیز قول دادند که تایید پادشاه پارس را نیز خواهند گرفت، آنگاه همه پیمان بستند تا مسند او را بطور موروثی به نوه هایش بدهند ولی او نپذیرفت. در اثر التماس بیش از حد آنان مجبور شد این رویا را برایشان تعریف کند که مدت ها پیش ،رویدادهای آینده به او الهام شده بود. شاهزادگان با شنیدن و درک این سخنان که بفرمان خداوندی مقام اعظم روحانی از نسل او سلب شد. به گریه و زاری پرداختند، مطابق این سخن انجیل که «وای براین جهان بسبب لغزشها زیرا که لابدَ است از وقوع لغزش ها لیکن وای بر کسیکه سبب لغزش باشد."[۱۴۱۱] آنگاه او را تنها گذاشتند.

۶۷
رخت از جهان بر بستن ساهاک بزرگ و مسروپ سعید

بهرام بیست و یک سال بر پارسیان پادشاهی کرده درگذشت و حکومت را برای فرزندش یزدگرد باقی گذارد. وی پیمان صلح را فراموش کرده به محض رسیدن به پادشاهی به سپاهیان یونانی مستقر در نصیبین حمله کرد. به سپاه آترپاتکان نیز فرمان داد وارد سرزمین ما شوند. اینان آمدند و بطور نامنظم در نزدیکی شهر قربانگاه ها[۱۴۱۲] اردو زدند.

در این هنگام بیماری مرگباری بر ساهاک بزرگ نازل شد و شاگردانش وی را به روستایی بنام بلور[۱۴۱۳] که محلی دلنشین و مصون از نفوذ سپاه پارسیان بود و اینان باعث آزار و اذیت آنان بودند منتقل کردند. در اینجا وی رخت از جهان بر بست در حالیکه پنجاه و یک سال از سال دوم جلوس خسرو آخر پادشاه ارمنیان تا آغاز سال نخست پادشاهی یزدگرد پادشاه پارسیان در پایان ماه ناواسارد[۱۴۱۴] مصادف با روز تولدش، بر مسند سکوبایی بزرگ تکیه زده بود. او در حالیکه بعنوان موجودی فانی بدنیا آمده بود. یادگار خویش را جاودان گذاشت، تمثال خداوندی را گرامی داشت و با عزت و احترام از زندگی (دنیوی) به زندگی (جاودانی) انتقال یافت و سالیان دراز چنان زندگی کرد که هیچگونه عیب و نقصی ناشی از پیری بر چهره او پدیدار نگردید و دچار هیچگونه بیماری نشد. در باره او باید رساله ای شکوهمند نوشت و چنان که شایسته و در خور اوست پدر مقدسمان را مورد ستایش و تمجید قرار داد. ولی برای اینکه اطاله کلام باعث خستگی خواننده نشود. آن را در جا

۱۴۱۱ - انجیل متي، باب ۱۸ آیه ۷. (ا.گ).

۱۴۱۲ - bagnats-avan یا باگاوان bagavan. (ا.گ).

۱۴۱۳ - blur به معني تپه. (ا.گ).

۱۴۱۴ - navasard نخستین ماه از تقویم ارمني مترادف با نوسرد یا نوسرز. (ا.گ).

و زمانی دیگر، خارج از این کتاب همانگونه که در ابتدا نیز قول داده بودیم {۲۰۳} به انجـام خـواهیم رساند.

جنازه عزیز او را یرمیا، رئیس شماسان با شاگردانش و نیز عروسـش دسـتریک خـانمی از خانـدان مامیکنیان که همسر سپهسالار وارتان بود به روستای خود آشتیشاد واقع در ولایت تارون بـرده بخـاک سپردند. شاگردانش همچون راهبانی روحانی در ولایـت خـویش پراکنـده شـده وبـه بنـای کلیـساهای بزرگ پرداخته و برادران همکیش گرد آوردند.

شش ماه پس از وفات ساهاک بـزرگ روز سـیزدهم مـاه مهکـان[۱۴۱۵] مـسروپ سـعید نیـز در شـهر واغارشاباد چشم از جهان فرو بست. او برتمامی افراد پاک دامـن زمـان برتـری داشـت. زیـرا تکبـر و چاپلوسی در کردار او جایی نداشتند بلکه با برخورداری از متانـت و نیکوکـاری و نیـک اندیـشی، در نزد دیگران آراسته به رفتار و منش ملکوتی جلوه می نمود. زیرا که چهره ای فرشته گونه، اندیشه ای ژرف، سخنی پر توان، کرداری پرهیزکارانه، جسمی شکوهمند، رفتـاری بـیماننـد، پنـدهای بـزرگ، ایمانی راسخ، امیدی صبورانه، مهری بـی آلایـش، درسـی غیـر خـسته کننـده داشـت. از آنجـا کـه در برشمردن کلیه نیکی های او ناتوان هستم {۲۰۴} به شرح تشییع جنازه او می پردازم.

همانگونه که از افراد متعدد و قابل اعتماد شنیدم پرتو ضعیف چلیپاگونه بر خانه ای کـه آن سـعید در آنجا از دست رفت، می تابید و این پرتو بزودی ناپدید نشد و بر کسان کمی نمایان نشد بلکه تمـام انبوه جمعیت {۲۰۵} شاهد بودند بگونه ای که بسیاری از بی ایمانان غسل تعمید یافتند. در این هنگـام میان جمعیت گرد آمده بخاطر محل دفن جسد این پرهیزکار که پیش از مرگ ، خود را آمـاده رخـت بربستن نموده بود آشفتگی و مناقشه روی داد. اینان به سه دسـته تقـسیم شـده بودنـد، بخـشی از آنـان زادگاهش تارون، گروهی دیگر گوغتن را که برای نخستین بار به تدریس پرداخته بود، و گروهی نیز شهر واغارشاباد و قبرستان قدیسین را پیشنهاد می کردند. از میان آنان واهان آماتونی دلیر که صاحب ایمانی قوی تر و بدنی تنومند بود، چیره شد، زیرا که پارسیان در این زمـان مقـام هزاربـدی سـرزمین ارمن را به او سپرده بودند. او جسد وی را با شایستگی تمـام در روسـتای اوشـاکان[۱۴۱۶] بخـاک سـپرد. پرتو نور چلیپائی نیز بر روی جسد و در برابر مردم حرکـت مـی کـرد تـا اینکـه واهـان خـدمتکارش تاتیک او را بخاک سپردند و پس از آن این نور ناپدید شد. بنـا بـه دسـتور مـسروپ سـعید شـاگردش کشیش هوسپ که اهل روستای هوغوتسیم[۱۴۱۷] واقع در وایوتس دزور[۱۴۱۸] بود بعنوان جانشین بر مسند سکوبائی جلوس کرد.

۱۴۱۵ - mehek’an هفتمین ماه تقویم باستاني ارمني. (ا.گ).

۱۴۱۶ -oshak’an روستايي در نزديكي آشتاراك در ۲۰ كيلومتري ايروان كه اكنون نيز وجود دارد. (ا.گ).

۱۴۱۷ - hoghotsim

۱۴۱۸ - vayots-dzor، ولايتي در استان سيونيك. (ا.گ).

۶۸
سوگ سلب پادشاهی ارمنستان از خاندان
آرشاگونی و سکوبایی ازخاندان گریگور قدیس

در سوگ تو نشسته ام ای سرزمین ارمن، سوگوارم برای تو که برتر از تمام ملت های شمالی[۱۴۱۹] هستی زیرا که پادشاه و کشیش و مشاور و آموزگار خود را از دست داده ای. آرامش از بین رفت، بی نظمی ریشه دوانیده، راست دینی ناپدید شد و ارتداد از طریق نادانی و جهالت استحکام یافت.

ای کلیسای ارمنستان که از جاه و جلال و چوپان و همقطارش[۱۴۲۰] محروم شده ای. برایت دلسوزی می کنم. دیگر گله اندیشمندت را در حال تغذیه کنار مرغزارهای سبز و خرم و آبهای آرام و نه اینکه برای مصونیت از گرگان، در آغل می بینم، بلکه آنان را پراکنده در بیابان ها و سراشیبی پرتگاه مشاهده می کنم.

خوشا آن تحولات اول و دوم {۲۰۶}، زیرا که زمانی روی داد که داماد و ساقدوشش دور شدند اما تو چون عروس تحمل کردی و با نیک اندیشی ازدواجت را همچون کسی که یکی از پیشینیان حکیمانه گفته است، پایدار نگاه داشتی {۲۰۷}. بار دیگر[۱۴۲۱] نیز وقتی یک نفر چون عاشق گستاخانه بر حجله پاکت حمله کرد تو، عروست، پاک و بی آلایش باقی ماندی. اگر چه داماد بزود طرد شد، زمانی که فرزندان سرکش[۱۴۲۲] به والد خود بی احترامی کردند، همانند آن فرزند خواندگان که پدر خوانده بیگانه[۱۴۲۳] را بحق و منصفانه مورد بی حرمتی قرار می دهند. لیکن تو این بار نیز از همه چیز محروم و مطرود نشدی و منتظر (داماد) شده تو بدست همقطار چوپان[۱۴۲۴] کودکانت را نه بعنوان برادر شوهر بلکه همانند پدر دوم و صاحب همان فرزندان نوازش دادی. اما با جدایی[۱۴۲۵] در بار سوم، اکنون امیدی به بازگشت نیست زیرا همراه دوست و همکارش از جسم و بدن جدا شد.

شایسته است آنان نزد مسیح استقرار یابند و در آغوش ابراهیم بیارامند و گروه های فرشتگان را نظاره کنند. لیکن این تو هستی که در بیوگی بدون یار و غمخوار ماندی و این ما هستیم که از الطاف و عنایات پدری محروم شدیم. زیرا (وضع ما) آنگونه که در گذشته مردم (اسراییل) بودند، نیست و فلاکت و بیچارگی ما بیشتر است {۲۰۸}. زیرا موسی از میان رفت و یوشع جانشین وی نگردید تا

۱۴۱۹ - منظور ملل شمال قفقاز است. (ا.گ).

۱۴۲۰ - منظور از چوپان و همقطارش، ساهاك بزرگ و مسروپ ماشتوتس مي باشد. (ا.گ).

۱۴۲۱ - منظور زماني است که سورماك و برکیشو بر مسند سکوبايي تکیه زدند. (ا.گ).

۱۴۲۲ - منظور ناخارارها هستند که به والد خود ساهاك بي احترامي کردند. (ا.گ).

۱۴۲۳ - مقصود سورماك است. (ا.گ).

۱۴۲۴ - منظور مسروپ است. (ا.گ).

۱۴۲۵ - منظور مرگ ساهاك و مسروپ قدیس است. (ا.گ).

(مارا) به سرزمین موعود رهنمون شود[۱۴۲۶]. رَحُبعام[۱۴۲۷] از سوی ملت خویش طرد شد و فرزند ناباب جانشین او گردید[۱۴۲۸] و مرد خدا را نه شیر بلکه کبر سن از میان برداشت[۱۴۲۹]. ایلیا[۱۴۳۰] عروج کرد[۱۴۳۱] ولی الیشع[۱۴۳۲] برای مسح یوشع با روح مضاعف نماند بلکه حزائیل[۱۴۳۳] نیز برای نابودی اسراییل دعوت شد[۱۴۳۴]. صدقیا[۱۴۳۵] به اسارت رفت[۱۴۳۶] و زربابل[۱۴۳۷] نیز نبود تا دولت او را احیا کند. آنتیوکوس مجبور به رها کردن آیین پدری کرد ولی ماداتیا مقاومت نکرد. جنگ ما را محاصه کرده بود ولی مکابه ما را نجات نداد. اکنون در داخل جنگ، در خارج مصیبت، مصیبت از سوی مشرکان و جنگ از سوی منافقان و بدعتگزاران و آن مشاور اکنون نیست تا با نصایح خود آمادگی جنگی ایجاد کند.

آه بر این محرومان و آه بر این تاریخ اسفناک. چگونه در برابر این دردها مقاومت کنم؟ چگونه اندیشه و زبانم را استوار سازم و دین خود را بخاطر زایش و پرورش ما نسبت به پدرانم ادا نمایم. زیرا آنان به ما هستی بخشیدند و با دانش خود ما را پرورش دادند و برای کسب کمالات نزد دیگران فرستادند و در آن زمان آنان در انتظار بازگشت ما بودند تا با دانش جامع و آمادگی کامل ما شاد و خرسند گردند. و ما نیز از بیزانس شتابان بازگشتیم با این امید که در مجلس عروسی با حرکات تند و چالاک خود برقصیم و آوازهای عروسی بخوانیم، اکنون بجای این شادی بر مزارش با ناله های غمگین به مرثیه خوانی و سوگواری می پردازم و حتی نتوانستم زمان بسته شدن چشمانشان خود را برسانم و واپسین صدا و دعای آنان را بشنوم.

این غم و غصه سینه ام را می فشرد و حسرت دوری پدرمان توانم را می گیرد. کجا است آرامش آن چشمان پرمهر برای راست دینان و ترس و وحشت برای منحرفان؟ کجا است لبخند لبان شاد هنگام ملاقات با شاگردان خوب و آن قلب نیکخواه که پیروان را جلب می کرد؟ و آن امیدی که دشواری راه های دراز را آسان می کند و آزاده و بری از دشواری ها کجا است؟ مردم نابود شدند و بندرگاه ناپدید گردید، یار و یاور ره سپردند، آن صدای مشوق خاموش شد.

[۱۴۲۶] - کتاب مقدس، صحیفه یوشع باب اول آیه دوم. (ا.گ).

[۱۴۲۷] - ارمني robovam، انگلیسي Rehoboam. (ا.گ).

[۱۴۲۸] - کتاب مقدس کتاب اول پادشاهان، باب ۱۲ آیه هاي ۲۱-۱۶. (ا.گ).

[۱۴۲۹] - کتاب مقدس کتاب اول پادشاهان، باب ۱۳ آیه ۲٤. (ا.گ).

[۱۴۳۰] - یا الیاس، ارمني yeghia. (ا.گ).

[۱۴۳۱] - کتاب مقدس، کتاب دوم پادشاهان، باب ۹، آیه هاي ٦-۱. (ا.گ).

[۱۴۳۲] - ارمني yeghishe، انگلیسي Elisha. (ا.گ).

[۱۴۳۳] - ارمني azayel، انگلیسي Hazael. (ا.گ).

[۱۴۳۴] - کتاب مقدس، کتاب دوم پادشاهان بابا ۱۳، آیه ۱۳. (ا.گ).

[۱۴۳۵] - ارمني Sedekia سدکیا. (ا.گ).

[۱۴۳۶] - کتاب مقدس، کتاب دوم پادشاهان، باب ۲۵، آیه ۷. (ا.گ).

[۱۴۳۷] - ارمني zorababel، کتاب مقدس Zerubabbel، شاهزاده یهودي. (ا.گ).

از این پس چه کسی باید تعلمیات ما را ارج نهد؟ چه کسی باید از موفقیت شاگردانش خوشنود گردد؟ چه کسی باید شادی پدرانه را نسبت به فرزندی که تا حدی نیز از وی پیشی گرفته است نشان دهد؟ چه کسی باید از گستاخی مخالفان آیین راستین که چنانکه یکی از پدران گفته است از هر چیزی محروم شده و هستی شان نابود گردیده آموزگاران و کتاب های بسیاری را عوض کرده اند، ممانعت کند؟ آنان با هر سخنی بطور یکسان می رنجند ، و در تمسخر و اهانت برای ما بعنوان افراد سست اندیش و فاقد هنر شایسته برای دیگران سرمشق می گردند. چه کسی باید آنان را ساکت و خاموش کند ما را با تحسین تسلی بخشیده حدی را برای سخن گفتن و خاموشی تعیین کند؟.

زمانی که در باره این ها می اندیشم از قلبم آه و ناله بلند می شود و اشک می ریزد و می خواهم سخنان غم انگیز و سوگوارانه بزبان آورم. و نمی دانم سوکنامه خود را چگونه به رشته تحریر درآورم و نمی دانم برای که اشک بریزم؟ آیا برای پادشاه جوان[۱۴۳۸] بی چاره ام؟ که بعلت مشورت بد و ناشایست همراه با قوم خود کنار گذاشته شد و پیش از مرگ طبیعی با بی احترامی تاج و تختش را از دست داد و یا اینکه بحال خود بگریم که افسر نیک زندگی شیرین و شکوهمند از سرم برداشته شد. آیا برای پدرم و سکوبایم و آن اندیشه بلند که هر جا می رفت سخن نغز و بی نقص را با خود به ارمغان می برد و توسط آن به اوضاع سرو سامان می داد و زمام را در دست گرفته مردم را راهنمایی می کرد و زبان های بیگانه را عنان می زد و یا برای خودم که از روشنایی روح او محروم گشته و بی خانمان شدم. آیا برای والد خود و آن سرچشمه تعلیم که عدالت را آبیاری می کرد و همانند سیل، کج روی ها و الحاد را می شست و با خود می برد و یا برای من که از تشنگی شنیدن خردها و پندهای او پژمرده شدم. آیا برای مصیبت های رویداده در سرزمین ما و یا بخاطر بلایای آینده گریه کنم؟

چه کسی در این باره هم سخن و هم صدا خواهد شد و در غم ما شریک می شود؟ چه کسی یار و یاور ما می شود تا با ما همدردی کند و یا آنان را بر تخته سنگها حکاکی کند؟ برخیز ای ارمیا، برخیز و در عین پیامبری، سوگواری کن {۲۰۹} برای تمام مصیبت هایی که تاکنون بر ما نازل گردید و خواهد شد. پیشگویی کن که چوپانان نادان باید ظاهر شوند. همانگونه که زکریا برای اسرائیلیان پیشگویی کرد.

آموزگاران بی شعور و خودپسند که از یکدیگر فخر یافته و نه از خداوند، برگزیده شده توسط پول و نه روح القدس. زرپرست، حسود، محروم از متانت که خداوند در آن سکنا دارد، تبدیل به گرگان شده، گله هایشان را می درند.

روحانیان فریبکار، متظاهر، خودستا و شهرت پرست هستند تا خداپرست.

مردان دینی مغرور، مفت خور و لاف زن و تنبل هستند و متنفر از دانش ها و نوشته های دینی و مشتاق تجارت و مضحکه.

[۱۴۳۸] - منظور اردشیر است. (ا.گ).

شاگردان در یادگیری تنبل، اما در آموزش کوشا هستند و هنوز چیزی فرا نگرفته مدعی خداشناسی.
مردان دنیوی گستاخ، بی ادب، گزافگو . متنفر از کار و کوشش، می پرست و فاسق و گریزان از میراث {۲۱۰}.
سپاهیان ترسو، خودستا، دور از اسلحه، تنبل، شهوت ران و راحت طلب، چپاولگر، می پرست، دزد و رفیق راهزنان.
شاهزادگان سرکش، رفیق دزدان، رشوه خوار، پست، خسیس، بخیل، غاصب، ویرانگر مملکت، فاسق، همفکر بردگان.
قضات نامرد، دروغگو، فریبکار، رشوه خوار، قانون شکن، بی ثبات، ستیزه جو.
و عموما" مهر و محبت، شرم و حیا در نزد همه ناپدید گردیده.
و در برابر تمام اینها چه چیز وجود دارد غیر از اینکه خداوند از ما چشم پوشیده و عناصر طبیعت خود را تغییر داده بهار خشک گردیده، تابستان پرباران، پائیز به زمستان بدل شده، زمستان شدیدا" سرد، توفانی و دراز گردیده است. بادها کولاک و گرمای سوزان به همراه می آورند و بیماری ها را گسترش می دهند، ابرها آذرخش می افشانند و تگرگ می ریزند. باران ها بی وقت و بی فایده و هوا سخت و یخبندان است. افزایش آبهای بی حاصل اما فقدان آن ها فراوان گردیده. خاک بی ثمر و جانوارن نازا افزون بر آن زمین لرزه ها و حرکات و علاوه بر همه اینها از هر سو فتنه و آشوب، به مصداق این سخن که "شریران را سلامتی نیست"[۱۴۳۹].
از آنجا که پادشاهان سنگدل و بی رحم بر ما حکم راندند که بارهای سنگین بار می کنند و فرمان های غیرقابل تحمل صادر می نمایند. حکمرانان نظم و قانون را رعایت نمی کنند و بی رحم هستند. به یاران و دوستان خیانت می شود و دشمنان توانا گشته، ایمان بخاطر این زندگی پوچ فروخته می شود. راهزنان بیشمار از هر سو هجوم می آورند، خانه ها چپاول می شوند، مال و دارایی ها به غارت می روند، مردان بزرگ به زنجیر کشیده می شوند، نامداران به زندان می افتند. افراد شریف به دیار غربت تبعید می شوند. رعایا متحمل مشقات بیشمار می گردند، شهر ها تسخیر و دژها ویران می شوند، آبادی ها ویران شده ساختمان ها به آتش کشیده می شوند. قحطی و گرسنگی ، بیماری ها، امراض واگیر گوناگون گسترش می یابند {۲۱۱}.
خداپرستی از یاد رفته و دوزخ در انتظار است.
خداوندمان مسیح، ما و همگان را که براستی به او ایمان دارند، از این بلاها حفظ کند، شکر و سپاس همه آفریدگان بر او باد. آمین.

[۱۴۳۹] - کتاب مقدس، کتاب اشعیاء نبي، باب ۵۷، آیه ۲۱. (ا.گ.).

کتاب سوم تمام شد
و با آن تاریخ بزرگان ارمنی به پایان رسید

پیوست شماره ۱

یادداشتهای آکادمیسین استپان مالخاسیان

همراه با اصلاحات و اضافات توسط ادیک باغداساریان*

۱- ناخارار یا اشراف فئودال و یا شاهزادگان: واژه ناخارار بگونه های مختلف تفسیر و ریشه شناسی شده است. هراچیا آجاریان زبانشناس نامی ارمنی چنین می نویسد: "این واژه از nafadara پارسی اخذ شده (nafa= ناف، نژاد) در سغدی nafdar (رئیس مردم یا قوم) که معادل واژه ارمنی nahap'et' است (به معنی پیشوای قوم nafapati) شکل سرزمین پارسی نخست بصورت ناهارار بکار رفته و بعدها در اثر ریشه شناسی عامیانه ناخارار با کلمه ناخ (nax نخست، اول) مرتبط گردیده بصورت ناخارار درآمده وبه معنی رئیس و سردار دارایی ها و مردم.

آنتوان میه ارمنی شناس فرانسوی این واژه را با کلمه سرزمین پارسی nakhavara به معنی "رئیس قوم" مرتبط دانسته است.

از نظر معنی و مفهوم "ناخارار" معادل فئودال اروپایی است. ناخارار از اشرافیان عالی مقام و صاحب سرزمینی بزرگ یا کوچک موروثی بشمار می رفت. او در حکومت خود به انحاء مختلف از مردمش خراج می گرفت، صاحب دادگاه و سپاه بود بطور کلی سرزمین خود را اداره می کرد. هنگامی که جنگ پیش می آمد، او مجبور بود با سپاهش نزد پادشاه برود. پادشاهان اشکانی ارمنی و باگراتونی نیز خود ناخارار بودند اما دارای مقام بالاتر و سپاه و سرزمینی بزرگتر بودند.

ناخارارها یا مهتر بودند یا کهتر، که این امر با وسعت سرزمین، شمار سپاهیان و گاه بامقام درباری آنان ارتباط داشت.

ناخارار همراه خانواده اش (برادران، فرزندان، نوه ها) به زبان قدیم ارمنی آزگ azg (ملت، قوم، در ارمنی امروزی به معنی ملت) نام می یافت (مانند ملت یا قوم باگراتونی، قوم سیونی و جز اینها) قوم یا ملت ناخارار رشد و فزونی می یافت و خانواده هایی از آن منشعب می گردیدند که رابطه خود را با قوم اصلی قطع می کردند و خودشان توهم t'ohm نام می یافتند (معادل پهلوی tohm یا tom، به معنی بذر و تخم، روستایی taokhman، پارسی باستان tauma، پازند tokhm، هندی باستان

---

* با توجه به عدم ضرورت برخي از اين يادداشت ها شماره هاي مربوط ذكر نشده است ليكن به منظور سهولت دسترسي به اصل ارمني يادداشت ها درچاپ سال ۱۹۶۸، شماره هاي اصلي حفظ شده اند. (ا.گ.).

tokhman، کردی tom، فارسی امروز تخم، در کل به معنی اصل و نسب و نژاد) . این واژه در زبان ارمنی از سده نوزدهم به بعد، به معنی "وزیر" بکار می رود.

شمار ناخارار ها طبق گاهنامه خورنی ۶۲، گاهنامه نرسس ۱۵۴ بعلاوه ۷۰ ناخارار خارج از گاهنامه، گاهنامه یغیشه ۳۲، غازار پارپتسی ۳۱ است. در فهرست نظامی (سپاهنامه) خاندان های ناخاراری در زمان اشکانی ارمنی، تعداد آنان ۵۰ بوده و حداکثر ۱۹۴۰۰ سپاهی در اختیار داشتند.

۲- بطلمیوس برادر دوست (Ptolemaios Philadelphos) یا بطلمیوس دوم، ملقب به محب الاخ پادشاه مصر (۲۸۵-۲۴۷پ.م.). جانشین بطلمیوس یا بطلمیوس اول ملقب به منجی یا مخلّص (Soter) و سردار اسکندر مقدونی، فرزند لاگوس (Lagos) بنیانگذار سلسله لاگیان (Lagide) یا بطالسه، والی مصر و سپس پادشاه این سرزمین (۳۰۵-۲۸۵ پ.م.) وی لقب برادر دوستی را بعنوان تمسخر دریافت نمود زیرا برادرش را کشته بود. وی بعنوان پشتیبان ادبیات، علوم و هنر شهرت یافت. شایان یادآوری است که بفرمان او ۷۲ نفر از دانشمندان کتاب مقدس را از عبری به یونانی برگرداندند که "برگردان هفتاد نفر" یا هفتادکرد (سبعینیه) خوانده شده است.

۳- بروسوس (Berossus) کاهن نامدار پرستشگاه خدای بعل در بابل بود و در سده سوم پیش از میلاد در زمان آنتیوکوس سوتر (۲۸۰-۲۷۰پ.م.) می زیست. تاریخ مشهوری در باره کلده و آشور بیاری گنجینه میخی پرستشگاه نوشته است. این کتاب مورد استفاده اوزبیوس قیصری در تدوین وقایعنگاری خود قرار گرفته ولی متاسفانه قطعات کمی از آنها بجا مانده است. بنا به گواهی اوزبیوس وی کتابی نیز در باره ستاره شناسی نوشته است.

۴- این عبارت یکی از معماهای موجود برای پژوهشگران است. معنی کلی را می توان چنین دانست که یونانیان هنرها و علوم گوناگونی نزد سایر ملل یافته و به یونانی برگردانده اند. حروف نخست از ترکیب دو حرفی نشاندهنده هنرها و علوم است اما حرف دوم بیانگر ملل مختلف می باشد. اما اینکه اینان کدام ملل و چه علومی بودند هنوز مشخص نیست و بگونه های متفاوت تعبیر می گردد. در حاشیه یکی از نسخه های خطی چنین نوشته شده است: «ستاره شناسی از کلدانیان. ریاضیات از فینیقیان، هندسه از مصریان، موسیقی از تراکیان».

۵- خورنی بجز از منابع خاص تاریخی اغلب از منابع نیمه تاریخی و نیمه افسانه ای مردمی نیز یاد می کند.

۸- کتاب مقدس، کتاب ایوب، باب ۳۷، آیه ۲۰.

۱۰- شار shar، در زبان بابلیsar، آشوری sa-ar نشاندهنده دوره ۳۶۰۰ ساله است. این واژه در وقایعنگاری اوزبیوس بکار رفته و خورنی از آن استفاده کرده است.

۱۱- کسیستروس Xisuthros نام نوح در زبان کلدانی است و اوزبیوس با استفاده از بروسوس و پولی هیستور و خورنی از اوزبیوس اقتباس کرده است. این نام در نوشته های میخی مکشوف در حفاری های بابل و نینوا که ضمنا" داستان مفصل توفان نوح را نیز شامل می شوند و آنها بخشی کوچکی از آن در کتاب مقدس جا گرفته، آشکار گردید.

۱۲- در اینجا سخن در باره دو تندیس است که بنا به گواهی اوزبیوس، اخلاف شیث (seth) بر پا کردند و خلاصه علوم آن زمان را روی آنان حکاکی نمودند تا در آینده از میان نروند. یکی از آنها سنگی بود و در برابر توفان و سیل باید مقاومت می کرد و دیگری آجری بود که در برابر آتش باید باقی می ماند. بدین علت است که خورنی به "دو رویداد آینده" اشاره می کند.

۱۴- سی بیل (Sibylle) بروسوس. در یونان و روم باستان سی بیل اساسا" نام کاهنه ای است که مامور اعلام و شناساندن پیشگویی های آپولون بود. در باره سی بیل یا سی بیل ها روایات و داستان های گوناگونی نقل گردیده. بنا به پاره ای از آنها نخستین سی بیل دختر جوانی به همین نام و دختر داردانوس (Dardanos پسر زئوس) اهل تروا و نزو (Neso) دختر Teucer بود، وی که قریحه پیشگویی داشت شهرت زیادی کسب نمود و نام سی بیل بطور کلی بر همه کاهنه ها اطلاق شد. طبق روایت دیگر نخستین سی بیل از نظر تاریخ یک از دختران زئوس و لامیا (Lamia) دختر پوزئیدون می باشد که مردم لیبی نام سی بیل بر او گذاشته و او در زمان خود به تفسیر وحی مشغول بود. دومین سی بیل Herophile از اهالی Marpessos در تروا دو دختر یکی از الهه ها و یک فرد انسانی است. مشهورترین سی بیل هلنی، سی بیل شهر اریتره (Erythrae) در لیدی است. پدر وی تئودورروس و مادر او یکی از الهه ها بود. وی در یکی از غارهای کوهستان Corycos بدنیا آمد و بلافاصله پس از تولد بزرگ شد و شروع به پیشگویی با شعر کرد. در شرق و غرب سی بیل های مختلفی پدید آمدند. یکی از سی بیل های شرقی همین سی بیل یاد شده توسط خورنی است که سی بیل بابلی است بنام سابه (Sabbe). وی متشاد عبری داشت و دختر بروسوس و اریمانت (Erymanthe) بود.

۱۶- در هیچ منبع دیگری (از گورگی gorgi و بانان banan یاد نشده اما آمده است که داویت آنهاغت (شکست ناپذیر) فیلسوف نامدار ارمنی هنگام تحصیل در یونان از دانشمندی بنام المپیوس دوروس در باره آنان شنیده است.

۱۸- آوازهای نمایشی و رقص (به ارمنی hergs tse'tsots yev p'aruts) tsuts یا tsutsk گونه ای رقص است اما مشخصا" معلوم نیست. این واژه بتنهایی به معنی گرد و مدور است.

۱۹- کرونوس Cronos در اساطیر یونان خدای زمان و پدر زئوس است.

۲۰- هفائیستوس Hephaistos خدای آتش، پسر زئوس و هرا ولی بزعم عده ای هرا او را بتنهایی بوجود آورد. چون زئوس هم بدون کمک زنی آتنا را خلق کرده بود.

۲۱- پرومتئوس یا پرومته (Promethee) در اساطیر یونان فرزند اوریمدون (Eurymedon) و هرا بود. او آتش را از رعد و برق زئوس دزدید و بانی به مردم داد. بدین علت زئوس بر او خشم آورد و وی را در کوههای قفقاز به زنجیر کشید و فرمان داد یک شاهین روزها منقار بر سینه و جگر او بزند. سرانجام هرکول با اجازه زئوس شاهین را کشت و پرومته را نجات داد. او همچنین به یابنده هنرها نیز مشهور است.

۲۲- آرشاک واژه ای است پارتی به معنی شاه یا شاهی. در میان آنان بعنوان پیشوند نام پادشاهان بکار می رفت. در زبان ارمنی این واژه تنها بصورت نام بکار رفته است و جالب توجه است که در

ادبیات کهن ارمنی نام آرشاک برای افراد دیگر بکار نرفته بگونه ای که احساس می شد معنی پادشاه در این نام مستتر باشد.

۲۳- در اینجا آسیای صغیر را برای واژه ارمنی **mijerk'rayk** بکار برده ایم. این سرزمین شامل بخشی از آسیای صغیر است که میان دریای یونان و پونت قرار داشت یعنی سرزمین میان دریای مدیترانه و دریای سیاه و شامل این سرزمین ها بود: بیوتانیا، میوسیا، لیکیه، فریگیا، پاپلاگونیان، گالاتیای اول، گالاتیای دوم، ایساوبیا، لیکارنیا، پونت پولمونی، کپدوکیه، کیلیکیه، جزیره قبرس، هایک اول، دوم و سوم، پونت کپدوکیه.

۲۴ـ تدالیا یا تتالیا در نزد نویسندگان ارمنی به معنی باکتریا و سرزمین همجوارش بکار رفته است که کشور کوشانیان نیز نامیده شده اند. اما در اینجا این نام مربوط به کشور دیگری می باشد. زیرا اولا" آرشاک بزرگ نمی توانست این سرزمین را که بخش مرکزی کشورش را تشکیل می داد به غارشاک (ولاش) بدهد ثانیا" با مرزهایی که تعیین شده بود ارمنستان و شرق به دریای خزر و آتورپاتکان منتهی می شد و لذا تدالیا بسیار دورتر در سمت شرق قرار می گرفت و نمی توانست به معنی یاد شده بوده باشد.

۲۵- دریای غربی همان دریای خزر است که در غرب بهل اقامتگاه آرشاک واقع بود.

۲۶- در مورد منابع مارآباس بررسی های جامعی صورت گرفته است. بعنوان نتیجه نهایی باید گفت که خورنی چنین منبعی در دست داشته و این منبع غیرمستند بوده است و مولف آن یک فرد مسیحی که سعی در تظاهر به آئین مشرکین داشت، بوده است. نام های نینوا و اسکندر مقدونی تنها برای ظاهر استنادی اثرش بکار رفته است. مولف آن (شاید هم یک ارمنی بوده که تحت نام آشوری مارآباس کاتینا خود را پنهان داشته- "آگاتانگغوس و پاوستوس" از این حیث قابل یادآوری هستند) موضوع کار خود را از خاطره و ذهن مردم ارمنی اخذ کرده، حکومت های بابل و آشور در خدایانشان بعل و شامیرام و ارمنیان کهن تر را که ما آنان را اورارتو می نامیم. در خدایان هایک و آرا تبلور و تجسم یافته اند. جنگ بعل و شامیرام نیز انعکاس پیکار دیرینه بابل و آشور در برابر اورارتو می باشد که در دوران نخست به سود اورارتو تمام شد (هایک بعل را کشت) و دوران دوم به سود آشور بود (اورارتو را تسخیر کرده، آرا بدست شامیرام کشته شد وارمنستان سقوط کرد).

۲۷- سرزمین آراراد (**ararad**) استان آیرارات واقع در مرکز ارمنستان نیست بلکه سرزمینی در جنوب غرب آن و جنوب دریاچه وان بود.

۲۸- دستپروردگان (**e'ndodsin**). خاندان بزرگ و قدیمی پیشوایان همچون خاندان هایک متشکل از صدها نفر بود. بخشی از اینان جزو نزدیکان همخون درجه اول و تشکیل دهنده اصلی خانواده بودند. در کنار اینان گروهی دیگر غیر همخون می زیستند و دارای اصل و نسب خود بودند، اما از حقوق اعضاء اصلی خاندان برخوردار نبودند. مانند کارگران، نوکران و جز اینان. اینها را دستپرورده می نامیدند.

۲۹- بعل تیتان همان نمرود از نژاد حام است. خورنی او را مطابق منابع دوران بت پرستی و نام تیتان جزو تیتان ها می شمرد زیرا که نام بعل نیز از منابع دوران بت پرستی اخذ شده و نه کتاب مقدس. به همین ترتیب هایک را نیز هاپتوستیان (یافث) ماخوذ از نام ژاپت یا یافث. دوران بت پرستی می دانند زیرا نام هایک نیز مربوط به همان دوران است و نه کتاب مقدس.

۳۱- اسبریز (ارمنی **asp’arez**) واژه ای پهلوی است. (بصورت های اسب ریس. اسبرس، اسب رز، پهلوی **aspres** و **aspras**) به معنی راه اسب، میدان تاخت و تاز اسب به درازای ۲۳۰ متر، راهی که اسب به یک روز می تواند بپیماید. عرصه ای که اسب در آن تاخت و تاز می کند. میدان اسب دوانی، میدان جنگ، میدان نمایش (د ارمنی به معنی زمینه، عرصه زندگی، میدان زندگی)

۳۲- یعنی دریای بزنونیاتس **be’znuniats-dsov** یا دریاچه وان. این نام از "باز" اخذ شده است.

۳۳- منظور مسافتی است که در نصف یک روز دراز (تابستانی) طی می شود. (روز دراز **meds-or**).

۳۴- خورنی منشاء نام ماسیس را نام آماسیا می داند. مارآباس مسرونتسی سبئوس که از اثر خورنی استفاده کرده این ریشه شناسی را نمی پذیرد. او این نام را ماخوذ از ماسک (**masek**) کنیز ابراهیم که او را به ارمنستان فرستاده می داند.

۳۶- جای شگفتی بسیار است، خورنی با این همه کمبود منابع تاریخی برای کتاب نخست خود، پیشنهاد می کند که دلاوری های بیشمار در باره آرام را یا بیرون از کتاب (همانند افسانه های پارسی) نقل کند و یا کنار بگذارد. این شگفتی در فصل ۱۴ تشریح می شود که این داستان ها در کتابهای اصلی (شاهان و یا تواریخ پرستشگاهی) نوشته نشده اند و به بیانی مستند نیستند. در کتاب مارآباس چنین نوشته شده است که این داستانها را مردان کوچک و بی نام و نشان از آوازهای عامیانه گردآوری کرده اند. منبع مارآباس سبئوس نیز با توجه به مطلب خورنی بطور کلی کارهای آرام را به یک سو نهاده تنها نامش را یاد می کند.

۳۷- اقیانوس (ارمنی **ovk’ianos**) احتمالا" دریای مدیترانه است. چند سطر پایین تر آن را دریای آسیایی می نامد.

۳۸- هایک اول، دوم، سوم و چهارم تقسیمات ارمنستان بخش یونانی از زمان قیصر ژوستین از ۱۸ مارس ۵۳۶م. به بعد می باشد. البته بیش از این تاریخ نیز هایک اول و دوم وجود داشته اند. از آنجا که هر چهار هایک در تاریخ خورنی بکار رفته اند، این سوءتفاهم را بوجود آورده است که کتاب خورنی پس از سال ۵۳۶ نوشته شده است. مالخاسیان در کتاب "درباره معمای خورنی" ثابت کرده است که نسخه کتاب خورنی که بدست ما رسیده است نسخه نخست نیست بلکه نسخه ویرایش شده در سده های هفتم و هشتم میلادی می باشد و آثار مطالب افزوده شده در آن بچشم می خورد. این مطالب افزودنی را در مورد "هایک سوم و چهارم" نیز صدق می کند و دلیل آن هم واژه "ونیز" می باشد که دو بار بکار رفته است و دو بخش "سوم وچهارم" را به "هایک اول و دوم" می افزاید.

۳۹- تشریح محل تپه و اطراف وان بسیار درست و زیباست. از ادامه نیز می توان نتیجه گرفت که خورنی بدون شک در آن محل بوده است. کوه کوچک موجود در شرق این تپه واراگا varaga نامیده می شود.

۴۲- مقصود از "قلم" در اینجا قلمی نیست که امروزه بکار می بریم. بلکه همان stilus یا میله فلزی است که یک سر آن تخت و سر دیگر تیز بود و با آن روی موم می نوشتند. موم را روی تخته ای صاف پهن می کردند و با سر قلم روی آن می نوشتند. پس از رفع نیاز دوباره موم را صاف می کردند و به همین ترتیب روی آن می نوشتند. جالب توجه است که خورنی از این روش باستانی نوشتن اطلاع دارد. آیا او در روم بوده است و یا اینکه هنگام بازگشت از اسکندریه اقامت کوتاهی در آن شهر داشته؟ و یا اینکه در برخی نقاط ارمنستان چنین روش نگارش رایج بوده است؟ و این احتمال بعید نیست زیرا که ارمنیان هنگام لشکرکشی رومیان به ارمنستان می توانستند این روش را ببینند.

۴۳- سخن درباره سنگ نبشته های میخی است که روی تخته سنگهای شرقی تپه وان را پوشانده اند. این سنگ نبشته ها توسط دانشمندی بنام شولتس در اختیار قرار گرفت که تحت حمایت آگادمی فرانسه در سال ۱۸۲۷ به وان رفت و از سنگ نبشته ها نسخه برداری نمود. این سنگ نبشته ها و یادداشت شولتس بچاپ رسیدند اما خود وی هنگام بازگشت توسط راهزنان کرد کشته شد. خورنی این سنگ نبشته ها و دیگر نوشته های میخی متعدد را به شامیرام نسبت می دهد. زیرا در میان ارمنیان یادگار مولفان اصلی یعنی پادشاهان اورارتو فراموش شده بود.

۴۴- نیوبه **Niobe** (فرانسه **Niobe'**) نام دو بانوی مشخص و متمایز است که در داستان ها گاهی با یکدیگر مشتبه شده اند.

۱- یکی از آنان از اهالی آرگوس دختر **Phorone'e** و الهه ای بنام **T'ele'dice'** است (یا **Cerdo** و یا **Pe'itho**) وی نخستین بشر بود که زئوس با او در آمیخت و از این وصلت آرگوس و پلاسگوس بوجود آمدند. نیوبه دختر نخستین ایشان است و نخستین زن فناپذیر "مادر زندگان" بوده است.

۲- نیوبه دختر تانتال و خواهر پلوپس بود وی با آمفیون پادشاه تبه ازدواج کرد و بنا به رای بیشتر افسانه نویسان صاحب هفت پسر و هفت دختر شد و از داشتن اولاد خود افتخار می کرد و لاتونا را به خاطر داشتن تنها دو فرزند (آپولون و دیانا) مسخره می کرد. اینان برای انتقام جویی هر چهارده فرزند نیوبه را با تیر کشتند. زن مصیبت زده از شدت اندوه تبدیل به سنگ شد. خورنی چنین اشاره دارد که در ارمنستان نیز افسانه سنگ شدن شامیرام وجود داشته است.

۴۶- در متن کانانیداس نوشته شده است. اما در سه نسخه بصورت کانیداس آمده که مترادف **khanitha** عبری است.

۴۷- در متن اصلی این نام بصورت **ve'st'amk'ar** (وستامکار) آمده. در نسخه های هوانس چاثلیق، گریگور ماگیستروس و ترجمه گرجی بجای آن بدو صورت وستام (**ve'st'am**) و **kar** (کار) قید شده و در اینجا نیز شکل اخیر برگزیده شد.

۴۸- این مرد دانا که داناترین شخص میان دانایان است کیست؟ که خورنی چهار کتاب حماسی آنان را بخت یافته مطالعه کند. چنین بنظر می رسد که او داویت آنهاغت فیلسوف ارمنی است. که یکبار دیگر نیز در فصل اول به او اشاره می کند. نیز به این سبب که غیر از داویت شخص برجسته دیگری در این زمینه در سده پنجم سراغ نداریم. دوم اینکه از داویت آثار بسیاری بجا مانده است و بحق که خورنی مصداق کلام را یافته است: "دارنده آثار بسیار". سوم اینکه یک قطعه سه سطری یافت شده است که به تیگران و تیگرانوهی تخصیص دارند یعنی به افرادی که موضوع چهار کتاب حماسی در مدح زمان آنان بوده است. اینکه چرا خورنی نام اورا یاد نمی کند بنظر ما بعلت نکته سنجی و همت والای او بوده است زیرا که چنین روایت شده است که داویت آنهاغت خواهر زاده خورنی بود و لذا مولف یادآوری نام خواهر زاده خود را در کتاب شایسته نمی دانست.

۵۰- در متن سه نسخه بصورت **paros** آمده در متون دیگر بصورت **pavos**، **pavros** و در ترجمه قدیمی گرجی نیز **paos** آمده است.

۵۲- خورنی با سخنان تند می گوید که این مردمان غیر معتمد کیستند؟ که نژاد باگراتونیان را ناشی از هایک می دانند. دانشمندان جامعه مخیتاریان می پنداشتندکه خورنی، پاوستوس را مد نظر دارد. برخی از پژوهندگان فکر می کردند که خورنی پس از سبئوس و مارآباس مستورن می زیسته و از آثار آنان اقتباس کرده است، لیکن این نطریه اشتباه است زیرا اکنون ثابت شده خورنی مقدم بر آنان بوده و منبع استفاده آنان برای آثارشان می باشد.

۵۴- همان نام آدر املک است که دگرگون گردیده تبدیل به آرگاموزان شده است. یکی از پسران سنکریم پادشاه آشور (پسر دیگر: ساناسار)

۵۵- "برهنگان" (ارمنی **merk'er**). نویسنده با پیروی از یونانی این واژه را به معنی سربازان بدون زره، سپر و دیگر سلاح ها بکار برده است.

۵۶- این تشریح در مدح تیگران یرواندیان و اصلاحات یاد شده مربوط به تیگران دوم (بزرگ) پادشاه ارمنستان است که خورنی بدون داشتن منبعی مطمئن او را به تیگران اول (یرواندیان) نسبت می دهد.

۵۸- واژه **oriord** (به معنی دوشیزه) در ارمنی باستان به معنی دختر خانواده پادشاهی یا شاهزادگان بکار می رفت. دوشیزه ارمنستان به معنی خواهر یا دختر پادشاه می باشد.

۵۹- فعل "می گوید" بطور نامشخص بکار رفته است و معلوم نیست فاعل آن کیست، شاید مارآباس کاتینا یا "چهار کتاب حماسی" یا "نیازنامه"؟

۶۰- شهر تیگراناگرد را نه تیگران یرواندیان (۵۳۵-۵۶۰پ.م.) که تیگران بزرگ (۹۵-۵۵پ.م. بنا کرده است. بسیاری موارد بوده است که به تیگران یرواندیان نسبت داده اند که در واقع به تیگران بزرگ مربوط بوده است.

۶۱- کلمه **vost'an** در ارمنی دارای این معانی است ۱) اراضی شخصی پادشاهان اشکانی ۲) پایتخت، شهر شاه نشین ۳) اشرافیت ساکن در آنجا.

۶۲- منظور بطلمیوس کلاودیوس ستاره شناس، ریاضیدان و جغرافیدان برجسته یونانی است که در سده دوم در اسکندریه می زیست. او نخستین با رسعی نمود براساس محاسبات علمی نقشه جغرافیایی (نیم کره) از عرض جنوبی ۲۰ درجه تا طول شمالی ۶۵ درجه را ترسیم کند و مناطق جنوبی تر و شمالی تر آن را سرزمین ناشناخته نامیده. مردانیکه به مسئولیت وی جهان را گشته اند تا اندازه بگیرند و بیان نمایند در جهان نمای شیراکاتسی(ashkharatsuysts) یاد شده اند. همچنین دیودوروس سیسیلی و سترابون را نیز یاد کرده اند.

۶۳- کیمیورون در یونانی به معنی زمستانی و سرزمین یخ زده است.

۶۴- منظور آوازهایی است که شبیه شعرخوانی است.

۶۵- این ترانه های مرموز و معمایی در تاریخ خورنی است که پژوهندگان برای گشودن آن تلاش بسیار کرده اند. چهار کلمه آرتاخور (artakhur) خاوارت (khavart')، تیتس (t'its) واژه های مشکوک هستند. احتمالا" اینها نیز اسامی گیاه می باشند. در گرابار (زبان ارمنی باستان) در اول واژه حرف z قرار دارد zart'akhur و این امر باعث شده است گروهی معتقد گردند که این z یک پیشوند نیست بلکه جزئی از کلمه است و این کلمه همان zardkhan یا zardkhar فارسی است که گونه ای گل زرد است. بنظر پرفسور آجاریان این دو نام گیاه بوده دو واژه 'khavart و khavardsi صفت های آنان هستند و به معنی "کرکی، پشمی، موئین" تعیین معنی دقیق ترانه کاری بس دشوار است. مورد دیگری که پژوهندگان برای تفسیر ترانه استفاده کرده اند کلمه bardz است که در اینجا بالین ترجمه شده است. برخی این واژه را به معنی bardzunk (به معنی بلندی، تپه، کوه) تفسیر کرده اند و ترانه را اینگونه معنی می کنند "بانو ساتنیک آرزو داشت این و آن گیاه را از بلندی های آرگاوان بدست آورد". برخی bardz را به معنی (جاه، تخت، بالین، بالش) دانسته اند و art'akhuyr را نیز "تاج سر" تفسیر کرده اندو معنی ترانه را اینگونه می دانند: "ساتنیک چنان دلباخته آرگام شده بود که جاه و مقام و تاج شاهی را می خواست در برابر تاج و جاه و مقام آرگام فدا کند". گروه سوم نیزbardz را به معنی قسمت بالای ساق پا دانسته همراه با (art'akhur(ak' آنرا "پوشاک ساق پا یا زیر جامه یا تنبان" معنی کرده اند و سعی درتفسیر رئالیستی و جنبه های جسمانی نموده اند. سرانجام معنی عادی کلمه یعنی بالش یا بالین برای آن در نظر گرفته شد. زیرا که در میان ارمنیان باستان معتقد به اعتقادات خرافی، برای عملی شدن آرزوهایشان گیاهان خوشبو در زیر بالین شخص مورد نظر قرار می دادند تا عشق او را به خود جلب نمایند. با این تفسیر معنی بهتری برای ترانه بدست می آید.

۶۶- واژه "آزاد" لقب و عنوان کوه ماسیس است. به "آزاد" معانی گوناگونی نسبت داده اند. از همه محتمل تر "شریف، والا" می باشد که شایسته چنین کوه مرتفع (معروف به کوه آرارات) است. باید توجه نمود که این واژه یک سفت برای کوه نیست بلکه نام اصلی و بومی ارمنی این کوه می باشد و نام آرارات را هیچیک از نویسندگان کلاسیک ارمنی برای نشان دادن این کوه بکار نبرده اند. سبئوس (مورخ ارمنی سده هفتم میلادی) این کوه را "آزاد" نامیده است.

۶۷- در متن اصلی بصورت **k'und-vomn-aramazd** یعنی آرامازد تاس. تندیسی از آرامازد (زئوس) در آرگوس وجود دارد که سر آن بی مو است و ظاهرا" خورنی به این علت آرامازد را تاس نامیده است.

۷۰- آژداهاک بیوراسب: لقب پادشاه افسانه ای ایران ضحاک است. فردوسی نیز او را آژدهاک می نامد. بیوراسب در زند بصورت **bavaraspa** (دارنده بیور=بیشمار یا ده هزار+اسب)می باشد. محققان بزرگ چون گوتشمید، مار، امین وسایرین یک رای و یکزبان گواهی می کنند که آنچه خورنی در مورد آژدهاک بیوراسب تعریف می کند با توصیف فردوسی همانندی دارد. فردوسی شاهنامه را در سده دهم میلادی نوشت (بر پایه توشه های اولیه نگاشته شده از پیش که قدیمی ترین آن ها مربوط به سده ششم بود) بنابراین خورنی یک سده پیش از آن نیز از این داستان های پارسی آگاهی داشت و این مطلب را نه تنها خورنی بلکه ساهاک باگراتونی مشوق خورنی نیز نیک می دانسته و به همین علت نیز از مورخ پیر درخواست نمود تا این افسانه ها را به رشته تحریر در آورد و تفسیر نماید. این پدیده نشان می دهد که فرهنگ باستانی پارسی بویژه فرهنگ پارتی تا چه میزان در ارمنستان بویژه در میان قشر سلطنتی و حکومتی رواج داشت.

هر قدر هم که خورنی با تنفر نسبت به افسانه های پارسی سخن گفته باشد این امر نشان دهنده عدم آگاهی او از این افسانه ها نیست بلکه آنها را کمتر از افسانه های "زیبا و فصیح" زونانی نمی داند. او غیر از افسانه آژداهاک بیوراسب، پهلوانی رستم و از کجا بودن او و قدرت برابر با یکصد و بیست فیل او (کتاب ۲، باب ۸) و نیز جزئیاتی که حتی فردوسی از آنها آگاهی نداشته، (کتاب ۲، باب ۷)، داستان های کوتاه مربوط به اردشیر (۲، باب ۷۰) یک فصل کامل در مورد منشاء پهلوها (پارتیان، ۲ باب ۷۰) اختصاص داده است.

۷۱- بهل بامک (**bahl-ar'avot'in**) یعنی "بلخ پرنور، بلخ منور، بلخ پرتوافکن" هر دو کلمه وضعیت و موقعیت شهر بلخ را در مشرق جایی که آفتاب زودتر طلوع می کند نشان دهند. این بلخ که باکتریا نیز خوانده می شود، شهری باستانی و نامدار است و در سنگ نبشته های داریوش به آن اشاره شده، خاستگاه زرتشت و پایتخت کوروش و مرکز داد و ستد و فنون و صنایع واقع در کشوری همنام در جلگه حاصلخیز رود اکسوس (آمودریا) میان کوههای پاراپامیس و تیان شان بود و سرزمین اصلی پهلوها بشمار می رفت و اردشیر ساسانی قول آن را مشروط به کشتن خسرو به آناک داده بود. اکنون ویران شده و در نزدیکی آن شهر همنام در پهنه افغانستان بنا شده است.

۷۲- سیریپیندس (**sirip'indes**) و چند واریانت آن دگرگون شده سیتیریدس (**sitirides**) است که در یونانی به معنی "آهنین" است. همچنین است سلوکیوس نیکاتور یاد شده کمی بالاتر اما باید نیکاتور باشد که در یونانی معنی "فاتح" می دهد.

۷۳- هرودوت مورخ نامدار یونان، "پدر تاریخ" متولد ۴۸۴ پ.م. در هالیکارناس. نوشته های او بیشتر طرف توجه مورخین است. او مسافرتهای بسیاری کرده و داستان های زیادی از مللی که دیده

شرح داده است. از جمله کشوهایی که سفر کرد می توان آسیای صغیر، نواحی دریای سیاه، سرزمین پارس، مصر و ایتالیا نام برد. کتاب تاریخ او شامل نه جلد است که شامل دوره ای ۳۰۰ ساله است.

۷۴- خاغتیک از نظر جغرافیایی به سرزمینی اتلاق می شد که در جنوب ترابوزان واقع بود و پونتوس یا پونت نیز نامیده می شد. لازیکا سرزمین ملت لاز بود و در جنوب شرقی دریای سیاه قرار دارد و بخشی از آن در قلمرو ترکها واقع است و بخشی نیز در مرز باتوم می باشد. ماژاک که بعدها قیصریه نام یافت در کپدوکیه واقع بود و اما فریجیه با پریوکیه یا فریکیه در غرب کپدوکیه واقع بود.

۷۵- یگری همان قوم چرگس یا چرگز است. آنها در مرزهای غربی کوههای قفقاز در نزدیکی رود کوبان تا سواحل شرقی دریای آزوف می زیستند. اما دراینجا بنظر می رسدکه خورنی ملت دیگری را مورد نظر دارد. نخست اینکه لشکرکشی های ولاش (واغارشاک) آنقدر گسترده نبود که به این نواحی رسیده باشد. دوم اینکه واغارشاک پس از ایجاد نظم و آرمش میان اهالی پونت و یگریان از طریق استان تایک به سمت شمال حرکت می کند. این بدین معنی است که یگریان در جنوب تایک می زیستند. اینان بدون شک آجارهای کنونی هستند و شواهدی نیز در نزد کتاب جهان نمای آنانیا شیراکاتسی وجود دارد.

۷۷- در متن ارمنی **vghondur-vund** آمده کلمه **vghondur** بعنوان اسم خاص قابل قبول است یعنی لقب و مقام رهبری سپاه برای ووند بلغار. ما این کلمه را دگرگون شده کلمه مغولی **bagatur** و فارسی بهادر (**behadur**) می دانیم که با قوانین آوایی ارمنی مطابقت یافته است.

۷۸- خورنی در فصل سوم یادآور شده است که واغارشاک (بلاش یا ولاش) به قوم شامبات باگارات اجازه داد تا خود را باگراتونی بخوانند.

۷۹- منشاء کلمه آسپت یا اسبد روشن است. در سانسکریت **achva-pati** در پارسی باستان **aspa-pati** به معنی اسب سوار و دارنده اسب می باشد. در مورد این لقب و معنی آن نظرات گونان است. امین (**Emin**) می گوید "رئیس سواره نظام" همانند سپاهبد فارسی. اما هر کدام از اشراف و ناخارارها که صاحب سوراه نظام بودند، اسبد نیز خوانده می شدند. لیکن در سپاه ارمنستان، سواره نظام و پیاده نظام روسای مجزائی نداشتند. رئیس یا فرمانده کل سپاه را **sp'arap'et'** (یا سپهبد) می نامیدند. نورایر بیزانداتسی اسبد را مترادف مقام تاجگذار می داند. اما خورنی این دو را دو مقام جداگانه می داند. سبئوس مورخ ارمنی سده هفتم میلادی مقام اسبدی را بعنوان فرماندهی کل صدور فرامین می دانست و مترادف مقام هزاربدی پارسی (فرمانده بزرگ) می داند. خورنی به اکثر مقام های مهم مملکتی اشاره دارد اما به یکی از آنهاکه بسیار مهم است و او مشاور نزدیک پادشاه و فرمانده کل کشور بود اشاره نمی کند. بنظر ما خورنی از اسبد همین مقام را مورد نظر دارد که برای خود و هم عصرانش آشنا و قابل درک است.

۸۱- که به مناسبت نام او قومش نامیده شده اسم واراژنونی varazhnuni استنباط می گردد. چنین بنظر می رسد که خورنی می خواهد بگوید قوم ناخاراری واراژنونی در زمان آرتاشس بنیان یافت و دات dat' بدون لقب ناخاراری بعنوان رئیس شکارگاه ها منصوب گردید.

۸۲- گاه به پارسی gah از نظر لغوی به معنی جا، مکان، تخت، صندلی و غیره می باشد. خورنی این کلمه را بعنوان مکان و جایی که ناخاراها دور میز پادشاه هنگام جشن می نشستند بکار می برد. این جاها از طرف پادشاهان سرزمین پارس بدقت تعیین شده بودند و توسط آن اهمیت هر یک از اشراف مشخص می شد. اگر هر یک از آنان بعللی ازمقام خود عزل می شد وی گاه خود را نیز از دست می داد و یا به گاه پایین تر نزول می کرد.

۸۴- sepedsul در چاپ های قدیمی sepdsugh کلمه ای گرجی است sepe (پادشاه) و dsuli (فرزند) پس این کلمه به معنی شاهزاده، قشر عالی رتبه اشراف گرجستان مترادف vostan ارمنی بود.

۸۵- خورنی رئیس کل حرمسرا یا اندرونی را "هایر" hayr می نامد (بعنوان اسم خاص) لیکن این کلمه لقب عمومی روسای اندرونی است.

۸۶- خورنی سخن آبیودونوس را از ترجمه ارمنی اوزبیوس نقل می کند.

۸۷- کلمه آنگغ (angegh) را بنادرستی تفسیر می کنند. (نازیبا، زشت، زیرا گغ یا گغتسیک به معنی زیبا است). آنگغ نام خاص است. چند تن از محققان (گاراگاشیان، خالاتیان) نشان داده اند که در جایی از کتاب مقدس در برابر خدای نرگل (کتاب مقدس، نرجل) در ترجمه ارمنی نام آنگغ آمده است (کتاب مقدس، کتاب دوم پادشاهان، باب ۱۷، آیه ۳۰- در متن ارمنی فعلی بصورت nergagh آمده است) و از اینجا آنان نتیجه می گیرند که آنگغ یک مقام خدایی بوده است. سبئوس نیز شواهدی در این باره دارد. خورنی شاید از جنبه خدایی آنگغ مطلع بوده است اما بنا به عادت خود او را نیز به جامه انسانی در آورده و او را به معنی "زشت" بکار برده است. قدرت افسانه ای تورک آنگغ نشانه ای از اصلیت خدایی او است.

۸۸- رستم سگزی (rost'om-sagtchik') قهرمان نامدار ایران است که فردوسی اورا جاودانی ساخت. او به مناسبت خاستگاه خود (sagtchik') یا سگزی نامیده شده است (سکستان). این منطقه اکنون استان سیستان در مرز افغانستان است.

۸۹- در مورد این داستان مربوط به تورک t'ork) که صخره ای به قامت یک تپه را سمت کشتیهای دشمن پرت کرده است، داستان هومر در باره پلی تم یک چشم را بیاد می آورد . (اودیسه، سرود ۹).

۹۱- کغسور (k'eghesur) آسوریک مرکزی بخشی از شام که میان دو لبنان قرار دارد و شهر دمشق در آنجا واقع است.

۹۲-آنانیان و یغیازاریان (العازر) از شخصیت های کتاب مقدس هستند. آنانیان (آنانیا، آزاریا، میسایل به زبان کلدانی سدراک sedrak یا شدرک، میساک یا میشک ابتناگوو abetnagor یا عُبِّدً نَغُو) سه جوان یهودی در میان اسیران یهودی بابل بودند و از تعظیم در برابر تندیس زرین نبوکدنصر

سرباز زدند و بدین علت در میان شعله های آتـش افکنـده شـدند. یغیازاریـان: زمـانی کـه آنتیوکـوس سلکوکی یهودیان را وادار به ترک دین و پرستش بت ها می کرد. یغیازاریک پیرمرد نود ساله از این کار سرباز زد و در نتیجه تحت شکنجه به شهادت رسید. هفـت بـرادر نیـز بـا مـادر خـود چنـین رفتـار کردند. پس از کشتن شش فرزند وقتی که نوبت به هفتمین نفر رسید پادشاه، مادرش را راضی کرد تا فرزندش را به اطاعت از شاه تشوق کند. مادر به او نیز همچون برادرانشان توصیه کرد به کـام مـرگ برود و سرانجام خود نیز به شهادت رسید.

۹۳- از این سخنان چنین برمی آید که مارآباس (مطابق نظر خورنی) تاریخ مربوط به ارمنیان را از کتب کلدانی استخراج نموده نزد واغارشاک آورد و خود نیز اعمال واغارشاک و جانـشینش آرشـاک اول را بعنوان همعصران خود به رشته تحریر در آورده است.

۹۴- یولیوس آفریکانوس سیاح و مورخ نامدار سده سوم میلادی که در جنگهای سپتموس سورس با پوسنیوس نیگر. او اولین با تاریخنگاری مبتنی بر وقایعنگاری را وارد تاریخ نمود. او متولد فلـسطین بود و در سده سوم میلادی در اسـکندریه مـی زیـست. او کـاهن بـود و کـار مهمـش **Pentabiblon Chronologicom** است که از آغاز آفرینش جهان تا سال ۲۲۱ میلادی را شامل می شـود. بـسیاری از مورخان از این اثر استفاده کرده اند بویژه اوزبیوس قیصری در نگارش رویداد نامه خـود از آن بهـره جسته است.

۹۵- هیپولیتا (**Hipolitus**) با هیپولیتوس مورخ کلیسایی که در سده سـوم مـی زیـست و صـاحب مقام کلیسایی در رم بود. در سـال ۲۳۵ بـه سـاردنیا تبعیـد شـد و در همانجـا درگذشـت. نوشـته هـای مباحثاتی بسیاری دارد که تنها بخشی از آنها به ما رسیده است.

۹۶- وی مهرداد ششم اوپاتوراست که به مهرداد بزرگ نیز ملقـب گـشته اسـت. بـسال ۱۳۲ پ.م. زاده شد و بسال ۶۳ خودکشی کرد. ۵۰ سال از عمر خود را با رومیان جنگید و بعنوان دشـمن خـونی آنان در آمد و اغلب اوقات آنها را در تنگنا قرار داد. سردارهای معروفی چون سولا، مورنا، لکولوس، پومپئوس با او مصاف کردند.

۹۷- سکیلاس و دیپینوس کنده کارهای نامدار یونانی در جزیـره قبـرس بودنـد و در سـده شـشم پ.م. می زیستند و در آرگوس و سیکیون شاگردان بسیاری را تعلیم دادند. چند نویسنده یونانی را نام و تندیس های کنده کاری شده آنها یاد نموده اند.

۹۹- پیوتیا (**Phythia**) نام عمومی راهبه هایی است که در دلفیس (در اسـتان پـوکیس یونـان در نزدیکی کوه پارناس)، در پرستشگاه آپولون پیشگویی می کردند و به پرسشها پاسخ می گفتنـد. آنهـا روی یک سه پایه بر بالای صخره ای که از شکاف آنها گازهایی به آسمان بلند می شد می نشستند. در اثر این گازها آنان دچار حالت هذیان گویی می شدند و با کلمات کوتاه و منقطع بـه سـوالات پاسخ می دادند و یک کاهن با تجربه از این کللمات منقطع و پراکنده سـخن پیوسـته پدیـد مـی آورد و بـه پرسندگان می گفـت: سـوال کننـدگان نـه تنهـا از سراسـر یونـان اکـه از مـستعمرات یونـان و نیـز از سرزمینهای دور نیز بودند. ایـن راهبـه هـا بایـد از خـانواده هـای نجیـب باشـند و عـاری از رفتارهـای

نادرست، عذرا و با بیش از پنجاه سال سن. پرستشگاه آپولون با پیوتیاهای خود حدود هزار سال پایدار بود و تنها به فرمان قیصر تئودوس بزرگ در سده چهارم تعطیل گردید.

۱۰۰- نام دو تن از چهار مولف یاد شده توسط خورنی در چاپ های قدیم دگرگون شده بودند و در چاپ اخیر تصحیح شده اند. پغگونبوس (بجای پغدونبوس پیشین) و اسکامادروس (در چاپ های قدیم: کامادروس). این چهار شخصیت واقعی هستند و قطعاتی از آثارشان باقی مانده است. اما قطعاتی که خورنی یاد می کند اکنون وجود ندارند.

۱۰۱- در اینجا نامهای جغرافیایی باستانی و تاریخی یاد می شوند. هلس پونتوس تنگه ای است که دریای سیاه را به دریای مرمره می پیوندد. تراکیا سرزمینی در شمال یونان و در جای کنونی کشورهای بلغارستان و رومانی بود. یلادا یا هلاس نام عمومی یونان باستان است. تدالیا استانی در شمال یونان بود. پوکیس، لوکریس، بئوتیا استان هایی در یونان میانی و همجوار یکدیگر بودند. لاکه مونیا استانی در جنوب یونان، اتیوپی سرزمینی در جنوب مصر. قوم اسکیت قومی وحشی و بیابانگرد بود که از شمال شرق اروپا تا شمال شرق آسیا پراکنده بودند. ماساژت ها قومی از اقوام اسکیت بودند که شرق دریای خزر می زیستند.

۱۰۲- این آنی پایتخت معروف باگراتونیان واقع در استان شیراک در کنار رود آخوریان نیست (که خورنی آنرا کلا" نمی شناسد) بلکه دژی باستانی در استان دارانـاغی است واقع در هایک علیا جایی که پادشاهان اشکانی ارمنی طبق نوشته پاوستوس بوزاند دفن شده اند. اغلب هانی و در سده های بعد کاماخ نیز خوانده شده است.

۱۰۴- سرزمین فلسطینیان، یهودیه. کلئوپاترا دختر بطلمیوس مصری است که مطابق وصیت پدرش باید پس از او پادشاهی می کرد. وی با برادر کم سن خود ازدواج کرد و زندگی پر حادثه ای را گذراند. سرانجام دست به خودکشی زد. آنتونیوس پادشاه ارمنستان آرتاوازد را دست بسته برای او برد.

۱۰۵- یا شهر بطلمیه. البته این شهر بطلمیه در فلسطین در کنار دریا واقع بود اکنون عکا نامیده می شود.

۱۰۶- این وایکون راهزن همان لوکولوس سردار رومیان است. که بدون اعلان جنگ یکباره به ارمنستان حمله کرد.

۱۰۷- تاریخ مربوط به تیگران بزرگ در نوشته خورنی بسیار ناکافی است و کلا" جان کلام را به خواننده نمی دهد. رویدادهای بسیاری مربوط به او در کتاب خورنی یاد نمی شود، مانند، نبرد تیگراناگرد، تسخیر این شهر بدست لوکولوس و ویرانی آن، شکست های بعدی لوکولوس و عقب نشینی او. آمدن پومپئوس و درخواست صلح تیگران از او. علت این امر کمبود منابع و تنها در اختیار داشتن اثر یوسف فلاوی بود که موضوع اصلی آن را تاریخ فلسطین تشکیل می داد. بسیاری آثار و منابع یونانی و لاتین از دامنه دید خورنی بیرون مانده اند. حتی یادگار مانده در اذهان مردم ارمنی در مورد تیگران بزرگ را خورنی اشتباها" بدون آگاهی به تیگران اول یرواندیان نسبت داده است.

۱۰۹- شامشاد شهر مهم شام در استان کوماگن در کنار رود فرات و همجوار کپدوکیه و شمال ارس. آسوریان آن را شامشات می خوانند. به یونانی ساموساد اتلاق می گردد.

۱۱۰- پس از آرتاوازد تا واغارش (ولاش یا بلاش) پدر خسرو بزرگ، مورخان بیگانه چند پادشاه ارمن از ملل مختلف یاد می کنند که خورنی و پس از سایر نویسندگان ارمنی بتبع او از آنان یاد نمی کند. در این دوران(۳۴ پ.م. تا ۲۱۱م.) مطابق خورنی و سایر مولفان ارمنی در ارمنستان چند پادشاه اشکانی ارمنی حکومت می کردند که برای مولفان بیگانه ناشناخته اند.

۱۱۱- شخص یا بویژه پادشاهی بنام آرشام (**arsham**) یا آرجام وجود نداشته است این نام حاصل یک اشتباه بزرگ است. خورنی در "تاریخ کلیسایی اوزبیوس" نامه آبگار (**abgar**) به مسیح را خوانده و در عنوان آن چنین یافته است «آبگار پسر آرجام پادشاه سرزمین» و از این عبارت چنین بر می آید که نام پدر آبگار باید آرجام یا آرشام بوده باشد. خود وی نیز یادآور می شود که آشوریان آرشام را مانوا (**manova**) می خوانند بنابراین نام پدر آبگار باید مانو (**manov**) خوانده شود و در واقع چنین نیز بوده است و اما آرجام دگرگون شده کلمه آشوری **ukkama** است (و می تواند **akkama** نیز خوانده شود) که به معنی سیاه یا مشکی است. کلمه "سیاه" لقب آبگار بود- آبگار سیاه. این امر باعث بروز اشتباه در نزد بسیاری از پژوهندگان شده است.

۱۱۲- پاتریا نامشخص است. یکی از محققان معتقد است که باید شهر پترا در فلسطین بوده باشد که شهری بزرگ از نظر بازرگانی بود (در زمان رومیان). این شهر اکنون ویران شده است.

۱۱۳- فینیقیه (**Phoenecia**) سرزمینی باستانی واقع در مغرب آسیا در ساحل دریای مدیترانه در شمال فلسطین تقریبا" معادل کشور لبنان کنونی. شهر های آن آراد، بیبلس، بیروت، صیدا، صور و آکر(**Acre**) و نیز آسوریک یا آشور سرزمینی در جنوب ارمنستان میان دو رود دجله و فرات در قسمت شمالی با شهرهایی چون نصیبین، ارس و جز اینها. میانرودان یا بین النهرین سرزمینی واقع در میان دو رود دجله و فرات در جنوب آشور با شهرهای نینوا و بابل.

۱۱۴- الواتراپلیس (**Eleutheropolis**) [ارمنی **yelevteroyp'olis**] شهری در فلسطین که آسوریان بتاگابریس یا بت کوبین می نامند.

۱۱۶- در تاریخ اوزبیوس که خورنی از آن بهره گرفته است، آبگار را پداگروس می نامد که به معنی "مبتلا به بیماری پداگرا" می باشد. این کلمه در یونانی به معنی بیماری پادرد یا نقرس است.

۱۱۷- دایه یا دایاک به پهلوی **dayak** به معنی مادر شیری (اکنون به معنی سرپرست یا پرستار بچه بکار می رود) لیکن اکثرا" برای مردان استفاده می شود. به معنی لَله، پرستار یا مربی. در زمان باستان چنین رسم بود که پادشاه فرزندانش را به دست فرماندهان یا شاهزادگان می سپرد تا تربیت شوند. اینان نیز فرزندان شاه را مانند فرزندان خود بزرگ می کردند و اگر آنان زنان شیرده داشتند به فرزندان شاه نیز شیر می دادند و بدین ترتیب در خانواده آنان بصورت برادران شیری تربیت می شوند. آنگاه که فرزند شاه بزرگ می شد و باید جانشین پدرش می گردید برادران شیری را نیز بعنوان دوستان صمیمی نزد خود می آورد. یغیشه تاریخنگار سده پنجم ارمنی به تلخی از این پدیده

یاد می کند زیرا شاهزادگان ارمنی برادران یزدگرد دوم را بزرگ کرده بودند و او بیشتر از دیگران با آنان سخت رفتاری می کرد. خود شاهزادگان و فرماندهان کهتر نیز این رسم را رعایت می کردند.

۱۱۸- غروبنا (**gherubna**) دگرگون شده غیوبنایا لابوبنا است. از او تاریخی غیر مستند باقی مانده در باره آبگار، تادئوس و جز آن. وی خود را فرزند آپشاداراد کاتب آبگار می نامد. اما تاریخ او نمی تواند پیش از سده سوم نوشته شده باشد. ولی این نوشته کهن ترین نوشته در مورد آبگار می باشد که هم اوزبیوس قیصری و هم خورنی از آن استفاده کرده اند.

۱۱۹- پاسیپا (**Pasiphae**) یا پازیفه در اساطیر یونانی همسر مینوس پادشاه افسانه ای کرت و دختر هلیوس و پرسیس (**Preseis**) بود و چند فرزند از او بدنیا آورد.

۱۲۰- از این عبارت نتیجه می گیریم که یرواند پادشاه قانونی نبود. اینکه پادشاه بدست خاندان باگراتونی تاجگذاری کند تنها یک رسم ظاهری نبود بلکه از نظر حقوقی دارای اهمیت خاصی بود. بدین معنی که خاندان بارگاتونی بعنوان نماینده سایر فرماندهان و خاندان های شاهی و اشرافی تاج را بر سر پادشاه می نهاد و حکومت شاه جنبه قانونی پیدا می کرد.

۱۲۱- واژه مارس مورد تردید است برخی از پژوهندگان آن را معادل "مار" یا "مارستان" یا ماد می دانند که اشتباه است. بنظر می رسد مارس ناحیه ای در پارس (ایران) بوده باشد. خورنی محل آن را در نزدیکی کوه سهند می داند.

۱۲۲- وسپاسیانوس و فرزندش تیتوس قیصر های روم بودند (۶۹-۷۸) و (۷۹- ۸۱). اینان با جنگهای یهود معروفند که طی آن بیت المقدس و معبد سلیمان را ویران کردند و پس از آن یهودیان آواره شدند.

۱۲۴- خورنی افسانه ها و سرودهای داستان سرایان را استعاره می نامد و معمولا" می کوشد آنان را تفسیر کند (اما گاهی نیز چنین نکرده ، مانند سرود آفرینش).

۱۲۵- آلانیان به نژاد سامات تعلق داشته مردمی جنگجو بودند که در نواحی شرقی کوههای قفقاز می زیستند. وجود اینان پیش از میلاد نیز بر ما آشکار است. پمپئوس پس از جنگ با مهرداد در سال ۶۵پ.م. با آنان جنگید و پیروز شد. سپس در طول تاریخ بارها با رومیان آنگاه با هون ها جنگیدند و به نواحی مختلف پراکنده شدند. مانند نواحی دریای بالتیک، نواحی غرب حتی گروهی نیز به آفریقا رفتند.

۱۲۷- در اینجا خورنی مطلب را بدرستی بیان نکرده است. این دو مست همان دومتیوس کوربولون سردار رومی است و نه دومتیانوس قیصر رومیان و او شخصا" نیامده است بلکه فرمان و سپاه وی رسیده اند.

۱۲۸- در میان یهودیان این رسم وجود دارد که نام پیشینیان را برای بچه ها انتخاب می کنند با این امید که اینان نیز پس از بزرگ شدن خصوصیات شخصی آنان را بهره ببرند.

۱۲۹- بنظر یکی از پژوهندگان ارمنی شهر پلا در یهودیه و در شرق رود اردن واقع بود و یهودیان پس از ویرانی بیت المقدس در آنجا اقامت گزیدند. آریستون در اواخر سده نخست و اوایل

سده دوم میلادی می زیست. او تاریخ شورش یهودیان به رهبری بارکوبا را نوشت. اوزبیوس از کتاب او و خورنی از نوشته مولف اخیر استفاده کرده اند.

۱۳۰- در مراسم تشییع جنازه ارمنیان در زمان باستان زنان شیون و زاری کن، آنان بودند که با سخنان خود برای درگذشته با آهنگی خاص مداحی می کردند. رئیس آنها را مادر شیون کنندگان می گفتند و اما زنان گریان مداحی او را تکرار می نمودند و گریه و زاری می کردند.

۱۳۱- خورنی مرگ آرتاوازد را بقول خود از استعارات و کنایات تفسیر کرده است مبنی بر اینکه او عقل از دست می دهد واز اسبش بدرون چاهی می افتد و در آنجا غرق و ناپدید می گردد.

خورنی این تفسیر را از افسانه ایی که پیران تعریف کرده اند بدست داده است. واقعیت این است که در اینجا دو شخصیت با یکدیگر اشتباه شده اند. یکی آرتاواز و پسر آرتاشس شخصیت تاریخی است و دیگری یک شخصیت افسانه ای که در غاری بطور جاودانه به زنجیر کشیده شده و این افسانه در میان اکثر ملل وجود دارد. (مانند سرزمین پارس، آسیای صغیر، کوههای قفقاز تا بلغارستان و یونان که در میان هر یک واریانت خاصی از آن پدید آمده است).

۱۳۲- دریای گایلاتو (gaylat'u) دریاچه کوچکی است واقع در شمال غرب دیادین وغرب کوه ماسیس (جنوب محل تلاقی رودهای ارس و آخوریان).

۱۳۳- در متن اصلی (بیورات، سمبات" آمده، گروهی از متون به جای سمبات نام تیرداد قید می کنند زیرا که سمبات یک نام ملل برر نیست بلکه شامبات یهودی است بنابراین منطقی بنظر می رسد که تیرداد درست تر باشد.

تیوتوس در اینجا آن قیصر رومی نیست که در سالهای ۸۱-۷۹ حکومت کرد بلکه تیتوس آنتونیوس دوم است که در سالهای ۱۶۱-۱۳۸ زمامدار بود و خورنی اورا آنتونیوس اگوستوس می نامد و اما پیروز پارتی که "یونانیان واغگوس" می نامد بلاش دوم است (۱۴۸-۱۲۱).

۱۳۵- غوکیانوس (یا لوکیانوس) قیصر فرزند وروس فرزند خوانده آنتونیوس که با مارگوس اورلیوس در سال ۱۶۱ به حکومت رسید. خورنی در اینجا از ترجمه ارمنی رویداد نامه اوزبیوس پیروی کرده و اشتباه این ترجمه را تکرار می کند.

۱۳۹- گذرگاه چورا میان کوههای قفقاز (در سمت شرق) و دریای خزر واقع بود که اکنون شهر دربند قرار دارد. این تنها گذرگاهی بود که اقوام شمالی می توانستند از طریق آن به سمت جنوب (قفقاز و سرزمین پارس) سرازیر شوند. برای جلوگیری از حملات آنان از زمان های قدیم در آنجا برج و باروی مستحکمی ساخته بودند. این گذرگاه را دروازه آلان، دروازه کاسب، دروازه آغوان یا آران نیز می نامیدند.

۱۴۰- بارداسان یا بردیصان ادسی در نیمه دوم سده دوم زاده شد. نوشته های او عرفانی است و در مورد تاریخ مطلبی ندارد. مارکیانوس اوایل سده دوم در سینوپ زاده شد. او بدعت گزار نامداری در مسیحیت بود و از آیین مغان و سایر ادیان مذهب نویی پدید آورد. والنتینوس اوایل سده دوم در

مـصر زاده شـدو اصـلا" یهـودی بـود. او در اسـکندریه مـی زیـست و بـسال ۱۶۰ درگذشـت. او از نامدارترین عرفای بدعت گزار بود.

۱۴۱- پالپاتوس یا پالفـاتوس (Palephatos) و پیلمـون یـا فیلمـون (Philemon). در بـاره آنـان اطلاعات چندانی در دسـت نیـست. اولـی را اسـترابون (جغرافیـا) یـاد نمـوده و پیلمـون ممکـن اسـت جغرافیدان بوده باشد. فرفوریوس شناخته شده است اما همین بخش از تاریخ او نامعین می باشـد. بنظـر گوتشمید این سه نام در پیشگفتار کتاب بارسوما یاد شده اند و خورنی نیز از آن بهره گرفته است.

۱۴۲- خورنی بصورت rast-sohum یاد می کند که یـک واژه مرکـب پارسـی اسـت راسـت + سوهون (سخن) = راست سخن یا راستگو.

۱۴۳- در متن اصلی نوشته شده "yerazuyn-papago" در چاپ هـای قـدیم واژه papago را بـا حروف کوچک می نویسند (قابل ذکر است که اسامی خاص در ارمنی با حروف بـزرگ شـروع مـی شوند) و آن را اسم عام می دانند. بدین ترتیب مترجمان غیر از یک نفـر (اسـتپانه) بنادرسـتی ترجمـه کرده اند. در روایات پارسی، پاپاگ یا بابک در خواب می بیندکه از ساسان فرزندی بدنیا مـی آیـد و از همسرش می خواهد که با او آمیزش کرده مادر آن مرد نامی گردد. حاصـل ایـن آمیـزش اردشـیر است که بابکان نامیده می شود. افسانه اردشیر بابکان را دکتر تیریاکیان (پاریس ۱۹۰۷) از پهلـوی بـه ارمنی ترجمه نموده و تمام جزئیات داستان که خـورنی یـادآور مـی شـود در آن آمـده اسـت. ماخـذ خورنی بارسوما است. بنظر گوتشمید آنچه را که خورنی در مورد جوانی اردشیر بابکان ذکر می کند با مطالب فردوسی همانندی دارد.

۱۴۴- خورنی چه کسی را مورد نظر دارد مشخص نیست. گفته مـی شـود او بـه جـاثلیق سـاهاک پارتو معلم خود اشارت دارد.

۱۴۵- آگاهی های مربوط به پرملیانوس سـکوبا را خـورنی از تـاریخ کلیـسائی اوزبیـوس گرفتـه است.

۱۴۶- دسیوس (decius) قیصر روم که بسال ۲۵۱ در جنگ بـا گـوت هـا کـشته شـد. او بعنـوان سرکوبگر مسیحیان معروف است. ماکسیمیانوس قیصر رومی از دست فرزندش گریخت و بـسال ۳۱۰ کشته شد. دیوکلتیانوس قیصر روم (۳۰۵-۲۸۴) نیز به سرکوب مسیحیان شهرت داشت . تیرداد تـاج پادشاهی ارمنستان را از دست او گرفت.

۱۴۷- کیوکغاگ یا کیوکلارا مجموع الجزایری با بیش از ۲۰ جزیره میان سواحل جنوبی یونان و غرب آسیای صغیر.

۱۴۸- لیکیانوس در اینجا سردار است و بعدها قیصر رومی در شرق می شود که با کـستاندیانوس بزرگ جنگید و شکست خورد و در ۳۲۵ بعنوان خائن محکوم به مرگ شد.

۱۵۰- جذام فیلی نوعی از جذام است که روی تمام سطح بدن پوست محکمـی را فـرا مـی گیـرد مانند پوست سخت فیل . در پزشکی آن را Elephantiantiasis graecorun یعنی جذام فیلی یونانی می نامند.

۱۵۱- آریولی از واژه لاتین ariolus یا hariolus به معنی جادوگر و پیشگو. مارسی از نام قوم مارسی که در لاتینوم می زیسته و به جادوگری و سحر مارها معروف بودند.

۱۵۲- در مورد تیرداد بزرگ که مسیحیت را پذیرفت در تاریخ قطعاتی بجا مانده که به تیرداد اول که برای خورنی ناشناخته است تعلق دارد. منتقدان او را با آرتاشس دوم یاد شده توسط خورنی که در ضمن قهرمان سرودهای گوغتن بود یکی می دانند. مطالب آگاتانگغوس و خورنی در باره تیرداد بزرگ مبنی بر اینکه وی برای دیدن کستاندیانوس بزرگ به رم رفت مطابق منابع تاریخی نیست. زیرا این مرد را هیچ یک از مورخان دیگر ملل یاد نکرده اند. اما عزیمت شکوهمند تیرداد اول به رم تاریخی است. و اما در آنجا مطابق با پیمان منعقد شده با پارتیان طی مراسمی با شکوه تاج پادشاهی ارمنستان را از دست نرون گرفت و خورنی هیچ اشاره ای به این رویداد ندارد. باز هم مطالب خورنی مبنی بر اینکه تیرداد بزرگ در گارنی اقامتگاهی برای خواهرش خسرودخت بنا کرد به تیرداد اول تعلق دارد که از رم معمارانی آورد و درگارنی پرستشگاهی با شکوه ساخت. در اینجا نیز نبرد تیرداد بزرگ با گدئون پادشاه باسیل ها مربوط به نبرد تیرداد اول در برابر آلانیان می باشد و طی آن یکی از دشمنان طنابی را روی تیرداد انداخت و نزدیک بود او را به اسارت در آورد. این سومین مورد در اشتباه شدن چند پادشاه است. مورد اول تیگران بزرگ و تیگران یروانندیان، دوم، آرتاشس اول که با چند پادشاه دیگر اشتباه شده است و سوم، در مورد کارهای این دو تیرداد می باشد.

۱۵۳- خورنی واژه کامسار (k’amsar) را به معنی دارنده سر ناقص و سر نیمه بکار می برد. (متشکل از kar فارسی= کم و sar سر).

۱۵۴- پالادیون (خورنی p’aghadion) برابر palladium لاتین است. این تندیس چوبی آتناس پالاس است که مطابق روایات از سوی زئوس فرستاده شده و به عنوان نشانه شکست ناپذیری او بر روی دژ تروا قرار دارد. پس از تسخیر تروا اودیسه و دئومت آن را به آتن منتقل کردند.

۱۵۵- دیودور سیسیلی (خورنی diodor-sik’iliatsi) تاریخنگار یونانی سده نخست پ.م. او صاحب تاریخ جامع مشتمل بر ۴۰ جلد است و ۵ جلد نخست آن حاوی اعصار اساطیری تا انحطاط تروا می باشد. در ادامه وقایع تاریخی تا سال ۶۰ پ.م. را بررسی می نماید. منابع این اثر نوشته های تاریخی اعصار گذشته می باشند که تاکنون یافت نشده اند و او از این نوشته ها قطعاتی را برگزیده است. تنها بخش نخست این تاریخ که وی ۳۰ سال تمام روی آن کار کرده بدست ما رسیده است و مشتمل بر ۱۵ جلد می باشد. از باقیمانده بخش ها تنها قطعاتی در نوشته های دیگران یاد شده است.

۱۵۶- درباره الیشع (ارمنی yeghishe) خورنی به این رویداد اشارت دارد که روزی الیشع نبی در راه با گروهی بچه برخورد کرد و اینان با تمسخر بانگ بر آوردند: "ای کچل برآی ای کچل برآی" (کتاب دوم پادشاهان باب دوم آیه های ۲۵-۲۳). الیشع آنان را نفرین کرد و بلافاصله دو خرس از جنگل بیرون آمده چهل و دو نفر از بچه ها را هلاک کردند.

۱۵۷- آرشاویر کامساراکان از این جهت شخص اول متنفذ پس از پادشاه نامیده شد که خاندان کامساراکان اصلا" پارتی بوده از اخلاف کارن پهلو محسوب می شد. اشکانیان ارمنی ظاهرا" در میان خاندان بزرگ اشکانی مقام دوم را پس از پهلوها دارا بودند.

۱۵۸- پاسگاه چورا همان گذرگاه جورا است که پیشتر به آن اشاره شد.

۱۵۹- کوریلوس (ارمنی **K'yuregh** فرانسه **Cyril** سیریل) خوش سعادت، کوریلوس اسکندرانی روحانی و تاریخنگار نامی یونانی است که مدت سی و دو سال (۴۴۴-۴۱۲) بطریق مقر کلیسایی اسکندریه بود. اکثر آثار متعدد کوریلوس در سده هشتم میلادی به همت استپانوس سیونی (**Stepanos-Syunetsi**) به زبان ارمنی ترجمه شد و چند اثر او کمی پیشتر در سده پنجم به ارمنی در آمدند. این ترجمه ها در یک جلد قطور بسال ۱۷۱۲ در استامبول بچاپ رسیدند.

۱۶۰- ژولیوس (یولیانوس) کلاودیوس برادرزاده کنستانتین بزرگ امپراتور روم (زایش ۳۳۲، مرگ ۳۶۳م.) که از ۳۶۰ تا ۳۶۳ حکومت کرد. او چون در محیط مسیحی تربیت شده بود از این دین خارج شد و می خواست بت پرستی را رواج دهد. از این رو مرتد لقب یافت. وی در جنگی که با شاپور دوم ساسانی در میانرودان کرد کشته شد.

۱۶۲- خدایی بنام راس شناخته نشده است. بنظر می رسد که این نام دگرگون شده نام خدای "آرس" (**Ares** خداوند جنگ که در ایتالیا مارس نام داشت، آرس پسر زئوس و هرا و مانند آپولون و هرمس از نسل دوم خدایان المپ بود) باشد این دگرگونی نام شاید در اثر تغییرات تلفظی ارمنیان بوده باشد. (مقایسه نام آریستاکی "ارسط" با شکل رستاکس **Rst'ak'es** قابل توجه است).

۱۶۳- "دلیر مزدیسن" واژه ای ایرانی است. در زند: مزدا-سینا، پهلوی مزدایست و جز اینها به معنی مزداپرست، پیر و آیین زردشت. بنابراین این لقب شاپور به معنی دلیر و دلاور زرتشتیان یا راست دینان می باشد. نویسندگان باستانی ما نیز واژه "مزدیسن" را بکار برده اند.

۱۶۴- صدقیا (ارمنی **Sedek'ia**) آخرین پادشاه یهودا که نبوکدنصر اورا بسال ۵۹۷پ.م. گماشته بود. او در فکر شورش در برابر حکومت بابل بود اما شکست خورده دستگیر و کور شد و در زندان درگذشت. با مرگ او پادشاهی یهودا نیز به پایان رسید. (کتاب مقدس، کتاب دوم پادشاهان، باب های ۲۴ و ۲۵).

۱۶۵- کوه زاغکاتس چنان که از متن خورنی بر می آید باید در نواحی آغیویت و آربران واقع شده باشد.

۱۶۶- علت نابودی خاندان سیونیک این بود که سردار سپاه ارمنی تیگراناکرد که در برابر شاپور مقاومت کرد آنتیوک پدر زن آرشاک از اعضای خاندان سیونیک بود.

۱۶۷- والنتیانوس فلاویوس (**Valentinianus Flavius**) در سال ۳۶۴ از سوی سپاه به امپراتوری برگزیده شد و بسال ۳۷۵ درگذشت برادرش و النس (ارمنی **vaghes**) جانشین او گردید و از سال ۳۶۴ همراه برادرش کشور را اداره می کرد و پس از مرگ وی حاکم بلامنازع گردید. تقریبا"

همواره با سرزمین پارسیان در جنگ بود او از گت ها دچار شکست بزرگی شد و هنگام گریز در گذشت.

۱۶۹- شهر هلیوپلیس (ارمنی iliv یا iliup'olis) یعنی شهر آفتاب. با این نام چند شهر وجود داشته است.

۱- شهری باستانی در مصر سفلا که خرابه هیا آن رد حدود ۹ کیلومتری شمال قاهره است.

۲- شهر باستانی دیگری در مصر که گویند در ۱۰۰۰ پیش از میلاد ویران گردید. محل آن در حلوان در سواحل نیل در ۲۴ کیلومتری کشف شده است.

۳- شهری که در اینجا از آن صحبت می شود در شام واقع است و زمانی آباد و پررونق از نظر بازرگانی بود اما اکنون تبدیل به شهری بی نام و نشان شده و بعلبک نام گرفته است.

۴- نام شهری کوچک در کشور الجزایر که دارای آب های معدنی است.

۱۷۰- مقدون (ارمنی mak'edon، macedonius) بطریق قسطنطنیه در سده چهارم میلادی که منکر روح القدس بصورت مستقل بود و معتقد به وجود او بصورت فرشتگان و خدمتگزار پدر و پسر بود. او در سال ۳۶۰ خلع شد و این امر آنقدر که به اعمال خودسرانه و کینه دشمنان بستگی داشت به رسالت و تعالیم نادرست بدعتگزاری وی وابستگی نداشت.

۱۷۲- شاوُل (ارمنی savugh) نخستین پادشاه اسرائیلیان بود که در یک جنگ برای اینکه بدست دشمنان گرفتار نشود دست به خودکشی زد. (بسال ۱۰۵۶ پ.م.). داوود جانشین او بود.

۱۷۴- اشاره به جنگ های اسراییلیان در برابر عمالیقیان است که موسی در جریان آن بر بالای تپه ای رفت و دست به نیایش برداشت. وقتی که دستانش را به سمت بالا می گرفت، اسراییلیان قرین موفقیت می شدند و اما زمانیکه خسته می شد و دستانش را پایین می آورد، موفقیت و برتری نصیب عمالیقیان می گردید. هارون و حور با مشاهده این امر زیر دستان موسی را گرفتند تا پائین نیاورد و عمالیقیان متحمل شکست نهایی شدند. (کتاب مقدس، سفر خروج، باب ۱۷، آیه های ۱۲-۸). در اینجا نرسس بزرگ در نقش موسی بود و اما سرزمین پارسیان در نقش عمالیقیان هستندکه دشمن ارمنیان و مسیحیان محسوب می شدند.

۱۷۵- پادشاه پاپ بی جهت توسط خورنی و پاوستوس بوزاند متهم به کشتن نرسس بزرگ شده است. پژوهندگان جدید این را رد می کنند. نرسس بزرگ بدلیل خونریزی یکی از رگ هایش ریه هایش که اغلب برای مسلولین پیش می آید درگذشت. (مهمانی ناهار که با نوشیدن فراوان شراب همراه بود شاید این امر را تسریع کرده باشد). او از نوع بیماری خود آگاه بود لذا از خوردن داروهای ضد مسمومیت امتناع ورزید زیرا می دانست که مسموم نشده است.

۱۷۶- پیسا شهری باستانی در استان التیای یونان بود. و اما در باره شهر آرگ (areg در ارمنی به معنی خورشید) مطلبی نمی توان بیان نمود. این شهر هیچیک از دو شهر موسوم به هلیوپلیس (یعنی شهر خورشید) نمی تواند باشد و در یونان نیز چنین شهری وجود ندارد.

۱۷۸- رویدادنامه اوزبیوس در باره او مطلبی دارد.

۱۷۹- اسکاماندروس رودی کوچک اما پهن و ژرف در تراکیه است کـه در دشـت جنـوبی تـروا جریان داشته به هلس پونتوس می ریزد و کستانتوس نیز نامیده می شود. (بعلـت آبهـای زرد آن، ایـن واژه در زبان یونانی به معنی زرد بکار می رود). آشیل از روی این رود پرید (ایلیـاد هـومر). خـورنی این اطلاعات را از کالیستنس دروغین گرفته است.

۱۸۰- مـشخص نیـست کـه تـولیس کـدام جزیـره اسـت. مطـابق "جهـان نمـای" شیراکاتـسی (shirak'atsi) یکی از جزایر شمالی انگلستان است.

۱۸۱- میدولانن شهر کنونی میلان در ایتالیا است.

۱۸۲- گازاون از خاندان کامساراکان بود که خود از نـژاد پارتیـان بودنـد و در ارمنـستان شـخص دوم پس از پادشاه بشمار می رفت. خسروشاه می کوشید بخاطر وفاداری وی مقام او را هر چـه بـالاتر ببرد لذا قول می داد اورا نه بخاطر منشاء پدری (یعنی بعنوان پهلـو- کامـساراکان) کـه بخـاطر منـشاء مادری که اشکانی بود مورد احترام قرار دهد و او را نیز جزو خاندان اشکانی در آورد.

۱۸۳- اسپوده واژه ای یونانی است به معنی کوشا و فعال. یـک قـشر روحـانی خـاص در بیـزانس صاحب این لقب بودند و اینان پیمان داشتند همواره دست به نیایش و دعا بردارنـد و زنـدگی خـود را مصروف کتابت نمایند. آنان آکومیت یعنی بی خواب، ریاضت کش نیز نامیده می شدند.

۱۸۴- یوحنای بزرگ (ارمنی meds-hovhannes) همان هوهان یا یوهـان وسـکبران (-hovhan vosk'eberan به معنی هوهان یا یوهان زرین کلام) است که تبعیدش باعث آزردگـی فـراوان مـردم پایتخت بیزانس شد.

۱۸۵- پژوهشگران ارمنی شناسی مدت های طولانی مـشغول مـسئله حـروف موسـوم بـه "دانیـل" بودند. گروهی معتقد بودند که اینان حروف باستانی ارمنی بودند که مدتهای طـولانی بـدون اسـتفاده مانده بود و وقت که دگربار مطرح شدند مشخص گردید که برای زبان ارمنی کافی نیـستند. پـژوهش های اخیر این امر را رد کرده واین نتیجـه را بدسـت داده اسـت کـه الفبـای ارمنـی را کـلا" مـسروپ ماشتوتس ابداع نموده است (نگاه کنید به کتاب "نامداران فرهنگ ارمنی" ترجمه ا. گرمانیک).

۱۸۷- مطلب چنین نیست که مسروپ همراه دو نفر از شاگردانش در آشور عهد عتیق و جدیـد را ترجمه کرده باشد. این امر با مطالب خود خورنی می تواند تناقص داشته باشد مبنی بر اینکه سـاهاک بزرگ آنها را از آشوری ترجمه کرده اسـت. زیـرا مـتن یونـانی را در دسـترس نداشـت و نیـز اینکـه مسروپ و ساهاک یک بار دیگر بخاطر ترجمه عجولانه آن را از یونانی ترجمه کرده اند.

۱۸۸- برای انتخاب شاگردان آنان نه تنها باید با هوش و سالم باشند بلکه می بایست دارای صدایی صاف و نفسی خوب می بودند. دو ویژگی اخیر از این نظر حائز اهمیت بود که شاگردان باید بگونـه ای آموزش می دیدند که بتوانند در کلیسا آوازها و سرودهای مذهبی را بخوانند.

۱۸۹- سگستان یا سجستان استان سیستان کنونی است. بخاطر آب و هـوای نامـساعدی کـه داشـت یزدگرد دوم شاهزادگان ارمنی را که به سرزمین پارس فرا می خواند تهدید می کرد در صورت عدم پذیرش پرستش آتش به آنجا تبعید خواهد کرد.

۱۹۱- نامه های جاثلیق ساهاک و پاسخ قیصر تئودوس و بطریق واقعی نیستند. بلکه تجسم خورنی است که اگر آنها می خواستند بنویسند چنین می نوشتند. (این روش در زمان های قدیم رسم بود و نه تنها میان نویسندگان ارمنی که میان نویسندگان بیگانه نیز چنین بود). لذا اتهام وارد شده به ساهاک مبنی بر اینکه او بجای گروش به یونان به آشوریان بی نام و نشان مراجعه کرده است را نمی توان نقطه نظر خورنی بشمار نیاورد. (زیرا او یونان را مادر و قیم حکمت می دانست).

۱۹۲- بوربوریتون از واژه یونانی بوربورس اخذ شده است که به معنی گِل، آشغال و ناپاکی است. آنان دشمنان خود را با این لقب توهین آمیز می خوانند.

۱۹۳- کلیسای ارتدکس (به معنی راست، درست اندیش، معتقد به سنت صحیح، راست آیین).

۱۹۴- "برجهای صخره مانند" واریانت های مختلفی در چند متن دارد که مناسب ترین آنها انتخاب شده است.

۱۹۵- تئودوروس مامو-استی صحیح نیست. باید موپسو-اِستی باشد. (شهر قدیمی موپسو- استیا در کیلیکیه و در نزدیکی شهرِ آدانا). او از پدران روحانی نَامدار کلیسای انطاکیه بود و اصَول پژوهشی و انتقادی و تاریخی را در تفسیر کتاب مقدس مطرح نمود. معاصر و دوست هوهان زرین کلام بود. او را آنگاه جزو پدران نسطوری بشمار آوردند و بر این اساس نسطور را شاگرد او قلمداد کردند اگر چه این امر اثبات نشده است. تئودور نیز به کلیسای انطاکیه تعلق داشت و از حکمای بسیار با سواد الهیات بشمار می رفت و دارای دانش های چند جانبه بود. بسال ۲۹۰ م. زاده شد.

۱۹۶- این "فن" فن دستوری و سخنوری بود.

۱۹۸- این بخش بویژه پاراگراف نخست شدیدا" متاثر از دستور و واژگان یونانی است. این نظریه وجود دارد که خورنی این بخش را در زمان جوانی نگاشته آنگاه به تاریخ افزوده است.

۱۹۹-ساندارامت و شکل قدیمی تر آن سپاندارامت واژه ای است پهلوی (spandaramat) سپندارمذ، بغدخت زمین، نام چهارمین امشاسپند و نام پنجمین روز ماه و دوازدهمین ماه سال است. در اوستایی بصورت spanta-armaiti (= فروتنی و پاکی و محبت و حکمت قدس یا فرشته پاکی). در میان ارمنیان این نام برای آن دنیا، آخرت، سرایی دیگر و عقبی و در نهایت به معنی جهنم بکار می رود.

۲۰۰- می توان این عبارت را یک فیلسوف نو مانند افلاطون و پاپیر و فلسفه نوافلاطونی استنباط نمود. این افلاطون نو کیست؟ خورنی به آن اشاره ندارد، تنها یادآور می شود که خودش شاگرد ناشایستی برای وی نبود و تحصیلاتش را نزد او به کمال رساند.

۲۰۱- ترتیب گاه های شاهزادگان و اشراف ارمنی (در پهلوی گاهنامک نامیده می شود) خوشبختانه تا امروز باقی مانده است. بهترین پژوهش در این باره به ن. آدونتس تعلق دارد که توسط ساهاک نوشته شده و آدونتس آن را بشرح زیر خوانده است:

ناخارار نخست و ماغخاز ارمن

۱- پیشوای سیونیک
۲- آسپت (لقب خاندان باگراتونی)
۳- پیشوای آرزرونی
۴- پیشوای مامیکنیان
۵- شاهاپ، پیشوای سوفن
۶- پیشوای موک
۷- " رشتونیک
۸- " واهونیان
۹- " کاسپیان
۱۰- " آنزواتسیان
۱۱- " آپاهونیان
۱۲- کامساراکان
۱۳- آپاهونی دیگر
۱۴- واناندیان
۱۵- پیشوای آماتونیان
۱۶- " گوغتن
۱۷- " گنونیان
۱۸- آنزواتسیان دیگر
۱۹- پیشوای تایوتس
۲۰- قاضی باسن
۲۱- پیشوای گنتونیان
۲۲- وارد زاوونی
۲۳- پیشوای گاردمان
۲۴- [ماغخاز]
۲۵- ساهارونی
۲۶- پیشوای گابغنیان
۲۷- " آبغیان
۲۸- " دوم سیونیان
۲۹- " دوم آرزرونی
۳۰- " سوم آرزرونی
۳۱- " دوم مامیکنیان

۳۲- روپسیان
۳۳- آشوتسیان
۳۴- دیماکسیان
۳۵- بوخادیماکسیان
۳۶- آبغیان دیگر
۳۷- دیماکسیان دیگر
۳۸- پالونی
۳۹- آراوغیان
۴۰- آشاهماریان
۴۱- هامبوژیان
۴۲- واراسپاکیان
۴۳- دزیوناکان
۴۴- آکئاتسی
۴۵- زارهاوانیان
۴۶- انزایتسی (Ondsayetsi)
۴۷- مانداگونی
۴۸- سغکونی
۴۹- تایگریان
۵۰- یرمانتونی
۵۱- سپاندونی
۵۲- آراونیان
۵۳- ترونی
۵۴- مامبراتسی
۵۵- هاونونی
۵۶- بژنونی
۵۷- کاجبرونی
۵۸- مهنونی
۵۹- ناخچری
۶۰- شهردار دربار (احتمالا"شهردار شهر شاه نشین یعنی پایتخت آرتاشاد)
۶۱- رئیس شکارگاه دربار(منظور خاندان واراژنونی)
۶۲- آرتاشسیان
۶۳- واناندیان دوم

۶۴- تسول

۶۵- ویژانونی یا ویژانی

۶۶- آکاتسو

۶۷- دیماکسیان شیراک

۶۸- گازریکیان

۶۹- رهبر ماراتسیان

۷۰- واگر اسپونی

۲۰۲- اردشیر با میانجیگری جاثلیق ساهاک خاندان کامساراکان را که از مایملک و مقام خود محروم شده بود دوباره صاحب مقام و مایملکشان کرد اما با درجه مرتبتی پایین تر. اما گازاون توسط خسرو شاه بعلت تعلق مادری اش به اشکانیان از خاندان کامساراکان خارج و به اشکانیان پیوسته بود و لذا ساهاک درخواست نمود به او نیز مقام و مرتبتی متناسب با گاهنامه داده شود، زیرا اینان با پهلوها هم نژاد و نزدیک بودند.

۲۰۳- از این جمله برخی نتیجه گرفته اند که خورنی کتاب چهارمی نیز نوشته است.

۲۰۶- منظور از "تحولات اول و دوم" دوبار خلع شدن ساهاک از مقامش می باشد.

۲۰۷- خورنی گریگور نازیانزی را مورد نظر دارد که از خطابه های متعدد او قطعاتی را مورد استفاده قرار داده و این مرتبه را نوشته است.

۲۰۸- خورنی در اینجا رویدادهایی از تاریخ اسرائیلیان را با وقایع ارمنیان مقایسه می کند و نتیجه می گیرد وضع ارمنیان به مراتب بدتر بوده است.

۲۰۹- اشاره به مرثیه ارمیاء است که در آن مصائب اسرائیلیان پس از ویرانی اورشلیم و اسارت مردم تشریح می شود.

۲۱۰- عبارت "گرزیان از میراث" نامفهوم است. برخی از پژوهندگان "گریزان از القاب کلیسائی" استنباط کرده اند.

۲۱۱- خواننده آخرین بخش مرثیه نباید چنین استنباط کند که کلیه اقشار مردم ارمن دچار کاستی بودند و سرزمین ارمن مملو از مصائب و دشواری بوده است. تاریخ خورنی در هیچ نقطه ای این تصویر اسفناک تشریح شده را تأیید نمی کند. این امر نتیجه آزردگی روحی و منطق بدبینانه او است.

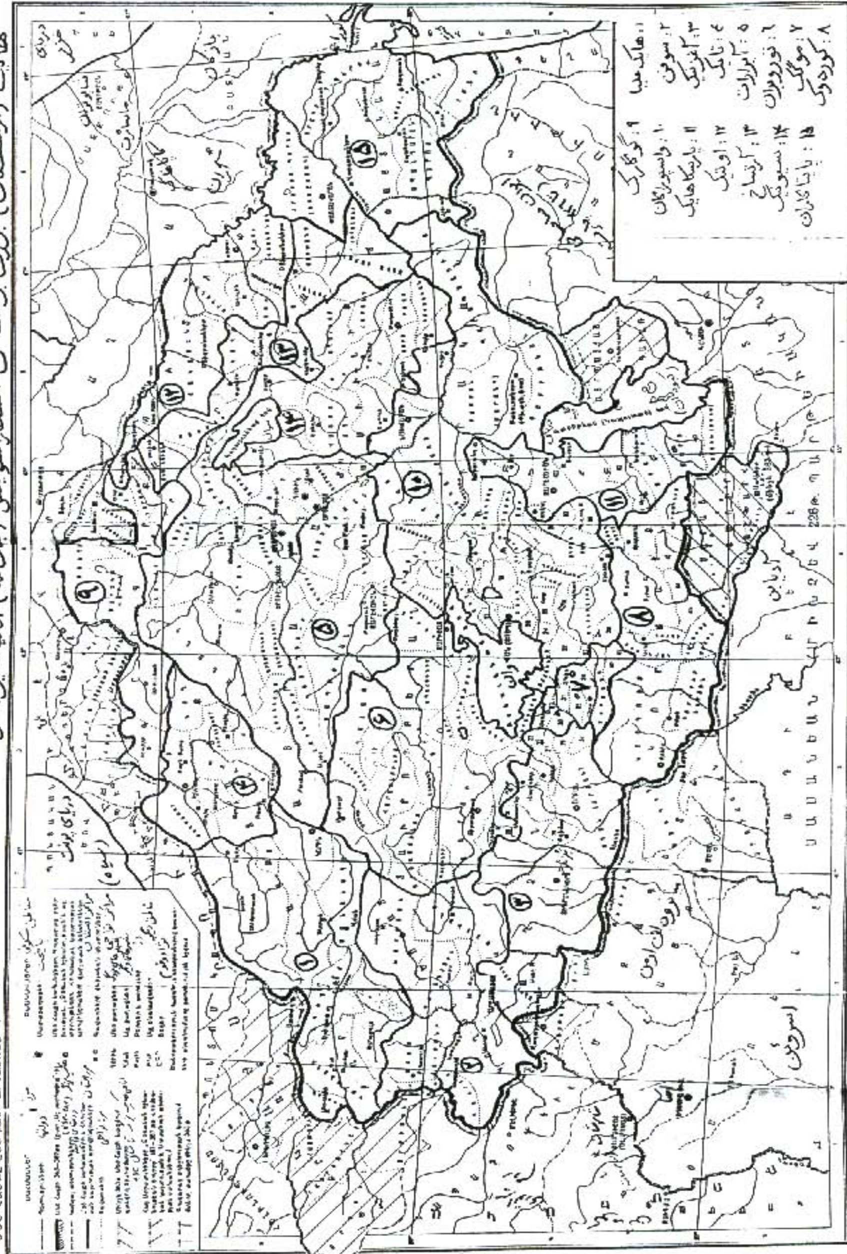
نویسنده در حین نگارش مرثیه عدم استقلال و بی حکومتی ارمنیان را با تاسف و تاثر درک کرده فقدان آموزگاران بی همتا و محرومیت شخصی وی باعث تاثر شدید روحی او شده اند.

و در اثر فشارهای روانی پدید آمده کلیه کاستی های جامعه را با تاکید بیشتر عمومیت داده است. این تشریح بدبینانه مولف بیشتر احساسات پاک و خالصانه یک میهن پرست است تا تصویر واقعیت ها.

پیوست شماره ۲

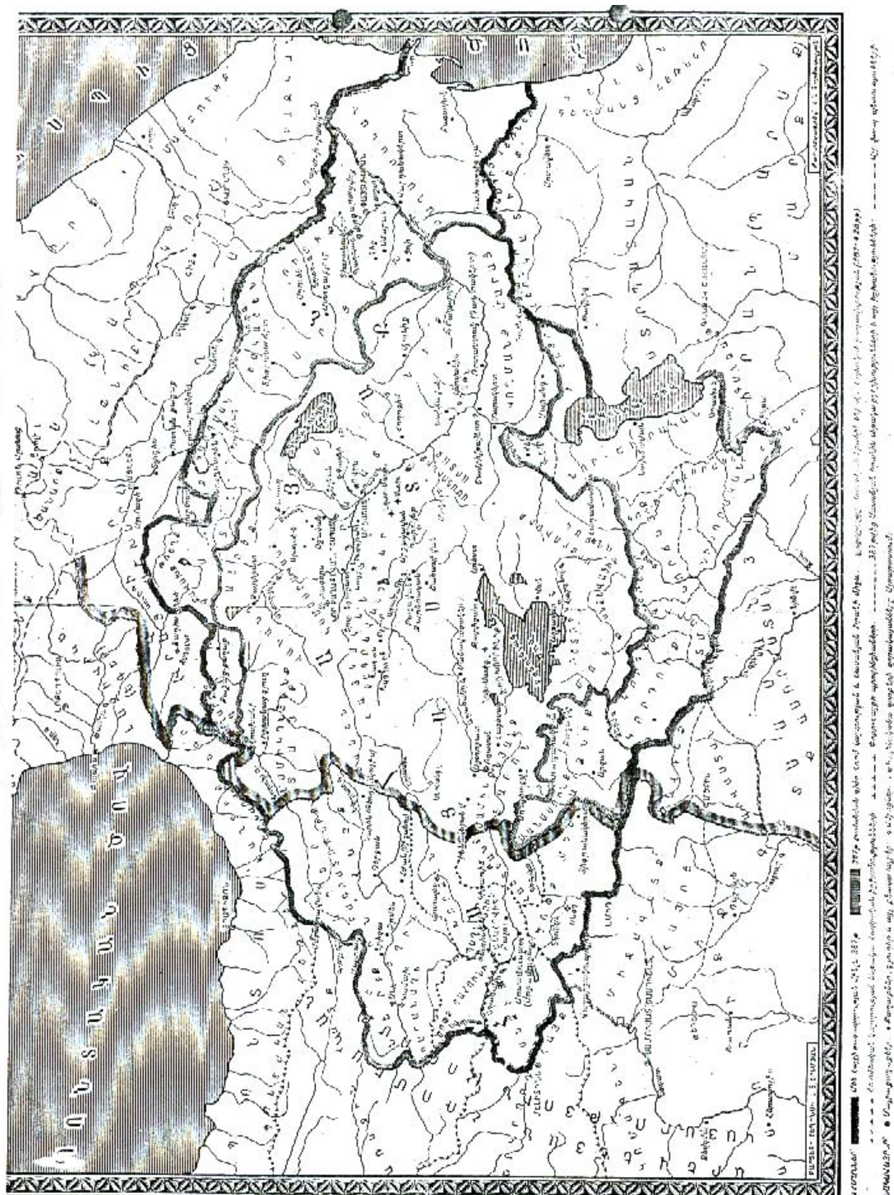
نقشه ارمنستان بزرگ بر اساس جهان نمای (آشخاراتسویتس) آنانیا شیراکاتسی

تهیه ادیک باغداساریان (ا. گرمانیک)



پیوست شماره ۳

نقشه ارمنستان در زمان مسروپ ماشتوتس و موسی خورنی



ارمنستان در زمان مسروپ ماشتوتس و موسی خورنی

پیوست شماره ۴

تهیه ادیک باغداساریان

سلسله های پادشاهی ارمنستان
از آغاز تا روی کار آمدن باگراتونیان

الف: خاندان پادشاهی آرارتیان یا ساردوریان (موسوم به اورارتو)

۱- آرامه (۸۴۰- ۸۶۰ پ.م.)
۲- ساردوری اول (۸۲۵-۸۴۰)
۳- ایشپوئینی (۸۱۰-۸۲۵)
۴- منوا (۷۸۶-۸۱۰)
۵- آرگیشتی اول (۷۶۴-۷۸۶)
۶- ساردوری دوم (۷۳۵- ۷۶۴)
۷- روسا اول (۷۱۳-۷۳۵)
۸- آرگیشتی دوم (۶۸۵-۷۱۳)
۹- روسا دوم (۶۴۵-۶۸۵)
۱۰- ساردوری سوم (؟۶۳۵-۶۴۵)
۱۱- ساردوری چهارم (؟۶۲۵-؟۶۳۵)
۱۲- اریمنا (؟۶۱۷-؟۶۲۵)
۱۳- روسا سوم (۶۰۹-؟۶۱۷)
۱۴- روسا چهارم (۵۹۰-۶۰۹)

ب: خاندان پادشاهی یرواندیان

۱- یرواند اول ساکاواکیاتس (۵۶۰-۵۸۰) پ . م.
۲- تیگران یرواندیان (۵۳۵-۵۶۰)
۳- هیودارنس اول (پایان سده ششم پ.م.)
۴- هیودارنس دوم (اوایل شده پنجم پ.م.)
۵- هیودارنس سوم (اواسط سده پنجم پ.م.)
۶- آرتاشیر (نیمه دوم سده پنجم پ.م.)
۷- یرواند دوم (۳۶۰-۴۰۴پ.م.)

۸- یرواند سوم (۳۰۰-۳۳۱)
۹- یرواند چهارم (آخر) (۲۰۱- ۲۲۰)

پ: خاندان پادشاهی آرتاشسیان
۱- آرتاشس اول (۱۶۰-۱۸۹) پ.م.
۲- آرتاوازد اول (۱۱۵-۱۶۰)
۳- تیگران (تیران) اول (۹۵-۱۱۵)
۴- تیگران بزرگ (دوم) شاهنشاه (۵۵-۹۵)
۵- آرتاوازد دوم، شاهنشاه (۳۴-۵۵)
۶- آرتاشس دوم (۲۰-۳۰)
۷- تیگران سوم (۸-۲۰پ.م.)
۸- تیگران چهارم شاهنشاه و اراتو (۵-۸)
۹- آرتاوازد سوم (۲-۵)
۱۰- تیگران چهارم و اراتو (مجددا"، سال دوم پ.م. تا سال اول میلادی)
۱۱- اراتو (بار سوم،۱۱- ۶ میلادی)

ت: کارگزاران رومی
۱- آریوبرزن (۴-۲میلادی)
۲- آرتاوازد چهارم (۶-۴)
۳- تیگران پنجم (۶م.)
۴- ونون آرشاگونی (۱۶-۱۲)
۵- آرتاشس (زنون- آرتاشس)سوم (۳۴-۱۸)
۶- آرشاک (ساناتروک) اول (۳۵-۳۴)
۷- مهرداد (۳۷-۳۵)
۸- پولمون (۴۰-۳۸)
۹- کوتیس (۴۳-۴۰)
۱۰- مهرداد (مجددا" ۵۱-۴۷)
۱۱- هرادامیزد (۵۴-۵۱)
۱۲- تیگران ششم (۶۱-۶۰)

ث: خاندان پادشاهی آرشاگونی
۱- تیرداد اول (۵۲و ۸۸-۶۶)

۲- ساناتروک اول (۱۱۰-۸۸)
۳- آشخادار (۱۱۳-۱۱۰)
۴- ۴-پارتاماسیر (۱۱۴-۱۱۳)
۵- واغارش اول (۱۴۴- ۱۱۷)، سوهموس- تیگران(۱۶۱-۱۴۴)
۶- باکور اول (۱۶۳-۱۶۱)، سوهموس- تیگران(مجددا" ۱۸۶-۱۶۴)
۷- واغارش دوم (۱۹۸-۱۸۶)
۸- خسرو اول (۲۱۶-۱۹۸)
۹- تیرداد دوم (۲۵۲- ۲۱۷)، آرتاوازد (مانداگونی؟) (۲۶۲-۲۵۲) هرمزد- اردشیر ساسانی(۲۷۲-۲۶۲) نرسی ساسانی (۲۹۳-۲۷۲)
۱۰- خسرو دوم کبیر (۲۸۷-۲۷۹)
۱۱- تیرداد سوم کبیر (۳۳۰-۲۹۸)
۱۲- خسرو سوم کوتاک (۳۳۸-۳۳۰)
۱۳- تیران(۳۵۰-۳۳۸)
۱۴- آرشاک دوم (۳۶۸-۳۵۰)
۱۵- پاپ (۳۷۴- ۳۶۹)
۱۶- وارازدات (۳۷۸-۳۷۴)
۱۷- آرشاک سوم (۳۸۵-۳۷۸)
۱۸- خسرو چهارم (۳۸۹-۳۸۵)
۱۹- ورامشاپوه (۴۱۷-۳۸۹)
۲۰- خسرو چهارم(مجددا" ۴۱۸-۴۱۷)، شاپور ساسانی(۴۱۹-۴۱۸)
۲۱- آرتاشس چهارم(۴۲۸-۴۲۲)

ج: مرزبانان ارمنی
۱- واساک سیونی (۴۵۱-۴۳۸)
۲- ساهاک باگراتونی (۴۸۲-۴۸۱)
۳- واهان مامیکنیان (۵۰۶-۴۸۶)
۴- وارد مامیکنیان (۵۱۲-۵۰۶)
۵- مژژ گنونی (۵۴۸-۵۱۳)
۶- وارتان (وارتان سرخ) مامیکنیان (۵۷۲-۵۷۱)
۷- پیلیپوس سیونی(۵۷۸-۵۷۳)
۸- سمبات باگراتونی(۶۱۷-۵۹۱)
۹- داویت ساهارونی(۶۲۹-۶۱۷)

۱۰- وارازتیروس باگراتونی(۶۳۳-۶۲۹)
۱۱- تئودوروس رشتونی(۶۳۹-۶۳۴)

ج: حاکمان (ایشخان) یا امرای ارمنی
۱- مژژ گنونی(۶۳۵-۶۲۹)
۲- داویت ساهارونی(۶۳۹-۶۳۵)
۳- تئودوروس رشتونی(۶۵۴-۶۳۹)
۴- هامازاسپ مامیکنیان(۶۶۱-۶۵۴)
۵- گریگور مامیکنیان(۶۸۵-۶۶۱)
۶- آشوت باگراتونی(۶۸۹-۶۸۵)
۷- ۷-نرسه کامساراکان(۶۳۹-۶۸۹)
۸- سمبات باگراتونی (۷۰۱-۶۳۹ و ۷۲۶-۷۰۳)
۹- آشوت باگراتونی (۷۴۹-۷۳۲)
۱۰- موشغ مامیکنیان(۷۵۳-۷۴۹)
۱۱- ساهاک باگراتونی(۷۷۰-۷۵۳)
۱۲- سمبات بارگاتونی(۷۷۵-۷۷۰)
۱۳- آشوت باگراتونی(۷۸۱-۷۷۵)
۱۴- ۱۴-تاچات آنزواتسی(۷۸۵-۷۸۱)
۱۵- آشوت مساکر باگراتونی(۸۲۶-۷۹۰)
۱۶- باگارات باگراتونی(۸۵۱-۸۲۶)
۱۷- سمبات باگراتونی(۸۵۵-۸۵۱)
۱۸- آشوت باگراتونی(۸۶۲-۸۵۵)
حاکم حکام (امیرالامرا)(۸۸۵-۸۶۲)
پادشاه ارمنستان(۸۹۰-۸۸۵)

پیوست شماره ۵

تهیه ادیک باغداساریان

رهبران مسیحیت و کلیسای ارمنی از آغاز تا زمان خورنی

الف : پیش از پذیرش رسمی مسیحیت

۱- تادئوس حواری (۶۶-۴۳م.)
۲- بارتوغیمئوس حواری (۶۸-۶۰م.)
۳- زاکاریا هایراپت (۷۲-۶۸م.)
۴- آدرنرسه هایراپت (۹۲-۷۷م.)
۵- موشه هایراپت (۱۲۳-۹۳م.)
۶- شاهن هایراپت (۱۵۰- ۱۲۱م.)
۷- شاوارش هایراپت (۱۷۱- ۱۵۱م.)
۸- غوندیوس هایراپت (۱۹۰-۱۷۲م.)
۹- مهروژان هایراپت (؟۲۷۰- ۲۴۰)

ب : پس از پذیرش رسمی مسیحیت
۱- گریگور روشنگر (۳۲۵- ۳۰۲م.)
۲- آریستاکس پارتو (پارتی ۳۳۳- ۳۲۵)
۳- ورتانس پارتو (۳۴۱- ۳۳۳)
۴- هوسیک پارتو (۳۴۷- ۳۴۱م.)
۵- پارن آشتیشاتتسی (۳۵۲- ۳۴۸م.)
۶- نرسس پارتو (۳۷۳-۳۵۳)
۷- شاهاک اول مانازگرتاتسی (۳۷۷- ۳۷۳)
۸- زاون اول مانازگرتاتسی (۳۸۱- ۳۷۷)
۹- آسپوراکس اول مانازگرتاتسی (۳۸۶- ۳۸۱)
۱۰- ساهاک اول پارتو (۴۳۶- ۳۸۷م.)
۱۱- هوسپ هوغوتسمتسی (۴۵۲- ۴۳۷م.)

۱۲- ملیته اول منازگرتاتسی (۴۵۶- ۴۵۲)
۱۳- موسس اول منازگرتاتسی (۴۶۱- ۴۵۶)
۱۴- گیود آرا هزاتسی (۴۷۶- ۴۶۱)
۱۵- هوانس اول مانداگونی (۴۹۰- ۴۷۸)

پیوست شماره ۶

تهیه ادیک باغداساریان

گاهنامه ارمن

گاهنامه فرمان پادشاهی ارمنستان درباره موقعیت و مقـام و رتبـه خانـدان هـای ناخـارار ارمنـی در دربار بود و حاکمیت ناخارارها بر اساس قدرت و توان اقتصادی و نظامی آنهـا تعیـین مـی شـد و طـی فرمان ویژه ای از سوی پادشاه مشخص و تصویب می گردید. نسخه های متفاوتی از این سند تـاریخی بدست ما رسیده است که با یکدیگر اختلاف نیز دارند و هیچیک بطور کامل شـامل همـه ناخارارهـای ارمنی نیست. یک نسخه منحصر بفرد از گاهنامه که بدست آمده توسط جاثلیق سـاهاک پـارتو(۴۳۹-۳۸۷) تنظیم و برای تأیید به دربار ساسانی ارائه شده است و پیشگفتار آن گویای این مطلب می باشـد. در این سند گرچه نام هفتاد خاندان ناخارار قید شده اما در نسخه های دیگر تا ۱۶۷ نـام نیـز یـاد شـده است. یادداشت هایی نیز دال بر وجود ۴۰۰ وحتی ۹۰۰ گـاه یـا مقـام ناخـاراری در ارمنـستان وجـود دارند. فهرست نام هفتاد خاندان ناخاراری در بخش توضیحات استپان مالخاسـیان در پیوسـت شـمار ۱، شماره ۲۰۱ آمده است.

پیوست شماره ۷

تهیه ادیک باغداساریان

سپاهنامه ارمن

زوراناماک یا سپاهنامه ارمن یک سند حکومتی بود که در زمان پادشاهی آرشاگونی در ارمنستان به کار می رود و نظام سپاهیگری کشور را مشخص می نمود و دارای چهار بخش فرماندهی بود (جنوب، شمال،شرق و غرب) این سند تاریخی تنها به صورت دستنویس بدست ما رسیده و به وقایعنامه آنانیا شیراکاتسی منضم شده است. در فهرست زیر نام و تعداد سپاهیان مربوط به خاندان های مختلف ارائه می گردد.

فرماندهی بخش غربی

آنگغ تون ۳۴۰۰

بدشخ آغزنیک ۴۰۰۰

بزنونی ۳۰۰۰

ماناوازیان ۱۰۰۰

باگراتونی ۱۰۰۰

خورخورونی ۱۰۰۰

سوپاتسی ۱۰۰۰

واهونی ۱۰۰۰

آپاهونی ۱۰۰۰

گنونی ۱۰۰۰

باسناتسی ۶۰۰

پالونی ۳۰۰

انزاکین ۴۰۰۰

مانداگونی ۳۰۰

ساغونی ۳۰۰

واراژنونی ۳۰۰

آیزناکان ۱۰۰

آرونیان ۳۰۰

واراژنونیان ۱۰۰

اسپاندونی ۳۰۰

راپسیان ۱۰۰

فرماندهی بخش شرقی

سیونی ۱۹۴۰۰

آماسگونی ۲۰۰

آوازاتسی ۲۰۰

وارزاوونی ۲۰۰

تامراراتسی ۱۰۰

مازازاتسی ۱۰۰

سوغکپان ۱۰۰

گزچونی ۵۰

وارنونی ۵۰

باکان ۵۰

کچرونی ۵۰

کوگان ۵۰
پاتسپارونی ۵۰
گازریکان ۵۰
ویژانونی ۵۰
زانداغان ۵۰
سوداتسی ۵۰
آکازتسی ۵۰
آسچشنیان ۵۰
کینان ۵۰
تاگریان ۵۰

گابغیان ۳۰۰
آبغیان ۳۰۰
هاونونی ۳۰۰
ساهارونی ۳۰۰
زیوناکان ۳۰۰
اشخاداریان ۱۰۰
واراز ارتیکیان ۱۰۰

فرماندهی بخش شمالی
بدشخ گوگارک ۴۵۰۰
کامساراکان ۶۰۰
کاسپتسی ۳۰۰۰
اوته آتسی ۱۰۰۰
زاوده آتسی ۱۰۰۰
تایتسی ۶۰۰
مامیکنیان ۱۰۰۰
واناندانسی ۱۰۰۰
گاردماناتسی ۱۰۰۰
ورتونی
آروغیان ۵۰۰
آشوتسیان ۵۰۰
دیماکسیان ۳۰۰
گنتونی ۳۰۰
بوخایتسی ۳۰۰

فرماندهی بخش جنوبی
کادمئاتسی ۱۳۲۰۰
کوردواتسی ۱۰۰۰
آرزرونی ۱۰۰۰
رشتونی ۱۰۰۰
موکاتسی ۱۰۰۰
گوغتنتسی ۵۰۰
آنزواتسی ۵۰۰
هاروژیان ۱۰۰
ترپاتونی ۱۰۰
مهنونی ۱۰۰
اکئاتسی ۳۰۰

زاره وانیان ۳۰۰
یروانتونی ۳۰۰
هاماستونیان ۱۰۰
آرتاشسیان ۳۰۰
باگراتونی ۱۰۰
آبراهامیان ۱۰۰
ترونی ۳۰۰
بوژونی ۲۰۰
کاجبرونی ۱۰۰
نودونی ۱۰۰
موراتسان ۳۰۰

تعداد جنگجویان غیر از سپاه دربار بالغ بر هشتاد و چهار هزار نفر بود. سپاه دربار همراه پادشاه به جنگ می رفتند. غیر از آنها نیروهای مارتپتاکان (مُردبُدی) مسئولیت حفظ و حراست از شهبانو و گنجهای دربار را بعهده داشتند. تعداد کل سپاهیان ارمنی جمعا" به یکصد و بیست هزار نفر می رسید که ۸۴،۰۰۰ سپاهی ناخارارها و ۳۶،۰۰۰ نفر سپاهی دربار و مردبدی بودند

پیوست شماره ۸

راهنمای آوانگاری ارمنی (بکار رفته در این کتاب)

a	آ	**abadan (** آبادان **)**
a’	اَ	**a’rak (** اراک **)**
ch	چ	**chap** (چاپ)
ds= ծ	د+س	**dsit’ (d+s) =** گنجشک
dz =ձ	د+ز	**dzor (d+z) =** دره
e	ا	**esm =** اسم
e’ = ը	عَ	**te’r n (turn** انگلیسی**)**
g	گ	**gorg =** گرگ
gh	غ	**gheyrat =** غیرت
i	یی	**it =** ایت
j	ج	**jib =** جیب
k	ک	**kar =** کار
k’= կ	ق	**k’at =** شیر
kh	خ	**khub =** خوب
p	پ	**pak =** پاک
p’= պ	پ+ب	**p’at =** دیوار
r	ر	**ara =** آرا
r’ = ռ	ر (مشدد)	**ar’e =** ارًه
sh	ش	**shab =** شب
t	ت	**tab =** تب
t’ = տ	ت+د	**t’un =** خانه
tch = ճ	د+چ	**tchak’at’ =** به معنی پیشانی
ts = ց	ت+س	tsav = به معنی درد
u	او	**khub (**خوب**)**
y	ی	**yar =** یار
z	ز	**ziba =** زیبا

zh ژ **zhale = ژاله**

فهرست منابع مترجم

۱-مانوکیان، آرداک. اعیاد کلیسای ارمنی. (به زبان ارمنی). تهران:۱۹۶۹.

۲-مانوکیان، آرداک. اعیاد کلیسای ارمنی. ترجمه هرایر خالاتیان. تهران: ۱۳۶۰.

۳-دورانت، ویل. تاریخ تمدن. ج۱۱-۱. ترجمه احمد آرام و دیگران. تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسالمی، ۱۳۶۵.

۴-سارتون، جورج. مقدمه بر تاریخ علم. ترجمه غلامحسین صدری افشار. تهران: ۱۳۶۰.

۵-گروه نویسندگان. تاریخ و وقایعنامه موسی خورنی. (به زبان ارمنی). ایروان: ۱۹۸۹.

۶-گروه نویسندگان مرکز پژوهشهای ارمنی شناسی دانشگاه ایروان. نامداران فرهنگ ارمنی سده های ۱۸-۵ . ج۱. ترجمه ا. گرمانیک. تهران: بنیاد نیشابور، ۱۳۶۱.

۷-خداوردیان ، ک. س. و دیگران . تاریخ ارمنستان. ج ۱و۲. ترجمه ا. گرمانیک. تهران:۱۳۶۰.

۸-ت.خ.هاکوپیان. نگاهی به جغرافیای تاریخی ارمنستان. (به زبان ارمنی). ایراوان: ۱۹۶۰.

۹-آراکلیان. تاریخ و رشد فرهنگ فکری ارمنیان.(به زبان ارمنی). ج ۱و۲. ایروان: ۱۹۶۴-۱۹۵۹.

۱۰- خورنی، موسی. تاریخ ارمنستان. ترجمه آبراهام هواساپیان. اراک: ۱۳۳۱.

۱۱-دایرۀ المعارف بزرگ ارمنی. (به زبان ارمنی). ج۱۳-۱. ایروان: ۱۹۸۷-۱۹۷۴.

۱۲-تاریخ پیشرفت علمی و فرهنگی بشر. ج۵-۱. تهران: ۱۳۵۹-۱۳۵۶.

۱۳-در نرسسیان، سیرآرپی. ارمنیان. ترجمه مسعود رجب نیا. تهران: ۱۳۵۷.

۱۴- مالخاسیان، استپان. در باره معمای خورنی. (به زبان ارمنی). ایروان: ۱۹۴۰.

۱۵-خورنی،موسی. تاریخ ارمنیان. ایروان: ۱۹۸۴.

۱۶-کتاب مقدس. به زبانهای ارمنی، فارسی و انگلیسی.

۱۷-آرزرونی، توما. تاریخ خاندان آرزرونی. (به زبان ارمنی). ایروان: ۱۹۷۸.

۱۸-ملکونیان، ه. منابع آشوری. ج۱. ایروان: ۱۹۷۶.

۱۹-گریمال، پیر. فرهنگ اساطیر یونان و رم. ترجمه احمد بهمنش. تهران: ۱۳۵۶.

۲۰-کنستاندین زیرانازین. ایروان: ۱۹۷۰.

۲۱-رایین، اسماعیل. فراموشخانه و فراماسونری در ایران. تهران: ۱۳۵۷.

۲۲-آناسیان، ه. ماخذ شناسی ارمنی. (به زبان ارمنی) ج۱و۲. ایروان: ۱۹۷۶-۱۹۵۹.

۲۳-فره وشی، بهرام. فرهنگ زبان پهلوی. تهران ۱۳۵۸.

۲۴-بهرامی، احسان. فرهنگ واژه های اوستا. ج۴-۱. تهران: ۱۳۷۲.

۲۶-منشی امیر، رابی. تاریخ آشور. تهران: ۱۳۶۰.

۲۷-آجاریان، هراچیا. فرهنگ ریشه شناسی ارمنی. (به زبان ارمنی). ج۴-۱. ایروان: ۱۹۷۹-۱۹۷۱.
۲۸-آجاریان هراچیا. فرهنگ نامهای ارمنی. (به زبان ارمنی). ج۵-۱. ایروان: ۱۹۶۲.
۲۹-پیرنیا، حسن. ایران باستان. ج۱و۲و۳. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۲.
۳۰-سارگسیان، گاگیک. ارمنستان و دوران هلنیسم و نقش موسی خورنی. (به زبان ارمنی). ایروان: ۱۹۶۶.
۳۱-گشتاسب پور پارسی، مهربان. گنجینه نامهای ایرانی. تهران: ۱۳۶۲.
۳۲-تاریخ سبئوس. (به زبان ارمنی). ایروان: ۱۹۷۹.
۳۳-شیراکاتسی، آنانیا. جهان نما. (به زبان ارمنی). ایروان: ۱۹۶۳.
۳۴-بوزاند، پاوستوس. تاریخ ارمنیان. (به زبان ارمنی). ایروان: ۱۹۶۸.
۳۵-آگاتانگغوس. تاریخ ارمنیان. (به زبان ارمنی). ایروان: ۱۹۷۷.
۳۶-گروه نویسندگان آکادمی علوم ارمنستان. تاریخ ارمنستان. ج ۸ -۱. ایروان:آکادمی علوم ارمنستان ۱۹۸۴-۱۹۶۷.
۳۷-گروه نویسندگان. تاریخ ارمنستان. ج۴-۱. ایروان: ۱۹۷۰-۱۹۶۳.
۳۸-هوانسیان، و آبراهامیان. گزیده تاریخ ارمنستان. (به زبان ارمنی). ج۱. ایروان: ۱۹۸۱.
۳۹-اُرامانیان، ماغاکیا. "آزگاپاتوم". (به زبان ارمنی). بیروت: ۱۹۶۱
۴۰-. نیازنامه. (به زبان ارمنی) بکوشش گوهار مرادیان، ایروان: ۱۹۹۳
۴۱- خورنی، موسی. سخنان ، اندیشه ها و تفسیرها ، ایروان دانشگاه دولتی ، ۱۹۹۲
۴۲- خورنی، موسی. تاریخ ارمنیان. (نسخه گرابار ارمنی) به کوشش م. آبغیان و س. هاروتیونیان . تفلیس: ۱۹۱۳. تجدید چاپ ایروان ۱۹۹۱.
۴۳-کوریون. زندگینامه ماشتوتس. (به زبان ارمنی). ایروان: ۱۹۶۲.
۴۴- فصلنامه بازماوب، ۴-۱. ونیز: ۱۹۹۳.
۴۵- فصلنامه بازماوب. ۲و۱. ونیز: ۱۹۹۱.
۴۶- ماهنامه گارون، شماره ۴. ایروان: ۱۹۸۲.
۴۷- ماهنامه ادبی- علمی لویس، شماره ۱۲و ۱۱. تهران ۱۹۴۴.
۴۸- چامچیان ، میکایل . تاریخ ارمنیان (به زبان ارمنی) ج ۳-۱ ونیز: مخیتاریان ۱۷۸۶-۱۷۸۴ تجدید چاپ دانشگاه دولتی ایروان ۵-۱۹۸۴.
۴۹-غوند . تاریخ . ترجمه از گرابار توسط آرام تر غوندیان ایروان ۱۹۸۲.
۵۰-گزنفون . آناباسیس ،ترجمه سیمون کرکیاشاریان ، ایروان : آکادمی علوم ارمنستان ، ۱۹۷۰.
۵۱-گزنفون . کورشنامه ، ترجمه آشوت مورادیان ، تهران ۱۹۷۱.
۵۲-پلوتارک ،آثار ، ترجمه هامو هاریان ، ایروان: هایاستان ، ۱۹۸۷.

۵۳- هرودوت ، تاریخ ۹ جلد ، ترجمه سیمون کرکیاشاریان ، ایروان : آکادمی علوم ارمنستان ، ۱۹۸۶.
۵۴-س. سارداریان جوامع پیش از تاریخ در ارمنستان ، ایروان : میتک ، ۱۹۶۷.
۵۵-آ. مگردیچیان ، کتابت ارمنی در سده ۵ م. ایروان: هایاستان ، ۱۹۶۸.
۵۶- نیکوغایوس آدونتس ، ارمنستان در زمان ژوستینین ، ایروان : هایاستان ۱۹۸۷.
۵۷- موسیسیان آرتاک ، حکومت باستانی ارمنستان- آراتا ، ایروان ۱۹۹۲.
۵۸-بالاسانیان ، استپان. تاریخ ارمنیان ، تفلیس ۱۹۰۲.
۵۹-آبغیان، م. مجموعه آثار . ج ۷-۱ ، ایروان : آکادمی علوم ارمنستان ، ۷۵-۱۹۶۶.
۶۰- میه، آنتوان . پژوهشهای ارمنی شناسی . ایروان: دانشگاه دولتی ۱۹۷۸.
۶۱-هاکوپیان، ت.خ. و دیگران ، فرهنگ نامهای جغرافیایی ارمنستان و کشورهای همسایه ، ج ۴-۱ ایروان : دانشگاه دولتی ۹۸-۱۹۸۶.
۶۲-ژامکوچیان ، هـ. گ. و دیگران . تاریخ مردم ارمنی ، ایروان: دانشگاه دولتی ۱۹۷۵.
۶۳- نالباندیان ، هـ. ت. منابع عرب درباره ارمنستان و ارمنیان .ایروان : آکادمی علوم ارمنستان ۱۹۶۵.
۶۴-ماناندیان ، هاکوپ . مجموعه آثار . ج ۶-۱. ایروان : آکادمی علوم ارمنستان ۸۵-۱۹۷۷.
۶۵-د مورگان ، ژان . تاریخ مردم ارمنی ، بوستن ، ۱۹۴۷.
۶۶- آیه یاب های مختلف کتاب مقدس .
۶۷-دایره معارف بزرگ اسلامی . ج۶-۱ تهران ۱۳۶۹.
۶۸-بهمنش ، احمد. تاریخ ملل آسیای غربی . تهران : دانشگاه تهران ۱۳۷۴.
۶۹- دیاکونوف ، ا.م. تاریخ ماد .تهران : پیام، ۱۳۵۷.
۷۰-دولاندن ، ش. تاریخ جهانی . ترجمه احمد بهمنش ج۲-۱ . تهران : دانشگاه تهران ۱۳۷۰.
۷۱-بهمنش ، احمد. تاریخ یونان قدیم . ج۲-۱ . تهران : دانشگاه تهران ۱۳۷۱.
۷۲-علی اف ، اقرار . تاریخ آتورپاتکان .ترجمه شادمان یوسف. تهران :بنیاد نیشابور ۱۳۷۸.
۷۳-هدایت ، شهرام . واژه های ایرانی در توشته های باستانی . تهران : دانشگاه تهران ۱۳۵۶.
۷۴- شاهنامه فردوسی ، چاپ های مختلف.
75-Moses Khorenatsi, History of the Armenians, translated by Robert W. Thomson, Harvard university press, second printing 1980.

فهرست اعلام

Մովսես Խորենացի

ՊԱՏՄՈՒԹՅՈՒՆ ՀԱՅՈՑ

(ՊԱՐՍԿԵՐԵՆ)

Թարգմանությունը, նախաբանը,
հավելվածները եվ ծանոթագրությունները

Էդիկ Բաղդասարյանի
(Էդ. Գերմանիկ)

Թեհրան 2002

Moses Khorenatsi

History of the Armenians

(In Persian)

Translation, Preface, Commentary
Notes And Annexes

By

Edic Baghdasarian
(Ed. Germanic)
edbagh@gmail.com

Printed in Tehran
2002

Սույն գիրքը հրապարակվում է ճարտ. **Վարուժ Կյուրեղյանի** մեկենասությամբ, ի հիշատակ իր սիրելի հոր՝ հանգուցյալ

Երվանդ Կյուրեղյանի

որի համար գրքի թարգմանիչը իր երախտագիտությունն ու խորին շնորհակալությունն է հայտնում:

Երվանդ Կյուրեղյան՝ հայը, հայրենասերը

Հակոբ և Զարդար Կյուրեղյանների միակ զավակ՝ Երվանդը ծնվել է 1888 թվականի հունվարի 16-ին Արևմտահայաստանի Վասպուրական նահանգի Վան քաղաքի մոտաքայքում, Հայոց Ձորի «Գերծ» գյուղում:

Նա մանկության օրերից ականատես լինելով թուրքական ելուզակների և թալանիչների կողմից անմեղ հայ ժողովրդի նկատմամբ կատարվող վայրագություններին ու ջարդերին, տոգորվում է ինքնապաշտպանական և վրեժխնդրության ջերմ զգացմունքներով , իր ողջ երիտասրդության շրջանը նվիրում է հայրենի հողի պաշտպանությանը:

Այդպես է լինում, որ հենց պատանեկան շրջանից ձեռնամուխ է լինում մի շարք խմբերի մասնակցությանն ու կազմակերպմանը՝ Հոտաղական միություն(1905 թ.), Բուլղարացի Գրիգորի Ֆիդայական խումբ (1906 թ.), այնուհետև 1908 թ. կազմակերպում է «Ծաղիկ» զինյալ միավորը և երդման արարողությամբ միանում է Հ.Յ.Դ -ին:

Երվանդը 1908 թ. դեկտ. 26-ին ամուսնանում է օր. Հեղինեի հետ և 1910-ին ունենում իր անդրանիկ զավակին՝ Ղազարոսին:

Նա ակտիվորեն և անձնազոհաբար մասնակցում է 1913 թ. ինքնապաշտպանական մարտերում: Թուրքական հրեշաբարո բանակը օգնվելով 1914 թվականից սկսված առաջին համաշխարհային պատերազմի առիթից որոշում է բնաջնջել հայ ժողովրդին, այսպէս նաև անմաս չի մնում Երվանդի ծննդավայրը, 1915 թ. մարտի 24-ին նրանք հարձակվում են «Գերծ»-ի վրա, սակայն գյուղի հայդուկների քաջարի պայքարի և բազում զոհերի արյան գնով թշնամին պարտություն կրելով հեռանում է: Այնուհետև Երվանդը արիաբար մանակցում է Վանի ինքնապաշտմանական մարտերին՝ խմբապետ Արեսի դիրքերում , ապա 1915 թ. մայիսին մասնակցում Հաջի-Բաքրրի զորանոցի գրավմանը: Այնուհետև միանում է Համազասպի զորամասին և իր ցուցաբերած քաջության համար նշանակվում է ձիավոր խմբի տասնապետ: Սպիտակ վանքի ազատագրական կռվում փայլում է Երվանդը և արժանանում է հիսնապետի և հետագայում հարյուրապետի արտիճանի:

1915 թվականի մայիսը լինում է նրա սև ամիսներից մեկը՝ թուրք դահիճները Վարագավանքում հրկիզում են վանքում ապաստանած հոծ բազմությանը, սպանելով նաև նրա սիրելի հորը: Այնուհետև Վասպուրականի անմեղ ժողովրդի նահանջ-փախուստի ժամանակ բազմաթիվ այլ հայ կանանց հետ ջրախույզ է լինում նրա մայրը և ավա՜ղ նա չի հասցնում փրկել անգամ իր մոր դիակը: Այդ ընթացքում գնդակի հարվածից վիրավորվում է նրա կինը՝ Հեղինեն, որը և վախճանվում է Երևանում, ուստի դժբախտ Ղազարոս մանուկը լինելով 5 տարեկան, հանձնվում է որբանոցի:

Այդ օրերում Երվանդը ծառայում է «Ազգային Պահակ»-ում , ապա միանում «Հայկական զորք»-ի 8-րդ գնդին որպես զինվորական: Նա մասնակցում է տասնյակ կռիվների, մասնավորապես 1918 թ. փետրվարի 18-ից սկսված Արարատյան դաշտի ազատագրական մարտերում և ցուցաբերում է հայրենասիրական մեծ ճիգ ու ջանք հայաթափ եղած

գյուղերի վերաբնակեցման պայքարում: Մասնակցած տասնյակ պատերազմնենից կարելի է թվարկել հետևյալը.

Հիլլի գյուղի, Բայազետի պաշարման , Սպիտակ վանքի, Մալաքլուի,Հաջիլարի, Դաշբուրանի, Տիզայի, Դավալուի, Բոյուք վեդիի, Մարզայի, Ղարադոյունի, Շահ դաղիի, Շամշադինի, Ուզունթալայի,Կարսի և այլ ճակատամարտեր:

Երվանդը իր նվիրական մասնակցությունն է ունեցել Սարդարապատի հերոսամարտում, որում վիրավորվել է և Հայաստանի Հանրապետության հռչակաման ժամանակ ոտքի վնասվածքի բուժման պատճառով, պարտադիր անց է կացրել հիվանդանոցում:

Նա ականատես է եղել Մուսաիլյանի ապստամբությանը, և ժամանակի կառավարության ու զինվորական հրամանատարության հրահանգով 1920 թ. զորքի հետ հանձնվել է խորհրդային իշխանությանը: 1921 թ. փետրվարյան ապստամբությանը մասնակցող հազարավոր այլ զինվորների շարքում , հրամանատարների հրահանգով թողնելով հայրինի հողը՝ անցնում է Իրան:

1922 թ. դեկտ. 26-ին Թավրիզում ամուսնանում է Վարդանուշ Զաքարյանի հետ և աշխատանքի որոնումով որոշում է մեկնել Բաղդատ, որտեղ սկսվել էր երկաթուղու շինարարությունը:1923-ին կնոջ հետ թողնելով Թավրիզը մեկնում է Քերմանշահ, ապա ծնվում են նրա զավակները (Պարգևը՝ 1924, Անժելը՝ 1927, Վարուժանը՝ 1930), այստեղ մնում են մինչև 1941 թ., հայրենիք ներգաղթելու միտումով, ուստի ընտանիքով տեղափոխվում է Թեհրան, սակայն նրանց չի հաջողվում, և պարտադրաբար բնակվում են մայրաքաղաքում: 1978 թ. նրա թոռները ուսման համար մեկնում են ԱՄՆ, իսկ Երվանդ պապիկն էլ նրանց հեռավորությանը չդիմանալով 1984 թ. միանում է նրանց Լոս Անջելոսում:

Երվանդ Կյուրեղյանը քաջալերվելով ընտանիքի կողմից, 1985 թ. սկսում է գրի առնել իր հուշերը, որը հետագայում հրատարակվում են : Նա որպես ծերունի վերապրող և օժտված լինելով արթուն մտքով ու ամենայն ճշգրտությամբ թարմ հուշերով արժանացել է հեռուստատեսային բազմաթիվ ասուլիսների: Որպես ազատագրական պայքարի պատմության ուսումնասիրողներ, Երվանդին այցելել են և ուսումնասիրական երկարատև հանդիպումներ են ունեցել, ԱՄՆ-ի UCLA համալսարանի հայոց պատմության ամբիոնի, ինչպես նաև Զորյան ինստիտուտի և ավանդական երեք կուսակցությունների, թերթերի և այլ հիմնարկների ներկայացուցիչները: Նա գնահատական վկայագրեր է ստացել վերոհիշյալ հաստատություններից, Հայաստանի Ազգային գրադարանից, Մատենադարանից և այլ կենտրոններից:

Այսպիսով նա վայելել է 110 երկարատև տարիների բեղմնավոր կյանք, նրա ընտանիքի, զավակների , թոռների և ծոռների թիվը այժմ հասնում է 50-ի: (նրա պապենական տոհմը բնաջնջվել է 1915 թվականին, 1945թ. հայրենական պատերազմում կորցրել է Ղազարոսին, 1975-ին Պարգևին և 1981-ին իր կնոջը՝ Վարդանուշին):

Ալեհեր Երվանդ Կյուրեղյանը իր մահկանացում կնքեց 1998 թվականի փետրվարի 21-ին, 110 տարեկանում:

Վարուժ Կյուրեղյան

Նախաբան

Հայ պատմագրությունը մեկ և կես հազարամյակի բեղմնավոր անցեալ ունի և ոսկեդարյան ժամանակաշրջանի ստեղծագործությունների գլուխգործոցն ու թագը՝ անկասկած Մովսես Խորենացու «Պատմություն հայոցն» է: Այդ կոթողական գործը արժեքավոր աղբյուր է է համարվում ոչ միայն հայ ՝ այլ նաև հայոց աշխարհի դրակից հնագույն ժողովուրդների պատմության համար, այդ շարքին է պատկանում առաջին հերթին պարսիկ ժովովուրդը:

Խորենացու մի փոքր դրվագի պարսկերեն թարգմանությունը լույս է տեսել Ապ. Հովսափյանի և Էբր. Դեհզանի աշխատասիրությամբ 1951 թվականին Իրանի Արաք Քաղաքում, որը ցավոք չէր համապատասխանում գիտական աշխատանքի հույժ կարևոր պահանջներին, սակայն լինելով որպես առաջին փորձ, արժանի է բարձր գնահատականի:

Այսպիսով 1980 թվականին ստանալով պարսիկ իրանագետների խնդրանքն ու ի նկատի առնելով Խորենացու գործի պարսկերեն տարբերակի ամբողջական և ճշգրիտ թարգմանության անհրաժեշտությունը , տողերիս հեղինակը ընդառաջ գնալով այն իրականությանը, 1981 թվականին սկսեց աշխատանքը, որը 20 տարի անց զուգադիպելով նվաստիս գիտական պաշտոնական գործունեության 20-ամյակին, այսօր լույս է ընծայվում:

Սույն գործը թարգմանեցինք առաջին իսկ տարում, և հաջորդ 12 տարիների ընթացքում ընդմիջումներով զբաղվեցինք դրա ստուգման, սրբագրման, ծանոթագրության և բնագիրը էլ ավելի հղկելու պարսիկ ընթերցողին դյուրըմբռնելի դարձնելու գործով, ի հարկ է օգտվելով տպագրության արտոնություն ստանալու ժամանակամիջոցի առիթից Խորենացու մասին հրատարակված նոր ուսումնասիրություններն էլ ի նկանի ենք առել ներկա տեքստի պատրաստան համար:

Հարկ է նշել, որ գործի թարգմանությունը կատարելուց հետո տեղեկացանք պրոֆ. Գ. Մ. Նալբանդյանի թարգմանած Խորենացու հրատարակման մասին (ԵՊՀ, Երևան 1984): Այդ թագմանությունը ուսումնասիրվեց իրանցի իրանագետների ու նվաստիս կողմից և արդյունքում նոր թարգմանության հրատարակումը էլ ավելի անհրաժեշտ դարձավ: Նալբանդյանի թարգմանության գրախոսականը մի առանձին հոդվածի նյութ է, սակայն հարկ ենք

համարում դրա բազմաթիվ թերություններից մի քանիսը մատնանշել ստորև.

1-Նալբանդյանի թարգմանության պարսկերեն լեզուն խիստ հնաոճ է, արաբականացված և ոչ ժամանակակից:

2-Թարգմանիչը ոչ մի իրավունք չունի իսկական բնագրի մեջ մեկնաբանություններ անելու, որը կատարել է Նալբանդյանը: Միայն տողատակերում և առանձին բաժնում հնարավոր է անել այդ:

3-Բոլոր անձնանունները ներկայացվել էին իրենց հայկական ձևերով, չգիտես իրանցի ընթերցողը ի՞նչպէս կարող է կռահել իրանական տարբերակները: Ասպիսին ներկայացնելու համար խիստ աշխարտանք է հարկավոր:

4-Սխալ թարգմանությունները բազմաթիվ են, օրինակ թարգմանիչը չգիտի Ս. Գրքի և Ավետարանի տարբերությունը, اعتزالیون և بدعتگذار և այլն:

5-Բոլորովին սխալ են ներկայացվել որոշ անուններ, օրինակ` مرود և مروگ: (էջ 37), پاروخ և فرخ (էջ 43):

6-Աշխարհագրական անունների հայկական ձևերն են օգտագործվել Նալբանդյանի թարգմանության մէջ, որոնք բոլորովին անծանոթ են իրանցի ընթերցողին:

7-Ազգերի անվանումները բոլորովին սխալ են թարգմանվել կամ նրանց հայկական ձևերն են ներկայացվել, օրինակ` Խորենացին «Իրան» բառը բոլորովին չի օգտագործել, նա օգտվում է պարսկաստան, պարթևների երկիր, մարաստան և այլն, թարգմանիչը այդ արել է իր կողմից:

8-Ժամանակագրական սխալ օգտագործումներ են նկատվում Նալբանդյանի թարգմանության մեջ, օրինակ էջ 87,88 և այլն, պրոՖեսորը իրեն նեղություն չի տվել Խորենացու գրաբար տարբերակը թերթելու և ճշգրիտ տարեթվերը ներառելու:

9-Թարգմանության մեջ կրճատվել են և բնագրից հանվել որոշ նախադասություններ և դարձվածքներ, օրինակ` նայել էջ 66:

10-Թարգմանիչը իրեն իրավունք է տվել ավելացնելու որոշ նախադասություններ, օր. նայել էջ 42:

11-Որոշ քերականական սխալներ տեղիք են տվել սխալ ըմբռնումների, օր. նայել էջ 49:

12-ՊրոՖեսոր Նալբանդյանի թարգմանությոնը չի կարող ծառայել որպես գիտական գործ իրանցի հետազորողի համար:

13- ՊրոՖեսոր Նալբանդյանի ամենամեծ թերությունը, բարոյական արժանիքների և չափանիշների անտեսումն է, նա իրեն է վերագրել ակադեմիկոս Ստեփան Մալխասյանի բովանդակալից ծանոթագրությունները, որոնք զետեղված են վերջինիս աշխարաբար թարգմանություն մեջ: Այդ խնդիրը, չափազանց ցավալի է

Հայաստանի գիտական բարձր մակարդակին և վաստակին վնասելու առընչությամբ:

Նշված և այլ թերությունների և իրանցի գիտնականների պնդումների և քաջալերանքի պատճառով էր, որ նվաստս որոշեց հրատարակել իր թարգմանությունը, կյանքի դժվարին պայմաններում: Հույսով ենք, որ ընթերցողը այն կգտնի Խորենացու հարազատ թարգմանություն. նվաստս աշխատել է պահպանել նաև խորենացու ոճն ու մտածողության ոլորտը: Նաև լիահույս ենք, որ ընթերցողը սրա միջոցով կկարողանա մուտք գործել Խորենացու իրական աշխարհը, այնպես՝ ինչպես ներկայացնում է ինքը, և դրանով կծանոթանա հայոց Պատմահոր գլուխգործոցի բազմաբեղուն և բազմաբովանդակ նյութերին:

Տողերիս հեղինակը շնորհակալությամբ կընդունի հարգելի ընթերցողների դիտողություններն ու դրանք նկատի կառնի իր աշխատություններում:

Էդիկ Բաղդասարյան (Էդ. Գերմանիկ)
2001թ. դեկտեմբերի 27
Թեհրան
edbagh@gmail.com

Մովսես Խորենացի

ՊԱՏՄՈՒԹՅՈՒՆ ՀԱՅՈՑ

(ՊԱՐՍԿԵՐԵՆ)

Թարգմանությունը, նախաբանը,
հավելվածները եվ ծանոթագրությունները

Էդիկ Բաղդասարյանի
(Էդ. Գերմանիկ)

Թեհրան 2002

ISBN 964-06-0741-X

شابک ۹۶۴-۰۶-۰۷۴۱-X

Moses Khorenatsi

History of the Armenians

(In Persian)

Translation, Preface, Commentary

Notes And Annexes

By

Edic Baghdasarian

(Ed. Germanic)

TEHRAN 2002